Mala Hajee Meerza Mahomod Hossein Sheerzee

Sh Ibra Rmzan Sanh 1281

Hajee Malla Ahmd Rhmat

Ka Pab Hosneera

Mala Hajee Meerza Mahomod Hoosseen Sheerzee

Sh Hra Rmzan Sanh 1281

Hajee Moolla Ahmd Rmmal Sheerazee Hazr Boodnd

Ka Pab Hosneera

Mala Hajee Meerza Mahomod Hoossein Sheerazee

Sh Hra Rmzan Sanh 1281 هجری

Hajee Moolla Ahmd Rhmal Sheerazee Hazr Boodnd

Ka Pab Hosneera

اینے گوا حسنیه

بیت
خوش گفت دربیا
عارف خدا اند اند

نام اند لکا کت حنیه در کیلان
۱۰ اکر الله

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت کنند علماء دوران شیخ ابوالفتوح رازی رحمة الله علیه یا سیاینه هیچکه در زمان
هارون رشید علیه اللعنه که خلیفه پنجم بود از بنی عباس و مذهب مالک علیه اللعنه داشت
مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد بود و محب اهل البیت
طیبین صلوات الله علیهم شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت حضرت امام ناطق
جعفر بن صادق علیه السلام بودی بعد از شهادت امام علیه السلام بواسطه ظلم اعدای دین ائمه آل
او برفت و از او هیچ چیز نماند الا کنیزی که از اسیری آنرا خریده بمکتب فرستاده بود
و مدت چند سال در حرم محترم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد شد نمودی و مدت بیست سال
بمطالعه مشغول بود چنانچه از همه علوم نصیب داشت و در حسن و ملاحت نظیر نداشت
چون مشقت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان استیلا یافت و در آن زمان شیعیان اهل البیت
مخفی بودند روزی با کنیز خود از حال شکایت کرد و گفت ای حسنیه تو بمنزله فرزندی
و من بغیر از تو کسی دیگر ندارم و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام تا ترا بدین مرتبه رسانیده ام

دادم و

و امروز تو بانواع علوم و فصاحت آراسته بباید که از روی غربت و کمالات فکر در
کار من کنی که کار من از هجوم فقر و فاقه باضطرار کشیده چه چاره کنم و چه اندیشه نمایم حسنیه گفت
هزار جان حسنیه فدای تو باد من بدولت تو بدین مرتبه رسیده ام و زر خریده توام و پرورده نعمت تو
و ترا بر من حق بسیار است اگر مصلحت باشد یک سخن بعرض رسانم خواجه گفت اجازت است
حسنیه گفت مصلحت آنست که به پیش هارون الرشید روی و عرض کنی و اظهار حسن
من نمائی اگر از بهای من پرسند بگوی صد هزار دینار خلیفتی اگر گوید چه هنر دارد اگر از چنین بها
میکنی بگوی که او را هنر بسیار است که اگر تمام علمای زمان که در ممالک تو اند حاضر آیند و با وی
بحث کنند او مغلوب و ملزم نگردد خواجه چون این حکایت بشنید ابا نمود و گفت حاشا
که من این کار کنم مبادا اگر او ظالم بدنهادان که مغلوب شوی در تو جهت گیرد و از سر آن ابواب
عاجز شوی و ترا از من بگیرد و من بی تو بسر نمیتوانم برد و مرا از فرزندی بهتر داشت حسنیه گفت
ای خواجه مترس که بمحبت ائمه طیبین و طاهرین کسی مرا از تو جدا نمیتواند ساخت دیر توکل
برضای کن که آنچه خیر است بظهور خواهد آمد حسنیه در این باب مبالغه تمام کرد خواجه بالضرورت
برخواست به پیش یحیی ابن خالد برمکی رفت و او در آن زمان وزیر هارون الرشید بود کیفیت حال خود
بروی عرض کرد یحیی گفت برو کنیز را بیاور خواجه بیچاره از پیش او بخانه رفت و بهر سان حسنیه را
بخانه یحیی برد یحیی او را صورت و فصاحت و بلاغت وی را بدید متحیر ماند یحیی کنیز را بالاتفاق

خواجه بدار الخلافه برد و کیفیت حال خواجه و کنیز را بهارون الرشید گفت هارون گفت که کنیز را
بیاورید چون کنیز بمجلس درآمد و برقع بر روی کشید و مشغول خدمت در مدح خلیفه خواند خلیفه را خوش آمد
فرمود که برقع از روی وی بردارند چون کنیز برقع برداشت صورت و سیرت موافق بود هارون را مستحسن
مجلس آمده خواجه بازار کار را طلبید و گفت نام او چیست و بهای او چند است خواجه گفت نام او حسینه
و بهای او صد هزار دینار است خلیفه هارون متغیر شده گفت بچه دلیل بهای او صد هزار دینار است
گفت بدان دلیل که اگر جمیع علمای زمان جمع شوند در علوم دینیه و مسایل شرعیه او را منقطع نتوانند کرد
هارون گفت اگر ملزم شود فرمایم که گردن ترا بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر ملزم نشود چه کنی گفت
صد هزار دینار بتو دهم و کنیز ترا باشد بازرگان این شرط کرد و گفت مرا چندان مهلت ده که یکبار
دیگر کنیز را ببینم هارون گفت اجازت دادم خواجه پیش کنیز آمده کیفیت حال بگفت حسینه
گفت ای خواجه اندیشه مکن و فارغ باش که از برکت ائمه طیبین و طاهرین مغلوب و ملزم نگردم خواجه دیگر
بار در مجلس هارون آمده بطریقی که گذشت شرط کرد و هارون فرمود که کنیز را حاضر ساختند حسینه
نیز ادب و تعظیم بجای آورد هارون گفت که ای حسینه چه مذهب داری گفت بطریق
دین رسول الله الحمدلله هارون گفت که بگو [illegible] حسینه گفت ای خداوند
بفرمای تا علما را حاضر کنند تا آنچه گفتنی باشد بگویم و اگر کسی را در دین و مذهب من سخن باشد
ظاهر کنند تا جواب او بگویم هارون دریافت که او بر طریق اهل بیت رسول الله است
بر صورتی او را طلبیده گفت ای یحیی این کنیز بر طریق ما نیست بفرمای تا او را بکشند یحیی گفت

وی دعوی بزرگ کرده است اگر جماعتی از علما ملزم گرداند و کذب او ظاهر شود او را بجمیع
وجه بقتل باید رسانید و اگر حقیقت مذهب خود ثابت سازد لایق نبود که کنیزی که جمیع علما را
الزام کرده باشد از دل کشی بلکه رعایت او را می باید داشت هارون را این سخن
خوش آمد فرمود تا جمیع علما را با شافعی علیه [illegible] حاضر کردند و او اول اجتهاد شافعی بود و با او
بحث کرده غالب شده بود و هارون را معتقد خود ساخته و ابو یوسف که در آن زمان قاضی بغداد
بود و افتی از اهل علم و فضل که در بصره بودند و در اکثر ممالک بودند هارون فی الحال فرمود که بوالی
بصره فرمان نوشتند و اعیان بصره را حاضر کردند به بصره فرستادند مضمون نامه آنکه علما را در
دارالاماره جمع نمایند و اتفاق کنند که در میان اعلم کیست و در علم تفسیر و حدیث و دینیه بر همه
فایق بود اختیار کرده بدار الخلافه بر وی فرستند چون فرمان بوالی بصره رسید فرمود تا جمیع علما را
حاضر کردند چهار صد دانشمند که بر اکثر علوم و فنون مهر امداد کار بود جمع شدند
و در میان ایشان ابراهیم نظام از مشاهیر زمان بود و صد جلد کتاب از تصانیف او
در بصره و عراق اشتهار داشت پس والی بصره فرمود که جایزه بیا دادند
و ابراهیم را ارسال کردند به دار الخلافه بغداد فرستادند چون بحوالی بغداد رسید بهارون
کردند فرمود [illegible] بسیار استقبال جمیع علمای بغداد را جمع کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان
فرمود که استقبال ابراهیم نظام کرده او را با تعظیم تمام بدار الخلافه در آوردند و او را کرم [illegible]

کرالکاروا باسا بود الخلافه حاضر شوند که امروز او در مناظره است پس از برای ابراهیم نظام کرسی
ازین نهادند تا وی در آنجا بنشست و جمله علما و وزرا و امرا و باسا و ارباب مناصب حاضر شدند
و هارون بجانب ابراهیم نظام التفات نموده شرایط پرسش بجای آورد و بلوازمات تعظیم و تکریم
او قیام کردند و بجای ضیفان و حیران بودند که حسینه رخصت طلبیده پیش آمد و نقاب بر روی
کشیده دعا بهارون بجای آورد و بعد آنکه او را جای دادند برفت و در برابر ابراهیم نظام بنشست و
ابراهیم باستقلال تمام بر کرسی زرین نشسته بود هارون بجانب حسینه متوجه شده اشارت کرد که ای
حسینه دریافت در ساعت متوجه ابراهیم نظام شد و گفت توئی آنکس که صد جلد کتاب
از تصانیف تو در میان مردمان اشتهار دارد و خود را وارث علم رسول الله میدانند
ابراهیم بر آشفت و گفت ای فاسقه سخن به میکنی مرا با کبرای مباحثه و معارضه کردن چه ضرورت دارد
و این موجب اهانت علما و دین میشود یحیی ابن خالد در برابر هارون نشسته بود گفت انظروا الی
ما قال ولا تنظر الی من قال این سخن از اهل فضل بعید مینماید حسینه گفت ای ابراهیم ای احمق
ترا بتوفیق رب العزت از کرسی زرین بزیر خواهم آورد هم بصد خواری و تمرد و در سوال کردی
کرد ابراهیم گفت که سبقت مر است که از راه دور آمده ام حسینه گفت سبقت ترا دادم
بپرس از هر چه خواهی ابراهیم سوال میکرد و حسینه جواب با فصیحانه ادا میکرد تا آنکه
هشتاد مسئله ابراهیم نظام را جواب گفت که او کرا داد در این ... میکرد و مرا ابله مکاری

ومشیع را ملال

ومشیع را ملال میشد حسینه سوالات و اعتراضات او را نا البدایه جواب میگفت چنانچه هارون رشیع
و اهل مجلس بر صورت و سیرت و تقریر پاکیزه حسینه حیران مانده بودند و محبت او در جمیع دلها
متمکن شده بود آنگاه حسینه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملال خلیفه شود
اگر رخصت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت سه مسئله دیگر میپرسم اگر جواب گوئی من
منقطع شوم حسینه گفت بپرس گفت ای حسینه بگوی که بعد از مصطفی صلوات الله علیه خلیفه کی بود
گفت آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود حسینه گفت آنکه داماد و ابن عم
و برادر پسر بود هارون ازین سخن بغایت متغیر شد ابراهیم دریافت که هارون متغیر شده گشت
دلیر تر شده گفت چه دلیل که گفتی که سابق الاسلام است ابابکر چهل ساله بود که به پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیعت کرد و در آن وقت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه کودک بود و ایمان کودک و کفر و معصیت
طاعت طفل اعتبار نبود حسینه گفت که اگر ثابت کنم که ایمان و طاعت و معصیت
کودک را اعتبار هست و وی مستحق بثواب و عقاب هست تو اقرار می آوری بامامت
علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت اگر حجت و دلیل بود بلی حسینه گفت چه گوئی در
قصه خضر و موسی علیه السلام و آن کودک که خضر بکشت چنانکه در قرآن مجید واقع است که
فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ
لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا و جواب خضر موسی را اینه و اما الغلام فکان ابواه

از این مجتهدان ... طغیان او و کفر آن ای ابراهیم ... کودک با استحقاق بود

را ابراهیم ... جعفر ظالم بود اگر گوئی جعفر ظالم بود شاید که خدا بنده را امر ظالمان کند و مدح جعفر در قرآن فرموده

ابراهیم در جواب عاجز شد گفت از این مسئله در گذشتم اما چه گوئی در حق علی و عباس که ایشان

باهم دیگر منازعت کردند بسبب میراث و هر یکی دعوی کردند که میراث حق منست و بر او داوری

پیش ابوبکر رفتند چون دو خصم بحاکم شوند بهر حال یکی بر حق و دیگری بر باطل باشند در عرف این دو

این مسئله آن است اگر گوید که عباس بر باطل بود کشته شدنی باشد بجهت آنکه هارون عباسی بود

و اگر گوید که علی بر باطل بود ابطال مذهب خود کرده باشد و نقصان دینی او باشد حسینه گفت

تو چه در میان عباس و علی افتاده اگر گوئی علی عم فاطمه بود فخر عباس را بود که چون علی برادرزاده

وارث است و اگر عباس فاطمه بود فخر علی را بود که چون او عم داشت چون هارون الرشید مقالت

و بلاغت حسینه را شنید متحیر شد و روی به ابراهیم نظام کرد و گفت در فن از علوم که یافت

پس حسینه گفت هشتاد و سه مسئله را جواب گفتم اگر فرمایید هنوز یک مسئله از هیچ

اگر جواب که جز علم کردم هارون گفت بپرس حسینه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر از دنیا

برفت وصی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت نکرد حسینه گفت خطا کرد یا صواب و آنچه خلق

کردند در سقیفه بنی ساعده خطا کردند یا صواب بخطا پیغمبر را نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم

فرو ماند از آنجهت که اگر میگفت پیغمبر خطا کرد نقصان شرع و دین میشد و اگر میگفت خلق خطا کردند

کرده اند عار حسینه ثابت می شد و بطلان مذهب او هم گشته شدنی نیز بود با وجود این وقت

بر جمیع خلایق ثابت شد که ابراهیم نظام عاجز شده و در مقام اضطرار است خلایق یکبار بخندیدند

و سر انگشتها کردند که چنین عالم و فاضل از کنیزی بدین طریق عاجز شده هارون الرشید چون ابراهیم نظام را

مضطرب یافت و دید که موجب فضیحت او نیز میشود و روی بوزیر خود یحیی ابن خالد برمکی کرد

و گفت ای یحیی شنیده ام که مدت در میان علماء بغداد و بعض از علماء بنی هاشم و فقهای حله در

مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعت بوده از ابراهیم نظام سوال کن تا چه میگوید

هارون پیوسته در این مسئله متردد بود هرچند علماء دلایل بعرض او میرسانیدند آن از اطمینان حاصل

نمی شد غرض او آن بود که حسینه در آن باب چه میگوید یحیی بنابر اشارت هارون از ابراهیم

سوال کرد و گفت چه گوئی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان صادر میشود و بوقوع ...

شود و معاصی و ظلم و کفران ایشان از ... اسناد بر آنکه تو ... میکنی و بقضا و قدر او یا بنده را

فعل و اختیار هست ... معتقد بنی هاشم و اتباع ایشان آنست که مطیع مستحق ثواب و عاصی

مستحق عقاب است یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنان است که نفع و ضرر

و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است پیدا کننده آدم و هابیل و محمدت ابلیس و قابیل

و پیدا کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض

و کفر طاعت و عصیان او است مبدع محبت و عداوت ابراهیم ... و دوستی و

و فرعون و هامان و نمرود و ابوجهل و کافر و مسلمان اوست و همه بقضا و قدر اوست
از خیر و شر اما شر و کفر بقضا و قدر اوست نه برضا چون حنیفه این مقالات را بشنید بطالت
شده گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری که این کفر و زندقه بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری
داری برای ابلیس اقامت حجت و دلیل مینمائی بر آنکه الزام تو و آنهائی که مثل تو از
اعتقاد با سهل بودند بوجهی معتبر است اول آنکه کفر و معصیت و کفر و فسق بقضا و قدر
اوست اما رضای وی نیست بر آنکه در یک سخن دو محال ثابت کردی یکی
اگر چنانکه کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود یا از سهو و غفلت و دیگر تلبیس
ذات مقدس باری تعالی از این صفات منزه است و بدان ای ابراهیم که این
سخن از آن جهت وضع کرده اند که قبل از تو بدین اعتقاد بوده اند که شاید مرا حجت
و دین سخن کفر و زندقه را از خود دفع نمایند بر آنکه اعتقاد بتمام است که کفر و معصیت
کفر و زندقه و فسق بقضای خدای تعالی است و خود هم در این سخن سر نشده ابراهیم
گفت ای حنیفه مگر اقرار بکلام خدای تعالی نداری حنیفه گفت و الله که اقرار بکلام
خدا دارم و در تفسیر کلام مشکلات و معضلات از او فرا گرفته‌ام از آن کسان که آیه
در حق ایشان و جهل ایشان نازل شده ابراهیم گفت ای حنیفه چه گوئی در قول خدا
که قل کلٌّ من عند الله و همچنین در این آیت که یُضِلُّ من یشاء

و یهدی من یشاء و همچنین که و لو شئنا لآتینا کلّ نفسٍ هداها و در آیه
انکسی را که میخواهد معنی آیت و دهم اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میخواند که
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدای تعالی
بر دلهای ایشان و بر شنوائی و بر بینائی ایشان پرده کشید و عطائی ایشان که نتوانند
ایمان آوردن ابو حنیفه گفت چگونگی در باب این آیات قرآن نه چه اعتقاد کنی در این
احکام قرآن ابو حنیفه گفت ای ابراهیم بر آنکه اکثر آیات قرآن محمول و مؤولست بر وجه
که موافق و مطابق قضایای عقلست و متناقض نگردد و آنجا که فرموده یُضِلُّ من یشاء
و یهدی من یشاء بر آنکه هدایت را معنی بسیار است و مرجع همه دو معنی است
یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف و این هر دو عامست جمله مکلفان را
از مؤمنان و کافران و بدان ای ابراهیم که هر چند خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است
از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصیب
او همه نیز در حق کافران کرده است که اگر نکرده باشند کافر از خدای تعالی حجت [illegible]
که تو مهر در دل و چشم و گوش ما نهادی و ما را قوت و قدرت دیدن و شنیدن [illegible]
راه حق نداری خدای تعالی را از این معنی منزه کرده و خدای تعالی در قرآن مجید تصریح کرده که لئلا
یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی تا نباشد مر ایشان را از کردگار [illegible]

برما حجت نباشد حکمت خدا را باشد چنانکه فرموده قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ
ای ابراهیم که هر جا ذکر هدایت کرده است معتزله را خشیت مراد دارند زیاده و
الطاعت کرد واجب نباشد یا وارد بهشت کند زیرا که اگر ایشان طاعت
و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهد بفضل از سر گناه ایشان در گذرد و راه
بهشت نشان نماید و به بهشت فرستد و بدان ای ابراهیم که اضلال در مواضع
بسیار استعمال کرده اند و بعضی اضلال او را هلاکت گفته اند و اضلال را
چون یحذر ایشان سالبیت کنند یعنی هلاک و عذاب بود و یُضِلُّ مَن یَشَاءُ و
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی عذاب و عقاب کند ظالمان را و از او هم که اضلال
و کافران گمراه نهد و اگر یعنی گمراهی بود ای ابراهیم که آن را ز گمراه کرد این چنین تحصیل
حاصل بودی این محال است بدان ای ابراهیم که این معنی را اگر تو با خدای تعالی
نسبت میکنی خداوند تعالی این معنی را به غیر خود حواله کرده به شیطان چنانکه میفرماید و
لَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا یعنی شیطان گمراه کرد بسیاری را از شما و با فرعون نیز
اسناد کرده وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ یعنی گمراه کرد فرعون قوم
خود را اگر گمراهی از جانب خدای تعالی بودی اسناد به غیر خود نکردی ای ابراهیم این معنی
که تو میگوئی که خدا هم کافر را از اکراه میکرد اند افترا و دروغ است و حق تعالی میفرماید انما یفتری

و برهان تغیر شما میکنید از وی عاجز شده اید و سرها در پیش افکنده اید با وجود این
بازی خشونت میکنید حسینه گفت اگر مناظره و مباحثه ملال کلال طبیعتو نباشد
ما هنوز اقامت دلیل تمام هارون گفت بگوی و بیار آنچه داری حسینه گفت ای
ابراهیم اگر بنده خالق فعل خود نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر میشود بحسب
قصدها و داعیها و رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن و ستانیدن و حرکت
دست و پای مثل افعال اضطراری باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم
بدیهیست که فرق میان حرکت اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه
ما داریم ما حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن بر آسمان و رفتن چنانکه شیخ با بهلول
با ابوحنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرده الزام وی نموده گفت بدانکه بدلیل
ثابت میکنم که خر از تو عاقلتر است و از آنهای که بنده را مسلوب
اختیار میگویند از برای آنکه اگر خر را بر کناره جوی صغیر بری و بزنی جهت آنکه از
جوی بگذرد بگذرد و اگر کناره جوی بزرگ بری که قادر بر گذشتن نباشد اگر از زدن
از آنجا نگذرد پس خر فرق میکند میان آنچه او قدرت بر آن دارد و میان آنچه بر آن
قادر نیست و تو ای ابوحنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز قادری و بر کدام قادر نیستی چون
نظام از خجا[لت]
حسینه این حکایت بگفت هارون دیگر و اهل مجلس بخندیدند و ابراهیم

بمرگ خود راضی شده بود دیگر باره حسینه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل
خود نباشد و فعل الله تعالی را باشد صحیح نباشد بنود اگر گوئی که خدای تعالی غفور
و غفور الرحیم است از برای آنکه غفور الرحیم گاهی باشد که بنده گناهان کرده باشد و بسبب
گناه مستحق عذاب شده باشد و آن عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه
فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح باشد که گویند خدا آمرزنده و عفو کننده
و رحم کننده است ای ابراهیم اگر دلایل عقلی زیاده از این خواهی چندان بگویم که سامعی را
ملالت باشد و آنکه از دلایل نقلی از احادیث آنچه فریقین نقل کرده اند در طرق
شما واقع است که عبد الله عمر روایت کند از رسول صلعم اَلْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ
هٰذِهِ الْأُمَّةِ إِنْ مَرِضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تُصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَإِنْ لَقِيتُمُوهُمْ
فَلَا تُسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ قِيلَ مَنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَزْعُمُونَ أَنَّهَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ كُتِبَ عَلَيْهِمْ یعنی قدریه مجوس این امت است که اگر بیمار شوند بپرسش ایشان
مروید و عیادت مکنید ایشان را و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنند بر ایشان سلام
مکنید جمع از صحابه پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیستند آنحضرت فرمود
آنکه ایشان که معاصی بعمل آورند و گمان ایشان او باشد که آن عمل از خدای تعالی است و خدا
از اهل لعنت است که ایشان معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس روایت میکند

که یا رسول الله ... مَتَى يَلْقَى الْعَبْدُ رَبَّهُ بِأَعْظَمَ مِنَ الْإِشْرَاكِ بِاللَّهِ وَأَنْ يَلْقَاهُ
عزّ و جلّ
بِمَعْصِيَةٍ ثُمَّ يَزْعُمُ أَنَّهَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی ملاقات نماید بنده پروردگار خود را بگنا
که او گناه عظیم بود از شرک بخدا و آن آنکه معصیت را بعمل در آورد و پس گمان برد که فعل حق تعا
از خدای تعالی و عن انس بن مالک رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه صلوات و سلام
سَيَأْتِي قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَهُمْ يَقُولُونَ هِيَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَكَذِّبُوهُمْ
هُمْ قَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَذِّبُوهُمْ و همچنین احادیث که از اهل سنت منقول است بسیار
ای ابراهیم بواسطه چند آیت مأول که در قرآن است این همه کفر و زندقه وضع نموده اید
چندین از آیات فرقانی که خدای تعالی در قرآن تصریح فرموده و اسناد افعال شر بر بندگان نموده
از آن جمله خدای تعالی سرزنش میکند کسانی که گفتند که اگر خدای تعالی خواستی که مشرک نشویم
نمی شدیم و شرک ما خواست چنانچه میفرماید که سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ یعنی زود است که گویند آنانکه مشرک شده اند اگر
نخواستی خدا ما شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ چیز را که گفت او حرام نمیکردیم ای ابراهیم
اگرچه این آیت سرزنش کفار است اما فی الحقیقه سرزنش شماست و شما با کفار شریک اید
در این اعتقاد که وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ در جای دیگر میفرماید وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا و همچنین
میفرماید وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و در جای دیگر فرموده و لیس للانسان الا

ما نسی و دیگر از همه صریح‌تر می‌فرماید و من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها و در
جای دیگر واضح است فویل للذین کفروا و در جای دیگر می‌فرماید و ید خل الجنة بما کنتم تعملون
و در جای دیگر فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا
یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون و دیگر می‌فرماید لها ما کسبت و در جای دیگر واضح است
ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ما ربک بظلام للعبید و ما الله یرید ظلما للعباد
و دیگر صریح فرموده و ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة
فمن نفسک یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه پس از خدای دانید و آنچه میرسد بشما از سیئه
از نفس شما پس از اجزا نسبت میکنید و امثال این در قرآن بسیار است که الله هم اسناد معاصی
و کفر به بندگان کرده و گفت شیطان لاغوینهم اجمعین اگر فعل او جایز بودی که بفعل خود لعنت بکفر
کردی که و ان علیکم لعنتی الی یوم الدین و از ابراهیم بود علیه السلام گفت ربنا ظلمنا انفسنا
و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و از موسی بود گفت رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی و از یونس بود گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
ای ابراهیم جمله انبیا از تنزیه و تقدیس الله تعالی کردند اگر عصیان عاصی فعل او نبودی توبه
چرا بایست کرد ابراهیم نظام محل بایت گفت ابطال مذهب خود کردی چرا که اتفاق
جمله انبیا معصومند و چون از ایشان جرم و معصیت صادر نشده چرا توبه و استغفار کرده اند

یحیی ابی خالد بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمه اول را اثبات کردی و منع دلایل دیگر
نکردی که حالا نزاع در عصمت و عدم عصمت انبیا میکنی و اکثر خلایق بخندیدند حسینیه
گفت ای ابراهیم بحث تو خواهی اورا بیست و دخل تو نه بموقع است و در این مسئله
نیز جواب خود خواهی یافت بعد از تمام سخن قضا و قدر بدان ای ابراهیم که مشرکان قریش
جمله خبیر بودند چون اسلام ظاهر شد طریق جبریه بر طرف شد بعد از وفات رسول خدا و
شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام معاویه و یزید و باقی بنی امیه علیه اللعنه در زمان خود اختیار
آن کردند در اسلام و مردمان طابع ایشان شدند و شما نیز متابعت میکنید ایشان را ای ابراهیم
بخدای سوگند که رسول خدای و اهل بیت آنچه بودند چون حسینیه سخن بدینجا رسانید فغان
از جمیع خلایق برآمد و جمله تحسین می‌کردند ابراهیم نظام گفت این ائمه اسلام دانسته
از آیات قرآن و غیر آن چون اکثر تابعین بر این رفتند و چنین اعتقاد کردند که
و تجویز کرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد و از این شرک لازم آید حسینیه گفت
چگونه شرک لازم آید حال اگر الله تعالی را قهر بنده و اعوام او مثلا اگر سلطان والی
گردانید از بعضی بلاد و او دوالی در آن ولایت ظلم کند و غارت نماید مسلمانان را او سلطان بهمکی
باشد که آنچه بغیر حق گرفته باشد بستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم آید آنگاه شریکت با سلطان
چون توان گفت که او شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت سید

بپای صلی الله علیه وسلم و بجمیع دلایل عقلی را ضایع و معطل میگذاری و نادیده و ناشنیده می‌انگاری
که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا
بدانکه اعتقاد من و در اسناد و اوصیای ایشان چنان است که جمله معصومند و مطهر از جمیع معاصی و از جهت
که جمیع انبیاء و اوصیاء ایشان معصوم باشند از خطا و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای
زمان نبوت و وصایت اگر اگر ایشان آن آفتها بظهور رسانند چگونه جایز بود که در مقام انبیا و
شیطان که اول موجودات البعد مخلوقات از جناب کبریائیت شوند پس شیطان از انبیا بهتر باشند
از ایشان اگر از ایشان افعال شیطانی ظاهر شود طبایع از انبیا در متابعت ایشان متنفر گردد
بس فایده بعثت که متابعت رعیت است معطل گردد و باید که نبی و وصی او اولی
باشند از سایر امت در تدبیرات و سایر کمالات و از جمیعت صوری و معنوی منزه
و مبرا باشند و در آباء و امهات ایشان عیبی که بسبب قدح فرزندان ایشان باشند نباشد
علم نبوت و ولایت نسبت باشخاص امت مختلف است بعضی از کمالات مناسبت
و صفات فطرت محتاج بمعجزه نشود ولیکن جمهور ناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه
امر اگر چند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات و مقارن دعوی دعوی نبوت بود
خدایا بمقتضای دلایل عقلی و نقلیت و علم بمعاد حاصل نشود مگر بنقل و اگر نقلها
اگر احتمال تاویل دارد افاده یقین نکند پس عنایت الهی اقتضا کرد

معصوم که از اقوال

معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد بود و مقصود الهی از قول شارع و مقصود شارع
باعلام وحی در باب ظاهر گردد ای ابراهیم اگر غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود
هر گاه که انبیاء و اوصیاء مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی کذب بود پس احتمال بود که
هر چیز که نبی و امام گوید دروغ بود پس نماند مر امت را وثوقی و اعتماد بر قول نبی و امام
و ثابت شود عصمت بنقل یا بطریق اعجاز و باید که نبی و امام را آباء و امهات پاک باشند
از دنائت و رذالت مثل انکه حامل و سرگین کش نباشند باید که نبی و امام متصف نباشند
بصفات ذمیمه مثل حقد و جهل و حسد و غلظت و بخل و جنون و حرص بر دنیا و التفات
و غیر آن و مضلومات نباشند و ناقص و مبتلا نباشند و برص و جذام و کنگ نباشند و برخی
ابنه و گرفتار نباشند و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند بدانکه
کذب و قبیح نباشند خدا تعالی امر نماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
ای ابراهیم بدانکه واجب است که امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اقوی
اهل زمان باشد عقلاً و سمعاً چرا که تقدیم مفضول بر فاضل عقلاً و سمعاً چرا که معصوم محتاج بود
بامام دیگر و تسلسل لازم آید و امام باید که از جمیع مخلوقات مستغنی بود در علم و منصوص علیه بود
یعنی من عند الله و عند رسول تعیین شده باشد و بدانکه هر امام که رعیت و امت او را نصب
کنند و عزل نمایند امامت را نشاید و امام باید که از جانب خدا و رسول بود نه

در متابعت او مکره نباشند و باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم می تواند بود که ظالم بود
و حضرت پروردگار میفرماید که لا ینال عهدی الظالمین چون حسینه سخن بدانجا رسانید
لرزه بر اعضای هارون الرشید علیه اللعنه افتاد چرا که وی دعوی خلافت میکرد و بغیر حق و این
صفات یکی وری هم موجود بود و یحیی بن خالد و زیاد رو بابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم
گویا حیات از تو مفارقت نموده چو از کرسی بزیر نیامدی و مذهب حسینه اختیار نکنی
و از اطراف و جوانب ابراهیم کنایات شنید گفت ای حسینه چگوئی در این
آیت کریمه است در قرآن که خدایتعالی امر کرده آدم و حوا را گفت یا آدم اسکن
انت و زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین ای حسینه بلا شک ایشان از آن درخت خوردند و از ستمکاران گشتند
حسینه گفت ای ابراهیم نهی نمودن خدای تعالی مر آدم را نهی تحریمی بود بلکه تنزیهی بود زیرا که
نهی تحریم آن باشد که با ارتکاب او مستحق ملامت عذاب آخرت گردند و نهی تنزیهی آن
باشد که با ارتکاب او از فایده و مصلحتی که در آن باشد از خود مایت کرده باشند اما
بدان مستحق ملامت و عذاب آخرت نگردد پس اگر آدم علیه السلام ترک تناول آن درخت
کردی مستحق زیادة الطاف و ثواب شدی و چون او مستحق عقاب نشد و ابراهیم
گفت اگر چنین بودی از ظالمان نبودی و خدایتعالی نفرماید فتکونا من الظالمین حسینه

گفت ای ابراهیم

گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شئی بود در غیر محل خود یعنی نهادن آن چیزی که جای بود نه در جای
خود پس کردن چیزی در جای نا کردن و نا کردن چیزی در جای کردن وضع شئی در غیر محل بود پس
سنتی که ترک کنند وضع شئی در غیر موضع باشند و مرتکب مکروه یعنی شدن و از آن اجتناب
نا کردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته اند که ولم تظلم منه شیئا
یعنی از آن میوه که هر سال می آید چیزی کم نشد پس معنی من الظالمین این باشد که از آن کسان
باشند که ترک حظ نفس خود کردند و از ثواب کم کردند ابراهیم گفت ای حسینه آدم
و حوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن
من الخاسرین چون ترک اولی کرد ایشان ترک مندوبی کردند که گناه نبود حسینه گفت ای
ابراهیم ایشان اعتراف آوردند بظلم که بر نفس خود کردند و بخشش خواستند
از خدایتعالی و آمرزش طلبیدند و دلالت نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان ثبت
و فوات منفعت از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردند عبادت
آنست که بدان مستحق ثواب خدا گردند این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند
و رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین
مرة یعنی فرموده که من در هر روز هفتاد بار استغفار میکنم و رسول را هیچ گناهی نبود
طاعت انبیا و اولیا آنست که طاعت بسیار خود را اندک دانند و اندک

رب او وی چیستی را گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ شمارند اگر چه از ایشان هیچ جرم
بوجود نیامده باشد از برای تنزل و مسکنت خود را ظلوم و ظالم خوانند پس اعتراف
ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای
حسینه چون چنین است آدم را عاصی و غاوی نشاید خواندن و خدای تعالی میفرماید که
وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ حسینه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر آیات قرآنی بقول اهل
خدا و اهل بیت و اصحاب کبار مأول است و بظاهر او حکم نتوان کرد بدانکه عصیان
مخالفت و مخالفت چنانکه در واجبات باشد در مندوبات نیز هست و در
آداب نیز باشد اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت و عتاب
نباشد و غوایت در آیت بمعنی گمراهی نباشد یعنی چیست و بیچاره ماندن یعنی ما
مخالفت او کردیم و ترک فرموده بودیم و از ثواب آنچه بدان وعده بودیم بی بهره
ماند و او را ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسینه
چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت بیرون کردند
و بر زمین فرستادند حسینه گفت ای ابراهیم آدم از برای خلافت دنیا آفریده بود
چنانکه میفرماید إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و اگر آدم از آن درخت تناول
کردی و بر زمین نفرستادی از برای صنعت زمین پس بیرون کردن وی از بهشت

و برهنه کردن عقوبت و گناه نباشد زیرا که عتاب رنج باشد که بعدی کار رساند
بر سبیل استحقاق و اهانت و بیرون کردن آدم بنا بر مصلحتی بود چنانکه ارشاد
و در طوری بر حسب مصلحتی میدهند نه بر سبیل عتاب ابراهیم گفت ای حسینه
چه گوئی در باب نوح علیه السلام که وی دعا کرد تا خدای تعالی قوم او را هلاک کرد بعد از آن
پشیمان شد از آن دعا کردن و پانصد سال بر آن دعا کردن بگریست بعد از گریه کردن
بسیار نام او نوح کردند و پیشتر از آن نام او عبد الاعلی بود چون حسینه بشنید بخندید و گفت
ای ابراهیم بدانکه این برخلاف قرآن است که میفرماید يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ
جِدَالَنَا و قوم بعد از نه پانصد سال غرق شدند و نام وی نوح بود و کذب اول
ثابت شد اما آنکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست اول
اگر قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است
که شیخ المرسلین دعا بد کند که چندین هزار مسلمان هلاک شوند و اگر کافر بودند نشاید
نوح نوحه خود بر هلاک دشمنان خدا و رسول و خدای تعالی در حق او و آدم
فرموده که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ حسینه گفت ای ابراهیم
حقیقت مذهب شما [illegible] مزخرفات ثابت نشود و مثل این جهلات را از
غیر تو بسیار شنیده ام بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه آنهائی که قتل ایشان

صدی امر خلافت و امامت شده‌اند بظلم و تعدی با آنکه ایشان را از هیچ جهت استحقاق
آن نبوده و اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می‌آمده و از مسایل
دینی و احکام قرآنی عاجز بوده‌اند و این فعل عمر بود علیه اللعنه که بعضی اوقات
جنب امامت خلایق میکردند و باز قطع کرده اظهار جنابت می‌نمودند و بعضی
اوقات مست و بیهوش امامت نماز کرده نماز صبح را چهار رکعت میگذاردند تا
چند مثل این افعال قبایح ایشان از تعداد تمام موجب ملالت خلایق گردد و
چون بعضی از اهل بیت یا جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمانی آراسته بودند ایشان را
فضیحت و ملامت میکردند و اکثر خلایق سرزنش ایشان می‌نمودند از برای
دفع ملامت خود و اتباع خود این همه کفر و زندقه را بخود و بخدا و رسول نسبت
میکردند و جمیع انبیا را که معصوم بودند هر یکی را بمعصیتی و زلتی و خطائی متهم
کردند بظاهر قرآن عمل کرده بر صحت تاویل و احادیث وضع کردند و عمل را
بمیزان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه تاویل
کردند و چون مردم مهارت رفع شبهه نداشتند و طلب علم نمیکردند و بتقلیدی
با مثل او قناعت میکردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان امر
عقل و رضای خدا و بعضی برغبت جاه و مال و حکومت و باعتبار پنج روزه دنیا

ابدی وعذاب

بعد از رسول

ابدی و عذاب سرمدی را اورنگ نجات ورزیدند و بعد سال و دویست سالی مذاهب
وضع کرده و مقلدان بنای دین و ملت بر قیاس نهادند و طریق انصاف در
تتبع و طلب حق سعی ننمودند و بدین قدر قناعت کردند انا وجدنا آباءنا
علی امة و انا علی آثارهم لمهتدون تا حق تعالی در جواب ایشان گفت
انتم و آباؤکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت کرده از سر
انصاف تفحص نکردند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میگوید تا موازنه کنند
میان اقوال بنظر شافی و عقل کافی طریق اختیار کنند و مع هذا هر یکی دعوی انا الحق
میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که حق تعالی
بجز یکی نباشد ازین مذاهب و دلیل بر این اشارتست از صاحب شریعت
خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ستفترق امتی علی ثلاث
و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة و الباقی فی النار یعنی پیغمبر فرموده
که زود باشد که امتان من به هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان فرقه ناجی باشند و باقی
در آتش جمعی از صحابه گفتند یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدام است فرمود که آنچه
که ابرار اند
من علیه و اهل بیت من [illegible] و در این اسناد فرموده مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق و [illegible]

وبدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق اند و جمیع اهل بیت و اصحاب رسول الله صلعم نه معتزلی بوده و نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی علیهم اللعنة و العذاب و بلا شک که فرقهٔ واحده آن طائفه اند که پیرو رسول و اهل بیت اند ای ابراهیم مرا از قتل و فجع شما باکی نیست و خایف نیستم و بحیات بی‌جوره فیندی نه‌ارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم و اظهار هیچ تردد و ترس از بیان میکنم که در خلیفه ظاهر میکنم که این که شما میگویید و بسی از شما میگفتند که جملهٔ شناعت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده الله است و بنده را اختیاری نیست نا میخواهند که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک و ایذا و آزار حضرت خیر النسا و ایذا ر صحابهٔ کبار و زهر دادن جگر گوشهٔ رسول امام حسن و قتل سید شباب اهل الجنة حسین ابن علی علیه السلام و اولاد و اصحاب آن حضرت و بازگرفتن خمس از اولاد رسول الله و محاربات با ابن عم و برادر وصی صلعم و اخراج ابوذر غفاری و ایذای عبد الله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر و چندین از صحابهٔ کبار و منجنیق بخانهٔ خدا انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینهٔ رسول الله کردن و چندین از اولاد و اخفاد رسول بقتل رسانیدن و چندین هزار از اولیا و مؤمنان

اهل بیت بقتل رسانیدن و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و اخصار او قاصر است از محنت اصحاب کبار و محبان و شیعیان اهل بیت رسول الله صلعم و مخصوصان و مخلصان و فدا کنندگان بجان رسول الله که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند و بطعن و لعن و خری و جلی آزار میرسانیدند و بر افعال قبیحهٔ ایشان طعن میکردند و بر ایشان کرده تخفیف از عذاب خدا و رسول و عذاب روز انکار آخرت میشود و بدان ایشان از ارای دفع ملامت از افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم از افعال ذمیمه و کفر و بدع ایشان این مصنوعات و بدعتها وضع نمودند و گفتند بنده فاعل فعل خود نیست و جملهٔ فعل الله تعالی است و خدای چنین خواسته چنین تقدیر کرده و در ازل از این سبب اسناد و معصیتها بر انبیا کردند و معصوم را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شمایل ربانی را نجویده و می‌نمایند که آن کرده را اگر کسی گوید که عظمت و نبوت و امامت شرط است قائل نیست و بمقتضای آیهٔ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ خدای تعالی ابراهیم را علیه السلام گفت که من ترا امام مردمان

اهل بیت بقتل

میکردم ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت از ذریه من نیز هر که لایق امامت باشد
امام کردان الله تعالی از امام نفی ظلم کرد و ظالم بر دو قسم است ظالم معین خود و ظالم
غیر و هر که این هر دو ظلم ازو منتفی باشند پس عصمت در امام شرط بود و مقتضای
این آیت که وان الشرک لظلم عظیم توبه کننده لایق منصب و مرتبه امامت
نباشد و اگر کسی بدین اعتقاد باشد وی را رافضی خوانند و قتل وی واجب دانند
و پیروی می نمایند سنت معاویه را و خود را به پیروی سنت پیغمبر و ائمه سنت اشتهار
داده اند و جمیع اسنادرا در قتال و در جه فساد و فجاری آید و اگر کسی بدین اعتقاد
نبود تکفیر وی میکنند چون حسد ایشان آتش محبت مشتعل شده بود و بر بستند فصاحت
و بلاغت نشسته که لا استطاع در مذمت مخالفان و عصمت و طهارت
اهل البیت امامت دلیل کرده دادن و اتباع او را لرزه بر اعضا افتاده
از قبایح و افعال ناشایسته خود شرمنده همگی سرها در زیر افکنده متحیر مانده در
علما را قوت نطق تحقیق و یارای سوال و جواب نبود ابراهیم نظام گفت ای حسینه
عنان اختیار از دست داده و مرکب تشنیع و تعریف در میدان وقاحت
و فضیحت میرانی و صحابه و تابعین را لعن و قدح و تکفیر مینمایی اگر محبت
اهل البیت رسول الله بر همه کس لازم است و محتم است و در این باب کسی را با تو سبت

تا با محبت

تا با محبت و مودت اصحاب کبار و خلفا علیهم الرضوان نیز واجبست بر همه کس
که جانشینی سید مختار بوده اند و در خلافت ایشان اجماع امت واقع است
خصوصا ابابکر که حضرت باری تعالی در آیه غار صاحب رسول خوانده آنرا
آن فضایل حاصل است حسینه گفت ای ابراهیم بجزای کار از آیت
غار هیچ فضیلت و منزلت حاصل نیست بلکه آیت موجب کفر و فضیحت
اوست ای ابراهیم بیان نما که از آیت غار او را چه فضیلت ثابت است
ابراهیم گفت خدای تعالی میفرماید که الا تنصروه فقد نصره الله اذ
اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار ویقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها اول
همراهی با رسول صلعم که اگر کسی را بیشتر از وی دوست داشتی آنکس بودی نه این
و جلیس وی بودی فضیلت دوم آنکه خدای تعالی او را صاحب خوانده
فضیلت سوم آنکه خدا و رسول او را محزون نتوانستند دید از برای دفع حزن و
خوف و هم وی گفته لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم ان الله
معنا و بلفظ جمع گفت یعنی خدا با ماست پس معیتش آن باشد که خدای با
رسول و ابوبکر بود ای حسینه این کمال فضایل است که در یک آیت ابوبکر راست

چگونه در این فضایل حسینه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه ای جاهل فضایلیست

که بران چشم عوام راهی و نشید آنهای را اگر دیده بصیرت بود و عقل کامل بدین فضایل

او را ه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت نگویند و بر معصومان خانواده

مقدم نداشتند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی که رسول ابوبکر را با خود از برای آن برد

که او را از همه کس بیشتر دوست میداشت والله که غلط گفتی و آنها که اعتقاد کرده‌اند

ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول صلعم آمد و گفت که کفار امشب قصد تو دارند باید که

امر کنی که امشب هیچ یک از صحابه تو از خانه بیرون نیایند و امر آلهی چنانست که علی ابن

ابی طالب ع اگر برادر بجانی برابر توست بر جای تو خود بخسبد و اگر کسی که جان خود را از

برای تو فدا کند او است و خود متوجه شوی بطرف غار بسترا ایطا جبرئیل که مشهور است

چون شب شد رسول خدای اصحاب را طلبیده امر کرد که امشب هیچکس از اصحاب

و احباب من باید که از خانه بیرون نیایند که خدا را درین مصلحتیست جمله یاران حضرت

رسول الله بجا نهان شدند بعد از آن برادر و وصی خود را طلبیده گفت یا علی امر آلهی

شرف نفاذ یافته که تو بر جای من بخسبی تا من از شر مشرکان محفوظ و فارس بوده از

شهر مکه بیرون رفته بطرف غار روم این سخن احلام امیر المومنین علی را اگر آن بنیاد مود و از روی

محبت و اخلاص گفت هزار جان من فدای تو باد و حکم آلهی و نفس رسول با وجود

صفر پس خایف

[illegible]

صفر

صفر پس خایف و هراسان شد رسول خدای او را در بغل گرفت و روی وی بوسید

و گریه بسیار کرد و گفت ای علی ترا بخدا سپردم و او را بجای خود جا داد و برفت چون

پاره راه رفت دید که شخصی از برابر می آید حضرت توقف نمود چون نزدیک رسید دید که ابوبکر

لعین است گفت ای ابوبکر نه من حکم خدا را بشما رسانیدم و گفتم شما از خانهای خود

بیرون نیایید چرا مخالفت حکم آلهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو خایف و هراسان

بود نتوانستم که در خانه خود قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند بر اسطه آنکه حکم آلهی نبود که کسی را

با خود همراه ببرد در ساعت جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله بخدا که اگر او را بگذاری

که کفار را از اگرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالضرورت

با خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر ملعون مخالفت حکم خدا و رسول نمود و از

خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان میکنم اجماع است متفق‌اند که پیغمبر بالضرورت

او را با خود برد که مبادا او بدست کفار گرفتار گردد و این موجب رسوائی رسول خدا شود و

دیگر بدانکه حضرت پروردگار راز نفاق ابوبکر خبر داده بود پیغمبر رسول صلعم را از ایشان واقعه

خواهست شدن نسبت با اهل البیت صلعم و چون پیغمبر از آن ایمن نبود ضرور او را

بمصلحت با خود برد یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و چندین آیات دیگر

در باب نفاق ایشان نازل شده رسول صلعم مستغنی بود از انیس و جلیس

و انس آن با حضرت بوده کافر بود و حضرت جبرئیل انیس و جلیس او بود و جنود و هم

ایم تروها نشاهد این حالت ای ابراهیم اگر کفتی خدا ویرا صاحب رسول خوانده به اگر بود

صحبت او را شرفی و فضیلت حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ نوع حرزی از رسول نکرده بود ای

دینی محاربه و مقاتله کرده و هیچ راهکذرا اعانت رسول نتوانست کرده اگر چنانچه بودی چنانکه ها

از دیگران منقبی و تواریخ متواتر است از آن نیز بودی و دیگر در قرآن صریح واقع شده که کافر را با مسلمان

مومن صحبت می باشد و کافر از اصحاب مومن خوانده اند چنانکه میفرماید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ و

وَ هُوَ یُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا

دیگر اگر زن نوح کافر بود و صاحبه نوح بود و همچنین زن لوط کافر بود و او را با لوط صحبت بود در قرآن

نیز صاحب خوانده اند و در میان عرب مثل شده که یَجِیءُ صَاحِبُ الحِمَارِ یعنی بصحبت

خر و سگ اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود و در غار پس ابی بکر علیه اللعنه را از این

چه حاصل شده باشد که با دل پر از نفاق با رسول الله و آل او تکلیف اجبار ... کرده

کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سیوم لا تحزن را شمردی یعنی پیغمبر از غایت شفقت و مهربانی

گفت غمگین مباش ای ابراهیم حزن ابو بکر علیه اللعنه در آن حال که با رسول الله بود از غایت

خوف و بد دلی طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ نگفت حسینه گفت ای

ابراهیم اگر حزن ابو بکر طاعت بود پس حضرت رسالت صلعم او را از طاعت

منع کرده باشد

منع کرده باشی

نعوذ بالله من هذه الاعتقاد پس اگر او معصیت بود و خوف و بیم از سستی

اعتقاد و عدم ایمان او بجوار رسول آنرا معصیت از هر ای چه فضیلت حاصل شده باشد

و لا تحزن آنرا چه نتیجه دهد به اگر پیغمبر صلعم طالب طاعت بود نه معصیت و پیغمبر مانع و

ناهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابو بکر علیه اللعنه و لعنت بر نیت

جبر و عدم رضاء او بقضاء و قدر خدای تعالی و عدم رضای آن بصحبت با رسول و نا ثبوت

او را اعتقاد بر قول رسول صلعم آنرا اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار شدم و ما محروس

و محفوظ خواهیم بود از شر اعدا و کفار و حزن او بجائی رسید که بکر بقول شما که میگویند که ابو بکر

انیس و جلیس حضرت رسول بود و پیغمبر او را از غایت محبت بغار برد پس چون

بود که ابو بکر علیه اللعنه می دانست که پیغمبر با استظهار حکم الهی و استخلاص بغار رفته که این

همه جزع و فزع مینمود و نزدیک بود که پیغمبر را رسوا کند ملک غرض آن بود که کفار

مطلع شوند غایتش چون حکم الهی بود خدا تعالی نام و حافظ رسول بود ای ابراهیم اگر ابو بکر را

به پیغمبر ایمان بودی خود را نگذاشتی که مار بر پای او زند و خدای تعالی نیز او را آنگاه داشتی

از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار تا آنکه هیچ بدر غار کردند و علامت

پای حضرت را تا بدر غار آوردند باز خدای تعالی او را از شر دشمن نگاه داشت

ای ابراهیم فضیلت دیگر که گفتی رسول تا نا گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی خدای با ما

با ماست یعنی حافظ و ناصر ماست غرض رسول آن بود که خدای تعالی با ما هر دو هست
و تعمیم که شامل حال ابو بکر باشد او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن تصریح فرموده
که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من
ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا بدان ای ابراهیم که خدای تعالی میفرماید که نباشد
از راز گوینده سه کس مگر آنکه خدای تعالی چهارم ایشان است و نیست از راز
گوینده پنج کس مگر آنکه ششم ایشان خداست و نه کمتر از این و نه بیشتر که خدای با ایشان است
و این شامل حال جمیع کفار و یهود و مسلمان و منافق و غیر هم است پس ای ابراهیم ابو بکر را
از این چه حاصل و همچنان او را ای ابراهیم مثلا شخصی را حیوانی باشد اسب یا شتر یا چهار
پای از خوف دزدان و حرامیان پناه بخانه یا دیوار برد و گوید که خدای با ماست و ما را
نگاه میدارد در این منزل یا در این وادی یعنی مراد خود و آنکه با منست اما او حیوان را
چه فضیلت حاصل میشود حسینه چون سخن باینجا رسانید هارون بسیار بخندید با آنکه او را
تعصب بسیار بود و با اهل بیت در مقام عداوت و نفاق بود خدای تعالی او را از حسینه
مهربان کرده بود که اگر طعنه مردم نبودی یا منصب خلافت و سلطنت و تجبر و تکبر مانع
نبودی او بر خواستی و بر گرد کرسی حسینه گردیدی و دست و پای او بوسیدی دیگر مرتبه
حسینه گفت ای ابراهیم بطاعنی که مترجم کرد بطاعن ابی بکر علیه اللعنه در قرآن بسیار است

و از همه رسوا تر و بی بهره تر از ایمان است بودن این آیت فانزل الله سکینته
علیه این ضمیر راجع است بحضرت رسالت صلعم ضمیر واحد مذکر مجرور و این آیت
دلیل است بر آنکه انزال سکینه بر ابا بکر نشده و او از این بی نصیب است و اگر بر آن
انزال سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما بایستی و بجای واحد تثنیه کردی
مجرور ضمیر تثنیه مجرور متصل بایستی و الله کرانی دلیل است بر کفر و عدم ایمان چه
آنکه الله تعالی در دو موضع اختیار فرموده در قرآن که بحضرت رسالت انزال سکینه
فرموده در این آیت که گذشت در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند
و ابا بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه و بسیاری از صحابه گریختند و رسول را در میان کفار گذاشتند
اما حضرت امیر المؤمنین علی ع و هشتاد و نه کس دیگر از صحابه مؤمنان که فرار ننمودند و در
ملازمت حضرت رسالت پناه صلعم پای ثبات و مردانگی در میدان قتال و جدال
محکم کرده بودند و از سر جان گذشتند و غزوات بتقدیم رسانیده حضرت الله تعالی
در شان ایشان فرموده لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین ای ابراهیم چون در روز
حنین بحضرت رسالت پناه و مؤمنان بودند انزال سکینه برسول و مؤمنان شد و در غار غیر از ابا بکر

تنبیه

دیگری همراه نبود و از مومنان فرموده فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ و ابو بکر را مطلقا ذکر ننموده
و اگر فی الحقیقت ابی بکر را ایمان بودی خدا و رسول بایستی بجای ضمیر مفرد ضمیر تثنیه آوردی و علیهما گفتی
ای ابراهیم چون خوف و تزلزل وی در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکینه حق وی
ان پس او را از آیت غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است ای ابراهیم
این نوع فضیلتی و منقبتی که از دی کو ثابت میشود چه فایده و دیگر فضایل که نقل میکنند مثل
اینهاست این نوع خرافات در رشته کشیده در لباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهند
و احادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اند و افضلیت جمع فاسق فاجر را بلکه
اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنند و علی ابن ابی طالب جان خود را فدای
رسول کرده بود و بجای رسول خسبیده بود تا کفار از بجای رسول قتل نمایند و حضرت بر در کار
مباهات کرده باشد بجمیع ملایکه آسمان و زمین که ملایکه من اگر هر دوی را از شما برادر کنم
هیچ یک از شما هست که جان خود را فدای برادر خود کند هیچ یک از ملایکه جواب
نداد ندا در آگهی شد که بروید و ببینید که علی ابن ابی طالب جان خود را فدای حبیب من و رسول
من کرده ملایکه گروه گروه بامر رب العزت فرود می آمدند و زیارت علی ابن ابی طالب میکردند
و صلوات بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند و امر آلهی نازل شد که جبرئیل و میکائیل در
بالای سر و پایان پای علی ابن ابی طالب ساکن شوند و آن را حفظ نمایند از شر کفار در قضیه عاده

ابی طالب را

و این آیت در آن شب در حق امیر المومنین علی عم نازل شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ تا الی آخره این در جمیع کتب شما مذکور است و تفاسیر شما مسطور است
چرا اظهار این نمیکنید و این فضایل را بیان و عیان نمیکنید چون در شب غار امیر المومنین بر
جای رسول صلعم بود و جان فدای رسول کرده بجان خود حمایت او نمود و در فراش خلیفه و قایم مقام
او بود و بعد از سه روز رفتن رسول از غار بسوی یثرب حکایت خلیفه و قایم مقام بر اهل و عیال رسول صلعم او بود و جمع
کنیزکان را از اهل حرم رسول صلعم و اسباب ایشان را بر شتر و گوسفند تنها با حکم برون آورده بمدینه رسانید
و کرده گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه ایشان می آمدند و جنگ را بار الا آن بود که کشته
تا بی ادب ایشان را برده همه را بصحت و سلامت بمدینه رسانید اگر کسی را انجا گوید پس خصال
و فضایل مهاجر توان گفت پس چون علی عم بر فراش رسول قایم مقام او بود و بر سانیدن
سوره برات بکفار بحکم آلهی قایم مقام بود چرا بعد از رسول عم خلیفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم
بدانکه ابا بکر با رسول الله در غار بود و از غار با رسول الله بمدینه توجه نمود صحیح نیست که گویند
که او مهاجر است جهت آنکه الله تعالی فرموده وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بدانکه هجرت رسول با حضرت باید تا
بود و هجرت مومنان با حضرت رسول و هر کسی هجرت بر رسول کند باید که هجرت او بعد از هجرت
رسول بود و چون ابو بکر با رسول الله از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول الله بود

در هجرت او با الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر بود و ملازم و متعبد نبی رسول الله
و رسول الله واسطه بود میان او و الله تعالی و رسول متعبد با الله تعالی واسطه بود چون
ابی بکر متعبد بود بر رسول پس جایز نیست که شریک رسول الله باشند در هجرت و هجرت
بر رسول الله متحقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول الله و اگر کسی بعد از او هجرت نموده باشد
یار صادق است که گویند مهاجر است که بینند که چون یحیی بن ابی اسامه هارون وزیر خلیفه را الجید
و گفت که ای یحیی حسینه تقریر کرد از دلیل گفتن بر امامت ابن عم رسول الله ای یحیی اگر حسینه
بر طریق ما بودی هر آینه او را بانعام خود در آوردمی یحیی گفت ای خلیفه بهر طریقی که باشند در حق
وی انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن هارون بانگ بر ابراهیم زد که ای ابراهیم مسئله
قضا و قدر بر من ظاهر شد چگونی در باب کلام الله و حدیث و قدم آن میخواهم که حقیقت
این مسئله نیز بر من روشن شود ابراهیم را از ترس خنده‌ای ساده آن بنوعی که حرف زندیقی گفت چرا
نگوئی که کلام خدای تعالی قدیمست یا محدث ابراهیم نظام گفت اعتقاد ما چنانست که کلام خدای تعالی
قدیمست چرا که غیر حروف و اصوات است و کلام صفت خدائیست و قائمست بذات
و ذات خدا و صفات وی قدیمند و این حروف مکتوب که در مصاحف هستند دالست
بر کلام و اعتقاد ما چنان است که خدای تعالی قبل از خلق آدم بود و دنیا چون بر پیچا رسانید هارون روی
بعلما از دین کرده ایند هارون در اصل معتزلی بود و بر او خوش بیامد گفت ای حسینه چگونی در این باب

حسینه گفت

حسینه گفت حاشا که کلام خدای تعالی قدیم بود چرا که کلام خود نزد اهل وحیت و جمیع العقلا این حروف
که منظومند مکتوب است در مصاحف و اعتقاد ما چنان است که خدای تعالی قادر است که ایجاد حروف
و اصوات منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات خدای بدین اعتبار متکلم گویند و کلام چون
مرکب از حروف بود که بعضی مرتب بر بعضی باشد هرچه در آن تقدم زمانی باشد هر آینه حادث
باشد دیگر آنکه امر و نواهی اخبار حوادث است و الله تعالی حادث نیست از برای آنکه محالست حکم
با چیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن دیگر آنکه قرآن معجز محمد است صلعم و محمد محدث است چگونه تواند بود
که معجز وی قدیم بود و اگر کسی قدیم ما بین طرفین است انکه ما بین طرفین کتابست و بدیهی است که
کتاب محدث است و اگر گویند که حروف و صوت قدیمند این هم محال است که حروف و صوت
قدیم باشند زیرا که بعضی بر بعضی متقدم و متاخر است و بعضی سابق بر بعضی و هر یک بزبان متکلم متنافی
و محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که قدیم آن معانیست که از مکتوب و از حروف
و صوت مستفاد و مفهوم میشود و آن معانی امر است یا نهی یا تحصیص و اخبار و یا وعده و وعید یا ناسخ
یا منسوخ و چنانکه گفتم محالست معدوم را بچیزی وعده کردن و وعده نمودن از چیزی یا بچیزی امر فرمودن یا بچیزی
و از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید فلیأتوا بحدیث مثله مراد از حدیث قرآن است و حدیث
در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی میفرماید که ما یأتیهم من ذکر
من ربهم محدث و مراد از ذکر قرآن است بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون

و محدث در مقابل مفهوم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و علما و فساق و فجار
و جمیع کفار که ذکر آیات ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حسینه اقامت دلیل میفرمود ابراهیم
نظام سر در پیش افکنده بود حسینه گفت ای ابراهیم اگر گویی که خدا سبحانه و تعالی قبل از
خلقت مخلوقات امر فرموده و ندا میگفت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا و یَا اَیُّهَا النَّاسُ
اتَّقُوا و یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاکَ ای ابراهیم شخصی در خانه تنها نشسته و گوید
که ای سالم بیا و ای غانم برو و ای مقاتل برخیز و ای مقبل بنشین شخصی از آن پرسد که
که را میخوانی و با که سخن میگویی گوید که در خاطر دارم که سی روز دیگر غلام چند خرم و ایشان را
سالم و غانم و مقبل و مقاتل نام نهم حالا ایشان را میطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کسی که
عاقل باشد چنین کسی را مجنون خطاب کند و مکالمه او را نباید نسبت کرده آن را مجنون
خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که افعال سفها و مجانین را بخدا نسبت کنند
بواسطه دعاهای چندی که شما را باشد حسینه چون سخن باینجا رسانید ابراهیم نظام از جواب فرو ماند
که طبق زر بیاوردند و بر حسینه نثار کردند و جمیع ارکان دولت که حاضر بودند حسینه را
تحسین ها کردند و اکثر سلاطین که از اکناف و اطراف عالم جمع آمده بودند منزه
مناظره و جدال حسینه و ابراهیم نظام بودند اکثر را محبت اهل بیت در سینه بروز
و حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت شد غایتش از ترس خلفای بنی

عباسی اظهار اعتقاد و طریق خود نتوانستند نمود در آن محفل و مجلس حسینه میگفت
و جمیع علما از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزه او حیران مانده بودند و بیخبر و اکثر
علمای اشاعره از شرمندگی سر در پیش افکنده بودند و ابراهیم نظام در بالای کرسی
خجل و منفعل نشسته بود حسینه گفت ای ابراهیم تو امروز افضل و اعلم اهل زمانی و عصر
و من کنیزک بیکس بیچاره ام که مرا از میان کفار باسیری آورده اند و این خواجه
مرا بچند درهم باخره خریده است و در شهر فرخنده آثار اهل اسلام تعلیم و تلقین
نموده بشرف ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیده
بصیرت را گشوده بمحبت اهل بیت او را منشرح فرموده و مرا شبهه چند در خاطر
که بر سبیل تحقیق و استکشاف نه بر سبیل ستیزه و امتحان از تو سوال میکنم باید که این مشکلات
مرا از نفس و دل من زایل کنی تا مراد جواب شود و هیچ تو گفتنی تا که معتقد تو باشم
دانم که تو از سؤال این میتوانی و از دیگران این متوقع و بعد الیوم در ملازمت تو
بسر برم بگو ای ابراهیم فرزندی که از مادر متولد میشود نه جهود است و نه ترسا
و نه مشرک و نه مسلم و نه شیعه و نه سنی بگو آن پدران و مادران و معلمان و استادان او را
مسلمان یا کافر یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب
مختلفه بگو ای ابراهیم هر که آنرا اعتقاد و باطل بود یکی از دو حال بیرون نیست یکی آنکه خود

حق تصور کنند و آن بوان لحکم بوده تا بدان میرد یا آنکه دانند که اعتقاد او باطل است و نیست کنند

و حق را بپوشانند و مردم را بدان فریفته کنند در این هر دو صورت در دوزخ باشند امروز انچه

از تو سوال میکنم به او اهمه بگو بدان که من بتوفیق الله تعالی در دین پیغمبر خود و امامان

خود به یقینم آنچنان که گفتم و حرام را حرام و حلال را حلال دانستم و اهل بهشت و دوزخ و اهل حق

و باطل را شناخته ام اما بواسطه اختلاف چند که در میان امت واقع است

نفس من در آن متردد است که عقل یکباره راه بجای نبرد و نقل از انجای دیگر

می برد تحقیق آن از امتر صدوم اشتا و داهم مسئله ترا جواب گفتم دعا فرستادم توقع

دارم که این شبهه چند که مرا در خاطر است چنان کنی که یقینی مرا حاصل گردد ای بابا

بدانکه بعد از معرفت الله تعالی و معرفت رسول و معرفت امامان بنای مسلمانی بر جمع

و صلوات و خمس است و زکوت و حج و جهاد بدانکه مرا معرفت صوم و صلوات

حاصل است و حسب المقدور بتقدیم میرسانم و امید میدارم که مرا الحمد استطاعت

نیز حاصل شود که عمل بعد زکوت مال خود و ابا ربابا مستحقان رسانم و بعد از آن بتوفیق

الله تعالی طریق کعبه معظمه را طی کنم و جهاد که رکنی از ارکان دین است الحال در حیات

و باکسی که قصد دین من کنند با وی جهاد کنم و بدانکه جهاد به تیغ فرستادن بر واجب

نیست فاما بقول تیغ زبان جایز است ای ابراهیم بدانکه این حکم که محل او شده ام

مثل رفتن بمکه

مثل رفتن بمکه معظمه و لحوق به ساقت ادوه ادن زکوت و روزه داشتن در روزهای گرم

و غسل و وضو ساختن در سرماهای سخت و نماز گزاردن و وسوسها در نماز آمدن و این

همه تکلیفات که بر خود واجب کرده ایم و رحمتها که بر خود انداده ایم حال این باشد که ما بهشت

و حقیقت ایمان از اقتباس و طریق بردباری دانسته ایم و عالم ما نیستیم که درست که میگوید

و دروغ گوی کیست و خانه خدا را که حقیقت وجود پیغمبر راست شناسیم و وحی که بدان

نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت وراست گوئی او ایمان نیاوریم چه از این همه زحمت

به فایده کشیم و چه لذت در این علمها و چه فایده در این مشقتها تصور کنیم و حال آنکه انهائی که

که بعد از پیغمبر این همه خلاف کرده اند و چندین خونهای ناحق کرده اند و غصب اموال

کرده اند و با اهل البیت جفاها کرده اند و ایذا رسانیده اند که بر جمیع خلایق

ظاهر است و مخالفت خدا و رسول نموده اند و کافر شده اند و چون کلمه شهادت گفته بودند و نماز

و روزه و حج و جهاد بجای می آورده اند و بعضی در اظهار اسلام میکوشیدند و الحال ایشان را

امام و پیشوا و خلیفه الله و خلیفه رسول میگویند من تکلیفات را نواختم و این مشقتها

را نشناسم بدانکه اول خدا و برد ایشان یکی کرد که چه اینهامون اینهمه عوام الناس را

و ما و اثر امروز تو پیشوای زمانه و اعلم از جمیع علما ملازمت و جماعت

بنی بکر آنانکه او از اهل جاه و اعتبار دنیا از تعصب و عناد و غیبت عداوه

حق

طرق ملحدی و بخشایش و مخالفت پیغمبر خدا نمودی و در لعنت خدا باشند یا نه و
لعنت کردن بر ایشان واجب بود یا نه ابراهیم سر در زیر افکنده بود حسینه گفت
ای ابراهیم بگوی که هیچ یک از آن میان بتحقیق اهلیت مسند یا نه و اگر بسند
از راه هدایت و عطای خدا باشند یا نه یا از راه کسب حاصل کردنی یا از هر دو
جانب ابراهیم از ترس جواب نمیگفت حسینه گفت ای ابراهیم بگوی که اگر از مشکلی
باشد در دین بکجا روند و از که تحقیق نمایم امروز در این مجلس بهشت آیتی اکثر مسلمانان گواه
و مصر و شام و مکه و یثرب حاضر اند و هیچکس جواب حق نمیگویند ابو یوسف که تلامیذ
ابوحنیفه ملعون بود و قریب ابراهیم نظام نشسته بود و آن قاضی بغداد بود برآواز
که ای حسینه سوال تو بر سبیل تحقیق است بلکه از روی تعنت و تشنیع و تو لقی است
از هر چه میخواهی سوال کن حسینه گفت بسیاری از احادیث شنیده ام و از تفاسیر
معلوم کرده ام و نیز معلوم نموده ام که نص از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه و حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابوذر و مقداد بوده در این و لا بعض مردم
بر خلاف او میگویند و ایشان از ایشان مخالف و باطل میدانند و هر که بدان اعتقاد
می نماید تکفیر ها میکنند و اکثر فعلهای ایشان از معاویه و عمر عاص و انس مالک و عایشه
علیهما اللعنة است و بدرستی که در دست مردمان حق نیست و باطل نیست

دلیل نیز

و راست نیست و دروغ نیست و ناسخ نیست و منسوخ نیست و لیکن
دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگو که از این دو گروه
کدام یک دروغ گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوع بر زبان خلایق
انداختند و قرآن و اخوانی احادیث موضوع ساختند و تاویل نمودند
حال آنکه صاحب شریعت میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از
چهار کس که ایشان را پنجم نیست گفتند آنان چه کسانند فرمود که اول مرد
منافقی که اظهار میکند ایمان را و تن به اسلام در داده و از خدای تعالی نترسد
و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند
که او منافق است و بعمد او دروغ میگوید بر پیغمبر خدا از او قبول نکنند که او منافق است
و لیکن مردمان میگویند که او بخدمت پیغمبر بوده و از آنحضرت شنیده پس حدیث
را از او قبول کنند و اعتبار نمایند و حال آنکه ندانسته اند از نفاق او مطلع نشده
چنانکه پروردگار میفرماید و صفت میکند منافقان را إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ
أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی چون ببینی ای محمد ایشان را یعنی منافقان
خوش آید تو را اجسام و جثه های ایشان و اگر سخن گویند گوش کنی بسخن ایشان را
پس چون پیغمبر صلوات الله علیه السلام ایشان را نشناخت دیگران چون شناسند

ایشان را ای ابراهیم چون نشناختن ایشان را و قبول کردن سخنهای ایشان را و ایشان را بر
برسر مسلمانان حاکم کرده اند و دنیا را با ایشان سپردند و مردمان تابع پادشاهان
و دنیا اند الا کسی که خدا او را نگاه دارد و این یک قسم بود از چهار قسم دوم از ایشان
که حدیث بمردمان میرسانند مردی باشد که سخنی از رسول خدا شنیده باشد و یاد نگرفته
و در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس او سخنی
عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نگفت و آن حدیث در دست اوست میگوید و بدان عمل میکند
و او روایت میکند و میگوید که من چنین شنیدم از رسول خدا پس اگر مسلمانان بدانند
یا دانستندی که او در حدیث غلط کرده است هر آینه از او روایت نکردندی ای ابراهیم
قسم سیم از اینها که حدیث روایت کردند مردی باشد که سخنی از رسول الله شنیده باشد
که از چیزی نهی کرده بود و از آن امر کرده و او حاضر نبود پس نشنیده و یاد گرفته منسوخ را
و نشنیده و نمیداند ناسخ را پس اگر او دانستی که آن حدیث منسوخ است روایت
نکردی و اگر مسلمانان بدانستی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی ای ابراهیم
بدانکه چهارم از آنها روایت کننده مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و
تعظیم رسول کند و او را سهو و غلط نکرده باشد در آنچه شنیده باشد و روایت کرده باشد
و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد و ناسخ را نگاه داشته و منسوخ را انداخته باشد که

در قرآن ناسخ

در قرآن ناسخ و منسوخ و خواص و عوام و محکم و متشابه هست و حضرت پروردگار میفرماید که
مَا آتَيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس آنکس که مشتبه شد بر وی که ندانست که
امر خدا و رسول چیست آیا چگونه کند پس بگو ای ابراهیم که بنا بر قول کدام طایفه عمل باید نماید و بسخن
کدام طایفه عمل باید کرد آنهائی که خدا ایشان را بر پاکی ایشان گواهی داده که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و با وجود عصمت و طهارت هم از اول
عمر تا آخر عمر همدم رسول خدا و صاحب راز خیر البشر بودند آیا روایت کردن ایشان
اولیست یا غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه همه اصحاب رسول را یارای سوال کردن از رسول
نبود و تحقیق و تفتیش هر چیزی نمی توانستی نمود از برای آنکه اکثر صحابه را قوت سوال نبود و چون که
خدا ایشان را از منع کرده بود از سوال چنانکه فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ
أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی آنهائی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزهائی که اگر
سوال کنید چیزها ظاهر شود که شما را بد باشد این آیت نازل شد که سوال کردند و
همیشه اصحاب در آن آرزو بودند که اعرابی بیابانی بیاید و سوال کند تا ایشان بشنوند
ای ابراهیم مولای من ابی محمد جعفر الصادق علیهم السلام روایت کرد و من از وی شنیدم که او
از جد خود علی بن الحسین علیه السلام روایت میکرد و او از پدر بزرگوار خود ابا عبدالله الحسین
علیه السلام و او از پدر بزرگوار خود روایت کرد که امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء رضی

علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه فرموده با سلمان فارسی رضی الله عنه که ای سلمان
من هر شب یکبار نزد حضرت رسول خدا در آمدمی و با وی راز گفتمی و هر روز با وی خلوت
داشتمی و جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدمی و گشتمی با وی هر جا گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانند
که هیچکس غیر من چنین نکردی و پیغمبر غیر مرا در حجره راز خود نخواستی و هیچکس نتوانستی بجز از من خلوت
نزد او رفتن و پیغمبر خلوت او در خانه من بودی و هر گاه من نزد پیغمبر شدمی در بعضی از منازل
وی خلوت کردی از برای من و زنان خود و غیر ایشان را برخیزانیدی و هر گاه او بر ان خلوت بخانه
من آمدی فاطمه و دو فرزندان مرا برنخیزانیدی و چندان سوال کردمی که هیچکس را طاقت جواب
او نبودی مگر آنحضرت را و از روی شفقت و مهربانی جواب می گفتی و جبرئیل علیه السلام
برابر می بود و سخن گفتی و هیچ سخن از من نهفته نگفتی یا رسول الله و من جمله را شنیدمی و هیچکس
دیگر را این میسر نبود غیر از من و هر گاه سوالات من تمام شدی خود ابتدا کردی پس هیچ آیت
از قرآن فرود نیامدی بروی الا که او را بمن تعلیم کردی و بر من خواندی و املا کردی و من بخط خود
نوشتمی و مرا تاویل او کردی و ظاهر و باطن او بر من بیان و هر چه او گفت یاد گرفتمی و
هیچ از آن فراموش نکردم چون حسینه سخن بدانجا رسانید همه روی اهل مجلس بسیار
بگریستند و همه تصدیق حسینه و روایات او کردند ابراهیم نظام بعلت [illegible]
گرفتار شده سر در پیش افکنده بود حسینه گفت ای ابراهیم کیفیت احوال و اقوال

راویان اهل

راویان اصحاب و تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان معتقد این دو گروه نیز بر تو
بیان کنم تو بدانی که اعتقاد این دو طایفه کدام موافق است و کدام باطل بدانکه اعتقاد اهل البیت
و آنهائی که بر طریق ایشانند آنست که خدای تعالی را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند و صفات
ذمیمه را بوی نسبت نمیکنند و همه عیبها بوی اضافه نمیکنند و او را عالم و قادر بر همه چیز و حکیم
و مهربان بر همه کس میدانند و میگویند که خدای تعالی را فاعل قبایح نیست و هر فعل که از وی کار
میشود مشتمل است بر غرض و حکمتی و فعل او غایت نیست و تکلیف ما لا یطاق
نمیکند و بنده [illegible] را تکلیف کند با اختیار نه باجبار و ثواب دهد ایشان را به نیک
کرداری و عقاب کند ایشان را به بدکرداری و امر و نهی او حادث است از
برای آنکه امر و نهی مقصود رسالت و آن قادر است بدانچه بندگان قادر نیستند
و گویند که خدای تعالی هرگز کفر و فسق بندگان را رضا ندهد و کفر و ظلم و فسق نخواهد و نهی
را اراده کار ظلم نکند و اگر کسی بنده را [illegible] کند زیاده از آن مزد دهد و گویند که هیچ چشم او را در
دنیا ندیده و دیدن او را محال دانسته چشم سر و گویند که انبیا همه معصوم اند از
جمیع صغایر و کبایر و سهو و نسیان بر در ایشان را نداده گویند که جمیع انبیا [illegible]
تعیین اوصیا کرده و هرگز هیچ پیغمبری را امت وصی تعیین نکرده اند و هیچ
پیغمبر بی وصیت از عالم نرفته و اوصیا جمیع انبیا معصوم و مطهر بوده اند

و حکیم

وگویند که پیغمبر ما افضل پیغمبران بوده و وصی او بحکم الهی سید اوصیا است و خدا تعالی امیر المومنین
علی را تعیین کرده و آیات قرآنی همشاهد حالست و پیغمبر صم و اجماع امت از متقدمین
در غدیر خم امت را بر وصایت و خلافت و امامت او وصیت فرموده بحکم الهی
وگویند که خلفای رسول بقول رسول دوازده اند و جمله معصوم اند و مطهر بحکم نص قرآنی و واجب
حجت زود لایانند و علم و جامع جمیع علوم و از موافق و مخالف بحکم الکار همت و زهادت
و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نخوانند که مشهوره
ایشان بحکم قبر حاجات عالمیان است و مطیع ایشان بنص خدا و رسول ناجی و رستگار
و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود و خاسر و اشر و اخس کفار است
وگویند که عالم از لطف و رحمت پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم
و منصوص بر دو و درین باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها ساخته اند وگویند هر جا
که محالف نص بود باطل و بی اعتبار است و اجماع فساق و فجار را اعتبار
نکنند و هرگز بی طهارت نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند چنانچه او با ابو یوسف
یاد کرد از غلام خر ابو حنیفه ملعون بوده و گفت که آب نابسنده وضو بکنند و بهر دو
دست روی بشویند و نگویند که پیغمبر صم فرموده که اَلیَمینُ لِلوَجهِ والیَسارُ لِلفَرج
و مسح گوش و گردن نکنند و او را بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای بشویند

ونماز را بی نیت

ونماز را بی نیت درست دانند بسم الله را از فاتحه بیندازند و ضحی فای بخاری
تجویز نکنند و بجای سوره تمام تبعیض بخوانند و سجود در رکوع و قیام و قعود و سط
که رسول الله فرموده بجای نیارند و بجای سلام بر انبیا و ملایکه باور نکنند چون چنین
سخن با بخاری رسانیدند خلایق رها و زن بیکبار بخندیدند و با ابو یوسف تمسخر کردند
چنین گفت ای ابراهیم گوشت خرگوش و سمخافه حلال دانند و گوشت سگ بچه
حلال دانند و پوست سگ نجس العین را بدباغت پاک دانند شراب
چون جوشیده شد حلال دانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حرام ندانند و بحکم نص
الهی و حدیث رسول صم لواطه را حرام ندانند و قتل فاعل و مفعول را واجب
نشمرند و جمیع سازها را حرام ندانند و از نی و طنبور و غیره هم و در هر نماز اقتدا به
فاسق کنند و هر فاسق را لایق امامت دانند و اقتدا به مرد عادل نکنند و
مطبوخ و مطعوم را بسخن یک فاسق و منع او مبطل و ضایع کنند و از نه
و روی آورده نمی گفت که دختر خود را که از زنا حاصل شده باشد عقد نکاح
جایز دانند و نگویند که فرزند چهار ساله در شکم مادر بماند و بگویند که حد ساقط میشود
از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگرچه دانسته باشند و بگویند که حد ساقط
میشود از کسی که ذکر در لفنو پیچد و با مادر خود دخول نماید در راه کعبه و گویند که

صدیت بر لواط کنند و قیاس باطل نمایند و گویند اول کسی که بقیاس عمل کرد
ابلیس بود الا قیاس بود که گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و دویم کسی که
بقیاس عمل کرد ابو حنیفه بود و قول ابو یوسف و گویند که نجات ما و امامان ما در متابعت سنت
و جماعت کنند که فرقه ناجیه مایم و یقین دانند که آنچه ایشان پاک و مطهر و معصوم و
متقی اند اخیار خود را مخالفان خود را هالک و خاسر و کافر و ظالم و ملعون دانند
و بحکم الهی و نص رسول الله صلعم تعصب و عناد کنند از برای شقی نفس خود
خون و مال کسی را حلال دانند بنا بر سنت رسول الله انگشترین در دست راست
کنند و از برای عناد دیگران در کف دست کنند و صلوات بر پیغمبر بی آنکه خود فرستند
و گویند صلوات بر اهل بیت رسول الله جایز نیست و بر دوام سنت معاویه
و یزید کنند و گویند که خدا فرموده هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ و علی ابی طالب را
امیر المؤمنین خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان
رسول صلعم هر کس او را امیر المؤمنین خواندندی و بغیر از وی هیچکسی را امیر المؤمنین
نخواندند و گویند که بحکم آیت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ اکثر در زمان رسول و یرا ولی الله گفتندی
و صلوات بر ایشان فرستادندی و اعدای ایشان را لعن و طعن خفی و جلی نمودندی
کردندی و گویند که اجماع امت در باب او طهارت و عصمت ائمه ما هیچکس او را غوا

علامة الکتب

وخالفین

و مخالفین معصیت از ائمه ما نقل کرده اند و از جای و عیب مست و از کتب مخالفان
ایشان و آنهائی که غصب حقوق ایشان کردند و گویند که پیروی سنت پیغمبر و اهل البیت
او بکاییم و گویند که اکثر عبادات و مسحیه و اعمال که مخالفان ما بدان عمل مینمایند و او را
سنت رسول گویند دروغ است و بهتان بلکه اکثر آن در زمان شیخین ملعونین پیدا شد
ما چون طاغین یاغین ملعونین هر دو دین کافرین مخذولین اشتهار یافت مثل
تراویح و غیر آن چون حسینیه بطعن شیخین ملعونین زبان دراز کرد علمای بغداد فغان بر آوردند
و داعی آن زن شافعی بود بجانب حسینیه انداخت ما روی بخندید و گفت ای شافعی علیه اللعنه
آن کنیز نیست ما اثر احقاف و دشنیه ای او هر چه کنند و گوید از قتل و ایذا او را چه فایده اگر
توانید او را الزام دهید بقرآن و حدیث رسول صلعم حسینیه چون این سخن بشنید گفت
ای شافعی ترا نه آن رتبه است که در میان علمای سنی فضیحت نسب تو ترا بس است
تو چهار سال در شکم مادر بودی بر غم حدیث و بعد از فوت پدر چهار سال در شکم بودی که متولد
شدی و الحال بر این مسئله فتوی میدهی تو بر این صحبت نسب چرا مخالفت اهل البیت
میکنی ای شافعی بر جمیع خلایق واضح است که تو مرتدی چرا که در بدایت کار بطریق اهل البیت
بودی و خود را یکی از بندگان ایشان میدانستی و در آخر کار همچون ابو حنیفه کردی او را از
اهل بیت با اهل البیت و در قصیده بیچاره اظهار مطاعن او از اجتهاد و غلط

وعمل نمودی قیاس کردی و این بر همه کس ظاهر است از خصال مجلس بود در انبودلا
بود اسطرا جاه و اعتبار نیح روزه دنیی را بدنیا فروختی و اظهار اجتهاد کردی و تو این تیز
اوردی اباحت و پیشوای خلق شده مثل ابوحنیفه که تا نه شیطان و نه شیطان تا نه او بود
و رفیق او شدی و در طریق خذلان بجانب نیران ای شافعی فیح با طول عمر و کثرت
عبادت و ابراهیم علیه السلام با خلت و موسی علیه السلام با شوکت با درجه مکالمت
و سلیمان با سلطنت و ملکت و داود علیه السلام با شوکت و قوت و عیسی علیه السلام
با رفعت و منزلت طلع خود بر استانه دولت و عتبه ارادت پیغمبر صلعم نهاده تا بمه
تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد صلعم کردند و اهل بیت علیه السلام
که کمال دینی و برهان یقینی و حفاظ شریعت و مقتدایان ملت و امنای رحمانی
و مفسران قرآن و حجج خدای و اوصیای رسول و معصومان انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و منصوص
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و سروران و استادان و صدیقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
الیستی و کونوا مع الصادقین و جان بجان ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و ان

جنانکه و یطعمون

جنانکه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا اشان
ورئیس و رئیس اهل البیت ان صاحب دولت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در
حق او فرموده بقول و ارادت شما که من اراد ان ینظر الی آدم فی
علمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی
ابن ابی طالب دقتی که پیغمبر صلعم علو شان و کمال معرفت چنین ابن عم و داماد
و وصی بوده باشد که پیغمبر صلعم او را با جمیع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده باشد بر خصم
شما بجمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه برانی داشت که شاه راه محبت و مودت
او را گذاشته قدم در طریق ظالمان اهل البیت و گمراهان بوالفضول و غولان
بیه منقصت را قول نهادی و دست ارادت پیشوایان و امامان و هم
ائمة یهدون الی النار زده که از زندقه در میان جان الستی شافعی از غایت
خجالت سر در زیر افکنده نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب دیگر مرتبه
حسینیه متوجه ابراهیم شد و گفت ای ابراهیم امروز که ابوبکر بنا حق متصدی امر خلافت
شد تا غایت پیغمبر علی ابن ابی طالب علیه السلام و اصحاب کبار بزرگوار که بجابت
و دلیل بکرات و مرات الزام او کرده به ایمان نمودند ایشان را در میان خلایق شرمنده
و بی اعتبار می ساختند و از خجالت سرها در زیر افکنده مجال جواب و زهره خطاب

فی عبادته

بحث:

نتوانستند از آن روز تا امروز از کثرت اعدای دین و ظالمان بی‌دین را از اهل ایمان

زهره و یارای آن نبوده که اظهار مذهب حق و طریق هستیم اهل البیت نمایند و الزام

نمایند اعدای آل محمد را برین وجه که امروز به دولت خلیفه مرا میسر شده همه سرها

زیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و معتقدهای خود شرمنده اید ای ابراهیم بگو که پیغمبری

صورتیست که آن را بچشم توان دید یا انکه معنی است در صورت انسانی که خبر

اهل کشف و عیان و ایمان از آن است بهره نخواهند داد دیگری چرا پیغمبر فرستادن از خدا

واجب است و هرگاه که آن پیغمبر از میان برود و غایب شود یا انکه وحی مناسب

متعاقب نرسد پیغمبر باید که پیغمبری او را انگاه دارد یا در میان هیچ حاجت با ما جی هست

که احیای دین پیغمبر کنند یا نه ای ابراهیم بحق خدا که جواب من بگوی که شنیدی که از پیغمبر

هست و چهار تن از انبیا مرسل و اولو العزم بی انکه وحی تعیین نماید از عالم رفته باشند

ابراهیم گفت نه حسینه گفت ای ابراهیم تعیین وحی بحکم الهی بوده یا خود وحی خلیفه تعیین کرده

ابراهیم گفت تعیین وحی بحکم الهی حسینه گفت ای ابراهیم چون روا باشد که پیغمبر ما افضل

انبیاست خدای برای او وحی تعیین نکرده باشد و چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد به

وصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشند و از برای حفظ

دین امت خود وحی و خلیفه تعیین نکرده باشند زهی کفر ای جاهل که شما میدانید الا امام

معصوم نفرمایدا

پیغمبر و وصی باید که کسی باشند که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن

نتوانند کرد و خدای تعالی میفرماید یا انکه پیغمبر خطا کند و بسهو و غلط کند و مهران

و سفیه و عاشق پیشه و در دفع کوی بوده و دانا بود که بلدهای نفس خود بر مردم تکلیف

کنند تا ضدی بروی جمع شوند و بر وی گواهی دهند و بعد از دهر چه خواهد کنند یا انکه این پیغمبران

را حجت و برهانی باید که حق تعالی ایشان را از خلق فرستاده است چه چیز است و به چه چیز

ایشان از او جمعه و چگونه باشند عهد میان خدا و پیغمبر و این معنا که در قرآن است

اعتبار دارد یا این همه افسانه است بگوی تا ما نیز این بارها از دوش بنهیم و از غم و اسیری

یکی در جهت خود بندیم تا مردم هر کرا خواهند پیغمبر سازند و هر کرا که دل ایشان خواهد

پیغمبر کنند ای ابراهیم بگوی که امامت چه چیز است و کدام امامت است امامتی

که ابراهیم خلیل را داده بود و گفته که إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا و جای دیگر

میفرماید وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و جای دیگر میفرماید وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ

إِلَى النَّارِ بود انکه و دیدیم امامت او روشن و ظاهر شد امامت متقیان و امامت

اهل دوزخ یعنی انهائی که مردم را بخوانند بجهنم آیا فرق امام متقیان کدام است

و چه چیز امامت و امامت از پیغمبر است یا پیغمبری از خدا نیست ما هست یا نه آیا وحی

پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل الله باشند و آبا و اجداد وی بزرگ

و شریف باشند چه بو که بت نپرستیده باشند و با طهارت چو که دو درت
ایمان و نور ایمان و علم و قوت نفس و معرفت و اسرار شرعی و احکام الهی فرعها
ادب و اخلاق پسندیده و علم دار زبان و مداومت نمودن به طاعتها و دوری کردن
از شبهات و باکرم و سخاوت و علم و شجاعت و عصمت و طهارت و زهادت
و حکمت بودن و بر کافران و منافقان و ظالمان و جباران بزرگ و آزادی بودن
و بر مومنان و متقیان با رفق و مدارا و خوش خوئی نمودن و فتح کردن بر ده خود آنچه مالک
او باشند و مشکلات قرآنی و تحقیقات فرقانی باید که نیکو بداند و پیوسته با مسلمانان
صحبت داده و از خبرهای گذشته و آینده خبر دهد و خدای و رسول او را دوست دارند
و چنین از آیات برحق که نازل شده باشند برغم منافقان متحانیان و چنین از احادیث
صحاح صحیح پیغمبر در حق وی فرموده باشند که منافقان ناقل او بینند و در کتب ایشان
مسطور هست و دیگر جمیع قلاع و فتح کرده و لشکرهای عظیم نموده باشند و یکی دیگر
او را رسول خدا با اعمال جن و انس برابر کرده باشند آیا چنین کسی با امامت اولی دانست
بود و یا آنکه امام بابکر بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست
و خون او از خمر و گوشت خوک پرورده شده باشد و مدت مدید طالب بت
لات و عزی را طی کرده باشد بعد از آن اظهار ایمان کرده باشد و در مسیر از

جواب ربی

و یکی فرقت

جواب رجی عاجز آید و گویند که ظلمهم اِنْتَعَضَ جَبِیْنِی حَتّی اِنْحَدَرَتْ
فِی الْبُیُوتِ و مکرات و مرات بقول شافعی و مخالف در جبر اقبلوا فی
زبان او جاری شده باشد با اعتبار و اختیار عمر الخطاب و ابو عبیده و جراح
و سالم مولی ابی حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و خالد بن ولید
علیهم اللعنه و چند فاسق دیگر که در سقیفهٔ بنی ساعده بوان بیعت کرده باشند
امام شود و او از اول دست بود و بیشتر اوقات بکرباسی فروشی و حجام
فروشی و خیاطی اوقات گذرانیده باشند و او و پدرش در زمان جاهلیت
هر روز بر مایدهٔ عبد الرحمن منادی زدندی که مردم جمع شوند و طعام برند
و طعام نیم خوردهٔ پس ماندهٔ مردم را ایشان بخوردندی و در خلافت نیز
خیاطی کردی و مردم انکار وی و فرصت وی کردندی ای ابراهیم پس کی
روا باشد که اینچنین کسی را بر معصومان خاندان نبوت و امامت
مقدم دارند و او را بعد از رسول الله برغم چند فاسق خلیفهٔ رسول الله و
قایم مقام وی دانند و اکثر قوم امیر المومنین خوانند و با وجود عدم استحقاق
که او سبب افضلیت باشد ای ابراهیم بگوی از این دو امام که تعریف
کردم کدام یک با امامت و وصایت سزاوارتر ابراهیم گفت

جز عطا

ما ذکر و عاید فضایل امیر المؤمنین علی نیستیم آنچه میگوئی بر ما ثابت است و زیاده
از آن عقول بشر ادراک او نتواند کرد و لیکن در خلافت ابوبکر اجماع امت
شده و رسول الله فرموده که لَا تَجْتَمِعُ اُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ و در هر امری که امت
اجماع نمایند صواب است حسینه گفت ای ابراهیم بدان خدای که رسول را بحق بخلایق
فرستاده است که راست بگوی که در هیچ جا در تفسیر شما واقع هست که در
حج الوداع رسول خدا در غدیر خم فرود آمد با مر حضرت رب العالمین و این آیت
بوی نازل شده بود یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و بمردمان رسانید و بعد از آن که
رسول خدای خایف بود از رسانیدن وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ
نازل شد و بعد از آن دست علی ابن ابی طالب علیه السلام گرفت و بر منبر که از پالان
شتر ساخته بودند بر آمد و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ
وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ
وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُ و بعد از آن این آیت نازل
شد که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَرَضِیْتُ
لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا بگوی ای ابراهیم ترا بخدا سوگند دادم که

و ابویوسف و دیگر

مرا جهت دکلابره نکنی و آنچه واقع است بگوئی ابراهیم از نظام منبر متنافی
شد و گفت بحق رسول خدای که راست بگویید آنچه واقع است و شنیده اید
بیان نمایید ابویوسف گفت ای حسینه اکثر از اصحاب و مفسرین نموده اند
که این آیت در حق علی ابن ابی طالب نازل شد و این حدیث
مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ نیز مشهور است حسینه گفت ای ابو
یوسف چگوئی در باب آیت اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِیْنَ
آمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُوْنَ
بخدای راست بگوی که این آیت در حق که نازل شده ابویوسف گفت در
حق علی ابن ابی طالب است علیه السلام و اجماع امت بر این است حسینه
گفت چه گوئی در آیت مباهله که فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ
عَلَی الْکَاذِبِیْنَ لعنت حق بر تو باد اگر اخفای حق کنی ای ابویوسف
در روز مباهله بغیر علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و فاطمه
صلوات الله علیهم کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابویوسف گفت نه حسینه گفت خدای تعالی
علی ابن ابی طالب را نفس رسول خود خوانده و این مخصوص آنحضرت است یا نه

ابو یوسف گفت ای حسنیه مجلس در این خلاف نکرده و کسی انکار این نکرده اند
کرد حسنیه متوجه هارون شد و گفت گواه باشی از زبان علمای زمان خود و دیگر
مرتبه حسنیه متوجه علما شد و گفت یک سوال دیگر میکنم بجز یکایکی جواب دهید که راست
بگوئید در محلی که رسول خدای در حالت نزع بود و اشارت کرد بجانب اصحاب
که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات
و کاغذ بیاورید که بنویسم برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود که مانع
شد رسول خدای را از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و قلم حاضر کنند

ابو یوسف گفت که این قضایا مشهور است که عمر ابن خطاب علیه اللعنه
بود بسبب آنکه مبادا اگر درد رسول الله اشتداد یابد آن مانع شده گفت
ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله حسنیه بخندید و گفت نصوص
آن چه حوط میکنید از دو بیعت روز غدیر را که آن را یکسر هم انکار
و مانع وصیت رسول خدا میشوید و هذیان گفتن بر رسول خدای نسبت میکنید
و ایمان بکلام ملک علام نیاورید که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی و باز میگوئید که امت اجماع کرده اند در خلافت ابابکر ای ابراهیم
بگو آن که اجماع که مخالف نص بود منعقد میشود یا نه ابراهیم گفت نه حسنیه گفت

ای ابراهیم بگو

ای ابراهیم پس اجماع چون بی سند منعقد نمیشود هارون بخندید و جعفر وزیر انگشت
حسنیه گفت ای ابراهیم از نصوص گذشتیم و حکم خدا و رسول را بیک طرف
نهادیم بگو در امامت ابوبکر اجماع عموم یا خواص امت شد ابراهیم متفکر شد
اگر میگفت که اجماع جمیع امت شده بود کذب وی ثابت میشد چرا که اهل
یک شهر بلکه اهل محله اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که عداوت
اهل البیت رسول الله مشهور بودند در حالت حیات رسول الله و از
نفاق می بودند ابراهیم نظام گفت اجماع خواص امت از اهل حل و عقد
اتفاق کردند که او اولیست بخلافت از دیگران حسنیه گفت ای ابراهیم
و ای ابو یوسف و ای شافعی از شما سوال میکنم در حضور خلیفه که راست
بگوئید که بعد از ابوبکر که خلافت نمود کیست اعظم و اقدم و اعلم از جمیع صحابه
کیان بودند گفت علی و عباس و عمر ابن خطاب و امام حسن و امام حسین
و طلحه و زبیر و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سلمان و ابوذر و مقداد
اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و حذیفة الیمانی و ابی ابن کعب و سعد
عباده و قیس ابن سعد حسنیه گفت ای خلیفه سوال کن از علما که اینها
حاضر اند که عباس و علی ع و جمیع اینها که ذکر کرده از بنی هاشم اند با جابر بیعت

کردند پس هارون متوجه علما شد که آنچه واقع است بگویید همه سرها بزیر افکندند
شافعی گفت چرا سر بزیر افکنده اید بگویید آنچه بشما رسیده است از اخبار
و آثار احوال صحابه و اهل البیت ابویوسف گفت ظاهر است که در میان
صحابه و اهل البیت مخالفت و منازعت پیدا شد حسین گفت آنچه واقع شد
من بیان نمایم اگر تقیه قول نمی کنید بر نیست که از احادیث و اخبار و تواریخ
شما بر من ثابت کنم هارون گفت بگو حسین گفت بدانید در حالتی که علی ابن ابی طالب
علیه السلام با فضل ابن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعت از صحابه کبار بتجهیز
و تکفین و تغسیل و مدفن رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه
در سقیفه بنی ساعده نشسته بودند و پیغمبر خود را گذاشته بکفن و دفن و نماز وی
حاضر نشدند و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید
که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شده اند تعیین خلیفه می نمایند جمع کثیر از انصار متوجه
شدند و سخن در میان ایشان دراز کشید گاهی ابوبکر میگفت که دست دراز
کن که با تو بیعت کنم و گاهی عمر ملعون با وی میگفت که تو اقرب و نسبی
دست دراز کن که با تو بیعت کنم گاهی سالم مولای ابی حذیفه را تعیین کردند
و گاهی ابوعبیده را گفتند بعد از منازعت بسیار انصاران گفتند که

منا امیر و منکم امیر ۱۷

منا امیر و منکم امیر و سعد عباده که بزرگ انصاریان بود گفتند دست
دراز کن که ما با تو بیعت کنیم سعد مضایقه بسیار کرده بجز خلافت نمیکرد تا آنکه
مبالغه بسیار انصاریان نمودند سعد راضی شد قیس ابن سعد چون دید که پدرش
راضی شده برخاست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد و گفت چه حجت است
ترا بر علی ابن ابی طالب از آنچه واقع شده در روز غدیر خم که رسول خدا بحکم الهی
دست وی گرفت و او را بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شده با او
بیعت کردید و او را تحسین کردید و این زمان مخالفت میکنید امر خدا را
و پیغمبر او را از میان شما دور است والله ای پدر ترک این معامله کن و الا
سرت را از تن جدا میکنم چون سعد عباده این سخنان از پسر خود شنید پشیمان
شده استغفار نمود و انصاریان دیگر را تکلیف نمودند عمر برخاست و گفت
لا یجمع سیفان فی غمد این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند و این
امر منتهی نشود فی الحال شمشیر کشیدند و بر سر ابی بکر رفت که سخن بسیار بکوه
و دست دراز کن تا با تو بیعت کنم فی الحال بر ابابکر بیعت کرد و بعد از وی
ابوعبیده بیعت کرد و بعد از وی اصحاب ضلالت یک یک و دو دو
می آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست نفر با وی بیعت کردند بعد از آن

عمر شمشیر کشیده بر سر یک یک از اصحاب رفتی و جبر و قهر ایشان را وا داری
تا بیعت کردند تا سه روز بدین منوال بود و بعد از سه روز در مسجد رسول خدای شدند
و خواستند که رسول را صلوات از قبر بیرون آرند و بروی نماز گزارند امیر المومنین علی
علم چوب که بر دو سر آن آهن بود در برابر گرفته بر سر قبر پیغمبر بایستاد و قسم
یاد میکرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون آرید یا آنکه کشته شوم یا شما
را بقتل رسانم معاویه علیه اللعنه با ابی بکر گفت که ترک این معامله بکنید که من
از پیغمبر شنیده ام روزی که علی ابن ابی طالب دستار زنخ بر سر بسته
باشد و چوب بدین صفت بر دست او باشد اگر از مشرق تا مغرب را دنیا
غلبه کنند غالب نشوند باذن الله تعالی و جمله را بقتل رساند چون این حکایت
از معاویه شنیدند ترک این معنی کردند جمله بیامدند و در مسجد نبی نشستند
و علی ابن ابی طالب با اصحاب کبار و مونسان و یاران جمع کثیر از بنی هاشم
که با آنحضرت بودند از یک جانب نشستند و گفت و گوی دراز کشیدند امیر المومنین
علی ابن ابی طالب عمر بر ایشان حجت ها گرفت و ایشان را الزام بسیار کرد که
پیغمبر خدا بیتی با یکدیگر شدند و بتغسیل و تکفین و تجهیز وی حاضر نشدند و بر وی
نماز نکردند و متوجه سقیفه شدند و در امری که حکم الهی و فرمان حضرت رسالت

بنا ای الی

بنا ای الی متعلق بود و مشارکت کردید و بمشورت چند فاسق خلیفه از برای رسول
تعیین نمودند در این محل عثمان و عبد الرحمن بن عوف با بنو زهره بیامدند و عمر
و ابو عبیده بر خواستند و گفتند ای بنو امیه و ای بنو زهره بیایید و بیعت
کنید با ابا بکر بیامدند و بیعت کردند و ایشان ناجی بودند که عداوت ایشان
با امیر المومنین علی در حال حیات رسول شهرت تمام داشت عمر با جمع کثیر بیامد
و در برابر امیر المومنین علی و بنی هاشم بایستاد و گفت بیایید و بیعت کنید ابابکر را
که اکثر اهل مدینه بیعت او نموده زبیر بر خواست و دست بقبضه شمشیر زد و گفت
و یحک ابن خطاب علی ابن ابی طالب را که برادر و ابن عم رسول الله است
و عباس و عبد الله عباس و رؤسای بنی هاشم و جمع اصحاب رسول بیعت
این ابی قحافه که از اراذل است دلالت میکنی که از رسم امر چه نسبت با آنکه خویشان
رسول خدا فرمانده و جمع شرایط امامت و خلافت در ایشان موجود است
و زبیر قصد او کرد شمشیر زد و آمد بر سر عمر فریاد بر آورد که علیکم الکلب علوه
نفر که سلم بن سالمه از عقب وی در آمد و دست بزد و شمشیر از دست او در
ربود و عمر شمشیر از دست سلم بستاند و بشکست و بنی هاشم دست بقبضه شمشیر
کرده یکبار رجوع خواستند و امیر المومنین علی ایشان را منع کرد و آهسته ایشان را

گفت حکم الهی نیست که شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را غیر از صبر کاری نیست دیگر چون

امیر المؤمنین علی دید که منافقان جهت بعضی اختیار و بعضی جبر از قهر او بیعت

کردند روی بابی بکر و عمر و فلان کرد و گفت ای جماعت مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم

الهی معطل گذاشتید و شما بدین کار سزاوارتر از آنکه من پسر عم رسول او ولی ترم زنده و مرده

صاحب
و من وصی و وزیر او و نزدیکترم و در کتاب و سنت عالمترم از جمیع شما و اشجع و افضل و اعلم

واتقی ام و این کار حق منست از خدای پیغمبر رسیده و از رسول پیغمبر دارید و حق مرا

بیعت
بمن گذارید عمر علیه اللعنه بر پای خاست و گفت یا علی این کار را امروز گذشته باید شد

المؤمنین
تو نیکنیم و دست از تو باز نداریم تا بیعت نکنی بطوع و رغبت یا بجبر و کره جهت امیر

گفت أفعالک یا ابن صهاک الحبشیة بخدای که از تو و اتباع تو که اصحاب ضلالت

اند باک ندارم و ترا چون مگس مرده می‌شمارم لو لا سبقت وصیة محمد لما

ترکت احدا منکم علی ظهرها الا رجلین کافرا و منافقا علی رسول الله و جاهد

لو لا شیء و لا بین اشکو ابثی و حزنی الی الله یعنی اگر نه آن بودی که پیغمبر

وصیت رسول خدا یعنی امر الهی شده که شمشیر از نیام بیرون نیاورم و بکرو سر هر ضرب داد که

چنین بودی نمیگذاشتم هیچ کسی را از آدمیان در روی زمین که کافر باشند و منافق

احدی را از اعدای رسول و آنانکه منافق بودند و نمیگذاشتم یکی از منکران ولایت

خود را بر امیر

خود را بر آینه شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدای ابی صهاک اگر این بوده

باشد که زمانه پریشان چیسا فی جمع شما و از ... میکردم کردن شما را ابی بکر و عبیده

برده و از جای بر خاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت ترا و فضایل ترا دانستیم

میکنیم الا آنست که تو جوانی و در سن عمر مبارک سی و سه مرحله طی کرده بود ابو عبیده

گفت یا ابو الحسن ابی بکر پیر است از جهال قوم بیشتر تحمل تو آنکه داری خدای تو را

تا عمر دهد این کار را بتو گذارند خاموش باش و فتنه مینگیز ... فتنه امیر را ... تو میتوانی

که دلهای مردمان با تو جولانست و غیر این امیر المؤمنین گفت ای مهاجر و انصار

پیش
از خدای بترسید و عهدها که با پیغمبر خود در ولایت و امامت من کرده اید فرامش

مکنید و حق که اهل بیت پیغمبر راست از خانواده وی بیرون میبرید بخدای که شما

میدانید که ما اهل بیت رسولیم و باین کار اولیتریم و خدای ما را باین کار مخصوص

کردانیده در این حال بشیر بن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین اگر این سخنان را

انصار شنیدندی پیش از آنکه بابی بکر بیعت کردندی هیچکس با تو خلاف نکردی

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که بخدای من نبودم که هیچکس این کند که شما کردید نوانم

روز قیامت

که بعد رسول خدای چه حجت آرید بخدای سوگند میدهم هر که روز غدیر از رسول شنیده باشد

که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

اسعد عاکاده برخیزید وکوای دهید زید بن ارقم کراز محالفان امیرالمومنین است
روایت کند که دوازده کس برخواستند وکواهی دادند از آنها ثاکر بابی بکر بیعت
کرده بودند چون رسید که مبادا مردم بعلی بیعت کنند مجلس را برهم زدند وبرکشتند
وجماعتی دیگر کاذبه کرده ونزدیکر دوازده کس از صحابه یکبار بایکدیکر گفتند که چون
ابی بکر بر منبر رود او را از منبر بزیر کشیم وبعضی از ایشان گفتند که این نباید کرد
تا با امیرالمومنین علی مشورت نکنیم همه یکبار بخدمتش رفتند وگفتند یا امیرالمومنین
حق خویش بکذاشتی ورسول خدای فرموده که علی مع الحق والحق مع العلی وبرای
تو قصد کرده ایم که برویم وابی بکر را از منبر رسول بزیر آوریم بخدمت آمده ایم
تا جواب بشنویم وچه میفرمائی وایشان دوازده کس بودند اول سلمان فارسی
دوم خالد بن سعید العاص سیوم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم
بریده اسلمی از انصار شش تن بودند اول ابوالهیثم تیهانی وسهل ابن حنیف
وعثمان بن حنیف وخزیمه ابن ثابت وابی ابن کعب وابوایوب انصاری
امیرالمومنین علی علیه السلام گفت اگر چنین کنید شمشیرها کشیده شود وجمله قصد
قتل شما کنند ومن با شما نیز باشم اتفاق نکنند چون چنین شود هر آئینه مرا دفع
باید کرد ورسول صلعم مرا خبر داده است که امت جفا بعد از من با تو غدر کنند

وعهد ابشکنند

وعهد ترا بشکنند ای علی تو بمنزله هارون در موسی را چنانکه بنی اسرائیل
هارون را کذاشتند وکوساله را اختیار کردند همچنین ترا بکذارند ودیگری اختیار نمایند
کفتم یا رسول الله مرا چه میفرمائی در حق چه کنم گفت یا علی صبر کنی وبا یشان جهاد
مکن اگر شمشیر کشیده شود انهم تخرج الحی من المیت برطرف شود واسلام
ناپدید کردد نهار که خود را نگاه داری ودر خانه صبر قرار گیری تا کار امر الهی چنین است
که آن زمان منظور بنی رسی چون رسول صلعم متوفی شد بنشستن ودفن وکفن وغسل
شدم چون از آن پرداختم میان "امتان این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت
کرفتم مجلس اجابت نکردند مگر او کس چهار تن یا سه تن بجمیع انصار وچهار
حجت کرفتم تا ایشان را برمن حجت نباشد شما نیز بروید وآنچه از رسول خدا شنیده اید
با ابی بکر وانبیاع او بکوئید ایشان برفتند وکرد منبر رسول خدای درآمدند وآن روز روز
آدینه بود چون ابی بکر بر منبر شد این دوازده کس از صحابه یکبار کردند ودر حضور اهل بیت
جلیس احمد مختار بودند حیدر کرار هر یکی فضلی از فضایل امیرالمومنین
علی را خواندند وابی بکر را بدین امر شنیع ملامت کردند واز خدای بترسانیدند تا
ابی بکر چون ان جماعت را بشنید متحیر فرو ماند وهیچ جواب نگفت بجز این که ولیتکم ولست
بخیرکم واقیلونی اقیلونی یعنی مرا والی شما کردانیدند ومن از شما کزینیستم

حصیص

مروایت کنند عمر علیه اللعنه چون این حکایت از ابابکر شنید کفت اَنْزَلَ
عَمُّهَا مَا بَلَغَ یعنی فرود آی از منبر ای حقیل لیئم جوابی جواب اینها نوادی ابابکر
را برده شهته لجانه اینش برد تا سه روز دیکر ازوی نیامد او روز جهارم خالد ولید علیه اللعنه
با سه هزار مرد در رسیده وسالم مولای ابو حذیفه با سه هزار کس بیامد و همچنین
بیامدند از منافقان عرب آنهائی که دل ایشان از نفاق امیر المؤمنین علی پر بود
و جمله از خوف تیغ او اسلام آورده بودند تا اینکه لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها
کشیده و عمر علیه اللعنه در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد نبی علیه السلام شدند
و امیر المؤمنین علی ع با خواص اصحاب در مسجد رسول نشسته بود عمر کفت والله
ای صحابه اگر کسی امروز از شما سخنی کوید سر او را بر داریم و شمشیرها کشیده بود
خالد بن سعد رضی الله عنه بر پای خواست و کفت یا ابن صحاک الحبشیه با و این شمشیرها
خود می ترسانید و با این لشکر منافق که جمع کرده ای تهدید میکنی بخدای که شمشیرهای ما از
شمشیرهای شما تیزتر است اگر چه بعدد اندکیم و لیکن از شما بیشتر ایم از انکه حجت
خدای علی ابی ابا طالب با ماست اگر نه اینست که اطاعت امام بر ما واجبست
یا نه شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و عذر خود در آن اشکارا میکردیم در خدمت
مولای خود امیر المؤمنین علی کفت بنشین یا خالد که مقام تو معروف و سعی تو مشکور

کفت سلمان فارسی

کفت سلمان فارسی بر خواست و کفت والله که باین هر دو کوش خود شنیدیم از رسول
خدای و اگر نه چنین باشند هر دو کوش من کر باد که کفت بَیْنَا اَخِیْ وَ ابْنُ عَمِّیْ
لَیْسَ فِیْ مَسْجِدِیْ مَعَ نَفَرٍ مِنْ اَصْحَابِهٖ یَکْبِسُهُ جَمَاعَةٌ مِنْ کِلَابِ اَهْلِ النَّارِ
یعنی وقتی باشد که برادر من و ابن عم من نشسته باشد در مسجد من با جمع اندکی از یاران
خود ناگاه جمعی از سکان جهنم بروی در آیند و قصد قتل یاران وی کنند من ابن
شک ندارم که سکان اهل جهنم شمائید عمر شمشیر کشیده از جای خود جست و قصد
سلمان کرد امیر المؤمنین علی بر پای خواست و کریبان عمر را گرفته بزمین خود کشید و
بار بسی زد چنانکه شمشیر از دستش بر رسید و دستار از سرش بیفتاد و در میان
مردم خجل کشت ابی بکر و جمع بر خواستند و عمر را بنشانیدند امیر المؤمنین
علی کفت یا ابن صحاک الحبشیه لَوْ لَا کِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ وَ عَهْدٌ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ
تَقَدَّمَ لَرَاَیْتَ اَیُّنَا اَضْعَفُ نَاصِرًا وَ اَقَلُّ عَدَدًا انکه امیر المؤمنین
علی بر خواست با یاران خود و کفت رحمت خدای بر شما باد و انکه عمر خطاب رضی الله عنه
با لشکر بسیار در مدینه میکشت و یک یک را از ان مردم که خلافت ابابکر را
اقرار نکرده میطلبیدند و جبرا و قهرا بیعت میکرفت و هر کجا جمع در خانها بودند
ایشانرا بیرون آورده بیعت میکرفتند و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت

سه ماه که چیزی از عنوان امامت و خلافت و منازعه بود در میان ایشان تا آنکه
بطلب امیرالمؤمنین رفته و قنفذ حضرت سیدة النساء را آزرده و از او واقع شد
و آنکه بر در خانه عمر خطاب علیه اللعنه بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد
عباده با ده هزار کس از بنی خزرج با ایشان و قیس ابن سعد بر هیچ کس پوشیده
نیست مالک ابن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکردند تا آنکه
کلمه گوی
خالد ولید علیه اللعنه را فرستادند و آن مؤمنین را در میان نماز با ده هزار کس
بقتل رسانیدند و اموال ایشان را به غارت بردند و زنان و فرزندان ایشان را به اسیری
بردند ای ابراهیم چگونه اجماع خواص حجت شده باشد از علمای بزرگ شنید و بازگوید
از این اعتقاد ما باشد و بجز او رسول این دلیری بکنند ای ابراهیم اجماع حجت را
اعتباری بودی در خلافت ابابکر اجماع منعقد شده باشد پس چرا یزید و معاویه
و باقی بنی امیه که خبیث ان دینی و کافران لعین اند امام نباشند چرا اگر اکثر مردمان
که با ایشان بیعت کردند بیشتر از آن بودند که با ابابکر بیعت کرده بودند پس بایستی که بیشتر
معاویه و یزید علیهما اللعنه امام باشند و هیچ کس را شک نبود در کفر آن کسی که امام زمان
باشند که سر فرزندان رسول خدای را بریده باشند و حرمت حرم سبب اهل بیت
رسول کرده باشند ای ابراهیم با آنکه اجماع منعقد نشده در میان اهل اسلام مگر در قتل

عثمان که از خواص

عثمان که از خواص و عوام امت از جمیع شهرهای اهل اسلام کتابتها نوشتند
و مردم تحریض و ترغیب نمودند بر قتل وی از مصر قریب سی هزار کس
از ظلم او شکایت آمده بودند یکبار جمله اتفاق نمودند و ویرا بقتل رسانیدند
و مدت چهار روز ریسمان بر پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه
میکشیدند و گروه گروه از مسلمانان میرسیدند و لگد بر سر و روی و دهن
که ده بر او میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم با آنکه
عمر ابن الخطاب و خالد ابن ولید و جمع از منافقان بنی امیه را با
علی ابن ابی طالب عداوت بوده باشند و این همه فساد ظاهر
کرده باشند و چند هزار مؤمن را بقتل رسانیده باشند بظلم و تعدی
و چندین هزار خلق را از طریقین از طریق دور افکنده باشند و باطل
الیه ملعون فرستاده ای ابراهیم هیچ احمقی به پیغمبر خود این قدر کرده که باطل بیعت
پیغمبر خود این ظلم روا داشتند آیا روا باشد که برای تشفی نفس خود کافی
سعد عباده را خلیفه روا لی که دانسته و با زعم ذلیل کنند و ابی بکر را امیر شناسند
و کافر خلیفه عثمان را کار دانسته و بارشیخ جلال سکان بقتل رسانند وایچ خرافی
اغراض ایشان باشد چنان کنند بدانکه اینها داده ضدیت و مخالفت ایشان و

ضدیت

و مجادلت و محاربت و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت
ثابت است طایفه اول علی ابن ابی طالب ع و امام حسن و امام حسین
و حضرت سیدة النساء علیها السلام و سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و عباس و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و مقداد اسود و عمار
ابن یاسر و عثمان ابن مظعون و محمد ابن ابابکر و حذیفه الیمانی و ابی ابن
کعب و خالد ابن سعید العاص و جابر بن العبدالله الانصاری
و ایوب الانصاری و سعد بن عباده الانصاری و حسین ابن سعد الانصاری
و ابو لبابه و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک اشتر نخعی و فضل ابن عباس
و ابو الرحیح و جعفر طیار و ابو سعد الخدری و سلمان ابن جرور و سهل
ابن حنیف و عدی ابن حاتم طائی و اینها کسانی که از اول اسلام تا آخر عمر
رسول خدای را خدمت بودند و ملازمت و در خلوات و غیر خلوات
با او بسر می بردند و بر طریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال
او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یکی از ایشان
ما احادیث فرموده و بعضی را از اهل بیت خوانده و بعضی را اکثر پیرو
در خیانه ... و در باب هر یکی از ایشان منقبتها فرموده

و آنها که اهل بیت

و آنها که اهل بیت و پیغمبر خدای بر طهارت و عصمت ایشان گواهی
داده و همچنین خدای محبت ایشان را بر مردمان فرض کرده لقوله قُل لا
اَسْئَلُکُم عَلَیْهِ اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ و بحکم آنکه قول ایشان صادق
و کلام ایشان نص مطلق است ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله
و عبادة او و حضرت از فرایض و نوافل و اخبار و احکام
بقول ایشان عمل نمودن اولی است و اعتبار ایشان نزد خدا تعالی
و رسول وی بیشتر است تا آنکه تصدیق نمودن و اعتبار کردن قول
ابی بکر و عمر و عثمان و عایشه و انس و حفصه و سعد و سعید و ابو
عبیده و عمرو بن العاص و ابو هریره و براء ابن عازب و خالد ابن ولید
و سالم مولای ابی حذیفه و سعد ابن وقاص و طلحه ابن عبدالله و عامر
بن کریزه و معاویه و یزید و عمر و عبید و زیاد و ملعون و مروان ابن حکم و
باقی بنی امیه علیهم اللعنة که امامان شما اند آیا پیروی نمودن ابن طایفه او لیست
یا اداکرده که در طایفه اول ذکر کرده شد و اعتماد بر قول این گروه بیشتر است
با آنان که اسامی ایشان در اول ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو
طایفه بر جمیع امت ظاهر است و از زمان وفات رسول علیه السلام الی یومنا

این دو طایفه قصد قتل وقمع یکدیگر کردند و در اعمال وافعال وعبادات
واعتقادات مخالفت این دو طایفه ثابت است این زمان بگوی که از این دو
کدام یک برحق بودند وکدام باطل ابراهیم نظام مانند جمادی که در خلاب گرداب
افتاده باشد متحیر و پریشان نه طاقت سکوت ونه قوت جواب ماروان آشفتت
دکفت ظاهر ای ابراهیم تو تا امروز بر دین رسول الله نبوده و خود را تو امروز از علم
وفضل علمای اسلام میدانی که غیر از الزام نتوانی داد یا چند از علمای اهل
فضل که با تو متفقند در همه چیز از این سخط مانده بر وجه اگر میگفت طریق اهل بیت
رسول ومعصومان خاندان باطل است کرده‌ی ثابت می‌شد ومخالفت قرآن
وحدیث جاهلیت کردن واگر میگفت که طریق ابابکر وعمر واتباع ایشان علم الحق
با طلالت تصحیح اعتقاد خود وابطال مذهب خود میکرد و هم کشته میشدن
بردند ما رزن چون ابراهیم نظام را بدان حال خسته بدیده نمود روی بحسینه کرد وگفت
این علم را از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم بتوفیق خدای وسعی وجهد نفس
خود ما رون گفت ای حسینه ابتدای تو در علوم که بود حسینه گفت که چون من
به بیست و پنج سالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم امام ناطق جعفر الصادق
ع فرستاد که در خدمت وملازمت بندگان آن عتبه علیه با شرایط

طهارت وقواعد

طهارت وقواعد عبادت بجا آورم چون مدت در آن حرم محترم بخدمتکاری
قیام نمودم و بر طریق طهارت ونماز وروزه اطلاع یافتم وبه آن مواظبت مینمودم
تا آنکه هفت سال از عمر من بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم درآمده
آب وضو طلب فرمود اتفاقا کنیزکی که بآن خدمت مخصوص بود او حاضر نبود
من دلیری نموده فی الحال دویدم وظرف آب برداشته بخدمت آنحضرت بردم
چون چشم آنحضرت بر من افتاد سؤال نمود که تو چه کسی گفتم من ملازم فلانی و مدت
مدید شد که در این حرم محترم طریق خدمت بتقدیم میرسانم از من سؤال کرد که نماز میگزاری
گفتم بلی یا مولائی گفت طریق وضو وطهارت میدانی گفتم بلی از بهر هر سؤال فرمود
جواب موافق بعرض رسانیدم آنگه کیفیت حال مرا ملازم فلانی از عتبه علیه تحقیق نمود چون
کیفیت را بعرض رسانیدند در ساعت کسی فرستاد و خواجه مرا طلب فرمود
گفت این کنیزک تو بسیار عاقل است آنرا بمن فروختی خواجه من گفت یا ابن رسول الله
هزار جان من فدای تو باد کنیزک من بملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان
کمینی تو ام از آن روز باز خدمت خواص آنحضرت بمن مقرر شد و چون آثار
رشد از من ظاهر بود پیوسته آنحضرت مرا تعلیم نمودی وگاهی نسبت
با آنحضرت دلیری می‌توانستم نمود بخدمت اولاد واصحاب که هر یک از اجلّ

فصاحت در شناسای و آسمان علوم و فضل راما ای اند مطالعه می‌کردم چنانچه
مرا به برکت توجه آنحضرت قوت مطالعه حاصل شد اکثر از کتب تفاسیر
و احادیث مطالعه کردم و اکثر از مسایل مشکله که علمای اسلام در تحقیق او
عاجز اند حقیقت از حضرت امام علیه السلام معلوم میکردم و تا غایت اجتهاد
و اهتمام کردم تا امروز در مجلس خلیفه اثبات حقیقت مذهب خود کردم
هر موافق و مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت ای حسینه
چه شنیده از جعفر ابن محمد در باب رویت الله تعالی حسینه گفت شنیدم
که گفت لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
ابراهیم نظام گفت ای حسینه چون رویت الله تعالی مستحیل است پس
چرا موسی علیه السلام که اولو العزم بود استدعا طلب رویت کرد و اَرِنِی اَنْظُرْ
اِلَیْکَ ای حسینه این محال از دو وجه بود یا از روی جهل بود یا از روی سهو
هر دو [illegible] مذهب تو است حسینه گفت طلب رویت موسی نه از روی جهل بود
مخالف
و نه از روی سهو گفت بلکه موسی علیه السلام در طلب رویت مجبور بود و مضطر
بجهت آنکه در حینی که بطور رفت بمناجات هفتاد تن را از بنی اسرائیل
اختیار نموده با خود برد چنانکه قرآن مجید بدان ناطق است وَاخْتَارَ مُوسَىٰ

[قومه سبعین]

قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا بعد از آنکه چون موسی این جماعت را با خود برد
با موسی گفتند ما از تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از الله تعالی مسئلت نمائی که
سخن خود در اگوش ما رساند و محلی که با تو سخن میگوید موسی بنا بر تکلیف قوم
مسئلت نمود حضرت پروردگار کلام خود در اگوش ایشان رسانید حضرت
واهب العطایا اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ شد ایشان را گفت
هَلْ سَمِعْتُمْ كَلَامَ رَبِّكُمْ ایشان گفتند ما شنیدیم کلامی اما نمیدانیم که کلام
کیست از رحمن است یا از شیطان و این معنی را قبول نداریم تا الله تعالی را
نبینیم آشکارا چنانکه حضرت رب العزت در کلام فرموده که وَقَالُوا لَنْ
نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی
گفتند موسی را که ایمان نمی آریم بتو تا نه بینیم خدای را آشکار پس صاعقه گرفت
ایشان را و سوختند بظلم که کردند یعنی ایشان طلب رویت نمودند پس موسی
گفت چنانکه قرآن بدان ناطق است أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ یعنی
أَتُهْلِكُنَا
خداوندا ما را هلاک میکنی بآنچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای امام
اگر قوم موسی در طلب رویت مقصر بودندی و رویت ممکن بودی الله تعالی
ایشان را بجماعت هلاک نکردی ابراهیم گفت ای حسینه بعد از آنکه موسی طلب رویت

خواست جهت قوم بعد از سوختن و هلاک شدن قوم چرا گفت که تُبْتُ اِلَیْکَ
حسینه گفت موسی سؤال بیش از دستوری کرد و از پیشتر آن بود که دستوری خواستی
و بعد از و سؤال کردی و او عدم دستوری آن نه کبیره بود و نه صغیره از آنجا که رفعت درجت
رسل هست جهت ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان معصوم باشند و بر
گزیدگان ای ابراهیم میان من و تو بحث رویت و عدم رویت بود و سخن مستدل
بودم بر عدم رویت ثبت در عدم رویت و دلیل هست و شما خود مدعای من
ای ابراهیم بدانکه خدای عز و جل با موسی گفت لَنْ تَرَانِیْ یعنی هرگز مرا نه بینی نه
در دنیا و نه در آخرت چرا که این از برای نفی ابدیت کلام ای که موسی ع با وجود تربت
نبوت و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی چگونه تواند دیدن ای ابراهیم
بدانکه صحت رویت مشروط است بر سه شرط اول سلامتی حاسه بصر دوم رویت
مرئی سیوم عدم حجاب و امروز این همه شرایط حاصل است اگر دیدنی بایستی
در دنیا مرئی شدی چون مرئی نمیشود دلیل است که رویت او محالست و نیز اگر
رویت الله تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و این هر سه محالست
جهت آنکه این اشیا حادث هست و او قدیمست ای ابراهیم بدانکه لابد است
که هر چیز را که مرئی شود او را کیفیتی توان دیدن و ذات الکیف محدث باشد و نیز

بر جا او را

بر جا او را ببینند باید که او در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد در
مکان محصور بود والله تعالی از مکان و از جهت منزه است پس دیدن او
محال بود ابراهیم گفت چه گویی در آیت وُجُوْهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ
اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ حسینه گفت بدانکه این آیت از حذف و اضمارها
نَاظِرَةٌ یعنی بنعمت خدای و رحمت او نگرنده باشند بدانکه مضاف
محذوفست و مثل او در قرآن بسیار هست بدانکه نظر کردن اینجا حدقه
باشد بجهت هر آینه و این بر خدای تعالی محالست و روا نیست
که جسم و جهتی خدای ثبت بدانکه هر جا که نظر باشد رویت که دیدار است
لازم نباشد چنانکه عرب گوید نَظَرْتُ اِلَی الْهِلَالِ فَلَمْ اَرَهُ یعنی که
بماه نگاه کردم و ندیدم اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض بودی
ابراهیم گفت ای حسینه چه گویی در معنی این آیت لِقَاءَهُ فَمَنْ کَانَ
یَرْجُوْا لِقَاءَ رَبِّهٖ حسینه گفت بدانکه لقا دیدنی بود در مقابله و نزدیک
شما که خصم دیدن در مقابله بر خدای تعالی روا نبود و دیگر آنکه اگر لقا بمعنی
دیدار بودی خدای تعالی بر منافقان اثبات کرده است فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا
فِیْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمِ یَلْقَوْنَهٗ یعنی در دلهای ایشان خواهد بود تا روزی

که جزای رسنور با تفاق جمیع مذاهب شما فقاتر او دیدار نخواهد بود
پس معلوم شد که هر کجا در قرآن ذکر لقا است مراد ازان دیدار نیست
بلکه همان است ثواب جزا و رحمت وی است و اگر در حق کافران و منافقان
مراد ازان خشم و ایشان را عذاب وی است چنانکه میفرماید و ان کثیرا من الناس
بلقاء ربهم لکافرون و در این آیت بمعنی رحمت است و این آیت شما را
و اما الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة فاولئک
فی العذاب محضرون و اینجا از لقاء آخرت غرض ثواب است آخر
بدانکه ای ابراهیم اگر رؤیت در دنیا ممکن نبودی و در آخرت ممکن بودی در
جواب موسی در قصه او و آیه نشدی لن ترانی بلکه گفتی لن ترانی
فی الدنیا یعنی مرا در دنیا و لیکن در آخرت خواهی دید بدانکه این نفی مطلق است
یعنی هرگز نه بینی و نتوانی دید چون حنیفه سخن بدینجا رسانید خاموش شد و را منقطع
کرد گفت ای حنیفه مولای تو جعفر بن محمد علیهما السلام چه دلیل در دفع از تجنب
کردی متعه کردن و امر کردی حنیفه گفت بنا بر نص جلی که ملک علام میفرماید
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه
متعه کنید شما با حضرت از ایشان یعنی شما زنان را بدهید مهرهای ایشان را بر سبیل فریضه

داخل فرمودند

واضح باشد که جمیع مفسران و فقها متفق اند که نکاح متعه مباح است ابراهیم نظام
گفت منسوخ است در میانه اهل سنت و جماعت خلاف است بعضی
گفته اند در ابتدای اسلام حلال بود بعد ازان حرام شد و بعضی گفته اند بعد
از فتح مکه حرام شد حنیفه گفت بدانکه این کمال تعصب است چرا که علمای
شما در این باب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند که متفق
و ت القرط
والمتفق له یتفق لخفته بحکم بدان ای ابراهیم در قرآن هر آیت
که منسوخ شده ناسخ دارد اگر کسی از شما سوال کند که ناسخ متعه کدام آیت است
چه جواب خواهید گفت ابراهیم نظام عاجز شد گفت ما را منع عمر بسند است
که اگر منسوخ نبودی و بعضی ازان منع نکرده بود عمر منع نکردی حنیفه گفت
ای ابراهیم دلیل از شما و برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمر است
چرا که اگر متعه صحت عند الله یا صح عند رسول منسوخ بودی و دوام
البته او را زی که عمر از ان منع نمود متمسک بدان آیت یا بان حدیث می شد او
سندی می ساخت و میگفت که خدا در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول الله
در این حدیث منع کرده و نمیگفت که متعتان کانتا محللتین علی عهد
رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی

دو متعه که در زمان رسول الله حلال بود من حرام میکنم از او و بر آن عقوبت
میکنم یکی متعه نساء دیگری متعه حج و این منع عمر بن الخطاب است شاهد است بر آنکه متعه
از جانب خدا و رسول ممنوع نبوده بلکه [illegible] متعه ماموریم بکردن آن چرا که
از جانب خدا و رسول ماموریم بکردن و در نا کردن حکمی واقع نشده هیچ کس
نقل نکرده بلکه در کردن آن ثواب عظیم مترتب است و آنچه از احادیث
واقع شده بی نهایت است از آن جمله آنست که حضرت امیر المومنین علی ع
لَوْلَا أَنَّ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا الْأَشْقَى او الا شقی نیز خوانده
الا ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طرق شما واقع شده و اصحاب
حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم روایت کنند از عمر بن حصین که گفت
أُنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتْعَةِ فِي كِتَابِ اللهِ وَفَعَلْنَاهَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْزِلْ بِحُرْمَتِهَا وَلَمْ يَنْهَ النَّبِيُّ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ یعنی آیه
متعه نازل شده در کتاب خدای تعالی و ما کردیم آن کار را با نبی و هیچ چیز از
قرآن نازل نشده در حرمت آن و پیغمبر صلی الله و آله منع نکرد ما را از آن تا آنکه
از دنیا رفت و همچنین روایت کند عبد الله مسعود بدین عبارات که قال
كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللهِ فَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي

النساء وفتنها

النِّسَاءَ وَفِتْنَتَهَا نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ وَرَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ
إِلَى أَجَلٍ ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ
مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ یعنی غزا میکردیم ما با رسول الله و زنان ما نبودند با ما پس گفتیم
یا رسول الله آیا خاصی کنیم ما زنان خود را رسول ما را از خاصی کردن زنان منع فرموده
پس رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را باجاره تا وقت معین پس
عبد الله مسعود این آیت خواند که ای جماعتی که ایمان آورده اید حرام مکردانید
طیبات را که بر شما حلال کردانیده و همچنین روایت است از ابن عمر بدین عبارت
که سَأَلَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ فَقَالَ
هِيَ حَلَالٌ فَقَالَ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ نَهَى عَنْهَا فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَأَيْتَ إِنْ
كَانَ أَبِي قَدْ نَهَى عَنْهَا وَصَنَعَهَا رَسُولُ اللهِ نَتْرُكُ السُّنَّةَ وَنَتَّبِعُ
قَوْلَ أَبِي یعنی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله عمر از متعه زنان
که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال است اگر پدر من نهی کرده او رسول
امر کرده بکردن حاشا که ما ترک کنیم او را و متابعت پدر کنیم بدان ای امام
که اصل در اشیا اباحت است تا وارد شود منع محتاج است بدلیل و هر جا که دلیل
نیست منع نیست اگر گویند که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگویم که از دو حال

چه دو نیست یکی آنکه مستند منع او باشد یا دلیل یا اجتهاد و اگر دلیل باشد
مثل اما این خود ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او
باشد و اگر منع او از روی اجتهاد گو (باشد لانه) در برابر نص باشد باطل بود و دلیل دیگر
قول حضرت امیر المومنین علی علیه السلام است و فتوی و قول او در این حجت است
از جهت عصمتش و اجماع اهل بیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود
و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت او و دیگر روایات
ای ابراهیم که روایت کند ابی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان
بن یعلی از پدرش که او گفت سبب چه بود که عمر از متعه زنان منع کرد گفت که عمر بن
حریث زنی را متعه کرده بود و عمر از آن بر رسید در حالتی که متعه کرده بود که حامله بود و گفت
مادر من و مادر او گفت الظن بعثها اخشی ان یکون ذلک دخال الی
فیء و کاهنی از متعه او منع کردم و می ترسم او فیما دینی باشد و همچنین سخنی که
مذکور شد مستند منع خود ساخت و در بطلان او ز منع فرمود ای ابراهیم مجوه اکه کسی
ترسد که در عقد از عقود شرعیه احکام حلیه او فی دین جایز نباشد تحریم آن
عقود نهی کردن از آن جایز باشد تحریم ابطال جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکنات
که در جمیع امور شرعیه ادخال فی دین شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و

ورسوله

رسول مخالفت عمر نماید و او را بدعت داند آنکس را رافضی خوانند و تکفیر او
کنند و بقتلش رسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی و دیگر روایتی ای ابراهیم که
در نقل صحیح واقع شده که او زن عبد الله عباس بجای جاحد برد چون بمسجد
جامع رسید علما زمان با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمع از اصحاب در مسجد
حاضر است و در آن وقت عبد الله زبیر در مکه دعوی خلافت کردی و عبد الله عباس
در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت زود آمد و متوجه مسجد شد چون چشم
عبد الله زبیر بروی افتاد در مقام تعرض شد و گفت جاء یا الاعمی اعمی الله
قلبه یحل المتعة وهی الزنا المحض یعنی آمد کوری که کور دانا و خدای دل او
که حلال میداند متعه را حلال انکه زنای محض است عبد الله عباس رضی الله عنه
چون حکایت او را شنید منتسب جمله تعظیم وی کردند گفت ان الله قلبه
ابصارنا و سلب بصائرکم یعنی خدای چشمهای مرا بسته و دلهای شما را
والله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول
الله و لم ینه عنها ولم یأت بعد رسول تحریمها والدلیل علی ذالک
قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالتین انا احرمهما و اعاقب
علیهما فقبلنا شهادته ولم نقبل تحریمه یا عبد الله و انک منه متعة

فاستحل ملاء عن بردة ونحو سبحه المضمون کلام عبدالله عباس آنست که چون آیه
نازل شد متعه در کتاب خدای تعالی و عمل کرده شد بمتعه در زمان رسول الله و خدا
از آن منع نکرد و بعد از محمد رسول دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل بر این قول
عمر است که گفت دو متعه در زمان رسول حلال بود و من حرام کردم بشما و عقاب
خواهم کرد بر متعه نمودن پس که این عمر را قبول کردیم ما محرم او را قبول نمیکنیم
ای عبدالله زبیر برادران بتحقیق که تو از متعه حاصل شده پس برو بپرس از مادر خود
کیفیت دو برد و نحو سبحه را چون عبدالله زبیر از عبدالله عباس این بشنید بغایت
متغیر شد و منفعل گشت و چون ایام حکومت او بود و از شرمندگی از مجلس برخاست
و متوجه خانه خود شد و شمشیر کشیده از روی غضب بر سر مادر آمد و از مادر پرسید
که اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو برد و عوسجه مادرش
فی الحال گفت که ان اباک کان مع رسول الله وقد اهدی له رجل
فقال له عوسجه بردین فاعطاه فمتعنی بهما فعلقت بک وانک
منه متعت یعنی پدر تو زبیر با رسول خدای بود مردی عوسجه نام دو برد یمانی برای
رسول هدیه آورده بود و رسول صلعم آن هدیه را به پدرت داد و پدرت آن دو برد
یمانی مرا متعه کرد و من بتو آبستن شدم و تو از متعه ای چون حسینه حکایت

بدانجا رسانید

بدانجا رسانیدند هارون الرشید را بسیار خوش آمد چرا که عبدالله عباس جد
وی بود و بانگ بر یحیی زد و گفت ما تا غایت مانع این امر بودیم رخصت داده
مردمان را بنکاح متعه بعد از آن در آخر زمان هارون الرشید امر کرد بمتعه کردن
و تا مدتی منع آن نکردند و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم
عباسی آن را منع کرد پس حسینه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید از تو یک
سوال دیگر میکنم و خاتمت بحث بر این سوال خواهم کرد راست بگوی که این حدیث
نزد شما ثابت است که پیغمبر صلعم در حق سیدة النساء فرموده فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من
هر که برنجاند او را رنجانیده باشد مرا و هر که مرا رنجانیده باشد خدای را رنجانیده باشد
ابراهیم نظام گفت این حدیث صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث
متفق اند و عکس الکفار این نتوانند کرد حسینه گفت بدان خدای که خالق
جمیع اشیاست که راست بگوی که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء
سلام الله علیهما باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم نظام گفت گرفتند فدک را از وی
بحکم حدیث رسول صلعم که ابی بکر نقل است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما خلفناه فهو صدقة یعنی معاشر ان انبیائیم ما را میراث نباشد هر چه از ما بماند

من آذانی

صدقه باشد حسینه گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث
شناس است روایت میکند که چون آیت وَآتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ نازل شد
رسول فاطمه را طلبیده گفت خدای میداند که پدر تو در زیر فلک بجز از ملک
فدک چیزی ندارد و آن روز فدک را بسیدة النساء بخشید و بوی تسلیم کرد
و سه سال در زمان حیات رسول صلعم عاملان حضرت فاطمه در آنجا بود و حاصل
فدک را بآنحضرت میرسانیدند بعضی پنج سال گفته اند بعد از فوت رسول ابوبکر فدک
را از حضرت سیدة النساء باز پس ستانیدند و چون آنحضرت دعوی کرد که
فدک حق منست ابی بکر گواه طلبید حضرت امیر المومنین علی و امام حسن و امام
حسین عم و ام ایمن دختر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بفاطمه عم بخشیده و امیر المومنین
علی عم حسب الالتماس فاطمه صورت دعوی گواهی داد گفت هَذَا بَعْلُكِ يَجُرُّهُ
إِلَى نَفْسِهِ فَلَا أَحْكُمُ بِشَاهِدٍ هَكَذَا یعنی این شوهر تست چیز نفع از برای خود
میکند حکم نمیکنم بشهادت او و همچنین گواهی امام حسن و امام حسین نشنید
که شما هم نفع از برای خود میکنید حال آنکه این حدیث نزد ایشان و دشمنان ایشان
ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ
باوجود این گواهی آن نشنیدند که چیز نفع از برای خود میکنند حال آنکه چیز نفع

او کافر زندیق

او کافر زندیق از برای خود نمیگیرد و حدیث نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ را او وضع
کرده مثل این ظلم صریح با اهل و بیت رسول خدا نموده گواهی ام ایمن
نشنید که حکم نمیکنم بگواهی زنی و آنکه از پیغمبر مانده بود از بساطین و اراضی
تصرف کردند و فدک را استرداد نمودند و گفتند که فدک ملک
رسول صلعم بود و تصرف فاطمه علیها السلام بر سبیل طعمه بود ای ابراهیم
بتقدیری که بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که
دعوی اسلام کند چگونه جایز است که رسول در زمان حیات بر سبیل طعمه
بجگرگوشه خود داده باشد بعد از وفات او کسی بازگیرد و این حدیث
که ابوبکر نقل کرده که پیغمبران را میراث نباشد هیچکس دیگر از رسول الله
نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر علیه اللعنه و عایشه دخترش و
رسول با هیچکس از عرب و اهل و بیت و صحابه نگفته بود که ورثه و اهل بیت
من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابوبکر کاذب و ظالم نبودی بایستی
که اهل البیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتندی و پیغمبر با ایشان
اظهار فرمودی که هرچه از من بماند صدقه است یا اهل البیت او بعد از آن
طلب چیزی که بر ایشان حرام بود نکردی جهت آنکه اتفاق است بر جمیع امت

که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابی بکر لازم می آید که اهل البیت
طلب حرام کرده باشند و دیگر از سخن او لازم می آید که رسول صلعم کما ینبغی رسالت
نکرده باشد و آیت الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول
که مبعوث شد بر انکه عموما اصحاب و اقارب و عشایر خود خصوصا بمقتضای
آیت و انذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود
را انذار نماید پس اگر سخن ابی بکر راست بودی بلا شبه رسول تقصیر کرده
باشد و ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل بیت خود که ایشان را
اعلام نکرده بود که شرعا جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من
بماند صدقه است و بر شما حرام است ای ابراهیم چرا جواب من نمیگوئی انتها
روا داری دیگر از برای تصحیح کلام ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کاینات نسبت
لازم داری ای ابراهیم اگر گوئی که پیغمبر ما عشیرت و اهل بیت خود را گفته بودی
که مرا میراث نباشد و هر چه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان
سخن پیغمبر را شنیدند و قبول نکردند این دلیل طغیان بلکه کفر ایشان است
حال انکه خدا تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده است که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا باتفاق

عالمیان از

بضع

عالمیان از اتفاق مخالف و ایشان اهل بهشت اند بنص خدا و رسول بلکه قسمت
کننده بهشت و دوزخ و ساقی کوثر بقول شما و بعلم شما اند احادیث که شما
روایت میکنید پس چون شما را چاره ای نیست پس ثابت شد که ابی بکر
دروغ وضع کرده و کذب علی الله و علی رسوله متعمدا و شما جمیع مسلمانان
کفر است و همچنین ظلم او بنسبت حضرت سیدة النسا و تکذیب شهادت
امیر المومنین علی و امام حسن و امام حسین ع کفر است و بر هیچ عاقل مخفی
متکلی و پوشیده نیست که مثل این افعال و اقوال نسبت به پیغمبر خود
و اهل بیت کفر صریح است و ظلم قبیح ای ابراهیم و ای ابو یوسف و
شافعی و جمیع علما که حاضرید در حالتی که فاطمه ع دعوی فدک نموده گفت که پیغمبر
در حال حیات فدک را بمن داده و تملیک فرموده ابی بکر گواه طلبید
آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف شرع کرد ای ابراهیم نظام از ترس هیچ نگفت
حسینیه گفت سیدة النسا ع صاحب ید بود و ابی بکر مدعی چنانچه حضرت خاتم الانبیا
و بموجب حکم صاحب شریعت که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر
پس انکه از حضرت فاطمه علیها السلام که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی
جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا انکه جواب بگو یا از کرسی زیر آ

آنستی یا محل بود اما متقدمین کنی ابراهیم نظام و شافعی و ابو یوسف بزرگ خود را نفی
شده بودند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هارون هیچ نمی توانستند
کفت و حکایت روایت کنند که هارون را ابن عم بود در حسن و سیرت و الطاف و صورت
آراسته بود و بغایت صاحب کمال بود و نام وی خالق بن عیسی بود و در محبت
اهل بیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او
بر طریق اهل بیت است از آن جهت که هارون را با او محبت تمام بود و هر چه
خواستی کردی و کسی را یارای آن نبود که متعرض او شود گویند که او نزدیک
حسینه نشسته بود و در هر مسئله که حسینه الزام میکرد ابراهیم نظام را یک کف
از درهم و دینار بر حسینه نثار کردی و تحسین وی نمودی و با ابراهیم نظام و دیگران
بخندیدی و با ایشان تمسخر کردی و هیچ ملتفت به هارون و منع او نشدی و دست
بقبضه تیغ زده در حفظ حسینه کوشیدی که مبادا کسی در مقام آزار او شود و در حفظ
حسینه را دلداریها دادی و تحریص نمودی در بحث نمودن آنکه حسینه روی به
کرد و جمیع خلایق را گفت بدانید که در آن روزی که حضرت امیر المؤمنین علی در باب
فدک گواهی داد ابی بکر احتجاج می نمود امیر المؤمنین علی ع فرمود که ای ابی بکر
اگر دو کس نزدیک تو آیند و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک

محدوده

محدوده معینه که در تصرف اوست ملک منست و او بغیر حق متصرف است
و مدعی علیه منکر است بمجرد دعوی قبول از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی
که غاصب است از وی می ستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابی بکر گفت نه امیر المؤمنین علی
گفت گواه از مدعی میطلبی یا از مدعی علیه ابا بکر گفت که گواه از مدعی طلب میکنم
که رسول خدا فرموده که اَلْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعِی وَ الْیَمِینُ عَلَی مَنْ اَنْکَرَ امیر المؤمنین فرمود
که پس چرا با فرزند و نور دیده رسول خدا بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی
ابو بکر گفت چگونه یا ابا الحسن امیر المؤمنین علی فرمود جهت آنکه فاطمه علیها السلام
مدعی علیها و وارث ید است و متصرف فدک و آنکس که دعوی تحقیق
معاشر الانبیاء کند بر دعوت که اقامت بینه نماید بر طبق مدعای خود
بی تقویرها که پیغمبر در حال حیات خود بسیدة النساء داده باشند بحکم اسلام
باید که از دست ورثه رسول الله صلعم باشند تا زمانی که مدعی حقیقت اثبات
بینه کنند بر طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشند که صدقه بر وی حرام باشد
و بسوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریک اند و از صدقه حاصل می برند بس
جمیع آنها که در صدقه شریک اند گواهی ایشان را در باب فدک نتوان
شنید الا که از بنی هاشم پس آنکس که مدعی فدک باشد اگر از گواه عاجز آید

غایت ما فی الباب سوگند نبی صرح فاطمه علیها السلام شود معتقد کسی که اعتقاد
با اهل البیت نداشته باشد ای ابی بکر فاطمه معصوم است بحکم الهی چگونه تواند
بود که معصوم مرتکب کبایر شود و دعوی باطل نماید و صدقه که بر او حرام است
طلب نماید ابی بکر خجل شد و سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم سر در زیر افکندهٔ
نه جواب که موافق حق بود توانی گفت و نه بر گمراهی ضلالات خود معترف توانی
شد و دیگر [illegible] ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطلست و حدیث نحن معاشر الانبیاء
بوضوح از آنکه مخالفت نص کلام الله است که یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسی که مخاطبست بدین خطاب رسول الله
و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است که انبیا را میراث بوده است
چنانکه فرموده و ورث سلیمان داود و همچنین در قرآن است که زکریا دعا کرد
و از حق تعالی فرزند طلب کرد که او از آل یعقوب میراث برد و این صریح است
که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب
واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآنی معلوم شد که انبیا را
میراث بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیاء تکذیب قرآن میکند
و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نخوانده و اگر دانستی چنین حدیثی را

ذکر

مخاطبست

ذکر از

نکردی که قرآن تکذیب و مخالف آن بودی ای ابراهیم اگر ابی بکر حدیث را
چنین می‌بست که و ما ورثت الانبیاء و لا ورثت و ما ترکوه [illegible] صدقة
علی المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان آن حدیث بشهادت قرآن معلوم شد
اما حضرت الله تعالی با جهت هدایت قرآن دل آن کافر مفتری که واضع این
حدیث است کور کرده تا ظاهر شود و اهل معرفت را کذب و بطلان او
بگو ای الله تعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابو حنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید
گفت ای حسینه بود آنکه سلیمان ع از داود علیه السلام علم نبوت بمیراث گرفت
نه مال و عقار و ضیاع حسینه گفت که این سخنیست که قبل از تو کرامات
دیگر گفته اند و این قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد است
چو اگر سلیمان ع در حال حیات داود عالم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن
که داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم
وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما
و علما بود آنکه میراث اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه منقسم
میشود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد انبیا
جمله پیغمبر گشت نبی بودندی و چون آدم علیه السلام نبی بود بایستی که اولاد آدم جمله

شنوکت نبی بودندی تا اعتراض عالم خالی آنکه در میان اولاد آدم بعضی
نیست بلکه نبی بود پس نبوت بمیراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عطیه
و استحقاق و همچنین اگر گویی که زکریا وارث نبوت از الله تعالی مسئلت نمود یا ارث
مال و اسباب و مثلی از چنین توقع نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه
معصیت و گناه او حاشا من ذلک ابراهیم نظام گفت از جهت حسینه
گفت از آن جهت که زکریا در دعا گفت که وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي
وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي
وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا بر آنکه اجماع
اهل تفسیر است که مراد از موالی پسران عم اند اگر مطلوب وارث نبوت بوده
باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث نبوت بمن ده که پسران عم من
نبی نباشند و من میترسم که پسران عم من باشند و بمرتبه الانبیا نشوند و بمرتبه نبوت
نرسند پس مراد این لافقه که پسران عم نباشند دلالت کند که زکریا بمقتضای
امر الهی راضی نبوده و بر پسران عم حسد می برده و این دلالت بود بر معصیت
زکریا بلکه کفر او نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر دعا گفت
رَبِّ رَضِيًّا و بلا شک و شبهه نبی راضی باشد اگر مراد در آیت نبوت [illegible]

سند کردن نبوت نبود ۲

بودی واجعله

بودی وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و بلا شک و شبهه نگفتی و گفتی الهی بخواهیده بودی
پس ثابت شد که انبیا را میراث باشند بدلایل و براهین عقلی و نقلی و
حدیث نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ موضوع ابی بکر کاذب و غاصب و ظالم بوده باشد
چرا که حدیث مخالف قرآن است و در محلی که آیت وَإِنَّكَ مَيِّتٌ
وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم در منزلت گفت ای
یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد
و بمن منسوب خواهند ساخت بدانید که هر حدیث که از من روایت
کنند و موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید و هرچه موافق بود اعتبار کنید حدیث
اینست که اذا جاءکم الحدیث فاعرضوه على کتاب الله فخذوه وما
خالف کتاب الله فاترکوه دیگران بر آن ابی ابراهیم که چون حضرت
رسالت از دار فنا بدار بقا رحلت کرد استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر
چیزها از آن حضرت مانده بود امیر المؤمنین علی او را متصرف شده و زره حضرت
رسول صلعم که در رهن بود حضرت امیر المؤمنین علی او را از رهن بیرون آورده متصرف شد
که از جمله مواریث حضرت رسالت بود و هیچ کس با وی منازعت نکرد و این را کتاب
شمانده کراهت و هیچ کس نگفت که رسول الله را میراث نیست چرا مخالفت

فما وافق کتاب الله

آنحضرت متصرف میشود پس بایستی که خبر آنها را از حضرت امیرالمؤمنین علی
میکرد معتقد اگر گویند ایشان طلبیدند امیرالمؤمنین علی غلبه کرد بر ایشان و تسلیم نکرد
ایشان عاجز شدند حاشا که امیرالمؤمنین ظالم کرده باشند و چیزی که او شرعا متصرف
نتوان کرد در آن تصرف نماید آن چیز او را حرام باشد نعوذ بالله و اگر گویند که حضرت
رسول در حال حیات مخلوقات را تملیک امیرالمؤمنین کرده با علی بود دروغ چرا که اگر
چنین بودی حدیث مُجَمَّعُ الْعِلِّيَّة مُتَّفَقُ الْمَعْنَى در این باب وارد گشته بود که رسول
هم در حیات مخلوقات را تملیک حضرت امیرالمؤمنین کرده بود و پس معلوم
میشود که بارث بآنحضرت منتقل شده و ابی بکر کاذب است چون حسینه سخن
بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم وای علما که حاضرید چرا جواب حسینه نگوئید
و او تشنیع و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت شده اید و سکوت علامت
رضا است پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افکنده اید پس
دیگر مرتبه حسینه گفت ای علما بدانید که در جمیع تواریخ نوشته اند و روایت و اتفاق
امت است که چون ابی بکر را شهادت شهود رد کرد و گواهان حضرت سیدة النساء را
نشنید حضرت فاطمه علیه السلام گفت ای ابی بکر تو از پدر خود میراث گیری و من از
پدر خود میراث نبرم و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نمود و بطلان

لشکر کرد و خشمناک و رنجیده مهاجرت کرده و مکرر بیت و سوگند یاد کرده که در
قیامت نزد حضرت رسالت شکایت از ایشان کند و در حینی که از دار الفنا
بدار البقا رحلت مینمود بحضرت امیرالمؤمنین وصیت فرمود که وی را در شب
دفن نماید و نگذارد که ابی بکر و اتباع ایشان بر وی نماز گزارند پس حضرت امیرالمؤمنین
وصیت آنحضرت را بجای آورد و وی را در شب دفن کردند و در میان قبر
و منبر حضرت رسول بحکم حدیث صحیح که مَا بَيْنَ قَبْرِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ
موضع قبر آنحضرت پنهان کردند و هموار ساختند روز دیگر ابوبکر و عمر ملعون
با جمیع اتباع و اعوان و انصار خود بدر خانه امیرالمؤمنین رفتند و تعزیت
آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت و کفن و دفن وی سوال کردند امیرالمؤمنین
گفت که او را بشب دفن کردیم ابوبکر و عمر سبب پرسیدند گفتند چرا ما را
از صحابه خبر نکردید امیرالمؤمنین گفت که بوصیت وی عمل نمودم و نخواستم که مخالفت
وصیت وی کنم جهت آنکه مخالفت وصیت وی نوع آزار است و شما را آن
و مرات از حضرت رسول الله صلعم شنیده اید که فرموده که فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ
مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ پس چگونه
جایز بود مرا که آزار او و خدا و رسول نمایم عمر بغایت مضطرب شد گفتند بریم و او را

از قبر بیرون آوردیم و بروی نماز نگذاریم هرچند قبر آنحضرت را جستند نیافتند ای ابراهیم
این حکایت را من بطریقی که بیان کردم اجماع است که او است و هیچکس خلاف
نکرده پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار
از نماز وی و البته بر کمال قهر و غضب سیدة النساء از جهت ظلمی که بر آن
کرده‌اند و بر شوهر بزرگوار او از غصب امامت و بر فرزندان بزرگوار او که او را شهید
نمودن و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفق اند که رسول الله
فرموده إنَّ اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکِ وَ یَرْضَی لِرِضاکِ یعنی ای فاطمه غضب
میکند خدا از برای غضب تو و خشنود میشود بخشنودی تو پس بموجب این حدیث
غضب حضرت فاطمه غضب الله تعالی باشد و خدای تعالی بر ایشان
غضب فرموده باشد و بحکم حدیث اول که فاطمة بضعة منی هر که فاطمه را
رنجانیده باشند و خدای میفرماید که إنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ
فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ پس بشبهه ابی بکر و عمر و اتباع ایشان علیهم اللعنة کافر و
و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی متوجه ایشان باشد
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم نظام و ابویوسف و شافعی و جمیع علما
بیکبار برخاستند و قصد قتل حسنیه نمودند و در مقام ایذای او شدند او نیز

٢

بتوارت خود

بتوارت خود مسیح نمود و ریش ابراهیم را بدست گرفته نمیگذاشت و هارون
مشاهده میکرد و چون یحیی ابن خالد برمکی هجوم ایشان را دید نزد هارون آمده گفت
کنیزی که جمیع علما را الزام نموده و همه را عاجز کرده ایشان بظلم و تعدی در مجلس
قصد قتل و ایذای وی کرده اند و هریک از امرا و سلاطین و ارکان دولت
از جانب حسنیه حکایت بعرض رسانیدند و این هم هارون که از یک جهت از
محبان اهل بیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم نظام و علما شد همه یکبار دست
از حسنیه برداشتند و بجای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ
شرم از خدا ندارید که جمیع علما که حاضرند خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید
از جواب کنیزی عاجز و مضطر شده اید و در دهان از خواص و عوام با شما تیغ
میکنند با وجود این شرمنده نیستید و ایذای او میکنید چون خلایق این سخن
از هارون شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همه یکبار ملامت آغاز کردند
ابراهیم نظام و جمیع علما را مذمت و تشنیع کردند حسنیه با وجود این هجوم و ازدحام ایشان
خایف نبود و ساکت نشد دیگر مرتبه آغاز سخن کرده گفت ای معاندان گمراه
وای دشمنان خاندان رسول الله از خدای بترسید و آزرم نموده باز خواست اندیشه
نمائید و از برای جاه دنیای پنج روزه حیات که عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت

علیهم السلام در میان استوار نکنند و بمزخرفات و مهملات که از قبیل افسانه
و افسون است چنانچه گوشه نظر از راه پوشانند که فلانی باتفاق فلان خلیفه شده و
فلان را از برای فلانی امیر کردند پس افضل باشند و امثال این حکایات واهیه
و روایات لا یعنیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت و طهارت
و اسرار ملائکه و بتحقیق حقائق حجت ساخته اند و در زبان خلایق انداخته اند چرا
از قیامت و حشر و نشر یاد نمی آرید و از غضب الهی نمی ترسید صد هزار فتنه
در میان خلایق پدید آورده اید و مردمان را صد هزار فرسنگ از معرفت خدا و رسول
دور انداخته اید و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشته اید و اکثر از حکایات
و روایات و احادیث موضوعه مشتمل است بر بطلان حق اهل البیت فاسقان
و زنان و کودکان گنجشک باز است که از قبیل افسانه و خواب و خیال است
و بدان ماند که شخص افسانه میگوید و جمع از کودکان و زنان استماع مینمایند و بعضا
جواب میکنند چون افسانه باتمام رسید تمام ماهی کودکان گنجشک باز و زنان
فاسقان نیز او را در سلک روایت و حدیث و اخبار در پیوستند که قال فلان
و قال بهمان و در افواه انداختند که فلان حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت
از فلان شیخ میکنند و فلان شیخ جامع صغیر قرآن است و فلان جاهل به بصیرت

در فلان زاویه

در فلان زاویه صاحب چهل اربعینی است و از اولیاء کبار است و
مقتدای اهل روزگار است و فلان شیخ در خواب دیده و از پیغمبر چنین
شنیده و پیغمبر چنین فرموده و مثل هذا القیاس جاهلان به بصیرت و ابلهان
بی معرفت و کولان زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف
و جوانب از بلاد و امصار از یمین و یسار میشنوند و تبرک جویند و نقل
از شما کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم
و گمان شما نهند و رونق این مهملات چنان در خیالات عوام و ابلهان مستحکم
شده که بسیار تضاد و قدر زایل نتوان کرد و از این جهت جرح و تعدیل و طعن
و تکفیر میان عوام پدید آوردند و زمانها بدین بگذشت و از اولاد و احفاد ایشان
بدین شیوه در وجود آمدند و خواهند آمد و بغض و عداوت اهل البیت
و اولاد و پیروان و شیعیان ایشان از میراث گرفتند و مخالفت طریقت
ایشان نموده و می نمایند و ظالمان و فاسقان و اعداء خاندان که عمر به بت
پرستی و شرب خمر و گوشت خوک گذرانیده بودند ایشان را بر معصومان
خاندان مقدم میدارند و چون ایمان و قصاید ایشان از یکدیگر روایت میکنند و قال
بدان رسیده و کار بدان انجامیده که نقل و روایت و حدیث راست

از حضرت امیر المومنین و باقی ائمه علیهم السلام که باتفاق علما و عاقلان معصوم و
مطهر اند قبول نکنند و حدیث و روایت از عایشه و انس و ما کعب الاحبار و ابو هریره
و عمر عاص و معاویه علیهم اللعنه اعتبار کنند که هر یک از اینها بدترین اهل روزگار
و خسن جمیع کفار اند و باعتقاد جمیع اهل اسلام لعن این گروه از واجب عبادات
و همچنین عبادات است ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت
داری بیار تا ببینیم کدام صدیق و کدام فاروق بر تمام عالمیان ثابت که این
محض بی‌مشورت است کدام علم و کدام فضیلت و زهادت و بکدام تقوی و
عبادات و بکدام شجاعت و مروت و دلیری و شجاعت بکدام جنگها کار
کرده اند و دلیران بسیار کشته اند و بکدام دست بر دگی کرده اند و بکدام مشکلات
کر حل نموده اند و بکدام معجزه و کرامات ای ابراهیم فضیلت را بکو که منی
حاصل میشود و بکو که اکثر تو اقامه حدیث عند الله چه منی داری و اوتورب
از چه راه که تو حاصل شده و بچه چیز ای ابراهیم که بر هیچ کس ظاهر نیست حدیث
و در قرآن و حدیث و اخبار واقع نشده شرم از ریش خود بدارید و ترک
این مهملات کنید و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای
مذهب شما بنا بر تعصب و عناد و ظلم و فساد و تعدی و حرف ناحق بوده

و هرگز هیچ یک

و هرگز هیچ یک از سادات اهل البیت و علمای شیعه و سایر محبان
و موالیان خاندانی که پیروان رسول الله و اهل بیت او بیند در هیچ
زمانی مجال بحث و جدل نداده اید و نگذاشته اید که اظهار مذهب
اهل البیت نمایند و فتوی بقتل ایشان داده اید و عوام را بر قتل
ایشان تحریص و ترغیب نموده اید و گفته اید اگر اینها کشته شوند کافر اند و بخون
خوردن بقتل رسانیده اید از خوف آنکه شما را فضیحت کنند و ابطال
مذهب شما نمایند و کفر و ظلم و فسق امامان و پیشوایان شما که از
خدای و رسول و آل اهل البیت او بیند بر شما ثابت نکنند چنانکه
بر من ثابت کردم بدولت امیر المومنین علی ع ای ابراهیم و آنکه بر
جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای رسول الله اید و امامان و پیشوایان
شما قاتلان اهل البیت اید و عداوت که با رسول خدای داشتند
و نفاق که با حضرت می ورزیدند و اظهار او نمیتوانستند اکثر گروه خوانین را
با رسول خود و خبر داده بود و از ان و ایشان با رسول در مقام نفاق بودند
و بطریق کفر بودند تا آنکه بعد از رسول ظاهر نمودند و انتقام از اهل البیت
او کشیدند و شما نیز پیروی آنها می نمائید و از آل و اهل و بیت رسول الله

علی نورانستی

و شیعیان و پیروان ایشان کسی را انکار شنیدند و نسلهای ایشان از اشقیا

گروه بسیار دعوی اسلام و مسلمانی میکنند و میگویند که ما پیرو دین محمدیم و آل محمد

که محمد و آل او از شما بیزار است علما یکبار گفتند که ما بیزاریم از اعدای اهل بیت

و آنکس که با ایشان عداوت کند حسینه گفت بجز آنکه دروغ میگویید

و دلهای ایشان از عداوت اهل بیت مملو است و سخن بر شما

ثابت کنم که چنین است اما ابراهیم در روز عید قربان که علما از شیخ و شاب

ناکس از دانایان و خواجگان و سایر و عوام شما در پای منبر حاضر میشوید

چون خطیب منافق بر سر منبر میرود و قصهٔ ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن

او خیال میکنند شما گریستن آغاز میکنید و بهای های گریه میکنید و بهر وقت

که میشنوید که ابراهیم ع کارد برگرفت و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد

میکنید و چون کارد بر حلق او نزدیک میشود دستارها از سرها می اندازید

و اشکها بر ریش فرو می ریزید و چشمها سرخ میکنید حال آنکه هیچ جراحت

باسمعیل نرسیده و مویی از او کم نیافته بود و عاقبت گوسفندی کشته شده

بود که هر روز از آن گوسفندان صد هزار در اطراف بکشند و باک ندارند

و عاقبت الامر همه برخیزند گریه و فریاد و زاری که گوسفندی که چهار هزار سال

ازان کشته شدن

از کشته شدن او

ایامی گذشته باشند و در هر شهری یا دیاری که شیعه بحق را میبینید که از

برای نور دیدهٔ رسول الله یا جگر گوشهٔ رسول الله و فرزندان ارجمند سیدة النساء

و برادر ریحان برابر امام حسن مجتبی سید شهدا و سید شباب اهل الجنة

امام حسین مظلوم شهید ~~[illegible]~~ گریه کنند که نه چون

جدی و نه پدری یا چون پدر وی و نه مادری و برادری یا چون مادر و برادر وی و

نه فرزندی یا چون فرزند وی باشند و جمعی از کافران و ظالمان و منافقان امت

و طاغیان با جمعیت با دعوت کشند و ویرا بظلم شهید گردند و سر او را بر

سر نیزه کرده و حرم محترم آنرا غارت کرده و هفتاد و دو تن از فرزندان

و برادران و اصحاب و احباب آنحضرت را کشته اند ~~[illegible]~~ — در روز عاشورا با فراد

برای ایشان گریه کنند و دلتنگی نماید و ماتم دارد و ~~[illegible]~~ گویند او را فرقه و اهل

بدعت چه معنی داشته باشد چیزی که قبل از این هزار و بیست سال یا بیشتر سال

گذشته یاد آرید و گریه کنید ای ابراهیم چگونه نماید که از برای گوسفندی که

بعد از سه هزار سال یا چهار هزار سال کشته شده توان گریست و دستارها بر زمین

توان زد و فریاد و شیون نتوان کرد و نشاید که قرة العین رسول و جگر گوشه

بتول بعد از دویست یا سیصد سال ماتم دارند چون حسینه سخن به انکار بندند

دست بر روی مخنوم بکشید و زاری و نوحه آغاز کرد و میگفت که حسین که گردن
رسول سوار میشد و پایهای خود در آن آنحضرت میزد که او در زیر راه او در خدمت
رسول بدان افتخار مینمود و میگفت نیکو سواری دید شما و نیکو مرکبیست مرکب
شما و پدر شما بهتر است از شما و حلق او که بوسه‌گاه حضرت سید کاینات
و سرور موجودات بود به تیغ بریدند و اسب بر سینه مبارک او
دوانیدند و آنکسان از جمله امامان و پیشوایان شما اند حسینه دست بر سر
میزد و فریاد میکرد و جمله هارون و جمله خلایق گریه و سوز بعیوق رسانیدند
هارون بپرسید که عبا و افتاده بالا گیرد و در ساعت بفرمود که خلعتها
نادر برای حسینه بیاوردند و بخت حسینه را منتظم کرد حسینه گفت
ای خلیفه مرا چندان مهلت ده که یک سوال دیگر بکنم و سخن را بدان
ختم نمایم هارون گفت سوال کن حسینه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف
و ای شافعی و علمای که حاضر اید بحق آن خدائی که معبود جمله عالمیان است
راست بگوئید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر صلعم در حال حیات خود
هیچکس را بر علی مقدم و افسر ساخته باشند و بر وی امیر کرده باشد جمع علما گفتند
نه هیچکس از و بهتر و مقدم تر نبود حسینه گفت پس چون خدا و رسول

کسی را دی

کسی را بر وی امیر نکردانیدند چون روا دارید که بعضی از جاهلان
امت کسی را بر وی امیر و مهتر کردانند ای ابراهیم در محلی که سورهٔ
برات را ابی بکر داد و او را با خلق عظیم فرستاد که سورهٔ برات
حضرت رسالت صلعم
را بمکه برد و بکفار بخواند حکم الهی شد که او نبرد و امیر المومنین علی ابی طالب
برد و حکم الهی را بر کفار بخواند و حضرت رسول الله امیر المومنین علی را
تنها فرستاد که سورهٔ برات را از ابی بکر بگرفت و او را برگردانید با کسانی
که با او بودند و ابی بکر از نشر چند کسانی بود است که متوجه مدینه شو و از امر امیر المومنین
علی علیه السلام استدعا کرد که کسی بخدمت رسول بفرستند و از برای او رخصت
حج بگیرد و حضرت امیر المومنین علی بنا بر امتثال حکم تنها رفت و آیت برات
بر کفار مکه بخواند که فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ و همچنین شرط چند
که مقرر شده بود بعضی از احکام الهی بدیشان رسانید و هیچکس از امت
در این خلاف نکرده اند ای ابراهیم این در کتب شما مذکور است یا نه
ابراهیم گفت بلی کسی انکار این نتواند کرد حسینه گفت ای ابراهیم
در محلی که حضرت رسول در حالت نزع بود اسامة ابن زید را امیر از

صح

لشکر کرد و گفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الا علی ابن ابی طالب
و فضل ابن عباس یعنی لعنت خدای بر کسی باد که از جیش اسامه
باز ایستد و با وجود این در تحت رایت او نیامدند الا علی ابن ابی طالب
و فضل ابن عباس و بعضی این سخن را انکار میکردند و ابی بکر و عمر نا شنیده
میکردند از خوف آنکه اگر ایشان بروند حضرت علی ابن ابی طالب را
تابع قیام خود کرداند بنا بر حکم الهی اسامه متعاقب کسی بطلب ایشان
فرستاد و رسول لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شدند و
ایشان بعضی را بر جای گذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و منازع خلافت
شدند تا آنکه اسامه بن زید برسید کس بایشان فرستاد که شما را که تابع من بودید
شما را با خلافت چه کار و باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول ایشان
دیگر تابع اسامه بودند و اگر ایشان را لیاقت خلافت و رعایت
بودی بایستی که اسامه در تحت رایت ایشان باشند و چون رسول خدای
در وقت رحلت تا نفس آخر و اجماع امت بر ایشان لعنت کرده این
در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این نتوانید کرد و چون ابی بکر و عمر
که تابع اسامه بودند و با وجود این نرفتند و مخالفت رسول الله کردند و رسول خدای

۱۰ ایشان لعنت کرد

بر ایشان لعنت کرده و هر که او رسول خدا لعنت کند بلا شک ملعون خدا
گرفتار خواهد بود و عذاب ابد متوجه ایشان خواهد بود ابراهیم نظام و جمیع علما
از شرمندگی خلایق سرها را بزیر افکنده بودند بعد از آن حسینه گفت الحمد لله
والمنه که بدولت خلیفه زمان این شکسته ناتوان از فضایل مناقب
اهل البیت رسول الله صلعم گزیده و ظلم و مخالفت اعدای ایشان
آنچه در خاطر داشتم بعلانیه بی خوف و دهشت ظاهر کرده اینم و الحمد
اعلای دین بحجت و دلیل نمودم در مجلس از مخالفان خاندان نبوت
موافق نشده بود که این کنیز ضعیفه اگر خلیفه را ملالت نشود و بخواهد که
منقطع نشوم هر دلیل اقامت دلیل تمام بر حقیقت مذهب اهل البیت
و از فضایل ایشان چندان بگویم که مستمعان را قوت حصار او نباشد یحیی
بن خالد برمکی رو بابراهیم نظام و علما کرد و گفت که هیچ تقصیر کرده دید و حقیقت
مذهب خود ثابت کرد دید آنگه یحیی و جمیع علما و سلاطین و امرا و اعیان از
موافق و مخالف که از ممالک عالم در آن مجلس حاضر بودند حسینه را
و تحسین نمودند و آفرین کردند و در آن روز چهار صد کس تغییر مذهب خود
و مذهب اهل البیت اختیار کردند و از آن روز دیگر قصد سادات

نکرده متوجه شیعیان و محبان اهل البیت نشد بخود که حسینیه را طلبیده
با خواجه مشار الیها خلعتها انعام فرمودند و صد نفر از مثقال طلا از زر خالص
سلطانی که مقرر شده بود بحسینیه و خواجه‌ای دادند و نوازش فرمود و حسینیه
را طلبیده آهسته با وی بگفت که از این شهر برو که مبادا اثر اطلاع کنند حسینیه
و خواجه‌ای با وی هارون را بوسیده از مجلس دلگشای بیرون آمدند و بسر
عم هارون که از محبان خاندان بود و جمیع آنهایی که طریق محبت اهل البیت
داشتند حسینیه را بخششها و نوازشها کردند ابراهیم نظام که شرمنده و رو سیاه
از کرسی زرین برخاسته و ابویوسف و شافعی و روسیاهان دیگر که اسباب تقلید
بر گردن کرده راه عداوت اهل البیت می‌پیمودند از آن مجلس بر آمده
خلایق بر ایشان میخندیدند و بسر هارون با ایشان تمسخر نمود و حسینیه با خواجه
خود با جمعیت بسیار پنهان از شهر بیرون آمده متوجه مدینه شدند و خود را بحضرت
امام رضا علیه الصلوة والسلام رسانیدند الحمد لله علی ولایة اهل البیت — و باقی سادات اهل البیت
الذینهم شموس الهدایة و بدور الدجی و علی البرائة من اعدائهم
اللئام الملعونین فی الاولی و الاخری بر روان صواب نمای محبان خاندان
نبوت و ولایت واضح که چون مترجم این رساله شریفه حسینیه فقیر حقیر

با بضاعت

با بضاعت عزیب بهوریه استطاعت ابراهیم استرابادی در تاریخ ثمان
و خمسین و تسعمائه بعزم رجعت از مکه معظمه شرفها الله تعالی و طواف
بیت الحرام و زیارت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین بدار السلطنت دمشق رسید و رساله مذکور نزد یکی از سادات شام
که بتشیع و تورع اشتهار داشت یافته متن ادله و آیات آن را مطالعه نمود و
رساله مذکوره عربی بود بعضی از شیعیان و محبان عجم را از آن حظی نبود و بنا بر این
رساله حسینیه را فارسی کرده بمطالعه محبان خاندان رسانید معمول از آنان
جمیع با صدق و یقین محبان و موالیان خاندان طیبین و طاهرین آنکه این کمترین
را که مترجم این رساله شریفه است بفاتحه فایحه و رایحه دستگیری نمایند و بدعای خیر
یاد آورند و مقصود حقیر از قید این کلمات نه اظهار فضل و شهرت و اعتبار است
بلکه غرض اصلی استدعای فاتحه و دعای خیر است و استغفار مطموع آنکه این غریق
بحر عصیان را این حزین با بره ذنوب و این کمینه را از جمله محبان و خاکساران اهل البیت
دانسته بدعای خیر فراموش نکنند والله اعلم بالصواب تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب فی شب پنجشنبه
بیست و هم شهر رمضان المعظم سنه ۱۰۲۰ اتمام للاهو نمت
تحریر یافت

ان ذکر که عروض ... اندان
مرزه ذکر عرض کرفتن بادوان امد
ازشه امشب ... افت بر ... اسان
یادت دل ... بنفسه ... پنهان
کی

رباعی ... هاب ... طالب
دیدم بخواب
سیدکام ... بستری ... بکرد بیی را
جد ار کاه بی
گشتم ... کیته ... جو
زانجل ازل ... نوازید
شیدا ... کی
کفت ... و ... باللّه
ره ... ارا
در ... العلی ... العلیاب
درالام ... حید ...
دریا ... العیم
رضوان ... کرام ...
هفت ... حسنی ... العالمین
السلام ... جو رشید ... وادود بس
اسمان ... آفتاب ...
خفتن ... جاودان ... جنت خلد
واوراد ... اعظم ... المرضین
عالم ... سهر ... کنف
ناصر ... بنفس امام ... رستین

... نسبت ... اسرار ...
صد ... بلبع ... الفیش
قطع ... افتاب ... رابا
صاحب ... بانه ... الامین
قرت العین ... جهان ... درجهان
درجهان ... کارت ... هنانی ... زمین
در زمین ... کارت ... زمین
ازعطای ... فیاض ... مستفیض
دریا ... طبع ... خوشه چین
دانیکاف ...
برده ... عیسی ... کردون نشین
پاسبان ... بام ... با با عمر
ناشنیده ... زاول ... الکاتبین
چی ... کرام ...
نقش ... کاف و نون ... نهفتی
باکشیده جون ... نقش ...
مثل ... جالی الکمال
و ربود ... العالمین
انکه ... رسول اللّه بود
هرکسی ... رسول اللّه بود

نبی
... مصطفی ... جنان ... کرکس
... الذین ...
بسته ... کلیک
قهره ... نه ... تاج ... زمین ...
ورنه ... برج ...
سیه ... رود ...
این زندرت ... بیتوان
کاروان ... کرد ... را
جرخ را ... شمار
باشکره ... ملکس
دریا ... مصاف
صدارت ... باادرا
مرغ ... بنسی
کردن ... ادون ... زند
لحه ... کردن ... هم جنس
... معانی بر ... کشند
ازره ... ابد ... عدس
اندران ... سعادت جمال
ازل ... بایدلوس
تیغ ... ران ... اند
جران طبیب ... مجلس

از دریا ... میزان ... که ماه و دار
است ... دولت ازلی
است ... پرستان ... شوند
... آن احمد ... ستان ... کس
خلق ... تا قلم ... ستان و کس
... دریا ... بار ... گوید ... کار
صورت ... ایکار

... انوار ... نور ... نهفته
تا ... جعفر ... آمد ... نهفته
... از سایه چتر ... است
... نقاش ازل
... دست
امید ... آن خوش ... کشیده ... نهفته
بهار ... نکتہ ... پنهان ... افکار
... از جمرات ... افکار
... کرد ... ما نهفته
... آن ... بالای ... رده
... از آن ... نهفته
رفعت ... آن ... نهفته
تا ... یکجا ... جلالت کرده بار
... صدره را ... نهفته

زو تیغ ... نصرت ... دین ... نهفته
... جان ... رایات
نور ... افلاک ... نسبت ... کمان
آنکه دست ... کرده ... نسبت ... کمان
آنکه دست ... اختر ... نهفته
ز تیغ ... دست ... دریای ... نهفته
آنکه مهر ... نور ... دل ... گرد
مخزن ... دل ... نهفته
انگه دست ... جود ... نهفته
تا قیامت ... دست جود ... اختر ... نهفته
... ابر ... را
ساقی کوثر ... بخندان ... صبح
ای ز تو دریای فطرت کان گوهر نهفته
با صفای گوهر پاک تو گردون ...
ذات جلالت ... آب گوهر نهفته
با ضوء مصطفی ... دراز ... نهفته
و ز ضوء مصطفی ... نهفته
گر ... ذات ... آفرینش ...
تا ابد ... آدم ... عذب

ای ... مصطفی
... نهاده ... مصطفی
... مصطفی
... نهفته
ای با ... مصطفی
تا نهاده ... مصطفی
... مصطفی
ز تو ... مصطفی
و ... بود ... مصطفی
... نهاده ... کرده ام
... مصطفی
... حضرت ... زدن
ای ثنا خوان تو ... زبان مصطفی
از زبان خلق ... ذات ...
در ... زبان مصطفی

رفع حاجت ... میدان ... کرامت
حال ... خاندان مصطفی
... لطف ... مرا
... جان مصطفی
... جان ...
روی ... کن سوی من
... یا امیر المؤمنین
ای ستوده ... یا امیر المؤمنین
خوانده ... یا امیر المؤمنین
... آورده ... حلم
... یا امیر المؤمنین
خازنان کرده ... پرداخته
... یا امیر المؤمنین
... میکنند
... یا امیر المؤمنین
از دل ... یا امیر المؤمنین
... بس
از ... یا امیر المؤمنین

... خاطر کنند
... امیر المؤمنین
... یا امیر المؤمنین
... یاد
... یا امیر المؤمنین
... یا امیر المؤمنین
... جای دگر
... یا امیر المؤمنین
... یا امیر المؤمنین
... بس
... یا امیر المؤمنین
... یا امیر المؤمنین
... جاه
... یا امیر المؤمنین
... یا امیر المؤمنین
... میکنیم
... یا امیر المؤمنین
... کار ترا
... بار ...
ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماست
دور دوران فلک ... شماست

... دولت
... شماست
... شماست
... شماست
... قطره ...
... شماست
... شماست
... کنم
نسبت ... شماست
... شماست
... بیت
... بیت
... شماست
... شماست
... جای
... شماست
... شماست
صورت ... فرمان شماست

جنگ نامه امیر تیمور

گورکانی

امیر تیمور

نام علم لکات تزوک تیموری باسم اشرف نسب باری

شمه

ز دولت ثابت او کار جهان بنیاد

وز ...

در ... جمشید ... و نشستن

... جهان ... در ... ناد

... در ... داد انتقام

... الحرام

... دانش ...

... الحرام

... السلام

... المومنین

... السلام

... اسلام

... ظلام

... در جهان

... نام

... جاه

... نام

ز دولت ... اقبال ارزده کم

... چون جمشید احترام

... حرا ...

... فرندی کدام

... سلطان ...

... نو دام

... قضا

... کام

... خطا

... جام

... عقل را

... اسلام

... دین

... خالدین

... حکم ...

۹۷۹ م

به محمد علی خان رسید

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور تا در صفت تو نامد بر بشر هرگز نشود کسی با فر و فر حمد اگر چه مبارکار للملک القدوس السلام والصلوة وافره کامله علی محمد المبعوث خیر الانام ای فرق ترا تاج لعمرک زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر تا بکشاده زبان بنعت تو بوع بشر کی بخند منت نعت است و تحیه طیبه شامله علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلاطین اولیاء الله العظام شاه ولی سید شرف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف در برکه جواد نبود در هیچ صدف یعنی که امیر نحل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمیر مالکان ممالک عقل و دانایی و خاطر سالکان مسالک فضل و بینایی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه از شهسواران مضمار فصاحت و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحب قرانی نموده اند و به نیزه خطی قلم اقلیم نکته رانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با نامل فضایل جواهر زواهر بدایع وقایع را با حسن عبارات و الطف استعارات بر منصهٔ عرض نهاده والحق آن صحایف لطایف لطافت بر و مشتمل است بر غرایب آثار

داد فن

در دقت معانی و سلامت الفاظ بمرتبه ایست که نوا سنجان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند تا خامهٔ تدبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کاینات تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثوابت می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزای تالیف را بمثل آن خطی مشکین بخشیده اند و در هیچ نگارخانه عروس تصنیف را چنین زلفی عنبرین گرد نکرده اند سیما کتاب بدیع انتظام ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب نوشین لبان حور لقا دلکش گشته سلامت الفاظش رشک سلسلهٔ زلف حور دیر و نیز و عقد و بیت مواضعش چون کرشمهٔ شیرین نهان انگیز سواد نقشش را که بحقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده جا توان داد و بیاض صفحش را که لکلف غره صبح شاد مانیست بر سواد چشم جهان بین توان نهاد سوادش نور بخش دیده حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو صبح زندگانی چو زلف مهوشان شیرین دلاویز چو لعل دلبران لطفش شکر ریز حروفش منتظم چون عقد گوهر عروس سخن را گشته زیور بنابران مقدم این کتاب آن بود و اولی چنان مینمود که فقیر قلیل البضاعت عدیم الاستطاعت در مقام تحریر احوال صاحبقران کشورگیر در نیامدی و مطالع بدایع وقایع آن حضرت حواله باین کتاب افادت آیات نماید زیرا که سها در برتو آفتاب فروغ ندهد و صبح عقل خرد را در برابر در مکنون نسهد نقد مغشوش در جنب طلا تمام عیار رواج نیند برد و با وجود

ظهور کنج از صراف عقل دراهم نا سره بر نگردد چه دستان سرایان بوالهوس
هرباعند لیبان نشوم همنفس اما تا سالک از تکیدکر انفصال نیابد وانوار بدایع
اخبار صاحب قران کامکار بر بنا ادراک نتابد بلطف الهی و اتی بوده و بتفتیش
فصل نا متناهی اعتماد ننمود چاره همت بر هوا اداء این حکایات پرواز داد و
این ردا یا ترا با الفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش لؤلؤ چون عقد گوهر بر طبق عرض
نهاد فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد چون
تعقید تمامی احوالی در ظفرنامه مسطورست مقتضی باطناب و اموال بود اختصاص
بر تعلیق مجملی از کلیات وقایع و محاربات نمرا و از مقصود و التوفیق من الله الودود
و بعید ه از تبه المراد و المقصود **ذکر نسب صاحبقرانی جمشید دستگاه و جهان ولادت با سعادت او**

در شهر زر و مس بهر دلکیش لشکر کمیش هر چند که نسب شرف نفس و
کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقرانی واز مکرمت از نتیجه فضایل
آبا و کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغناء تمام دارد اما چون بمقتضای آیه
کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امرا مغول پیوسته سلسله نسب آبا و اجداد
محفوظ داشته با ولاد و امجاد تعلیم میکرده اند و در بطون اوراق و متون
دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسبت صاحبقرانی عالی حسب امیر تیمور گورکانی
را مورخان عالیت بر این منوال مسطور کرده اند که قطب السلطنت و الخلافة
امیر تیمور گورکانی بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگر نویان بن امیر ایچل بن

قراچار

قراچار نویان بن امیر سوغوچین بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه
خان بن بایسنغر بن قیدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن
ابن الانقوا و چنانچه در ظفرنامه از این مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا
از نسل قیان بود و نسبت قیان به یافث بن نوح علیه السلام میپیوندد و چون شمه
از حالات امیر ایلنگر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان مرکب [illegible] و چنگیزخانیان
مستفاد میگردد دیگر از آن مبادرت نمیرود و مرقوم میشود امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار
خویش از سرداری سپاه و تقاعد نمود بغیر از حدود و نواح کش نگردد از ممالک دیگر جای
خوش شد و نسیم عنایت خداوند عزوجل امیر برکل را در چمن وجود گل شکفت امیر ترغای
و امیر سته و امیر ترغای پدر صاحب قران کشورکشای است جهانی کرم بود و کرامتی
نیکوکار و دیندار و فرخ لقا و همواره مجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال تشریف
ولست بر صلی و فقرا طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد نشسته با اهل
عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرونامدش سر بچرخ کبود همین بحر ازین
آمد فرود و در سنه [illegible] سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان
استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما
ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در دولت نورانی از
تکنه خاتون [illegible] امیر ترغای [illegible] متولد گردید در ربیع الاول
المذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود در تاریخ [illegible] شعبان [illegible]

ولادت حضرت صاحبقران در قبة الخضرا کش روز سه شنبه یکی کرد و دیگری بجا آید بجای جهانبانی رانماند لی کتخدای شد و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق خواب قاجولی بهادر و تعبیری که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت آن حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردید و چون منشیان دیوان و جعلناکم خلایف فی الارض و آنچه نصیب برحمتنا فرزنت منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای اغرا انا جعلناکم خلیفة فی الارض موشح کرده بودند هم از اوایل صبی و مبادی آوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ جهانبانی بهجت و کامکاری همچون اشعه برق از سحاب آذری میدرخشید بلی در سحر پرتو سپهر نمایانی بود نور اقبال مهر و مه چون بهاییست لطف چمن نشود ظاهر از حضرتش بی سخن در روزی بهار آورد کام دل شهود حاصل از بارشش آرام دل حضرت صاحبقرانی در عنفوان آوان جوانی همواره باب تاختن و صید کردن مایل و مشغوف بود و بآموختن رسوم رزم و پیکار توجه میفرمود تا آنزمان که بر سریر سلطنت عروج نمود چنانچه بر سبیل اجمال او تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر شمه از سیر تو صاحب قران کامکار و بیان نسخه بعضی از بلاد و امصار صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور کورکان دام الله اقباله** در ایام شباب خود در دو نوبت در بلاد کش که آنرا شهر سبز گویند روزگار همایون

آثار میکرد رسید در مصاحبت بعضی از امرا ارمه لاس که قرابتان آن حضرت بودند روزی نشت و نشی بر در مسجد شد و در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از امرا متوجه عالی شان بمجلس شریف شیخ الاسلام کلال تشریف برد و دران روز شیخ سر از جیب مراقبه برآورده گفت که امروز در صحبت ما شخصی است که بمرتبه بلند پادشاهی خواهد رسید هر یک از امرا حاضر را بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر گذشت صعود بدرجه سلطنت مراد در خواهد داد اما بر ضمیر منیر صواب نمای صاحب قرانی سعادت انتما خطور ننموده با وجود این نوعی از عظیم الشان و فقدان جمعیت اسباب بکرامی دولت در نظر چگونه جلوه گر آید و چنانکه شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود در آن زمان که طنطنه کوس ظهور خلیفه اعظم یعنی حضرت آدم در گنبد فیروزه مقرنس گردید و از اهتزاز نسیم عنایت فالارکن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش هوش منشیان عالم علوی و سفلی رسید زمره که تعلقت خرد الفحاف داشتند با خود مجمر که ندره خمیر مایه خلافت با اب این انسان خواهد بود و نخار بنیاد کانکاخ دماغ آتش و باد و آب صورت نمود و آتش تمنا در کانون درون ایشان اشتعال یافت و هر یک بهوای خلافت در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل بردند و سخنان باد انگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت از خود حکایت دم زنم که گویند با وجود پستی ای سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار از من چگونه حکیم

صورت بندد و تواضع خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق
حدیث من تواضع رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد ه خاک شو
خاک تا بروید گل ز که بجز خاک نیست مظهر گل ز اکنون در مجلس ما نیز هر کس دم از
از فقر و شکستگی زند فرمان فرمای او در اسیر خواهد گشت ه چون خاک باش در بر
احوال کوه باز ز تا چون هوا بر همه کس قادر رسد ز چون آب نفع خویش بهر کسی
همی رسان ز تا همچو آتش ز جهان بر تر رسد ز امیر صاحبقران از استماع امثال این
سخنان امیدوار شد هر کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع و جلوه نمود
و چند تمام و جهد ما لا کلام در ترتیب مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود و دیعت الهی
عاطفت شاهنشاهی در طلب مرادی که رخش همت جولان داد بکر مطلوب در آینه
ادراک اقتضای کرده و در تحصیل هر غرض هر سالک طریقی که دید چهره مقصود جوی دولت
و اقبال بشارت ع الحال روی بیش آورد گویا هر عضوی از ذات نفیس عقلی بود
مصور و هر موی بر عضو لطیفش لشکری بود جوشن ورود در شب دیجور حوادث هر گاه رای
عالم آرایش در لمعان آمدی بچون ماه چهارده عرصه گیتی را منور گردانیدی و در دور
ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از
افق مراد او بر آمدی طالع گردیدی ه ز رای روشن و شمشیر خونبار ز بیکدم عالمی را تهی کار ز
لاجرم در اندک زمانی سپاه بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و مظاهرت یاری خنجر گذار و مساعدت افکار اصابت آثار رستی

ب طا بزرگی برسم مهمان و آن پادشاه کامیاب با تصویب اعاظم سادات
و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در رتبه الاسلام بلخ فی سلطنه
قدم بر سریر پادشاهی نهاده و سر پنجه قدرت قاهر کمینکونا مقالید ایالت ربع
مسکون بمقتضای ان الارض یرثها من یشاء من عباده بقبضه درایت او
داد ماهچه رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب رای گیتی گشایش
از افق چشم نور افشان شده دلات شرف دعوی اکوکب را معدوم و ناپدید ساخت ه
چو خورشید بر دارد ز رخ نقاب ز ستاره پنهان گردد اندر حجاب ز از ابتدا از زمان
اقبال تا انتها داوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر
نیفتاد و همواره بیمن دولت و شوکتش ملازمان موکب همایونی را فیروزی و ظفر
دست داد قلاع و حصون از غایت رفعت سر بر فلک اطلس بر آسمان دعوی دارد
زمین از فراز فصیل آن کم از ذره بمنوی تیر قهر یلان صف آرا و گرز گران گردان قلعه
گشادی مفتوح و مسخر گردانیدند و از هر مملکت که تحت تصرفش در آمد علما و فضلا و
مهندسان و هنرمندان را کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بماوراءالنهر رسانید و حضرت جهانگیر
بعد از جلوس بر مسند کامرانی تخت بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغلستان و
خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان
و مفسدان پاک ساخت و در سنه ۷۸۲ از توران بایران اشتافته در سنه ۷۸۳ تمامی بلدان خراسان
را مسخر گردانید و در سنه ۷۸۴ لشکر بزابلستان و قندهار کشیده آن ولایت نیز در سلک سایر ممالک محروسه

منضم گردانید و در سنه ۷۸۶ امیر ولی را مقهور ساخته در استراباد لوای اقبال برافراخت
و در سنه ۷۸۹ بعراق و فارس و آذربیجان رفته همت عالی نهمت بر فتح آن مواضع
مصروف داشت چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است بازگشت بجانب
دشت قبچاق شتافت و در روز دوشنبه رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرچه با توقتمش
خان حرب کرده او را منهزم گردانیده در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر
و تاراج بجا آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران
بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر
ولایت عراقین و دیاربکر را بر نهج دلخواه بساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۶ از راه در
بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقابله نموده او را مستاصل
گردانید و اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه با آذربیجان بازگشته ایالت آن مملکت را
بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند در سنه ۷۹۹ ولایت خراسان را با میرزاده شاهرخ
سپرد و در سنه ۸۰۰ میل غزا و جهاد فرموده و لشکر بهندوستان کشیده در روز سه شنبه
ربیع الآخر سنه ۸۰۱ بظاهر دهلی رسید و میان آن حضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود
و ملوخان محاربه عظیم بوقوع انجامیده نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از ان
بمستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه شعبانی در ضمان حمایت رحیم
رحمن در دار السلطنت سمرقند نزول اجلال نمود و در ۸ محرم الحرام سنه ۸۰۲ بعزم یورش
هفت ساله باز مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرموده در اواسط

جمادی

جمادی الاولی سنه ۸۰۳ در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقابله کرده او را منهزم
گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید
و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود انتزاع قهرا جبرا
نموده در ذی قعده سنه مذکور بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از
تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در رجب سنه ۸۰۴ بعزم رزم حاکم روم ایلدرم بایزید
متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه ۱۹ ذی حجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت
و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم منهزم گردانیدند و قیصر اسیر پنجه
تقدیر شد و منظور نظر عاطفت صاحبقرانی گشته امان و قضا لطف امنیت و
فراغت را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورگان را داعیه آن بود که بار دیگر حکومت روم را
با ایلدرم بایزید مفوض سازد و گرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد لیکن
در ماه شعبان سنه ۸۰۵ ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را
بر پسرش بازگذاشته عنان عطف بآذربیجان تافت و در سنه ۸۰۶ بطرف گرجستان رفته بسیاری
از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت بسیار
سکر و جزیه قبول نموده و متابعتش پذیرفت و در اوایل فصل بهار خسرو نوبهت و
زینت اشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند
معطوف ساخت و در محرم سنه ۸۰۷ آن بلده و بیمن مقدم شریف مشرف گردانید ملخص سخن
آنکه صاحب قران باستقلال در مدت ۳۶ سال از سرحد خطا تا اقصای شام و از اقصای هند

تا ناحیهٔ فرنگ با وجود این چندین سلاطین با فرهنگ تحت تصرف و تسخیر در آورد
و جبابرهٔ دهر و جبابرهٔ عصر و سروران آفاق و گردن کشان با استحقاق را بلطف
یا بخنجر مطیع و منقاد خویش گردانید * بیت * امیر جهانگیر عالی نژاد * چو پا بر سریر جلالت نهاد *
و حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تفصیل وجوه
سلطانی قاعدها وضع کرده و دستور وزراء کامل عقل و منشور حکام صاحب تجربه منوج
گردانید و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار عزیمت کار زار نامرا
و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص و شاورهم فی الامر
شست مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سر انجام مهمات را بمقتضیات
رای صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین و اظهار شعار شرع مبین بقدر امکان
مساعی مشکور مینمود * بیت * چو بنشست بر مسند سروری * برافراخت اعلام دین پروری * بتعظیم سادات
کوشش نمود * در انعام و اکرام ایشان فزود * کرم کرد با اهل فضل و هنر * بدانشوران باعث
اثر * در سفر و حضر زمره از آن طبقهٔ عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه
علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرائط اهتمام بجای آوردند * بیت * بدانشور
او بود مایل نسبی * بیاموخت زایشان مسائل نبی * و آن پادشاه دریا دل در ایام
اقتدار سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمائم و افاضل مقرر ساخت و در باب
وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا از خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام بر افراخت

در تعمیر

در تعمیر مدارس و خوانق و رباط و مساجد غایت سعی و جد بتقدیم رسانید و قریه
معموره و مستغلات موفوره از خاص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف کرد و از
غایت عدالت و نهایت سیاست بمرتبه بود که اگر در آن ایام کجنه فرجام ضعیفه طشتی پر زر
بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را از زهره و یارا نبودی که سر راه بر وی گرفتی بنا بر آن تجار
بحار و سوداگران هر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعهٔ جزایر و دریابار باقطار امصار بردندی و مرتجه
بسیار بسود داد و معاملهٔ ایشان ترتیب پذیرفتی * بیت * می شد یکتنه از معدلتش مهر فلک قاف
تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر * و امیر صاحبقران در لعب شطرنج تمام بود و در غایت
مهارت ظاهر مینمود هر مملکتی را که فتح میکرد بخت شطرنج می طلبید شغف و مهرهٔ آن صغر مشمول
الغام و احسان میکردانید و در یک مجلس که نفس نفیس بان لعب مشغولی مینمود شطرنجیان دیگر
زمانی بحث علم و درس و تنزیلی که باشد نقش آبی را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایاتی
که باشد شخص را دفع ملالی حداث آنکه ذات بیمثالش نگردد هرگز از حالی بحالی و
چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب ۱۷ شعبان سنه صاحبقران
کامکار در اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود و اوقات زندگانی آن مهر سپهر
کامرانی اکسال و زمان سلطنتش باستقلال ۳۶ سال بود * بیت * سلطان تمور آنکه مثال
او شاه نبود * در هفتصد و سی و شش آمد بوجود * در هفتصد و هشتاد یکی کرد خروج * در هشتصد
و هفت کرد عالم پدرود * خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه عماد الدین
مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرا

صاحبقرانی انتظام داشتند و مولانا قطب الدین قرومی و مولانا عبدالله در ایام
دولت آن پادشاه جم جاه لوای صدارت و تولیت موقوفات می افراشتند
و چون خامهٔ مشکین شمامه بر سبیل اجمال شمهٔ از حال صاحبقران ستوده خصال در سلک
تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شده عنان بیان بصوب تفصیل کلیات
حالات معطوف میگرداند ومن الله الاعانة والتوفیق گفتار در بیان بعضی از حالات
صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر ملا

ناقلان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده
عبدالله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن
راه یافت در هر شهری متغلبی شاهسوار در همت هوای استقلال بر پرواز داد و در هر قصبه مهتری
بهوس دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در سمرقند با مهوشان
نوشین بر بساط عیش و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد سوبوکان بن
قراچار نویان بود در شهر سبز لوای ایالت برافراخت امیر بایزید جلایر در خجند
بر مسند فرمانفرمایی نشست و اولجای بوغا سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل
بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه ابردی در شبرغان خود را حاکم مطلق
انگاشت خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بست
سر بد بکری فرود نیاورد و امیر حسین بن امیر ملا ابن امیر قزغن و امیر خضر یسوری
در حدود حصار شادمان لشکرها جمع آوردند هر لحظه تاخت بولایتی برده چراغ

حیا

میکردند چون این اخبار بسمع توغلق تیمور خان بن ایلچی اوغلان بن دوا خان که
در الوس جته پادشاه بود رسید در شهور سنه ٧٦١ عنان عزیمت بطرف سمرقند
معطوف گردانید بعد از وصول بمنزل قاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ
توقتیمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکجک را با فوجی از سپاه منقلای ساخت چون این طایفه
از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق گشتند
و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس با ایل برلاس مقابله نکرده راه داده بصوب خراسان
توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بود بجهت مصلحت انتظام
مهام ایل و الوس از آنجا اجازت مراجعت طلبید رخصت یافته بار دیگر با امرای منقلای
شتافت و اظهار اطاعت که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بودند
ولیکن بر از مقام خشم و کین بگذرانیدند و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت
در ناصیهٔ احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آن حضرت را مصحوب خویش نزد
تغلق تیمورخان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشته بودند عرض کردند تغلق تیمورخان
منصب حکومت تومانات شهر سبز را که ابا عن جد بامراء برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان
تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک
زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند و در آن اثنا تغلق تیمورخان
عازم الکاء خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر
ملا فی سنه ٧٦٢ از امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری و امیر تیمور گورکان مدد طلبید جهت انتقام عم خویش

امیر را عبد الله بن امیر قزغن لشکرکش امیر سازند سلدوز گفتند و امرا ملتمس
امیر حسین را مبذول داشته صاحبقران منظور لوا مستعد ای آن لشکر گشت و چون
امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان
بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیر حسین در آمده کیقباد برادر
کیخسرو ختلانی اگرچه بر مایه تردد مید است بقتل رسید و امیر حاجی برلاس از خراسان
باز آمده بحکم نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر غبار
نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور گورکان روزی چند نسبت با امیر خضر یسوری شرایط
یاری و هواداری بجای آورد آخر الامر روزی چند شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون
ثانیا تغلق تیمور بر سر تسخیر ماوراء النهر اطلاع یافت فی سنه ۷۶۳ بدان جانب شتافت و پس
از طی منازل در کنار آب خجند نزول اجلال فرمود و امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس
و امیر تیمور گورکان بتقدیم انقیاد پیش رفته بارگاه عالی پیوستند ناگاه خان بهانه امیر بایزید
را بقتل رسانید و امیر حاجی خائف گشته بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف
گردانید و چون بخورشا که قریه ایست از ولایت خوزار فرود آمد جمعی از [illegible] بقصد او
رسید اما امیر صاحبقران تیمور گورکان بواسطه امیر حمید که دوست پدرش بود در مجلس خان
راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات و شهر سبز
متعلق شد و خان در قلب زمستان عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن اوان حاکم
حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش یاور رسید و هر دو سوار بتعبیه و تهیه کار از

بداد حکم

پرداخته و در اثنای کشاکش و جنگ ختلانی از امیر حسین روی گردان شده و بمخالفان
پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود و ثغور بست
بغلان را تاراج و تالان کردند الغرض پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت
ماوراء النهر باز داشت و طایفه از امرا و سپاه جهت او گذاشت و بیکجک را بجمله تقدیم داده
چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه باشد و پس از رفتن
تغلق تیمور بیکجک دست ظلم و بیداد برگشاده ابواب منافع امرا و الکیات را بر بست
و حضرت صاحبقران توقف نکرده عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانیده و در
بیابان خیوق بسر چاه مایخ بوی رسیده امیر حسین از ملاقات آن حضرت بحصول جمعیت
امیدوار گردید **ذکر محاربه امرا با تکل و کشته شدن جمعی از رجال امیر حسین
و امیر تیمور** بعد از ان که بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و
او قصد گرفتن ایشان کرد امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف داده تکل
با هزار مرد تکلیف ایشان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بایشان رسید و از طرفین
دست باستعمال آلات نبرد بگشادند و کوشش بانجامی انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه
نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند با زخمی شده گریز بر
ستیز اختیار کردند الغرض امرا سامان در آمده تکل مراجعت نمود و چون شب شد از آن
هفت کس سه در خدمت امیر حسین و امیر تیمور ماندند بعد چهار نفر اسبان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از آنجا با آن سه بیرون آمده بجانبی از

زانکه باز خواهند آن طایفه قصد قتل شما کرده حاجی محمد نام از آن خبر آن حضرت را آگاه ساخت
و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران نامدار آن شب در میان ترکمانان
بسر برده روز دیگر تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید و حاجی محمد در برابر اسباب
ما یحتاج ترتیب نموده قولانچی نام را گفت تا آنحضرت را با امیر حسین رسانید
و امیر تیمور گورکان امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه ماخان شدند و تا بموضع
رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند ذکر گرفتار شدن امرا در دست
علی بیگ جونی قربانی و بیان بعضی دیگر از حالات ایشان را که پیش آمد تقدیر سبحانی
چون علی بیگ جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال امیر حسین
و امیر تیمور گورکان را شنود شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته حبس کنند در خان
موضعی موحش بود برادر بزرگترش محمد بیگ بر این جسارت اطلاع یافته از حد فزون طعن جهت
امرا تحف و بیلاکات ارسال داشت و زبان سرزنش علی بیگ گشاده او را با اطلاق
ایشان مامور گردانید علی بیگ از غایت خست هر اسبی محمد بیگ را تصرف نموده
اسپ لاغر و شتری عنکبوت پیکر با امیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان
ساخت و در آن ایام مبارک شاه سنجری با مردان رسید بنابر دوستی قدیم نسبت با امیر تیمور
گورکان داشت اسبان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در یادل آن مرکب را با امیر حسین
بخشید امیر حسین بطرف گرمسیر روانه شد و امیر تیمور روی بجانب اندخود آورده
و بود از اندک زمانی در آن دیار در لباس اختفا روز گذرانید بخراسان رفته با ملک حسین

آن

کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آن حضرت مغتنم داشته اسب خاص و مبلغ ده هزار دینار
کپکی و مقدار دویست خروار غله از مال سرخس پیشکش کرد و رخصت معاودت ارزانی
داشت و امیر حسین از آن مهم توقف یافته او را نیز هوس اختلاط ملک در خاطر افتاد
و بهرات رفته روزی چند ایام بسر برده در آن اثنا توغلقتیمور خان ایلچی نزد ملک حسین فرستاد و
امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر حسین را مصحوب قلوکر بو روانه کرد و یکی از نوکران
خود را بر بابا شاه نام داشت مصحوب ایلچی توغلقتیمور خان بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون
بر بابا شاه بمقصد رسید و حال امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید امیر حسین در قلوکر نوکر
مجلس بود از عالم انتقال نمود و توغلقتیمور این عذر را بسمع قبول جای داده بر بابا شاه را اجازت
مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراء النهر شتافته چند
روز بیم اعادی در خانه پوشیده و پنهان بسر برد و در آن اوقات ده عدد درهم فند در
خواهر بزرگتر خویش قتلغ ترکان آغا داد و هشت عدد روز دیگر در قریه اجیفی مرتبه داد از آن قریه هشت
میان یکبار از آب آمویه رفته و آن امیر تیمور خواجه علائی و بهرام جلایر بوی پیوستند و
باتفاق روی توجه بماهان آوردند زیرا که امیر حسین از قلوه کر بآنجانب رفته بود و امیر تیمور
گورکان در رفتن بعد از طی منازل و قطع مراحل در ... بگو دری با امیر حسین رسیده
و بموافقت یکدیگر روی بسیستان نهادند با آنکه والی سیستان از معاندت امرای بر دو شیخ
قول و در آن آوانی اوقات شده بود ظفر یافت سرنشت هر دو ار ابسلوک طریق
عذر باعث آمده جمعی کثیر از لشکریان متواتر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان برداشتند

روند سر راه بر ایشان گیرند الغه دانی و دو امیر شجاعت شعار اجازت مصلحت
داده و سیستانیان در اثنای راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرده جنگی
سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای رسید و ملازمان
موکب عالی دشمنان را باز پس نموده امیر حسین و حضرت صاحبقران که میرسیدند بشتافتند
و امیر تیمور جهت معالجه جراحت در خانه تومن نکودری توقف کرده امیر حسین با نود
کس روی بصوب بغلان آورد و در راه از اچوانی برادر بلکا شکست یافته با ده
کس بموضع ترتوره رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان را التیام پذیرفت با تیمور خواجه
اوغلان و ۴۲ نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب آن صف منعطف گردانید
پیش از وصول بکهمرد لوکری مولجی نام از نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف
اخبار نموده التماس توجه بطرف از صف کنید دار کهمرد نیز کوچ فرموده در اثنای راه
قرانکی ولد حسن با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر الدین و شیر بهرام بموکب همایون
پیوستند و چون از صف بشرف نزول حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با سی
سوار و پنج پیاده بدانجا رسیده و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر مملکت
ماوراء النهر آغاز مشورت کرد و خاطر بران قرار یافت که نخست بجانب قلعه اولاجو
روند و منگلی بوغا سلدوز را که داعیه سرکشی داشت از پای درآرند و منکلی بوقا از
کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت در بین اثنا از ایل و الوس ولانی جادون
سیصد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفتند

ایلیاس

ایلیاس ولد بویان با ۳ نفر از اصحاب این امیر سپاه رانده ضمیمه سایر عساکر ظفر مآثر
گشت و امرا بدره کور رفتند و در میدان ایلچی بوقا را ... نمودند و منتظر بودند که امیر
جاکو با برلاس مبارک محمد طوغانی بن قیداق بن شرعه بن قراچار نویان و امیر سلیمانی برلاس
و امیر موسی و امیر جلال هندو که بر لاس آمده اند عازم ملازمت شوند مقارن اینحال خبر رسید
که منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر با شش هزار مرد صف جنگ بخیال اشتعال آتش قتال بر کنار
آب سیاه نزول نموده اند و امیر حسین و حضرت صاحبقران نیز مانند برق و باد در یلغار نهاده
در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر
و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتله دشمنان اقدام نموده بدین عروس فتح و ظفر
حال شدند و منکلی بوقا و معاندان او راه هزیمت غنیمت دانستند **ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور**
از آب و ظفر یافتن بر مخالفان ختلان چون امیر حسین
و امیر تیمور گورکان خاطر از امر منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر فارغ ساختند روزی
چند در حدود بلخ و قندز و بغلان و طالقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند
پادشاهان بدخشان صلح کرده آهنگ اردوی همایون نموده پس از وصول از آب گذشته
براه سالی سرای عازم ختلان شدند و در حصول عفو فرموده موضع دست کلکا را معسکر ساختند
و در آن منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سابقا امیر کرده با ۱۸ هزار
مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده
از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی با بیست و نه نفر بوده از آن شش هزار دو هزار

چراغ طلوع موکب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخت
و در سرپل سنگین لشکریان مرغوب برایشان تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمانی
محاربه امتداد یافته و در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجرگذار
پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود
در آن شب صاحبقران صاحب تدبیر اندیشه رحل از واقعه منفصل کاشته امیر موسی و امیر
مؤید ارلات را با پانصد مرد که هر یک در آئین هنر در ستیم ستانی
را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان بازداشت و نفس نفیس با هزار و پانصد
نفر دیگر بجانب بالای آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن خیل را از رود گذرانید و روز
دیگر مخالفان را معلوم شد که شب طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال برایشان مبهم
ماند شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروه سپهر کنار رعلی علم نمایان شد صاحبقران
گیتی افروز فرمان فرمود تا بر زبر جبال آتش بسیار بر فروختند مخالفان از شنیدن
خبر و روز دیدن آن آتش متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان
از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را با میدان دکار مشغول نمود و در آن
منزل امیر حسین بدان حضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین نضارت
ریاض دولت و اقبال امیدوار شد و نوبت دیگر صاحبقران رستم آثار با دو هزار مرد
دلاور از امیر حسین پیشتر گرفته چون بدر مندا هنین رسید اهالی شهر سبز فوج فوج باستقبال روی بدرگاه
خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران اسفنیار لشکر همه خویش گذر نهنده دیگران را بتوقف

رفت

ساخت و بعد از طی مقدار یک فرسنگ امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ
از دو جانب اسب در آویزند تا وارد قبه کش گردد و غبار بسیار پیدا شده و نموده تصور
وصول جنود نامعدود نمایند دیگر بندها امرا و را بموجب تقدیم رسانیده بنابر موافق
تقدیر اتفاق دو داروغه فرار بر قرار اختیار کرده آری چون اراده ازلی بانتقال اقبال
دولتمندی تعلق گیرد که از انوار تدبیر ضمیر منیر مشعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکر بسوزد و کاه از
اهتزاز نسیم رای صواب نمای گرد برانگیزد که مجرد مشاهده آن شاه برگزیده هر کس از فضل
ایزدی بهره ور است برچهره او نور دانش اثر است اندر نظرش عروس اقبال و ظفر هر دم
بهانه دگر جلوه گر است **ذکر محاربه و فتح مبین و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن**
امیر حسین نومان و امیر تیمور گورکان بعد از انهدام داروغه کش بخاطر خورم و دل خوش در آن
بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خانی با جنود وافر در منزل تاشی
ارتیکی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع است اقامت داشت او در خلال احوال گذشته توغلق تیمور
خان در تخت گاه خویش وفات یافته و الغ توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس
خواجه خان را از آن جانب برند العقه آن را بعد اجتماع لشکرها از کش بحرا فرامیدند
و در انتقام سراز خواجه شمس ریش باتکید یکر بلوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریق موافقت
مرعی داشته ابر خلاف نکردند و در آن اوقات روز امیر تیمور گورکان خوابی دید
ولایت بران میکرد که علامت حال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابر آن قوی دل و مطمئن

خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزم گشته شده
تعبیه سپاه پرداختند از انجانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز کرده لشکر آراسته
کرده بودند و در موضعی که بسیار امواج دریای رفتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و
مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جرجبه ملوانی نیت گرفته اوی
بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز جنگ کرده زمره از معارف
خواص الیاس خواجه را جریح و قتیل گردانیدند آنگاه یکبار مردان میدان پیکار تیغ
و خنجر در یکدیگر گرفته آتش کوشش بر کشادند و کنار آب بادام را از خون [illegible]
لبانی گل اندام غنایی ساخته و از هر دو جانب داد شجاعت و پهلوانی دادند

ز نیروی لشکر صاحبقرانی ٭ عیان گشت طرزی جهانستانی ٭ ز پیکان خدنگ تیز آهنگ ٭ زمین
را وادی از خون لاله رنگ ٭ و زان سو لشکر جرار خوانی ٭ نکرد از کار غیر از سرگرانی ٭ زدی
بر فرق هر کس تیغ خونباز ٭ دو تا گشتی ز سر تا پا بیکبار ٭ عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم
امیر حسین و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکر او کشته گشته و از اعیان
امیر اسکندر اوغلان و امیر حمید و تولک خواجه در پنجه تقدیر گرفتار شدند و روز چند متعاقب
تعقب رسیده بودند امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهده فتح و ظفر و تلکاشی دشمنان
بدان فتح و استقلال امنیت ماسکار در موضع اقامت زده بر عنایت حضرت خداوند الملک
شکر گذار گشتند و کابلشاه اوغلان را که خلد و در چی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود
بپادشاهی برداشته آن زمستان از عمر دولت حظی تمام یافتند **گفتار در بیان جنگ لای**

دانهزام

وانهزام یافتن امیر ملک آرای در بهار سنه ٧٦٦ که خاقان گل با اصناف حشمت و تجمل روی
بانجمن بوستان با ضیا آورد و نرخیم پیکان خار خود دست دی را از فضای
گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کارزار رفتی متین با جمعی کثیر
از لشکر پر مکر و فن بجانب ما وراء النهر نهضت کرد و این خبر بعرض صاحبقران عالی
گهر رسیده امیر حسین را تنبیه فرمود و آن دو امیر بلند سریر سپاهی غرق در جوشن
و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم توجه بجانب اعدا افراختند و از آب سیحون گذشته طغا
تیمور جائی خود خیمه و خرگاه منصوب ساختند و از طرف الیاس خواجه خان نیز رسیده
کنار آب بادام معسکر گردانیدند و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از تقارب
اعدا بتعبیه دلاوران صف آرا مشغول گردیدند امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و امرای دیگر
برلاس و عباس بهادر را در قول جایی داد و بعضی خویشان با لشکر تنکام کارزار
پیشتر بر انغار بازداشته امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزم جوی در جرنغار
علم اقتدار بر افراخت و امیر حسین در هر طرف میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران
را بهراولی مقرر ساخت از انجانب الیاس خواجه خان نیز خود هم را تعبیه کرده
بموکب شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلات کارزار پرداخته
باد حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و
وفور تهور موصوف بودند سرداران جته که مهر کرشید بعمل سنگ یده اشتغال نمودند
و عجب خاصیتی آن سنگ از بدایع صنایع آیات الهیست آنکه در رنگ در معرکه جنگ

چندانی اشک از دیدهٔ سحاب روان کرد که گویا از تاثیر گرد آن جو هوا متخیل آب
شده یکباره فرو بارید از نوب باران و جوشش حباب همه جوشن خود کرد دیده است
تیر تیز پرواز در فضا راه ابر باز توانست کرد و ماکیان تعلب تشنه خاک منتلا گشته روی
بگوشه آورد پیام حسام زر رشتهٔ غمام که هر بار سنان از نم بیرون داد دم همت
نیزه که راست چون قد جوانان نو خواسته بود خم گرفته سر بر زانو نهاد و قوام اسپان صبا
رفتار از بوبط د فو لای و گل از حرکت باز ماند و از تو تب از کثرت ترشح سحاب گران
شده مبارزان را گوشت سان مصاف بده کردند سوران چه تا زمین همچو اخضر
شد پای و نخاسان بگر راست چون پای بط شناور شد و خون از سیلان باران
آنچه مقصود مخالفان بود بحصول پیوست تندها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر
لشکر سمرقند تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک امرا صاحبقران
بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شمس الدین را که از
جملهٔ اعیان شجعان الیاس خواجه خان بود بگریزانیدند و تا ماب در و ملک و همگی متعاقب
یکدیگر نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مصلحت در آن است که قدم جلادت پیشتر نهید
تا بموافقت هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت
فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین هر در آن آن اعمال چند را بافعال ... تبدیل داده
بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را بنا خوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان
آزرده خاطر گشته در مراقبت طریق اهمال سلوک داشت هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده عنان انصراف

و ترک کو فرز فلک بعزم تسخیر علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و در آن روز انهزام یافته بالاخره
امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آئین بمعرکه رسیده و گریختگان را چشم
بر روش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیئت اجتماعی بر لشکر ماوراءالنهر
حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین و امیر تیمور نیز در آن معرکه گردانیده اسپان
بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار نفر از امرا و اعالی که عرضهٔ تلف گشتند و کیفیت
بحوالی سمرقند و در شهر سبز شتافته امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل الوس
خویش را از جیحون گذرانیده در شیر لف منزل گزید امیر صاحبقران با امید آنکه شاید مهمی
از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرده دوازده قشون مرتب ساخته تیمور
خواجه اغلان و جاورچی و عباس با هفت قشون منقلای گردانید و فرمود که بطرف
سمرقند روند و آن طایفه از آن حضرت جدا گشته اگر با عدو پیوستند لاجرم بخاطر
صاحبقران سعادت انتما رسید روزی چند بار رود کار باید ساخت و از آب گذشته در
حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه ابن اقبقصیری که در وقت امارت
لشکری مسلمای از در صدد ریافته بود سیلاب رسانیده و فود نیز را بوده الکات ذکر توک

مولانا زاده سمرقندی و مولانا خورد ک بخاری در طریق سربداری جهت نمودن شکر گیه در عقب مخالفت و سرمباری

چون امیر حسین و امیر تیمور شکست یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان
بی ایمان بعزم نهب و تاراج اهل سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطراب بنای ثبات و قرار

متوطنان آن دیار را منهدم کردانید و مولانا زاده سمرقندی و مولانا خورد بخاری
کرتر اند از جمله بود و ابو بکر کلوبندان که اوصاف سربداری بر وی صادق
می آمد بنهادند و شهر را کوچه بند کرده بر جاده محافظت لشکر جته ثبات قدم ورزیدند
و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند و چون نوبت کار بآن
رسیده که سمرقندیان را مسخر کرده اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف نمود ناگاه
بمقتضای قضاء ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه خان افتاد
چنانچه از چهار اسب زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش
پر تیر و زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خود آوردند و چون سربداران آن مهم کلی از
پیش بردند پای در وادی تیرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند
و چون این اخبار بمسامع حضرت صاحبقران کامکار رسیده بسرعت همعنان برق و باد از نزد امیر حسین
فرستاد و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور از طرف سالی سرای
در حرکت آمده و امیر تیمور گورکانی باستقبال روان شده در حدود نقلانی میان ایشان
اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک و ملت با یکدیگر سخنان گفتند و از فور
شهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع دهند ایشان
فرستادند و چنان مقرر کردند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برده و امیر
صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در برج
الشرف در ده و طرف سمرقند روند الغرض حضرت عالیجاه عزم نخشب نموده در ان

زمستان

زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند
رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده تبرکات و تنسوقات جهت صاحبقران
حمیده صفات تفرشی روان ساخت **ذکر ورود صاحبقران بسمرقند و کشته شدن سربداران**
و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران و اوایل فصل نوروزی
خرگاهی فراش نامیه جهت نزول کوکب سلطانی در فضاء باغ و بستان بساط زمردی در
مبسوط کردانید و از انفعاص هوا رحمت فزای اردوی بهشت اخلاق در الوان
ورود از نهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت بهور
سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند بعد از نزول در کان گل
و اجتماع سربداران رخت هستی بباد فنا دادند مگر مولانا زاده سمرقندی بنا بر
التفات خاطر صاحبقران ستوده آثار از آن مهلکه نجات یافت و دیگر
بر این فضولی که گشته ملک شان از وی استیناف و چون مشیت ایزد متعال مقتضی آن
بود که رایات سلطنت و جهانبانی مرحمت الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکانی گیرد و
اقبال امیر حسین سر حد زوال رسیده محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت
نقصان پذیرد و در خلال این احوال بخل و خست در بدترین صفات و شنیع افعال
اصحاب ریاست بر مزاج او غلبه کرده همگی همت و جملگی نهمت روی توجه بجمع
اموال داند و فتح ذخایر آورد و بر امراء عظام و مخصوصان صاحبقران گردن
غلام مبلغ کلی بحمیت نمود و محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن وجوه تعیین فرمود و

چون بسبب اتلاف برفت و اموال و رختها که دست امرا به تاراج رسید از او آنچه
امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور گورکان دست دریا نوال گشاده امیر جاکو
برلاس و امیر سیف الدین و اقبوغا بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد
و در برابر زر که محصلان از ایشان می طلبیدند اجناسی که دست مکنت آن حضرت
بان برسید سرطبق عرض نهاد و از آن جمله یاره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان
آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش نهاد و امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از آن
خواهر او است و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور گورکان اسبان
خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین بسبب این حرارت رفته بواسطه این افعال
ناهنجار خواطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما امیدوار شدند که تا دفتر اعمار امیر تیمور
گورکان با وی موافق باشد اثر خلاف نمی توانند کرد بنابر آن علی درویش ولد امیر
بایزید جلایر و فرهاد و باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور خیال
استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول
است نزد امیر حسین فرستادند و آن سخنان را امیر حسین کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر
مرتسم کرده بنیاد مثالی ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفت
نیز از او نوشته اند نزد اوارده خاتون رود و بالتحقیق الصورت نمایند اوارده خاتون
دختر تیزین خان و مادر زن امیر حسین بود و القصه بدین واسطه غبار نزاع میان
امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا اولجای ترکان آغا از سفر آخرت

پیش

پیش گرفت و علاقه خویشی سببی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در سنه ٧٦٢
صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت اثر العزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین
را و مقدم ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه آن صاحب حشمت صاحب تدبیر را ابدا
مکر و تزویر در دام انقیاد کشید بلکه نهاد و عهد بهم بر او را با عهدنامه دست تراز اساس دولت
خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان تو بعید
امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان او التفات نفرموده امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب
آن خسرو عالیشان نهضت فرموده و بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر خزانه دار را
بمصحفی که بر آن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و
تفرقه رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که در ملک اینجانب و در ختلان و شکران بود در
خوار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در سنگ چکک با هم ملاقات فرمائیم و بی شائبه
نفاق قواعد عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر منیر امیر تیمور گورکان منکشف و هویدا بود که
امیر حسین در سلامت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنابر میثاق نوامر از سر رضا جنبانیده
با سیصد سوار در حرکت آمد نوبت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریه نو
توقف نماید و با صد جوان کسی بسنگ چکک رود و امیر حسین چون بر توجه آن حضرت اطلاع
یافت طریق غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجر گذار بجانب
صاحبقران ایلغار کنند تا او را بدست بیارند بنشینند و آن جماعت در نواحی سنگ چکک بآن
حضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردانیدند دشمنان تا تلنش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان

بودند الکاه بارایشان بند و اینخبر که در رسیده سپاه نصرت شعار متفق گشتند و حضرت
صاحبقران از قلعۀ تقریبی شتافت و از انجا در جوف ایل یا معدود از خیل یعقوب
ما خان در حرکت آمده از آب اموریه عبور فرمود و کوال در آمده سر جاه نوارب را منزل
ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکانی از قرشی نهضت نموده بود
انجا رسیده امیر موسی با کوت بر تق و فتق مهمات آنجا یار مشغول گوید اما صاحبقران
سعادت انتما از سر جاه نوارب قاصدان سخن دان نزد ملک حسین کرت و محمد بیک جوبانی بنیاد
روانه کرد خواهید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آن حضرت در مقام وفاقند یا بر
خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته و در ان مدت
هر کاروانی که از خراسان بر آن جانب رسید بادشاه عالیجاه ایشان را بتوفیق مامور
میکرد خواهید چون ایلچیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملک هرات اسفندیار حضور را
کرگ و کاروانیان را اجازه داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد
و چون تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکر با ایشان امیر حسین خبر از تیمور با مردم
خود پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخن را تصدیق نموده از قلعه نسف بیرون
آمده با سه هزار سوار همراه را منزل ساخت و ملک بهادر با پنجهزار از ایل قراوناسی
در قرغان تون توبه و گنبد لولی علم اقامت بر افراخت **ذکر توجه نمودن امیر صاحبقران**
بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان سپه دولت در غایت مدت ذنا خوشی
چون صاحبقران کامات در منزل نوارب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات
روانه

روانشد بعد از رحیل قافله بار گشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان
از انجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود الکاه همت عالی نهمت بر دفع اعدای
دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف کرد خواهید و در ان زمان
دو صد و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بیشتر در سلک اعاظم امرا و شجعان
انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان و امیر داود و علاالدین و امیر جاکو برلاس و امیر سا
دبوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکودری و عباس بهادر قبچاق و ماقبوقا بهادر
نامان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزار و ان مهر سپهر کامکاری با وجود قلت
عدد و کثرت عدد و اعتماد بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی توجه آورد
بعد از وصول بکنار آب اموریه با چهل و سه کس از آب گذشته و از قریه چنار گشتها گرفته
بکنار آب برد تا سایر سپاه عبور نمودند و از انجا شب در میان آمد امیر جاکو
صلاح در ان دید که شبیخون بر سر اعدا برند صاحبقران موید بواسطه قلت عدد دشمن
رای نپسندیده و سپاه بتوقف امر کرده بهوای شهر و عبدالله روی براه نهاده
بکنار خندق خط قرشی رسید پیاده شده شهر را الحراست اسب مامور کرد
و با عبدالله از ممر پادی که آب از انجا بشهر میرفت از خندق گذشته بخاکریز برآمد
و بدروازه که حرارت رسیده منفس تنفس بر در نهاد و دانست که پس آن را انجا کی انباشته بود
اند و مراجعت فرموده نظر جهت ما بر باد شفیل انداخت و جایی که دیوار شکسته بود
نشانه نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه اینست و از همانجا باب

از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمت پیوست و بمرافقت ایشان بازاروی
بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و دو کس را اسپ
اسپانی باز داشته صد نفر مرد دلاور با نردبانهایی که از یورد الیغ بر گرفته بودند گز
فرستاد تا آن نردبانها را بر محلی که بعبد الله نهاده بود نهاده بقلعه روند و بنفس نفیس با صد
کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و از صد نفر بهادر بیست بر فراز بدنه حصار
اخضر بر همان نردبان و فتح کرده بقلعه درآمده انتقام کشیدند و بدروازه رفته
محافظانی را غافل بلکه مست لاتعقل یافتند و همه را کشته بلکه بتبر قفل دروازه
بشکستند و ملازمان موکب همایون بر غو کشیده بقلعه درآمدند و زلزله در قرشی
افتاده مغولان شوده مست سراسیمه از خواب برجستند و رعایا بیچاره حیران مانده
با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث بر این آشوب و غوغا کیست و حضرت
صاحبقران در روزهای قرشی را مضبوط ساخت و عیال و اطفال امیر موسی بدست
سپاه مظفر لوا افتاده و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را در صحرای نوه
راه گریز باز دادند تا بپدر پیوندد و غرض آنکه بیکبارگی خبر تفتیتول امیر موسی رسید و تفرقه
باحوال سپاه راه یافت و در همان شب محمد بیک نزد امیر موسی و ملک بهادر از
کسی بظاهر قرشی شتافته آن بلده را محاصره کرد و در میان کردند و امیر تیمور گورکان دروازه
برج و باره شهر را مضبوط ساخته همگی همت متوجه دفع اعدا و دولت گشت و در آن روز
امیر موید ارلات با سی که هر یک در میدان پیکار نهنگ بیشه جنگ بودند از آن شهر بیرون تاخته

کارزار نمود و گرد داستان هفت خوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شیصت آب
او لجه کرده بقلعه درآورد و در دوری که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک بهادر
گریخته در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت در روز دیگر ایلچی توغا بهادر و افتیمور
بهادر بلوان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون تاختند و علیشاه و دو رد ملک بوغاجی
با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوقا بهادر متوجه
شیران مرتبه هیچ‌کش گشته بیک ضرب شمشیر افتیمور بهادر کشته گشت و از یکی هر یکی از نوکران
امیر موسی بود نوروز مو نور پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش محکم بگرفت و یکی
بهادر مصطفی را باتمام رسانید و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالا دروازه آغاز تیر انداختند
طایفه از مغولان را که در تاتورلامشای حصار آویخته بودند بگریز انداختند و از سپاه
اعدا توکل با صد مرد پیاده نبرد نمود در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار
تیغ جلادت از حصار بیرون تاخت و بر هر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک
انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور شمار و غبار زلی نا موسی ادبار بر فرق
خویش بیخته از پیش اندک نفری فرار بر قرار اختیار نمود لیکن ملک بهادر با لشکر
قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه حرار پای ثبات و قرار با آن غایت
استوار داشت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت
بنیت ایشان برافراشت ملک چون بدید که آن موید تابنده ملک محمد بنفس جهانگشا
متوجه او است تاب مقاومت در خانه خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده

ماند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین دشمنان را
لگدکوب فرموده جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگرز هندی و سنان کوه شکاف ایشان
را بگرفت و همچنان میراندند تا بملک بهادر رسید و او هم عنان ارزو ملک اغا که دختر
بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز بر کشیده ملک را
گفت که از بیم خون تو اگرچه ریختنی است درگذشتم منزوطا بآنکه از لشکر اعدا شوی
و ملک این معنی را فوزی عظیم دانسته مضمون کلمه من نجا براسه فقد ربح عمل نمود و ضعف
آغاز تاختن کرده صاحب قران سرافراز از عقب میشتافت و با آن زمان توکار
بود عاشق تازم تیز دکمانی بردست و هرگاه آن حضرت نزدیک ایشان میرسید عاشق
تازیر را بر میکشید و تا عدم وقوف در آن کار ظاهر نشود می انداخت و امیر تیمور
بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد در پیش نمیرفت تا بجهت طمع در
تیر زنیات تجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد در
حین باز گیر صاحبقران گردون سریر را حرکت از حرکت باز ماند و دولتشاه
تجسسی از پی زمانی تاخته عاشق تاز نهاکام تیر زنیه خست و نادانی خود را در ام
رمی ظاهر ساخت منع ملک و دولتشاه بدر ایشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف
داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قراقاف باز گشته امیر جاکو
سیف الدین را فرمود بر مخالفان را با یکجا جنگ تعاقب نمود و اهل جلایر و طایفه
دیگر را که گرد هم نیفشند باز گرو هنده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامکار الکام

دوستان

دوستان تقرشی در آمد و آن زمستان بدولت و اقبال بکفر هند و محمودشاه را
حکومت بخارا اغاثت کرده براه طرف روانه ساخت و این حکایت که عام
نحو کوزار بر سبیل احمال شرح نموده شد بی تکلف از بدایع وقایع دانا رات و محقق
جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار و انامل در مضمون آن کمال شجاعت و تهور قطب
السلطنة والدین امیر تیمور بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تائید آلهی
که شامل حال آن ملک طریق بادشاهی بود ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست براد کیاه ذکر مقابله

امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقابله بین الجانبین چون امیر موسی از ظاهر
قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال بازگفت امیر حسین متوجه گشت امیر موسی
والی تیمور بدوره حیات شاه ولد بالتو و پولاد بوقا را لمحاربه صاحبقران ظفر لوا نامزد
کرد و آن حضرت انجز استماع مضمون یاد ولیت نفر از ملازمان دلاور بعزم شبیخون متوجه
دشمنان و درکشت و در منزل او قتیبا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه
امیر حسین تخمینا بده هزار بودند صاحبقران کامکار صلاح جنگ نزدیک نصوب بخارا
رفت و در اثنا در راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بی رخصت از
موکب همایون جدا شده بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران از وصول بخاران فردیک
رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر اعدا
تازیم و کار ایشان بر طبق دلخواه احباب سازیم محمودشاه این معنی را قبول ننمود
بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امر از آب آمویه گذشته در بیابان بلخ ابدان

ملحق شد و هم در آن چند روز لشکرهای امیر حسین بر بخارا استیلا یافت و محمود شاه با نفاق
پدر زن خود علی میسور گریخته و از آب عبور نموده بموکب عالی پیوست و صاحب قران
عالیجاه چون چند ماه در بدخشان بفراغت گذرانیده اسبان را فربه ساخت با سعید
کسی از ملازمان رستم اتابار [illegible] در آن سفر در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسرپنجه علو
همت عنان باره جهان نورد را از طرف آب تعطف کرده بنید و از زر احرار بحدود
قرشی رفت و جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته در آن اثنا خبر یافت
که پنجهزار مرد از لشکر قزاد ماس در قوری میداق نشسته‌اند و متوجه هدم اساس
جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دستگاه را هشت
فوج ساخت و از اطراف و جوانب قزاد ماس درآمده شورش انداخت و رعب و هراس
بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته وجود کثرت عدد از پیش اندک تقوی بگریختند و امیر
صاحبقران کامیاب و کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قرابها در که از قبل امیر حسین
در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون
بر خاک رحمت افتاده پای در دامن فرار نهاد و در شهر درآمده امیر تیمور تیغ پیش رفیق
در ساعت ساغ فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت انکیختن
غبار جنگ و تیغ با خیلها معدود در ترمذ منزل گزیده و منقلای لشکر او شهر سبز
رسیده در ضمیر منیر نقش گذشت که مناسب آنست که چند کاهی مقابله و مقاتله را در توقف
اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با اهتمام شش صد سوار
کر اقبال

ر اقبال وار دست برد از دولت زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند
شتافت و در نواحی آن ولایت بانهرام جلایر و کیخسرو ختلانی در بحکم خان
مغولیان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرموده بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو بجهت
سعی امر دولت دان نیت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت لشکرها گران
بمحاربه امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آن حضرت را ظفر و نصرت
روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده و بعد هوستند و در خلال احوال جاسوسی
قران شنوده خصال امیر سار بوغا و اقبوا قابها را بجهت استمداد نزد امیر شمس الدین
مغول ارسال داشت او در سنه ۷۶۹ در ان باز آمده آوازه وصول سپاه جرار جنود
کردهند بند و امیر حسین این خبر شنوده مضطرب گشته و علما و مشایخ تاشکنت و خجند
توسل جست تا امیر تیمور را نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت منع کنند و زاده
مستقیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته زلال موعظت
نایره خشم آن حضرت را تسکین دادند و در باب تمهید لوازم مصالحه چندان مبالغه
نمودند که امیر تیمور غبار نقار امیر حسین را باب مکارم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و
بنفس نفیس عازم ملاقات او گشت نوکران خجسته نام جهت اعلام آن عزیمت از
پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکرهای امیر حسین را
که از مصلحت تغافل نموده قصد آن حضرت داشتند مغلوب و منهزم کردانید و چون در قریه

ا

دمنق منزل گزیده نخشبه باز آمد و خبر داد که امیر حسین گوید آنچه بر زبان رانده نسبت
بصاحب قران وافر منفعت در مقام دوستی و محبت است و تورانشاه نامی
از خواص امیر حسین مصحوب نخشبه بخدمت رسید و قواعد و پیمان را با یمان موکد گردانید
و امیر تیمور عباس بهادر را همراه تورانشاه جهت همین کار نزد امیر حسین روانه
کرده بود امیر حسین امیر موسی اولجایتو بردی را با ده هزار سوار ارسال نمود تا با صاحب
قران ستوده خصال عهد ملاقات تازه سازند آنحضرت را نشنیده اور بعد دو روز بیکدیگر
امیر تیمور بطلب بار رسید امیر موسی بگوشش گفت که فرار علی اما ای است فرود آمد
دستفرا غازتر و دکرده مهم برانی قرار یافت که از طرفین هر سرداری با صد نفر نشسته آیند
و با هم ملاقات نمایند و بر موجب مقدم رسانیده امیر تیمور گورکان در رونق آمد
موسی نزد ول اعلاالفر موده دخت و بکلی بالغت و بکلی مبدل شد و امرا لشکر را
اجازت داد هر یک بصورت خویش شتافتند و امیر تیمور بنیز اخضر فرا رسیده متوطن آن
بلده از تمتع نسیم عدالتش از نو جانی یافتند **ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور**
گورکان و بیان بعضی از وقایع که در ان زمان روی نموده
در ان اوان بنابر مخالفتی که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور
پیوسته بود امیر حسین بعد از ان که خاطر از مهر صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت
عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته
فوجی از ساغرچیان بهراة فرستاد و ترکان غارت و تاراج بر آوردند

دجر تعدی غوریان بسمع شریف امیر تیمور رسیده جهت تادیب ایشان از آب آمویه
عبور نمود و آن جماعت وصول آن حضرت را شنیده به تعجیل تمام رو بصوب هرات
آوردند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و از عزیمت آنحضرت
اطلاع یافته بابشاهان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد
و امیر تیمور گورکان در قندزبوی رسیده و هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده
چند روز بعشرت و کامرانی گذرانیدند و باتفاق یکدیگر اکثر رقبه الحفظ را از مهمه
تصرف لولاد واقیوقا و دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از ان سفر
الوطنی مراجعت نمودند امیر حسین قصد کرد که قلعه بهند و ابنیه را التعمیر نماید و از سر نو
باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد امیر تیمور با وی گفت که عم شما امیرزاده
عبدالله ترک مسکن پدر خود کرده سمرقند را پایه تخت ساخت و این معنی بروی
مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را استماع ننموده
نشنود و امیر تیمور را همراه خویش به بلخ برد و آغاز عمارت کرد و در ان اثنا خبر رسید
لشکر مغول بحالی تاخت و تاراج ما وراء النهر بار دیگر آمده اند و امیر حسین عازم دفع اعدا
گشته امیر تیمور و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نمود
و در ان هنگام زمستان مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند
بعد از ان بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان رایت ولایت قندز را غارت کرده اند
و امیر حسین با امرا و لشکریان همت بر دفع ایشان مقصور داشته چون بآنجا رسیدند

خویش توقف فرموده و جهان ملک را که پیش بود مصحوب امیر صاحبقرانی بر سم ختامانی
فرستاد آن حضرت در آن ولایت آثار آفتد را ظاهر کرده قنیده سبایی سرای نزد
امیر حسین رفت و چون در روز غیبت حضرت صاحبقرانی کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بن
بیان سلدوز هم در آن طرف آب آتش خلاف مشتعل کرده عزم رزم امیر حسین داشتند
مکتوبی با میر تیمور نوشته از وی استمداد نموده بودند و آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود و در آن ایام که صاحبقرانی کشورگشا از سالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین
آن نامه برو ظاهر کرداند اما امیر حسین آن راز سربسته را نگشود و ازین جهت غباری
بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت نفاق میکرد
بگوش امیر تیمور رسید بنابر آن روزی بر باره گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین
ملاقات نموده بپرسید از حقیقت سخنان مذکوره استکشاف نماید و در وقتی که امیر حسین
در کنار آب سوار ایستاده بود پیش او رفت اما قبل از آن که اظهار ما فی الضمیر نماید
شخصی از آن طرف آب آمد و آهسته با امیر حسین گفت چه باغی تکوبک است و امیر حسین
روی بصاحبقرانی جنگجو آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب
شمشیر آتش آهنگ و باد حمله گرز گران سر دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق
و پریشان گردانی زیرا که بعضی از خدم پیشتر رفته اند از عهده این امور بیرون نمیتوانند
آمد و امیر تیمور حسب الامر نموده بتقدیم رزنده چشم رسانیده خونی با برای منقلا بود
دختر توجه آن حضرت بسامع کیخسرو و شیخ محمد بیانی سلدوز رسید عنان از میدان مقاتله

بازتو

بر تافتند و کیخسرو از راه ترملی بطرف الای رفت و زنده چشم در الغاب
محو و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور در القامتی کرده مظفر و منصور
بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنابر مشیت قادر یکه کلام معجز نظام
والله یوتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند و نزدیک
بدان رسیده که آفتاب اقبال صاحبقرانی ستوده خصال از افق استقلال طلوع نماید
و این معنی بر غروب ماه جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب
تنفر قلوب جمهور نزدیک و دور میشد در شهور اشتهار نیز بار بیشتر از امیر حسین
سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحب عالی مرتبه در مقام غدر و خدلیت آمده خواست
که هنگام فرصت دست بکوبی نماید و تواتر اخبار فرستاد و تاتار متعلقان و سمنستانی
آن حضرت هر کرا اسیر در سمر باشد کوچانیده از خطه کش بتلخ برند و بنیز بیک آغا
را که خواهر صاحبقرانی والا گهر بود ببهانه آنکه شوهرش امیر موید ارلات بسر جادوی
را در بستر راحت کشته و کرختیه پیش خود طلبید و الجه امیر موسی را که در سلک مصاحبان
آنحضرت انتظام داشت بالوح طلب ممنوع و بواسطه ظهور این امثال حرکات نالائق
امیر تیمور را خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامید و همت عالی نهمت بر دفع شر او
گماشت و بعد از تقدیم مشورت با ارکان دولت بدلی قوی و المی فصیح بر شعار
خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا و نوئینان الوس جغتای که از کمال تحمل و

رخصت امیر حسین متنفر و ملول بوده‌اند و از ماسبق سلوک اش لحظه بفراغت نمیغنودند
و درین معنی با صاحب قران گیتی ستان هم‌داستان شدند و قواعد عهود
را بالفاظ ایمانی موکد کردانیدند و امیر کشورگیر باجتماع لشکر فرمان داد و به هندوکوه
رالطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب آنراک فرستاد و لطایع سعد و بخت فیروز
از خطه کش نهضت فرمود امیر موسی بی جهتی هراس بخود راه داده کریخت و
صاحب قران کردون اقتدار رجوع عدد عسکر را یک ان تصور کرده غنیمتش انگاشت
تا مدکه رسید هندوشاه و خلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند سپاه را
را دیده آغاز گریز نصوب بلخ کرده بودند درین اثنا عالیجناب سیادت قباب ولایت
انتساب سلیل ائمه معصومین استظهار الطرادوس منعطف امیر سید برکه که در سلک
اعاظم بروفا و داهیه انتظام داشت دران ایام جهت اوقاف حرمین ...
نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب یافته بود از آب آمویه عبور فرموده در
موضع بیاکر لیسه فرسخی ترمد واقعست بملاقات صاحبقرانی خجسته صفات فایز
شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است بتحکشی گه وزمانی فقاحت
بیان گذرانید که توجه جنبت نفت فاتک مسعود حضرت صاحبقرانی الحق
بوصول فایز گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و مالعد فرمودالعتیب و دقیقه نگذاشت
و او قاف حرمین را لحدام سده سدره مقامش مسلم داشته مدة العمر نسبت با
در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چنین شایسته او در نگشت تاج منزل ادماج
الیه

رسید و شیخ محمد بیان سلدوز هندی قرقوه موکب همایون پیوستند و در منزل خلم
شیخ محمد دالی و بخشی و امیرزاده ولی تیو بردی که از جانب امیر حسین بحکومت قندز
اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان
انتظام یافتند و درین قیاس امیر کیخسرو ختلانی در هر کس از سلکان مسالک پهلوان
که از امیر حسین آزرده بود بر پاسی کرده و از آنکس آمده بعز لب بادکی قتحوم شد بند
بدرگاه آن شاه والانژاد و از هر کشور سرور در رو نهاد و به خدمتش بسته هر یک میان
برای دعاش کشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده
روحانی تخت را اوغلان و ولد وی شهید چرغانی را که از نسل اوکدای قاآن بود
بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده حبه زر بخش و سور و لهو و سرور بکدرانید
و آنگاه متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیرزاده چشم حاکم ترغان بود با ...
در سلک سایر خدم انتظام داشت و حضرت صاحبقرانی بتایید آسمانی در طالع
بلخ نبه بارگاه با وج مهر و ماه برافراشته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند
و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده جنگ و آلات کارزار آماده و در روز
مردم بسیار فوجی پیاده و فرقه سوار از شهر بیرون تاختند و رایت محاربت افراختند
و شاهزاده شنجی عمت الله عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور در سن شانزده سالگی
از غایت شجاعت و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار ...
که موجب تعجب دولت و دشمن شده و جهت اصابت عین الکمال مثبت بایگیار ...

هر از جانب دیگر بیرون آمد چراغان سنجر دار آتشی تافته زخم را دایع کوبند و شاهزاده
دست درداز شکیبائی زده مطلقا اضطراب نفرمود روز دیگر شهسوار عظیم
المقدار آفتاب برق تاز زرنگار را فراخته بعزم تسخیر قلعه فیروزکار رکوردن از جانب
دروازه تشریف نهضت فرمود و راه فرار بر حشر بر بروج آن حصار قرار گرفته
خونمایی جنگ میکردند بکشود و صاحبقران کامکار اعلام جنگ و هیجا را ارتفاع داده
روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جارت آخته
از شهر بیرون تاختند و لقد معقد و لوازم تسخیر و آویزی بجا آورده اخرالامر سلوک
طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر روی روزگار خویش مشاهده
فرمود و در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحب سرافراز پیغام داد
که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق تو طمع میدارم که بجان امان
یابم تا بجانب مکه مبارکه شتابم و بشرف زیارت بیت الله در یابم و در آن مقام
واجب الاحترام باستغفار جرایم و اتمام قیام نمایم مراحم امیر حسین نمود تا اطراف
خواهد رود اما امیر حسین بر آن سخن اعتماد نکرد و میان خوف و رجا شبی با
دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را بمهمی مشغول ساخته ببالای مناره
مسجد جامع شهر که مشهور گشت و چون صبح صادق در رسم غمازی بجا آورده جمشید
خورشید قلعه هند و ... تیر اشجار شخص ... دور طلب کم گشته خویش
هر طرف میگشت بخاطر گذرانیدند مناسب است در بالای آن مناره بر آیم

واطراف

و اطراف و جوانب ارد و را احتیاط تمام نماید که آیا شخصی بنظر در آید و یا نی
خیال رویی ببالای مناره آورده امیر حسین را آنجا دید و بشناخت امیر حسین در
ایام رفاهیت هرگز منتی که نهد تا بر پای بهیج پهلوانی نمیداد و در آن محل از خوف بر
کفش مرداریه غلطانی در دست آن شخص نهاد و بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان
سر خویش شرط مبالغه بجای آورده هیهات هیهات شتری بزرگ چه الوند چنان پنهان
ماند و آتش سرکشی را بر بالای مناره بلند چه خبر از نظر غایب دارد و بعضی از متیقن دم
واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند و الحق لغایت نیکو گفته اند بر مناره
اشتر رود و فغان بر آرد که پنهان شدم فرا انجا میکندم انکار را القدر آن شخص چون
از مناره بپایان آمد اهالی پاسبانان صاحبقران عالیشان دو دیده کیفیت عرض رسانیدند
فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی منار آوردند امیر حسین
دید که گروهی انبوه از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه اند از بالای
مناره بزیر آمد و در سوراخ دیوار مسجد چون بنا بر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود اندک از دامان جامه آنجا بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره
شتافته او را نیافته مراجعت کردند ولی از آن طرف دیوار مسجد بود امیر حسین را
بخدمت دارا و اسکندر فرود می آوردند دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جم جاه
در آوردند کدام مرکه برآن آستانه خاک نشد امیر تیمور گورکان را چون چشم بر
امیر حسین افتاد در روی پا مرا آلوده گفت مرا از مقام ریختن خون او در گذشته ام

وحفظ آن را امکان لم یکن انگاشته و موکلان امیر حسین را از مجلس بیرون
برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده و عرض نموده امیر حسین را بمن سپارید
تا بقصاص برادر خود بکشم امیر تیمور در تسکین کیخسرو کوشیده و در اثنای گفت و شنید
صاحب قران ظفر قرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیر حسین آمده رقت
فرموده قطرات عبرات بر رخسار مبارک گشتی روان شد امیر اولجایتو بوده بواسطه
تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود گریه آن حضرت را امارت
نجات امیر حسین تصور کرده از درب بالا تصور کرده بکوز خشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی
اشارت نموده ایشان غرض سرکار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته
بالاستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشته حیات او را بمقراض قصاص انقطاع
داده از آن مهم فارغ ساختند که ام و دو ده اقبال سر بخاک کشیدند که مصر جلیس عاقبت
زنج بکشد که نهاد فلک تاج سروری بر سر هر بنده حادثه بر روست و بار او فکند در
امیر حسین خواند السعید و نور ورز سلطان با خانی که دست نشانده او بوده همان روز
بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت
متوجه عالم آخرت گردیدند و جرگه منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین
و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان او بارگاه همایون رسانیدند و از آن
حضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خانی و الوس آغا بنت امیر بیان سلدوز
و دو سلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاصی

الی

وسیوم قتلق آغا دختر زاده ترمه شیرین خانی را بهرام جلایر از زانی داشت و داد
آغا را برنده جشم و عادل ملک و خسرو کیقباد ختلانی را با امیر جاکو و دیگر قائمان و
دختران امیر حسین را باز خواص امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسیست بد مهر که هر روز
دست در آغوش شوهری کند و چرخ عروسی است تیز خشم که هر ساعت چشم بر دیگری افکند
دل بهر زن عشوه گر منه نو عروسی است که در عقد بسی داماد است و این واقعه
عظمی در ماه رمضان سنه ۷۷۱ بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران
گیتی ستان ویران گردید گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقرانی مقرون بحصول
امنیت و امانی و آمال چون بنابر مشیت قادر بی‌چون کلام معجز نظام والله یؤتی ملکه
من یشاء قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و مالک الملک جل و علا التعظیم صانع قادر حکیم علیم مملکت مسند بهر بندگی این
بخشی حمیده آثار که از فیض عدالتش عالم چون بهشت آدم شود خرم علم معدلت
را افراز دهد و دست ظلم از جهانیان براندازد آب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین
حق کند آباد و آتش خشم چون برفروزد خرمن عمر دشمنان سوزد زاهد از نسیم رواج
لطف و کرم و زهد و نسیم حسن تخیم دوستان را زخود دهد تا رسد از وحی بهر
انبیا منظور نسبی خاک را چون زر سازد که از فلک نظر سازد از کدام اهل علم و
تقوی را متعدد امانی دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود باتی گرداند هم
سازی شود بغیر کرامت کامش نشود غیر مهر انجام شیء در ره دین هست هیچ بکند بجز

خیر و احسان هیچ؛ و چون صاحب دولتی خیر در آن دولت زمانی میمنت
آیین نصیر صاحب قران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافه امیر تیمور کسی بود
در آن ایام که فرمان قضا روان قضا بساط جهانبانی امیر حسین را درنوشتند
منشیان دیوان دولت آن توقیع ملکی مرتبت منشور خلافت معموره توران
و لواحق آن بنام نامی آنحضرت نوشته بتاریخ روز چهارشنبه ۱۲ ماه مبارک رمضان
سنه ۷۷۱ موافق ایت ئیل ترکی سن شریفش چهل و در سال ششم رسیده بود و سادات
عظام ذوی الاحترام مانند افتخار اولاد خیرالانام سید برکه و قدوة الحفاظ ائمه
اثنی عشر خانزاده ابوالمعالی و خانزاده علی اکبر و اعیان امرا الوس جغتای
مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی
و امیر ملدو و علات و امیر سارلوغا جلایر و امیر زنده حشم اپردی و شاه
شیخ محمد بن جتانی و غیرهم از اشراف طوایف انسانی همه در قبة الاسلام بلخ
مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نموده در ساعتی مانند کوکب
طالعش مسعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج معقود بتخت پادشاهی
را بوجود همایون تشریف و زینت داده و سروران قبایل جغتای به رسم و عادت
مغولانه نموده زانوی دعا و ثنا کرده اند؛ هر ابر و دلیران توران زمین گشتند؛
صف برکشیده زمین؛ بی تهنیت یکایک همگنان؛ زبانی برگشادند زافزون
که شاها بتخت وفور تخت و تاج؛ بمانند تا جاودان تا آدم ستاج؛ تراینیکانیم از

جانی

جانی و دلی؛ ولی بندگانی ز خدمت خجل؛ نه ما چاکرانیم و تو شهریار؛ که ما بندگانیم
تو خداوندگار؛ و چون حضرت صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی
متمکن گشت ایوان خرابی و در قانی امیر حسینی را که سالها بسیار بیدست
مرج و ظلم اندوخته بود بکبت و مجموع ارکان دولت و اعیان حضرت ملتفت و
حشم و طوایف خدم را مواهب فراوانی و عطایای بیکران ملکی الصافی رعیت
ادا شد؛ زبخشش همه بی‌نیازی هم شادمانی؛ و هر یک از امیران و نیکجان را که لوازم
خدمتکاری و مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند
منتصر و سرافراز گردانید و چون از امثال این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را
برادر سیورغتمش برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول متوطنان
آن بلده فردوس مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار
مشغولی فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت؛ **ذکر مخالفت زنده حشم ابردی**
و کشته شدن بتقدیر ایزدی امیر موسی در وقت توجه حضرت صاحبقران از شهر
سبز بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود از استماع خبر قتل امیر حسین
روزی چند در ترکستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده و در شبرغان
بزنده حشم پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا باعث و محرک گشته
و در سنه ۷۷۱ صاحب قران کشورگشا بر قلعه تای فرموده زنده حشم اطاعت فرمان
نکرده بسمرقند رفت؛ و امیر تیمور خواجه بن بوقا ولد اولجایتو اپردی و تابانی بهار را جهت

نصیحت زنده چشم لشکر غازی فرستاد و آن بیخردان ایشان را مقید کرده نزد وی و این خبر
بسمع پادشاه نصرت کیش رسیده آتش غضب خسروانه التهاب یافت
با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت بتوازی چون
آن بلده زنده چشم از کرده پشیمان گشته امرا و یلی تواریدی و بعضی دیگر از اعاظم
تومنیان را بشفیع جرایم خویش ساخت و آن جماعت زبان بشفاعت گشادند امیر
تیمور ملتمس ایشان را بالحواجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاربه
محاربه باز داشته زنده چشم بی مرده دلی زنده و از قلعه شبرغان بیرون آمده
امیر موسی را همراه آورده بپایه سریر سلطنت مصیر رکوب پادشاه
پور بخش زنده چشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت
شبرغان در قبضه اقتدار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد
چون لشکر بسبز رسید لطف عنایت را احوال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را
بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت ایل و اولوس او را بوی مفوض گردانید
و در سنه ... کرت دیگر زنده چشم باغوای خانزاده ابو المعالی ترمذی باغی
شده سر از ربقه اطاعت پیچید و در آن حدود دست بغارت و تاراج برآورد و این خبر بسمع صاحبقران
عالی گهر رسیده ختای بهادر و داود خواجه ایشان را با لشکری انبوه دل
شاد و پادشاه نصرت همه گیتی افروز نامزد جنگ شد بدفع شبرغان بجانب
فرمود و چون شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه از کشتی

پیلان شد و جماعتی از ایشان که شب بر بار فرار از آب گذشته اند بسر پل اوزن
ساختند و چون زنده چشم با سایر چپاول و حشم سپاه بطرف قرشی توجه نمودند
ترسیدند و روی بصوب کرزار آورده نرد بر سر پل ساختند و بعد از آن که بمیان پل
رسیدند آن طرف را مانند خال خود خراب یافتند و متحیر گشته در آن حین دلیران
لشکر ظفر قرین از عقب رسیده قدرت تیغ بازان برآوردند و آن بیچارها خذلان
مآب روانی در نهیب و اجل در شتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم
پیکان شعله بار در میان آب جان دادند و زنده چشم با دلی پژمرده و از زمره
مردم افسرده بساحل نجات رسیده خود را در شبرغان انداخت و با استحکام برج
و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را
با سپاهی گردون اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن
دیار با انجام رسانیده چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده چشم بعجز و اضطرار
از حصار بیرون آمده امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده
زبان بشفاعت گناهان او بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر از سر خون زنده چشم در
گذشته گوش او را بدر نصایح و پند بیاراست و سر او را بمنت بلند ساخته کمر زرین
بر میانش بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش پوشانیده اسب تازی نژاد انعام
فرمود و هم در این سال صاحبقران ستوده خصال با سپاه بطرف قهستان کشید و در وقتی
که از آن دیار مظفر و منصور عنان بمستقر سریر سلطنت معطوف گردانید در ...

کور نشسته که زنخ چشم و ابو اسحاق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خانزاده ابو المعالی
ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خوردند چون بموضع
رسید بجانب آن امرا ب آن آسمانی جهانپناه خبر رسانیدند امرا او عرض
آنکه آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر
تسفاعت سرا ملک خاتم خواهر بعد او بعد و پسر خضر یسوری بالتماس سیف الدین
که خواهرش در حباله داشت از سیاست نجات یافتند و خانزاده ابو المعالی
را انتساب بخاندان نبوت دستگیر گشت اما بموجب حکم جلا وطنی اختیار نموده
روی بغربت آورد و چون بر دوب سیار بزراج خواجه ابو اللیث مستولی بود
که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت هوای آن سرزمین انجذابی در افعال
او پدید شود و زنده چشم امیر سمرقند برده در مجلس انداختند راه بیرون آمدن
نداشت نیز در خرد این پنج و دو رشته کهن ران و دشمن به ارکون رفت گفتار در
بیان توجه امیر تیمور گورکان نوبت دیگر بجانب خوارزم و ذکر معاملات آنحضرت با یوسف صوفی
بعد از وقوع جنگ در خوارزم حسین صوفی قنغرات چند از جلوس صاحب قران لشکر
ملفات پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده و چون
را از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت
و خوق تعلق با نوبس جغتا طالع بود باید که آن را بدیوان سوغیتمش خان بار گردد
تا طرتی سو فقت من الی نتیجه ملوک تابعه حسین صوفی آن سخن التفات بکرد

بر این مملکت را بقرب شمشیر مسخر ساخته ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد علیه
این جواب بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آن حضرت خواست که علی العود
عازم خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که در وجه و فور علم و عمل شرف ملازمت
صاحبقرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد
پیوند نیست که بسبب غرفه شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل
یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظت و نصیحت حسین صوفی را از خواب
غفلت بیدار ساخته و رخصت یافته بدان جانب شتافت و چنانچه مراد و امال علما
دیندار تواند بود دقایق نیکخواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما حسینی صوفی آن
پند ارجمند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش
صاحب قران عالی گهر رسید در سیفی این سال که با عتقاد مولف ظفرنامه سنه ۷۷۳ سبعمائه
بود بر عزم مصفق مطلع سعدین بنهضت با سپاه ظفر قرین عازم خوارزم شد و حالی
ماهیچه رایات نصرت آیات برتو وصول بر حدود کات انداخت دار و غه
بر منحوا جه لیاول با نفاق قاضی خیوق در حصار قریه اسباب دفع و منع
ساخت و عساکر اقبال آثار در توجه بقلعه نهاده دست باندختن تیر و برکشیدن
تیغ بر آورده در روز اول کاتر الغلبه و قهر گرفتند و آنچه یافتند بتاراج غارت
رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بنواحی آن بلد حسین صوفی داشت
مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات بادشاهانه

بدرگاه عالم پناه فرستاد و طالب مصالحه شده دران اثنا کیخسرو ختلانی
نقد اخلاص خود را بغش نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که
لشکر سمرقند پراکنده گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون
آیی تا ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید
لشکر خود را بیرون کشیده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه دران زمان چنانچه کیخسرو
اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام تاخته رفته بودند و صاحبقران اعظم
غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن
بکنار آب قاوکه بین الیمین واسطه بود شتافت و گذر آب گرفته راه عبور
خوارزمیان بربست و ستیز آغاز آمد و شد که چون نایره قتال اشتعال
یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون مانند حاجی کلته و جرعبوز و شیخ علی بهادر
و امیر موید ارلات و تیمور بهادر و خطایی بهادر و ایلچی بهادر در اسپان آتش آهنگ
بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر در غرق دریای فنا شد و دیگران
در ضمان سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب کردند و متعاقب آن اعلی حضرت
صاحبقرانی عالیمنزلت برجا هر مانند برق و باد از آب بگذشت و با شیخ محمد بیان
سلدوز هجوم آورده خوارزمیان روی عبور نمودند و روی بشهر نهاده خاک آورده
کارزار گرفته حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و غصه
مریض شده بعد از دو سه روز بسوی عالم آخرت فرمود و بعد از فوت حسین صوفی برادرش

یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان باستان سلطنت آشیان فرستاد و اظهار
کردار برادر در انزوا شده طالب مصالحه گردید حضرت صاحبقران ملتمس او را
بمواجب اقران اجابت مشروط بانکه دختر برادر خود اق صوفی را که بحسن یک
دانست و از دختر جانی اوزبک در وجود آمده بخانزاده میرزا جهانگیر نامزد
زاده جهانگیر دهد و یوسف صوفی منت داشته قبول نموده هر گاه فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه بازگشت لشکر ظفرپناه
بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت کش رسیدند کیخسرو ختلانی را بموقف
حاضر گردانیدند و گناه او بران خون گرفته ثابت گشت و بسر شیر سلطانی محمود
ابواسحاق ولد خضر یسوری بحکم یرلیغ بقصاص رسانیدند و یوسف صوفی را آن معدلت
رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان امیر صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات کرد
و امیر تیمور آن زمستان در سمرقند قشلامیشی کرد چون سلطان عدالت شعار بهار در
فضای دشت و کوهسار اعلام حضرت ... برافروخت با سپاهی افزون از حد
بیابان خوارزم بعزم رزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت
حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسایل توبه
عالی که بسته از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود علی الاتصال خانزاده را بسمرقند
فرستد و امیر تیمور بمستقر دولت مراجعت نموده در شوال سنه ۷۷۷ موافقت
سبک ... ام بهار که نسیم اعتدال آثار قوی نامیه را آب و رونق عمارت عروسان گل و ریاحین

تا مرد که صاحب قرانی بلغو قرینی امیر یادگار برلاس که از اولاد ولای
قراچار نوئین بود و امیر داود دوغلات و زرای ادلجای بیتو را جهت آوردن خانزاده گواه
فرستاد و دیوان صوفی امرای عظام تعظیم و تکریم مقدم خانزاده را با ...
لائق ترتیب دادند و مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقرانی فرنقا خانم
کرد و کسی رفتند و خانی بعد با دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات
و علما و قضاة باستقبال فرستاد که مسکن سلطنت آستان سلطنت آشیان ...
اسباب جشن و سور و لهو و سرور و قیام نمود رعایای محترفان دار السلطنت سمرقند
را از زینت بستند و چون عمارت آن گوهر کان خانیزاده شهر در آوردند مراسم ...
چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانیده و در ساعتی که اختر شناسان دانشمند بدقت نظر
جهت آن اختیار کرده بودند سادات و قضاة و علما را در مجلس همایون حاضر کرده
مهد خانی را با خورشید سپهر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان
زبان تهنیت و دست نیاز بثنا خوانی و گوهر افشانی برکت دادند لوازم شادمانی
بتقدیم رسانیدند. **بیت** ز بس گوهر و زر فشاندند شاه ... زیر چیدند ... دستها
چو ماه خسرو انجم بجلوتخانه مشرق ... در حجله سپهر ... کواکب جلوه گر
نیز ... فلک ... مقارنه سعد ... آسمانی کامکار اتفاق افتاد و میان ایشان
محبت و موالفت با کمل وجهی و احسن صورتی دست داد. **بیت** جهان بکرت ...
گرفتش بصد آرزو در کنار : چه خوش باشد آن کز کام دل نشینند با هم دو آرام دل :

قوله

خوشتر از آن در سیل و سپهر که کسی در آغوش ماهی مهر : خوش آن روز فرخنده روزگار :
که یابند کام دل از هم دو یار. **گفتار در بیان بعضی از وقایع احوال عالی الاحوال
و الاجلال صاحبقران ستوده خصال** بعد از فراغ بال از سرانجام ما وراء النهر و ترکستان
عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان ...
روان شد و چون رباط قطلغ محل نزول همایون گشت سپاه برف و برد بر دشت
استیلا برآورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان را بعالم عقبی و حراگاه
عدم برد بنابر آن حضرت صاحبقران بسمرقند مراجعت فرموده آن مقدار توقف کرد
که صولت برودت کمتر شود و در روز دوشنبه غره شوال موافق اودیل توشقان ییل دیگر متوجه
جته گردید و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منقلای
گردانید و در آن یورش قمرالدین دغلات که در مغولستان سرداری ... داشت
سپاه منقلای یافته شکست ادبار روی داده در وادی فرار نهاد و حضرت صاحبقران آفاق
... تا موضع بای ... امیرزاده جهانگیر تا منزل ... فرمانی ...
قمرالدین را در کوهستانی یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جهان گردانیدند و تمامی
منازل او در ... خاتون امیر شمس الدین ... آغا ... آغا ...
پای ... بتحقیق رسانیدند و صاحبقران مظفر ... را
در سلک ... ازدواج منتظم گردانید و چند روز ... بسمرقند
بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز بسبب غدری که اندیشید ... شده

خرمن عمر او باتش خشم دشمنی سوز محترق گردید و در بهار سنه ۷۷۴ مطابق لوی ییل حاجی سپهی
و هیچ یک از موارد خانی با ظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سارابوغا و عادلشاه جلایر و خطای بهادر
و ایلچی بوغا و دیگر امرا را با سی هزار سوار جلادت اثر جهت استیصال قمر الدین
بصوب مغولستان روان فرمود و چون ماهچه بوق اشراق صاحبقران آق سوق
سایه وصول بر موضع سیاه یخه انداخت ترکن ارلات یاغی شده بگریزد و امرا کرد
ولوله بپا و بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب خاربان
رسیده و ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید
ولولا دره لق متشی ترکن برگشته خود را تنها بوریه رسانید در ک جاتشی را برطبق دلخواه
ببرید و مظفر و منصور مراجعت نموده و از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند
سارابوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطای خطای بهادر و ایلچی بوغا
را گرفتند و با اهل و جلایر دشت قپچاق بظاهر سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر اقبوغا
که حاکم آن بلده بود خود را مضطرب ساخته جهت اعلام آن حال قاصدی همعنان برق
نزد امیر تیمور فرستاد و ایلچی در موضع خاص بغرب ملبوکی اختصاص یافته
واقعه عرض نمود بنابر آن رایت ظفر نشان بموجب المامور احمد مطابقت کرده امیرزاده
جهانگیر بر رسم منغلای پیشتر روان گشت و شاهزاده در موضع کرمینه به سمیان
رسیده بر ایشان غالب آمد و سارابوغا و عادلشاه گریخته بدشت قپچاق رفتند

و امارت ایلکچی

و ما رمت ارسنجان بس کراهند و بعد از روز چند در وقتی که اوروس خان سلاق بود
زوجی بی را که در دشت قپچاق از قبل خانی حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی
سوی مغولستان نهاد و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفر لوا مقدار
اغوا کرد بار دیگر علم خشم ترکمن از غرضه ولایت اندکانی که در تصرف امیرزاده عمر
شیخ بود در آمد و امیرزاده از شاهزاده روی گردانی شده بوی پیوستند و میرزا
عمر شیخ در کوهی متحصن گشته شخصی که دانشمند نام داشت جهت اعلام آن حال بدربار
فرستاد و آن حضرت در ساعت بدان جانب در حرکت آمده بمجرد شیوع خبر قمر الدین بار
کوبید و ایل و الوس خود را موضع آب یاری کذر رهنده با عهد هزار سوار آرمیده در کمین بایستاد
و چون حضرت امیر تیمور بدان مکان رسید از کمین قمر الدین غافل بود تمامی سپاه را بیکبار
اعدا روان فرمود و با بعضی معدودی کسی از اقربا و سرداران توقف نمود و در آن
حال قمر الدین با چهار هزار سوار آسوده از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام
انتقام کشیده بعزم هر چه تمامتر استیصال صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت آنحضرت
بتلقین ملهم دولت مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان
الهام بیان گذرانید و بهادرانه موکب ظفر نشان را اشتمالت داده بنفس همایون
روی بدشمنان دولت نهاد و لاجرم جنگی در پیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز
است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال
صاحبقران شده تا اثر مضمون عاقبت و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین

بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده دران حین امرا و لشکریان که بمحل تقول
رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتعاقب قمرالدین منعطف کردانیدند
و دران صحرا ایشانرا از کشتها پشتها ساخته ایل و الوس را از وی باز ستدند و باز در
فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در سکسولغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند
که بار جمعیتی سازند ناگاه امیر تیمور بسرعت تمام بایشان رسید و او شیخ قرابهادر را عقب قمرالدین
دوانید بهادر اورا دیده کفت وظیفه مردانگی همین است بجای آوردی از همچون منی
بانیقدر راضی باشی و باز کرد و اگر نه در ضرب شصت من نگاه کن و تیر انداخته بکوه جیب
در سنگ نشست و او تحسین و آفرین نموده پیاده باز کردید و این سرگذشت را الوس شنید
و درین یورش امیرزاده عمرشیخ و ختایی بهادر بکاشغر رفته آن خطه را از خضر خواجه اوغلان
و حلیه زاد مغول بستاندند و متوطنان کاشغر را ماندکان رسانیدند و چون حضرت
صاحبقران عنان بارهٔ جهان نورد بمستقر سریر سلطنت و استقلال منعطف کردانیدند جهت
رضایت علی الکمال انامل زمانه ملال بر چهرهٔ احوال خدام آستان عزت و جلالت کشید
تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران طوفان در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده
جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش باز داشته بود و در عقب موکب همایون مزاج موفور
الابتهاج شاهزاده از جادهٔ اعتدال انحراف جسته و مرض استیلا یافته مرغ روح
پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خبر
بیرونی دیده و چون بسمرقند نزدیک رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و بادشاه قادر گیتی

از خوف

از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق
اندوه نوشیده و لباس ماتم و عزا پوشیده بالآخره دست تسلیم و رضا بجیب در
صبر و شکیبایی زد و جهت ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم
رسانید و فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر مرقدش گنبدی عمارتی
عالی کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از وی دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان
از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از دختر ملک آغا دختر الیاس یوری و او بعد از فوت
شاهزاده بچهل روز متولد شده وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه
اتفاق افتاد و از وقوع آن امیر سیف الدین از سرانجام امور ملک و مال متنفر گشته اداء
مدبارچی زنهاد و در همین سال العرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر
با معدودی از نوکران در کوهستان قراجور گردان است و آن حضرت امیر جرا بکشتن در
گذشت سرداری ایل و جلایر را بوی عنایت کرد و پس از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران
برخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در
موضع اقتو گرفته عازم استیصال قمرالدین شده محمد بیک ولد کرفه کشتند و سار بوغا باتفاق
عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راه نمای بپناه
بارگاه خسرو کشورگیر آمد و آنحضرت امیر موسی و دانشمند تا آن موضع انکول رانده
و قمرالدین رسیده او را منهزم کردانیدند و امیر تیمور کورکان درین یورش تا موضع
توفی رشتا رفته تقتمش خان که از بادشاه دشت قبچاق اروس توهم نموده گریخته در آنمنزل

بدو بدرگاه عالم پناه رسید او را غرق احترام و انعام و اکرام فراوان یافت و چون صاحبقرانی
پادشاهانه نشانی از قوی حقدار سمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و جمع
ابراهیم قش خانی ارزانی داشت و بعد از آن که توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت
برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر کشید و میان ایشان جنگ وقوع یافت
با وجود آنکه قتلغ بوغا در آن معرکه زخم تیر خورد و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش
افتاد و توقتمش باز بحضرت صاحبقران سرافراز شد کرت بعد اخری خدم سده سپهر اشتمال اسباب
پادشاهی او را مرتب ساخت و او را با امرا فرستادند و توقتمش نوبت دیگر از لشکر
اروس خان شکست یافته بر دست چون زخم خورده و پای در وادی گریز نهاد و تنها در ساحل
آب سیحون بجنگل در آمد و از خار و خاشاک بستر و بالین کرد در آن حین امیر آمد
کو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان متوجه خبر او بود بآن جنگل رسید
آواز ناله شنید و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش را دلجویی
نموده همراه گردانیده بسمرقند رسانید و صاحبقران تایید تجدید اسباب سلطنت او مرتب
ساخته در آن اثنا ایلچی اوروس خانی بدرگاه عالم پناه رسید و توی بوغا نام
از زبان حال معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدین آستان اقبال آشیان
پناه جسته باید که او را با ما سپارید و الا در میدان کارزار آیید صاحبقران کامکار
از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید
و چون از سیحون گذشته صحرا از نصرت خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی

جنود او

جنود الوس جوجی خان بسغناق رسیده فرود آمد و در اثنا امیر سبهر تیمور کوجین اقتضا
که گرد فتنه چند روز فرو نشیند و امیر بیرام اکنجه الانی مقدر بود با رای باز
که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال محال بود و بعد از آن حضرت صاحب
قرانی یارق تیمور و خطائی بهادر و محمد سلطانشاه را با پانصد کس از منتخبان مقرر فرمود که بر
دشمنان شبیخون کنند و ایشان بموجب فرمان روان شده در همان شب با سپاه
اروس خانی قتال نمودند و ملک اوغلان در سه هزار کس همراه داشت دوچار خوردند
و آغاز جنگ کرده یارق تیمور و خطائی بهادر شربت شهادت چشیدند و از شفقت
ایلچی بوغا تیزرک تازیانه بر اسب تیمور ملک اغلن رسید بنا بر آن عنان انصراف بجانب انهزام
منعطف گردانید بعد از آن اروس خان بی آنکه قدم در میدان مقابله نهند بازگشته
صاحبقران گیتی ستان بعزم دفع توقتمش بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده
بار دیگر روی بتاخت دشت قبچاق آورد با آنکه روز مسافت قطع کرده صبح
دوم شنبه در صحرای قمش لشکر ایل و الوس اروس رسید و ایشان را غارتیده بازگردید
و مقارن این حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتاقیا
قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و
صاحبقران کامکار توقتمش خان را با یراق لشکر بسیار که بپادشاهی الوس دشت قبچاق
فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقابله دست داد
کرت دیگر شکست بجانب توقتمش افتاد و بر اسپی جنگ اوغلن نام در صاحبقران گردون

غلام در وقت وداع بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید یکبار دیگر
کی بیچاره جای بارها امیر تیمور چون توقتمش اوغلان را متوالی دید مجدداً پرتو
التفات بر تدارک اختلال احوال او انداخته توقتمش را با اوزبک و امرای کلی
خواجه و اوزتیمور و غیاث الدین ترخان و ینکیچی قوچین را مصحوب او بتسخیر قپچاق
فرستاد و تا در اواخر سنه ۷۷۸ موافق سیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند
و مراسم مغول را رعایت کرده نثار نثر با ترتیب رسانیدند ذکر طلوع اختر طلعت میرزا
شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد
در اواسط سیلان ییل که محض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشورگیر در بساط
بسیط توران اسب مراد میراند و اعداد دولت را بقهر و زبونی را در قرنی بند نکبت
عاجز ساخته هریک را بما تمنی نه میرسانید و ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه میگردید
و چرخ سیار بر لک لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد در حین
تخت آن زیبنده تاج و تخت بمیوه مراد دیگر بار آور گردید و در چمن زندگانی آن
دوحه ریاض کامرانی گلی از نو شکفید ~ چو بختش باقبال منشور داد ~ سپهرش نیک
نام بود داد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمگیر معین السلطنت والدنیا والدین
شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه ۷۷۹ از افق ولادت طلوع نمود
و دیده اقبال صاحب قران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العینی باد شاه آزاد روشنائی در
افزود صیت این بشارت در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش متعلقان عالم

بالا رسید

بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته
جان جهانیان را بسرور کاشانه ز نور طلعت آن در یتیم چو بوستان ارم رشک
ریاض جان خرم وهم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال رسید
لوای خانی حضرت صاحبقران از سغناق لشکر بدشت قپچاق کشید و تیمور ملک خان
پادشاهی نافذ فرمانی که بود هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده باستقبال
عتبه کعبه مثال و استلام سده دولت و اقبال سرافراز شد و از احوال و اوضاع
ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و در همین سال صاحبقران لب بهمال مهد علیا تومان
آغا بنت امیر موسی را در حباله نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت را
جهت او معمور گردانید ذکر نقض عهد و عصیان یوسف صوفی و نهضت رایات آمدنا در
خوارزم بجنب نصرت صاحبقرانی فرخنده صفات در آن زمستان که حضرت صاحبقران گیتی ستان بترکستان
رفته در مقابل سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکر بیچار را فرستاد و آن
ناحیه را تاخت نمود امیر تیمور جهت باز خواست این حرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت
یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آن حضرت نامه عتاب آمیز نوشته مصحوب ایلچی بدان
صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابر آن صاحبقران کامران
در اوایل سال ۷۸۱ موافق اود قوی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی
توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول مرحله هزار اسب دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر
از افغان کورکه و سورنای کوشش کعدونی را کاخت و نفیر دکنا کشیده از اطراف

دجواب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح
تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام می‌کوشیدند و هر لحظه طایفه از پیر و
اندرون خام تلخ مذاق مرگ می‌چشیدند در این اثنا یوسف صوفی نامه
نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه بسبب دو تن تا چند مردم در غرقاب
در عرصه تلف آیند مناسب چنان است که ما هر دو قدم در میدان مردانگی نهاده
به بینیم تا این شتابان سپهر در این دادی بر که گردد بمصرع زبازیچه چرخ گیتی فروز
که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور را این التماس ملایم مزاج شریف افتاد
فی الحال مسلح و مکمل شده بار بارگیر فلک سیر سوار گشته روی بموکب کارزار آورد و چند
امرا و نوئینان زانو زده آن حضرت را از این عزیمت منع نمودند التفات بسخن
ایشان ننمود و مانند جمشید خورشید بکینه تقاضا بموکب آسمانی شتابید تنها
خندق راند و آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگوئید که بموجب التماس تو آمده ام
آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمایی و از این حصار برون آیی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم
و بخت آزمایی کنیم یوسف از کمال تهور امیر تیمور ترسید و از گفته پشیمان گشته
دم در کشید و صاحبقران سر از آوردگاه بار دیگر آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند
او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی را حفظ جان از رعایت ناموس
الست بخود هر چند امثال این سخنان تشنوید بجواب نکشود و امیر تیمور بلفظ الهی
معنون مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت فرمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه

دت تکه

دت تکه روز متمادی شده و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاده در اکثر
معارک سپاه صاحبقرانی والا نژاد را نصرت و پیروزی دست داد و در آن ایام
بواسطه کثرت عوارض نفسانی فراغ یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت
و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و از این جهت خوارزمیان دل
شکسته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف
و جوانب در آمده دلاوران علوه را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و به اقدام
غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را که دیدند کشتند و هر چه یافتند
بردند لیکن علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را اسیر قید نکردند و نسبت بدیشان
حرمتی تقدیم نرسانیدند و این فتح نامدار در قوس موافق حمل سنه ۷۸۱ اتفاق افتاد
و صاحبقران جلالت نشان بعد از تسخیر خوارزم عنان عزیمت بصوب سمرقند ها دراوا نهر
انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرد
در آن مقام قصری منیع مرسوم است باق سرای تعمیر فرمود گفتار در بیان لشکر کشیدن
حضرت صاحبقران بتوران به ایران و ذکر استیلای خادم آستان اقبال نشان بر ولایت خراسان
صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله
کرده نمی‌خواست که هیچ اقره در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم
پیوسته بر زبان الهام بیان میگذرانید که عرصه ربع مسکون آن مقدار ندارد که در
وی دو پادشاه باشند بیت جهان را بسند است یک شهریار زنی را دو شوهر نباید بکار

بنا علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمام مملکت جغتای و الوس جوجی خان
بازپرداخت بتسخیر ممالک ایران پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در سنه
۷۸۲ موافق محرم ئیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی
کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفرپناه بجانب خراسان
گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان
در حدود بلخ و شبرغان بخوشدلی و شادمانی بگذرانیدند و چون فصل شتا باخر رسید و از ابر
فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بساط زمین را چون لاله و سبزه
و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین از لب جیحون گذشت و اندخود
تیر در خراسان افکند و در خبرسار ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده
سعادت و اقبال آستانه جاه و جلال شتافت و بتقبیل بساط بوسی فایز گشته بمزید عاطفت
و عنایت یافت اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آن حضرت سر یکدلی و اخلاص نداشت
و قرابت را نامرعی انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده سپهر مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نصرت نوبت بملک حق نگردد بعد از
عبور از آب مرغاب عنان یکران جهانبانی بصوب کوسویه تافت و در اوایل ذی حجه
مذکوره بدان موضع رسیده ملک نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه آسمان احتشام
انتظام یافت و فرمان فرمای بلاد و عباد در کوسویه بپادرقه شرف ملاقات مولانا زین الدین
ابوبکر حاصل فرمود آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد و عساکر نصرت مآثر

قلعه

قلعه آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند
و بکینت جنگهای مردانه کردند بعد از آن حصار مسخر گشت و با خاک برابر شد
فرو ریخت از زلزله در گشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بعد از فتح
چه که چه مه زنان دانی پیشوایانی ده الملک ماهچه رایت ظفرپیکر پرتو وصول بر ظاهر
بلده هرات انداخت و شهر بیرونی را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روز دیگر محاصره
و محاربه آغاز نمودند ملک غیاث الدین پیر علی از کمال غفلت اعتماد بر کثرت سپاهی
و رعیت منعقد می گشت همه کس جهت محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال
خواهند نمود و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا هر یک منصور دیوارهای بیرونی
شهر بند را انداخته در برابر شهر خندق کنند و حصار سازند عاقبت سپاه نصرت
علامت سه چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت غلبه برافراختند عاقبت سپاه
نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب کردند و جمعی از سالکان طریق پهلوانی نزدیک
کوشک مرغنی از زیر آب الحنین شهر در می آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک
غیاث الدین در آن روز بر دروازه که در سر پل انجیل بود برآمد و کوششهای دلیرانه فرمود
اما فایده بران مترتب نشد بخت خلیل بیدل بتعطیل برآمده امرای آن را الغار و
جوانان تکاپو حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در عین تشنیر خود را در شهربند انداختند
و کار مخالفان را که بر بالا باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین
چون حال بر منوال دید از هیبت سپاه فیروز جنگ آهنگ شهر کرده بکیت و دوهزار از

غوریان دیوسار در جنگ گرفتار گشته صاحب قران کامکار از سر خون آنان
درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر
بگویید هر کسی از رعیت رغبت صلح و در فصیل و باره نماید اهل رعایا کشی در امان
باشد بنابران بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک
از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز کرده و طلب مصالحه نمودند باشنه ملک غیاث الدین
پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغا تیمور خان بود با پسر خود پیر محمد و اسکندر شیخی و ملک
از تهیات جلالی نزد امیر تیمور ارسال نمود و صاحب قران ستوده خصال سلطان خاتون
و ملکزاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویید که ابواب
خلاف مسدود کرده نهنده از شهر بیرون آید که اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر گنگ
مسخر کرده اموال رعایا در معرض تلف افتد و زر و بال آن در گردن او باشد و ایشان را
اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را الکاه داشت و حقیقت حال هرویان را ازو
معلوم نموده بکوشک باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم
الحرام سنه ۷۸۳ از شهر بیرون آمده شرف بساط بوسی دریافت و امیر تیمور گورکان ملک را باصناف
الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مشتمر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضاة و اکابر
اعیان آن بلده جهت نشانی بسعادت ملازمت رسیده صاحب قران گیتی ستان از
باغ زاغان با لشکر کینه ستان نهضت فرمود و چند روز توقف نموده تخریب حصار بیرونی و
اندرونی شهر و لشکر و غزانی و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازها
آهنین

آهنین را که التفات ملوک کرت بر آن معقود بود برکنده و آنها را بکش شهر سبز
و اینجا نصب کردند و مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین با دولتخواهان
معتبر بلده بکش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقرانی جهانگیر از مهمات دار السلطنه
فراغت یافت عنان بادپای جهانپوی بطرف نیشاپور و سبزوار تافت و در نواحی
نیشاپور امیر ابو مسلم مروزی و علی بیک جونی قربانی که حاکم ابیورد و دولتخواه بود
علی موید سربدار از سبزوار بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش
خسروانه سرافراز گشتند درایات منصوره بسوی اسفراین رفته در ساعت وصول عساکر
نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر تعلق آورده
برج و باره حصار را هموار گردانیدند الکاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده
پیغام داد که اگر اقبال امتثال بدرگاه جاه و جلال نماید عنایت و التفات پادشاهانه
و ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد و امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم
نموده عرضه داشت که عنقریب بتقبیل آستانه سلطنت آشیانی خواهم شتافت و امیر تیمور از
نواحی سلاق اوغلاجاتو رفته جهت آسایش لشکر چون روزی چند توقف فرمود الکاه
حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد و آن
زمستان بسعادت و اقبال در دار الخیر بخارا قشلاق نمود و در اثنای آن زمانه روز از
طراوت جمیع دولت صاحبقرانی و نضارت مملکت آن سپهر کامرانی غرق غیرت
در حرکت آمده و گوهر ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاندند و صبیه جلیله آن

حضرت [illegible] السلطنت بود و آنکه بیگی لقب داشت در خانه محمد بیک بن امیر موسی سپرده
و بنسب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحب قرانی عالی نژاد
بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحب قران گردون غلام از مفارقت
مفارقت آن مخدره علیا عظمی نزار و نهایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیه
پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا اخراجات فرموده
و چندان عطایا بدرویشان داد که از جنید و چولستی توان گفت **گفتار در لشکر کشیدن**
حضرت صاحبقرانی بمملکت جرجان کرت ثانی در آن زمستان در قرشی سرای ... را از فرو دگرا
صاحب قران مظفر لوا غیرت قرار شهر خجسته مقر بود قاصدی از پیر خواجه علی مؤید سبزواره رسیده
انها نمود که نواب کامیاب رسانید که علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق
نموده قصد سبزوار دارند بنا بر آن حضرت در آخر ایام زمستان در اوایل شهور سنه
لوای اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیشنهاد همت ساخت و چون
از جیحون عبور نمود آوازه عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعه کلات که مستقر
علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان آن الوس جونی قربانی را غارت نموده
صفحات اطراف و جوانب حصار کلات با وجود وسعت فرو گرفتند و چند روز جنگ
سخت پیش برده علی بیک باظهار عجز و اضطرار جوانی نمود که تا ... رسید زبان بکنار و ...
قرانی کامکار را اوراق العهد و پیمان ایمن کرده ... نمود که تا ... رسید ...
جلوه گر گردد از قلعه بیرون آید بنوعی طوس استعداد یافت و ...

اورا

اوگشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود کرده روز دیگر بخدمت شتابد و در
یورش مازندران ملازم باشد و حضرت صاحبقران شرف رخصت ارزانی
داشته علی بیک بقلعه رفت و از غایت شقاوت موضعی را که حرکت مضبوط نکرده
بود بند مرمت نمود بار دیگر خلاف ظاهر ساخت و امیر تیمور قلعه مذکور را که در برابر دروازه
کلات بود عمارت فرموده و حاجی خواجه را کوتوال آن حصار گردانید و امیرزاده علی
پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط
نگه دارد و هیچ آفریده بکلات آمد و شد نتواند کرد اعلام ظفر پناه بجنوم رزم و ...
ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدید غوری که بنیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آن
حاکم بود بصلح گرفته بهادران آن ایالت را مشمول الانعام و احسان ... ترشیز ... کوهستان ...
می گفت قلاع الحمد ... در خلال آن احوال پادشاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را
در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را التفات نموده رسانیدند و آن حضرت
جواب ما را در وداد صمیم بحیه فحیوا باحسن منها عمل نموده کریمه از خاندان مظفری جهت
امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ خواستگاری کرده و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم
مصحوب ایلچی شیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحب قرانی از مهم ترشیز باز پرداخت
علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و در راه رودغد ... در آمد
امیر ولی مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب
ایلچیان سخن دان باستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول نموده اگر این نوبت

اورا

از ملازمت معاودت نمود رایات منصور معاودت فرماید متعاقب آن سپاه قابوس شتافتند
بقیه ای قامت زندگانی در خدمت عتبه علیه صاحبقرانی گذرانند و آن حضرت
این ملتمس را قبول نموده از راه تیلقان و جرمکار گجدلکای زادگان خرمهیده در این
منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان
این سخن آنکه چون شیخ علی بهادر در این ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود شبی خواب دید
که بقدم احتیاط خود را در کلات انداخت دیابانی از نوکران خاصه پیاده
بکوهی بلند بر آمد و عمر راه غلط کرد بنیاد شجاعت آبا در عقبه دشوار افتاده صباح
دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند
امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را بتعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهای تکلف نمود بیک تو ناق
خوانین برابر ایشان نصب کرده شیلان تعیین فرمود و زبان بتعرض بکشاد هر چون گام را
از صاحب قران مظفر لوا در مهمات خواست و امیر شیخ علی این معنی را قبول نموده چون
زادگان محل نزول امیر تیمور گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بهادر
و اتباع او را بعرض رسانید و کتمان ایشان را طلبید و صاحب نوازش نیز ایشان را بعد
اعزاز جرایم جونی قربانیان را بخشیده امیر علی بیگ بخدمت شتافت و بشرف زمین بوس اعزاز
و حرکت یافت امامتثال لازم الامتثال سمت نفاذ پذیرفت که ایل و الوس ولی
قربانی به سمرقند کوچانیده و شخص نفیس عازم ماوراءالنهر گشته ملک غیاث الدین پیر علی
را با اولاد همراه بعد و امیر که لشکر تیمور که لهداد [illegible] هراة کرد و چون صاحب قران

سعادت

سعادت و تمنه بدار الملک سمرقند رسید علی بیگ و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد
برادرش را مقید باندکانی فرستاد و سایر مردم جونی قربانیان را بتاشکنت ارسال
داشت و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگ تر پسرش پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید
و هم در آن زمستان از قضا قدر تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هرات
صورت موحش روی نمود و اقتضای قضای ایزد تعالی الوهاب شوب پیشی بر روی مقتولان آن
دیار بر گشود کیفیت قضیه اهل ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلیه در زمانی دولت
و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت فلاکت اوقات میگذرانیدند و بعضی از فتنه های
صاحب قران حمیده صفات رفته آن حضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت
و ابوسعید سپهدار که قریب دو سال در زندان ملک غیاث الدین پیر علی بود گریخته
و در شهر ملک محمد از غوریان زمره از اهل شهر دشمن در هراة خرمهید و ابوسعید بطالت
بادی متفق شده آن دو مفسد قاصد جانی و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در گوشها
خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین که بود در آن اثنا امیرک داود خواجه وفات
یافت بد بخت هراة چون خانه بی کتخدا و کشتی بی ناخدا دستیاطیین [illegible] از خیره
نسبا پیروی شخته از ازل برافاضل استیلا یافتند و علی سعد فیروز [illegible] باجمعی از اوباش
چند گشته [illegible] بدر حصار اختیار الدین که به آتش در آن افروختند و مغولان یا [illegible] نجات
خود را از باره بزیر انداختند و غوریان بی رحم همه را شهید ساختند و چون این خبر با میرزاده
میران شاه که در کنار آب مرغاب بعبور رسید آتش خشم او اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین

و امیر اقتو عارا با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منقلای روانه هراه کردانید و خود
متعاقب بدانجانب در حرکت آمد و غوریان تا سی کوچه خیابان امرا منقلای را
استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند
و همان شب از هم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند و امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه
قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر را بتعقیب رسانیدند
از سرهای کشتگان منارها بلند بر آوردند و چون پرتو این خبر از انها امیرزاده میرانشاه
بپیشگاه ضمیر صاحبقران بسعادت انتما رسید آغا و خواهر کلانتر آن حضرت قتلغ
ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند ذکر باز گشتن حضرت صاحبقران کامگار بجانب ایران
و دیگر بار عنان فتح ولایت سبزوار و سیستان و ذکر تسخیر قندهار در پایان سنه ۷۸۴ امیر تیمور گورکان
جهت استماع خبر جسارت غوریان ظفر عنان نصرت از مرو آن متوجه خراسان گشت
و در اوایل ماه رمضان بهرات رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود
و اهل صلاح زبان بشفاعت گشاده مهم بر اخذ مال امان قرار یافت و چون آنچه
باهم در دوران اطلاق کردند نا معدود بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند
در آن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در استقرار حکومت میمنه یاغی شده بود
رایت نصرت شعار پرتو وصول بر سبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهرا قلعه
سبزوار که موسوم بود بسیدآباد منخرب ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده
در گل کردند تا موجب عبرت سایر متمردان گردد و در آن واقعه بابلیه در هزار و سوار

ترد مشهور

سترد مشهور و غبار ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند
و در بازارها و کوچها مردگان بر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمی‌یافت
القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفرار فارغ شد عنان عزیمت
بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بخیال دولتخواهی از قلعه خود بیرون
آمده بموکب همایون پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشته و سپاه جوشن پوش
مرجوش و خروش از قلعه حصار زره رفته و خندق درانداخته در روز آن را مسخر ساختند
و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از
وصول شاه شاهان تاج قلعه دکه با سراج از شهر بیرون آمده بتوزرش صاحبقران
بزرگ مفتخر گشتند و هنوز آن حضرت بانتظام فادر سخن بود سیستانیان کمر محاربت بر میان
بسته وصف لشکر آراسته ابواب جنگ و عناد باز کشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و
سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان
چندین اسب و شتر از لشکر قیامت اثر بر برچم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از ایشان
از دست برد سپاه نصرت نشان کشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر خزیدند و دیگر
قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود منصور و عساکر دشمن بنوز مقابله و مقاتله اتفاق
افتاد آخر الامر شاه قطب الدین ملک آن ملک بعد بجای عجز و نیاز بدرگاه صاحبقرانی
سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده زبان بمسکنت عفو و مرحمت مسالت نمود و آن
حضرت جسارت او را ملتطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که یکبار گله باره

کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جوانان رستموری مشغول بود ناگاه قریب سی هزار از پیادگان سیستانی
جبال نفار از شهر بیرون ریختند و تیر باران کرده تیری بر رانی یار کبیر صاحب تاج و
سریر بود و آنحضرت بخیال گرامی لعاب سیاه تاختند ملک قطب الدین را اینده
زره و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جمعی از دونان اقتدار از اطراف و جوانب
بیکبار حمله کرده مخالفان برانی شهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته به سپاه
قیامت نهب خلقی بی نهایت بقتل رسیدند و برج و باره سیستان را ویران
کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس اجناس تا لوت
بیار غارت و تاراج برداشتند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرای قوه غضبی زمام ایالت
و ویرانه حیفه سیستان شاهزاده ... ملک قطب الدین را بسمرقند فرستاد و سادات
و علما و اکابر آن ولایت را بحصار ترکمان روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر زلزله
در سیستان افتاد و ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه لوای نصرت و کر
سند مه دولت آنحضرت بنسبت زندگانی بود ... مکو دریمی و هر کس ... سرور
و بشارت در سر داشت در هم شکست زهی ... تهی که جای سر بسر
در زیر پای و اعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول آن دیار بغلبه
سردار قندهار را نزد صاحب قران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار کردند
و امیر تیمور آن سال در قندهار قشلاق در ... تسخیر کرده امیر جاکو برلاس را در مملکت قندز و
بغلان و آن حدود حاکم بود ... و صاحب ... الا که آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو ...

امیر جهانشاه

امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار که سلطان گل قرین فصل بر روزگار
باکوکبه ریاحین و ازهار بصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت و صاحبقران
سعادتمند عزیمت سمرقند فرموده ... امیر سیفل برلاس را بحکومت قندهار نصب
نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده و رخش جهان در زده روز آن ماه
در دار السلطنه ... سعود ... زمانه تابع و گردون غلام بنیت دولت

گفتار در ذکر ستیزه امیر ولی و گریختن او و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقاً مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که بآستان امیر تیمور بشتابد تا تربیت
یابد اما بآن وعده وفا ننمود بنابر آن امیر صاحبقران در سنه ۷۸۶ موافق سیچقان ییل با سپاهی
بیلنی و لشکری صفشکن علم عزیمت بصوب استراباد برافراخت و چون بقریه سعادت قبال
قبة الاسلام ... را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه داملیمانی ...
ازین جهت ... آن ... مظفری بجانب شیراز رفته بودند باز آمدند و در
سلطان ... شاه شجاع را جهت شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ آورده بودند لاجرم ... عیش
و طرب انبساط یافته چند روز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه ... سفر
بیرون از حد خود قدم نهاده بود ... آنگاه صاحبقران ... و در
در حرکت آمد بعد از وصول بدان حدود ... امیر ولی ... منهزم گشته ...
قلعه ... را ... گرفته ... حصار ... راندند و رایات نصرت نشان
از انجا نیز در حرکت آمده نواحی ... زمین مقدم همایون غیرت افزای ...

آسمان گشت و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده تا نوزده روز میان ایشان
و مبارزان سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود و روز بیستم امیر ولی با سپاهی
انجم پیش آمد و بقدر مقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردید
و نوبت دیگر جسارت کرده شبخون آورد و دست جرأت جو بهادران سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار کرده بودند در هم شکست و میان خیام در آمد
و سپاه کواکب حشم دست باندازی تیر و زدن تیغ برآورده بسیاری از جانبیان کشته
گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع
جرها و چاه‌ها که جهت سقوط جنود منصور کنده بودند افتاده و از امیرزادگان تهور الکو
و جد امداد بهادر و غیرهما امیر ولی را تعاقب کردند و او دل از ملک و مال بر گرفته کوچ
متعلقان خود را در کوه دامغان گذاشته چون بمملکت ری در آمد و دیر زمانی از
عقب او بشتافتند بری رسیده بودند او بطرف رستمدار گریخت و بجایت جنگل
تن تنها از چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافته و حضرت صاحبقران ایالت
ولایت جرجان را بولد طغاتیمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته در نواحی مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراخت و آن زمستان در آن مملکت
رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم تیز رفتار بهو لداری خسرو نوبت و سیار قلعه غنچه را
فی استعمال بیکان خار و دست لجوبر پنجه خیار مفتوح کرد اندیشه جانب سلطنت
نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت
برق

به تن اقبوقا با بعضی از امرا که در ان قلعه بود و چون سلطان احمد از قرب وصول
صاحبقران رستم صولت واقف شد پیش به اهمال اقبوقا را بر گرفته روی
بصوب بغداد نهاد و عمر عباس و قراول سپاه گردون پناه کس بود با شفقت نفر از
دلیران جوشن پوش سلطنت قلعه را مضبوط کردند و مقارن فتح صاحبقران ظفر
عطیه سلطنیه در آمد و هم در آن ایام که داخل شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بود ایلچی همعنان برق و باد از
فرستاد تا عادل آقا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرد و ایالت سلطنت تعلق بوی
گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهت کومک و امداد او تعیین پذیرفت آنگاه
رایت ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا بمصحوب امیر ولی روی بوادی گریز آوردند
و آن حضرت بمازندران در آمده ولاة ولایت امل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین
باظهار اطاعت و انقیاد و مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام
سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار الملک سمرقند خرامید و تا بستانی
آنجا گذرانیده و زمستان جهت قشلاق عازم زنجیر سرای گردید

ذکر یورش پنج ساله صاحب قران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و آذربایجان و عراق

در اوایل بهار و تابستانی
از زنجیر سرای بیمن مقدم صاحبقران کشورگشای عشرت افزای گلستان ارم بود و درین وقت جوشی
خان تسخیر تیمور بیک سلسله مخالفت قیام نموده بیک تولاد و اغلان را با عیسی بیک و لعلی
لی و قرانجی سرکرده تومان لشکر که اکثر ایشان در شیب ضلالت سرگردان بودند با فوجی
دیگر جانب آذربایجان فرستاده و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بجانب تبریز در آمده

اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الفرق تعلق بکلی حیثیت امیر محمود خلخالی را که
بدانجا که بوده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته در باب
یکجهتی بلا انو نکرد داشت قیام نمودند عاقبت امرا او توقتمش خانی بتغلب آن شهر را
مسخر کرده شد امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا
بنهب و تاراج بر آوردند و از جور و بیداد و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم
رسانیدند و هم در آن زمستان غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده
بودند مراجعت نمودند و چون این خبر دروغ اثر بمسامع شریف صاحبقران گیتی ستان رسید
ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارک گرانی آمد و رای عالم آرا بر تنظیم
امور ممالک عراق و آذربایجان که آشفته و پراکنده شده موافقی بار سیل امیر سلیمان شاه
امیرزاده و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس بضبط ما وراء النهر باز داشت
و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و لشکری مانند آب دریا بپایان از جیحون عبور
فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه را مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته
سید کمال الدین با سایر پسران شرف دست بوسی دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم
موکب همایون ساخت و لشکر نصرت پرک از آنجا بجانب ارکوی در حرکت آمده بر دو
خوار از جهات و اموال مجرد کردند و خرم آباد را مسکن کرده شده تسبای ارزو دان مغولان
را الغنان آورده بودند و ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما در تعقیب از آن
معارک اقسام بهادر و امیر عمر عباس و خواجه علی موید سربدار مدارا اتوار اشغال نمودند و میران

آن احوال

آن احوال سارق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه پیوسته خبر
رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز بنابر آن حضرت صاحبقرانی بجانب
آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانه شد و سلطان
احمد بیست و دو هفته در تبریز بوده از آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت تمام از راه
روی به بغداد نهاد و امیر صاحبقرانی در روز چهارشنبه ماه شعبان سنه مذکوره بتبریز
رسیده عادل آقا بنابر رعایت امیر محمد سلطان شاه متعهد و موجد که بیمره هم در آن
چند روز دست قضا مرحل عمرش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است در خلال
احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را گرفت و با امیر جاکو
سردار الجواری جان از بدن جدا کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد اینجانب حوالگاه سرها
بر سر سپاهی خود ساخته بر بنا القصه آن تابستان صاحبقران گیتی ستان در
تبریز بپایان رسانیدند و چون جشن و نوبت بسیار در بیرون شهر ای نمودند ضبط آن
ولایت را در عهده محمد شاه کرده و بصوب نخجوان روان شد و بر فریدی دره در عبور
نموده از آب ارس بپل ضیاء الملک بگذشت و سلطانی بکنار کر بدر رسیده عساکر نصرت
ماثرات قلعه را انجک مسخر کردند و شیخ حسن که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت
آوردند و در قیاس قلعه سرمالو و قارص گرفته ویران کردند آنگاه ماهیچه سنجاقات
ظفر نشان بر تو وصول بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تغلیس را الغرب تیغ جهاد
از کفار ظالم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را به تیغ بی‌دریغ المهاد فرستاده حاکم آن

قلعه ممالک تقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آورده بند فرمان واجب الاتباع بر طبق
نفاذ الوثاق صادر شده امرا و مقدمان لشکر مدارند بعد از آن خسرو جم حشمت ارسلان ط
شکار فرمود چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر در حرکت جمع آمده سپاهیان از کثرت
پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست پیچ جانوران لاغر را
سر داده هر کدام که فربه بود می کشتند و هرچه لاغر بود می گذاشتند و الای یورش امرا نامدار
و لوسنان کار ملک اطراف جوانب ولایات گرجستان را تاختند و بنیاد کفر و ضلالت
برانداخته سالما و غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهم
فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ یافت و در آن مقام پادشاه
اسلام پرور فی کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان
الهام بیان بنصیحت تقراط تعلیم گردانید ساخته او در القبول شریعت غرا دعوت
فرمود و از میامن انوار رشد و هدایت فرمای خلافت عباد فروغ ایمان بر سر اصحاب تقراط
تافته ظلمت ضلالت را بروشنایی لمعات هدایت مبدل کردانیده و بنعمت عقیدت
فائز شده کلمه توحید بر زبان گذرانیدند و پادشاه صاحبقران بتألیف دل تقراط
از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که وی
متعلق بود با دیگر ضمایم و مضافات ارزانی داشت و مقارن آن حال والی ملک
شروان امیر شیخ ابراهیم به تعظیم شانی و تقدیم دودمانی از سایر ملوک آن زمان
ممتاز بود بارشاد عقل پیش اندیش کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته از

راه انقیاد و خدمتکاری درگاه عالم پناه شتافت بمساعدت قاید توفیق
بشرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق بعز عرض رسانید و از
جمله تکلفات بدیعه او بتعلیم خرده دانی ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام از هر جنسی از
اجناس تقوزی پیشکش میکرد و هشت غلام خوب منظر صاحبقران والا گهر در آورد
و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد غلامان ترکی زبان هشت یوبچار .
نهم خویشتن را شمرد چو گلشاه بشگفت از کار او از آن کرده شد گرم
بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران
دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت و ولایت شروان
دستها فرا تا اقصی البرز کوه در قبضه درایت او نهاد ذکر نهضت دیگر از وقایع یورش سه ساله
صاحبقران گیتی ستان در میان حادث آن حضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خانی
در بهار سنه ۷۸۹ لشکر تیره و در باختن در اطراف ثبت لب آب کر حرکت نمود
پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
کشیده لشکری گران از دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بعز
صاحبقران عالی گهر رسید و شیخ علی بهادر و امیر اکو تیمور و عثمان عباس را بتاختن
نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدان جانب فرستاد
و امرا بسپاه دشت رسیده و دست بتیر و کمان زده دشمنان را اسیر بار اطلاق کردند
و تکاپوی بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گشتند تا گاه که موکب میرزا میرانشاه با سپاه رسیدند

شاهزاده ملک جمله اوزبکان را گرفته بسیاری از ایشان قتل رسانیدند
و جمعی را اسیر و دستگیر کرده به پایه سریر سلطنت مصیر بودند امیر کشور گیر ایشان
خلعت و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویند
چون این همه حق تعالی نعمت فرزندی تا بنت میباید که بر جهان عهد و پیمان را ابع
دیگر بر امثال این افعال اقدام نماید انگاه صاحبقران جم جاه سکندر همت ...
قلعه باز براند اخت و بعد از فراغ از ان مهم روی بنیاد شهر قرا محمد ترکمانی آورده و
دالوس اوراتاخته و حصار امدین را مسخر ساخته بار دیگر الروم رسید و ایلچی با ...
فرستاد و حاکم آنجا طاهرتن را بمطاوعت خواند و او سر بحلقه متابعت در آورد
هنگ ... ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعه ...
تحصن جسته یاغی شده و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه آن حصار ... بلند
بود و استوار قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار ...
آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین با میر ابراهیم حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ...
ورزیدند مدت روزی چند تمرد امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز
تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان را بقتل رسانیدند و امیر با دیگر کارانه خوی ... از
ادای توامانات است تخریب آن حصار که از ابنیه شداد عادات است مأمور گشته ... چند
سعی نموده تیک از ان جدا نتوانستند ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت
که ایرو و ... و نصف زینتی ناصرالدین را تر شیده ادراک نوروز ...

برلیغ

دو روز کوچ در کار کاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بر وی گذشتند و چون جیدو خوی
و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر تربیت ... تیب
سرافراز شده با ایالت ولایت کردستان رفت چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد بسمت
تحریر یافت جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن بلده فارغ شده عنان باره جهان نورد بصوب شیراز بعد ازین وقایع صاحبقران
منصور یافت و در آن وقت مملکت مفتوح و سرافرازترین اصناف تنعم و نشاط
نشاط گسترده بعد با کاه از ماوراء النهر خبر ایلچی به ... روز رسید و عرض کرد که توقتمش
خان یاغی گشته و خامه طغیان با وج آسمان رسیده بنا بر آن حضرت صاحبقرانی
حکومت بلاد عراق و فارس به آل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف

گردانید گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک و فتح جهت ترکستان و
ماوراء النهر و توجه امیر گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر چون قمرالدین
دوغلات چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقرانی آفاق مانند قمر
در محاق دمیغ در وبال شورش و بدحالی گشت از مغولستان بهیئت قبچاق رفته
توقتمش را بر آن داشت که نسبت بحضرت صاحبقرانی لوای مخالفت برافراشت و
یک ... اعلان و المعمش اعلان و عیسی بیک و سانعق بهادر با لشکر گران
بصوب ترکستان فرستاد و آق بوقا و اوغلان را همراه ایشان کرده و خلاقی کرده فرموده از
طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و در آن دیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن

ولایت شبورغان یافته امیر سلیمان و امیر عباس با بابا ارلات و امرا و لشکریانی که در سمرقند بودند
با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده از اندکان با لشکری جرار بترکستان کشیده و
از آب سیحون بگذشت و در منزل جوکلک که از آنجا تا ترازخ فرسخ مسافت است
رسید و جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده بر قلب دشمن تاخت
و از آنجا بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاهیان چون او را ندیدند منهزم گشته
پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح شده بعد از چند روز وفات
یافت اما امیرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت
و بار دیگر سپاه متفرق را مجتمع کرده بود و از آن خبر شنیده ارکاتور ابراهیم زاده
امیر حاجی بیگ از کتوت لبرام و با شکست لشکر کشیده و بتعذیب عباد و افروختن
آتش عناد مشغول است بنابران بخجند توجه نموده آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه
دیگر بصوب اندکان روان شده اند و عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب
اخکت که عبارت از سیحون است بمقابل مغولات رسیده و شکست یافته
اندکان باز گشت و الاجه تور متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که [illegible]
مشغول نماید و امیرزاده عمر شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک
قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربه در غایت صعوبت روی نمود چون لشکر خصم
بسیار بود توکلها در عنان شاهزاده گرفته از معرکه بیرون برد و الاجه تور مظفر و منصور
مزید راه کاشغرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و سایر امراء عالیجاه

چون امرا

چون از معرکه جوکلک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و چون از
لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون ایلچیان دوغلات [illegible]
بخارا سردارانی [illegible] راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و طغابوغا
برلاس و ایلمش قوچین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغول بودند
و چند روز بین الجانبین مقاتله دست داد چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر میسر نیست
بنه و کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند و بخیره آتش زده تا کوهی غارت
و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بموقف صاحب قرانی رسید در ساعت امیر عثمان
بن عباس را با سی هزار سوار جلادت اثر از راه یزد بجانب سمرقند روان کرده معین
در اواخر محرم الحرام سنه ۷۹۰ روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت باغ و همایون بود
و حکومت آن مملکت بموسی جوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان
و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرموده و فیروزکوه و خوار و توابع با اسکندر
شیخ عنایت کرد و سمنانی و شهرآره حر با امیر عز الدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت
را با اسم امیر جمشید قارین از قم بفرهان لعورقرد و چون لقمان پادشاه
فوت شده بود [illegible] سپهر پرورش سرباد شاه [illegible] و جمیع مکارم بتمهید
عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل هر چه تمامتر بخراسان در آمده و بعد از استماع
نهضت آن حضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش
نهادند و چون ماهچه رایت نصرت را بتر افق بلده سمرقند طالع گشت امراء

واقعه چو کلک امور نفس برعو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را انوار نسبیات خود جمعی را که
دران جنگ سستی کرده بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خداداد و شیخ علی
بهادر را با استحقاق لشکر توقتمش خانی مامور کردانید و ایشان تا منزل کوکان قبند
و جمعی از دشمنان را کشته بازگشتند ذکر نهضت رایات جهانگشای صاحب قران بجانب خوارزم
و نفاق اهل آن دیار و مستاصل گشتن اهالی آن مملکت و تخریب و ویرانی آن بلاد
چون صاحب قران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنت سمرقند را از طلعت
همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان
اهل تمش اغلانی و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته‌اند و ابواب ظلم و تعدی کشاده
و در مهاد انصاف و آرام فرو بسته‌اند و دفع شر الجماعت بر ذمه پادشاهانه لازم
۹ سنه موافق توسل بود بآنجانب نهضت فرموده مخالفان بر بنی معنی اطلاع یافتند
طریق صواب مستحصر در فرار دانسته و بر جناح استعجال بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش
خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده
امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباسی و اروج قرا بهادر را با سپاهی
بر بهتو به تکامش مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت استعجال
کرده بدشمنان رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته با ملا و غنایم بازگشتند
صاحب بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته و متوطنان آنجا را بماوراء النهر کوچانیده
عنان عزیمت بمستقر سریر سلطنت معطوف کردانیدند و خوارزم مدتی سال ازمرتبه در ان

بو

بود هرچند سپهر دوار در کوآن ولایت کردید با نهار ودیعه صنایع مهمومیه خاطر و
دادی و نافع یاری در ان حد و بیرون دید و خسرو صاحب تا بعد از مراجعت از دشت
قبچاق فی سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف موسکه بر جنگی قوجین را
بدانجانب فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایع در آن
یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرزه ولد شیر بهرام مشرف بود سلطان بخت بیکم
را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب تعلقی که
بخت بیکم یاغی شده دار سمرقند تحصن نادمان کرخته خانه داد ملک لاکی و افتیمور بهادر
را عارت کو و صحن خانه خاص پادشاه را الصرف نموده جمع از اوباش و رجال نام جاهلی
بر دجمع کشته بود ندخشند و متمشیر جنگ و قتال کردید و امیرزاده عمر شیخ بهادر بر این
معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت فرمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده
سلک جمعیت محمد میرزا از هم گسیخت هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بکیلانی رفتار
بید خانی شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امید
او باز نهاده مرکب طلب و خاسر از دره و در بازگشت و در راه عثمان
اوج عمر از سمرقند رفت لشکر بر خیمه رسیده محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته
و اسبان را العلف گذاشته پی احوال او را گرفته نزد عمر شیخ بهادر در خلاف نوبه فرستاد
و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرزا بقتل رسید دیگر آنکه در آن ایام که رایات
نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بهار کشته وفات یافت و بکتیمش

او را الجد کار کشش نقل کرده در کنبد که از مسجد بالش بود دفن نمودند و چون امیر
تیمور از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر عز و جلال رسید طریق تعظیم و مودت
ولد سیورغتمش خان سلطان محمود میرا کانی برداشت و آن رتبه را نامزد شخص
را علی الرسم بر او این منشور نویسند و در اواخر سنه مذکوره تومتمش خان
بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته تا سیحون دهران
عنان نگران باز نکشید و مغلان لشکر او سر کرده ایشان ایلمتمش اوغلان
بود برزنوق رسیدند و صاحبقران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود
شدت برودت هوا و کثرت برف و سرما متوجه دفع ایشان شده صباح که خورشید
خنجر گذار اعلام زرنگار برافراخته سلک جمعیت مواکب کواکب را پریشان ساخت یک
ناگاه بر سر ایلمتمش و لشکر تومتمش رانده ایلمتمش مجال قتال و جدال نیافته
هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از ازبکان
تیغ بیدریغ گذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم طعن آتش فشان خود را در آب خجند
انداخته هلاک و جمعی بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقرانی از آن منزل
معاودت فرمود در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل قارفر فرود آمده و چون از فر سلطنت
و هجوم سپاه دریا جای لشکر بر ما از فضای صحرا دل تنگ رخت عزیمت بر
در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اودابیل تا پیل حضرت صاحبقرانی نوبت دیگر
مرزی ملک ستانی نشست و در آب سیحون پل بسته و عبور نمود تیمور قتلغ اوغلان

توبالی

سونجاک بهادر و عثمان بهادر را با رسم منقلای از پیش فرستاد و در آن ایام شیخ علی بهادر
مقدم سپاه تومتمش خان زده بگشتند از ایشان فزون از شمار و تعقیب آن سیف
بلبل الحید خود را تومتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض کردانیدند قرار
ثبات و قرار بسمت ترک پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور
استعداد و دولت عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخت راه دشت قبچاق پیش
گرفت و امیر تیمور بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بتعاقب ایشان تافت
و قراول سپاه منصور بغتتا رسانیدند و سالما و غانما بازگشته در اثنای آن حال
بر سر هر جانب که با چند خانه وار نشسته بود و جاری نموده اند و در راه گرفته در موضع اقسو
تا بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آن منزل کوچ فرموده در موضع
ال قبسون معسکر همایون گشته و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی و امرای
حضرت صاحبقرانی ترتیب یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربداران بحکم
امیرزاده میرانشاه حاکم سبزوار بود یاغی شده اند و بولایت مملکت خراسان
دیار خراسان پریشانی و آشوب است و صاحبقران والا نژاد امیرزاده میرانشاه
جهت دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده همعنان ظفر و اقبال رایات
نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظه ما دو نفر از نبایان ملک پیر محمد قلد
غیاث الدین سر علی دادا و دو پسر شیخ زین العابدین و محمود بشرف شهادت رسانیدند آنگاه
از آب آمویه گذشته باتفاق والی هرات امیر اقبوقا متوجه دمستان شد و مهم ایشان

برطبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده
حاجی بیک بهزیمت ساده ده هزار جریب کوهسار گذشت و مقید بدرگاه عالم پناه
رسیده کشته شد و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از
مردم آنجا بتیغ تعذیب رسانید و دود از دودمان اهل آنجا بر آورده حکومت آن
ویرانه را بپهلوان بایزید جیبی که در زندان حاجی بیک مقید بود تفویض نمود
آنگاه بهرات رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در شهر شوال سال
مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شد و در منتصف ذی قعده بدار السلطنت سمرقند
رسید و در آن سال صاحبقران بی اهمال داعیه جهانگیری بود جهت انتقام توقتمش خان
لشکر بدشت قبچاق کشید و الوس جوجی را عرصه نهب و تاراج کردند اما الوس
و امرا از الوس زاده متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان می نماید که بمغولستان
رفته مواد استیلای و استعلای علیتمور خان و خضر خواجه اوغلان و الکای لوای آن
را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون شورشی در ممالک ترکستان و ماوراءالنهر
بعرض رسانید آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا این مصلحت را
بسمع رضا اصغا فرموده در سنه ۷۹۱ مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان
اسفندیار آثار و تومتان رستم کردار از طرق مختلفه با جنود نامعدود باطراف و اکناف
ولایات خضر خواجه اوغلان و الکای تور ارسال داشت تا تمامی از صحرای و قفار
بنعل توسن عالم کوه و سم سمند جهان نورد سپرده بسیاری از دشمنان را در مغاک

نصرت

نصرت تیغ تیز و زخم خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس قمرالدین
عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه ۷۹۲ صاحبقران عالی جاه امیر سلیمانشاه
و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرا
عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهت دفع قمرالدین بجانب
فرستاد و ایشان تا طرف و جوانب مغولستان را با پای شجاعت و پهلوانی پیمود
چون بقراناتای بر لورت الکای تورالیغ رسیدند شنیدند که اولجی توغا محلکی
با چهل سوار بر بالای کری رفته بود و در یکی از کاهای قمرالدین دو جا زخم خورده و جنگی عظیم
واقع شده بسیاری از جانبین تلف آمده اند امرا از برای تحقیق این قضیه جاندار
و مشی و سکه را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه شتافته از کشتها نشانها دیدند
و از قوم ملعون شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان
معلوم شد که قمرالدین بعد از جنگ به صحرای اسکولو جبنی رفته است امرا بعد از تحقیق
آن خبر با منصب از عقب حرکت آمدند و چون به آب ارتیش رسیده معلوم کردند
که قمرالدین از آب گذشته و بطرف تولس رستمور و قائم آچی با لشکر بخیه و امرا
چند روزی در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تمغاهای سلطانی
را بر درختان آن بیشه نهادند و بدان الکا عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت
صاحبقران سعادتمند فائز شدند و چون خاطر همایون فرو ماندن از انتظام جمعیت
کار مغول را بآیات نصرت کاری در ضمن عنایت و اسباب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در آن اثنا واقع گشت

سلطان صاحبقران کشوردین و سرور سرفراز آن قصب السبق المجاهدین علی الکفار علیه
اجرا عظیما این کلام معجز آیین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت
ظلال السیوف صلی الله علیه وآله الهادی و از نسخهٔ انوار این دریده سنجیده
فروغ این معنی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آنگاه میتابد که نقاب از روضهٔ
دولت و اقبال از سرچشمهٔ شمشیر آبدار رست و اضاءت شمع امانی و آمال
از پرتو شعلهٔ سنان شهاب آثار روشنی دید و امید در غبار معرکهٔ رزم و
پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید
شاهی که کشید از میان تیغ جهاد: پیوسته قدم بر اوی غزو نهاد: کرد
بر باغ ملک و ایمن دین را: در سایهٔ شمشیر بود باغ مراد: مصداق این سیاق
حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصال است که از مبادی ایام اقبال و
کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهرهٔ حسب مقصود
در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته از عزایم متوالی بدرجات مفاخر و معالی
فایز میگردید: عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ: که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند: بنا
علی هذا در سنه ۷۹۶ عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده پرتو التفات بتفقد احوال
سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان را بملکهٔ سایهٔ سخاوت و لشکریان را بانعام
اسب و زره و جوشن و کبر مخصوص ساخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نمود

از آب

از آب خجند عبور فرمود و در آن زمستان حدود تاشکند قشلاق کرده در اثنای آن آوان
بهجت افزا از نتایج سعادات انحراف صحت و مرضی استیلا یافت چهل روز
امتداد یافت بعد از آن نقاهت کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن
آن حال امیرزاده پیر محمد با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد در
روز پنجشنبه صفر سنهٔ مذکوره آفتاب در درجهٔ دلو بود فرمان صاحبقران با استحقاق
در باب انفصال بسوی دشت قبچاق نفاذ یافته کشند ایران و توران زجای و
با همه ولایت کشور گشای آغاز طی منازل و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان
از قدوم همایون غیرت افزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان با بکشتان
اقبال آشیان رسیدند و بوسیلهٔ نوئینان عالیشان بیارگاه سپهر اشتباه درآمده
بگذرانیدن تنسق و اسب را بوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض
نمودند ملخص عبارت آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و
مصاف نهایت نادم و پشیمان است و امیدوار از مرحمت صاحبقران عالی مقام که صحایف
جرائم و آثام او را بزلال عفو و اغماض شسته نوبت دیگر بر سر عنایت و رعایت
آید تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده گردن بعد رقبهٔ او از ربقهٔ انقیاد و متابعت
بیرون نیاید: یکی بنده باشد بفرمان شاه: نه پیچد دگر سر ز پیمان شاه: امیر تیمور
بدان سخن ما خذ ای التفاتی نکرد و سرزبان آورده با وجود انواع احسان و
عطوفت که از پیش نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بعقوق

مبدل ساخت عنان نهضت و ثبات را بصوب ممالک محروسه تافت و الکو را که غم
رزم او خرم کرده زبان باعتذار و استغفار می گشاد چون بکرات نقض عهد و پیمان
از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نداشت و بزبان و دل او هم راستی نیست
قریب است این حمل جز لفظ لعنت و ایلچیان را طوی داده و خلعتی زرد زری
پوشانیده موقوف داشت در روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکچیک قلاق را از
جبال مشهور آن بیابانهاست رسیده روز جمعه الخ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر
تیمور جهت نظاره دشت قبچاق که هشتصد فرسنگ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد
بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار سبز بنظر در آمد فرمود لشکریان
سنگ آوردند و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگتراشان چابکدست
تاریخ آن ایام بران مثبت کردند و روز دیگر از آن منزل کوچ بوقوع انجامید
یکبار آب سیلان جوق شتافتند و از آن عبور نموده بعد از ده روز موضع انانغور (?)
محل نزول دلیران رزم آور گشت و چون از ابتدا نهضت از تاشکند تا آن غایت
چهار ماه گذشته بود و نقصان تمام بآذوقه لشکریان راه یافته و آن دشت از
آبادانی و زراعت بسیار دور است در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نموده
بهای یک گونی بصد دینار کپکی رسید و الفا (?) قیمت یکمن غله لنگ بزرگ عیار (?)
... نیز (?) است بصد دینار کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکر در آن بیابان با
تخم مرغان و گیاه (?) ... خود (?) اوقات می گذرانیدند و ای منعی بر (?)

ضمیر (?)

ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت
و فرمان اعلی شمت نفاذ پذیرفت که امرا تومان و هزاره جات و صده جات
و دهجات جار رسانیده محلها دستان (?) بهیچ آفریده نان و کاج و بغرا و تماج
نپزند و همه کس از مطبوخ بیلحاق (?) قناعت نمایند و امرا تجربه فرمود از یکمن آرد لنگ (?)
انبار ... کفایت از ده هم ... است با فایده مقدار ... گذشت کاره یلماق از
دیک بیرون آید و متوارث شد و هر یک از متعینان ما تقدیر افراد الناس روزی یک
کاسه یلماق اکتفا کنند لاجرم جمعی آن که نکنت (?) سر افراز هر کباب گوشت مرغ و قاز
تکلف می نمودند در آن ایام بطرفی یلماق سر فرو می آوردند تنکیها نیاز ازین
خشک و تر نه چو انبای دریوزه گر در بدر نه گرسنه برسد و حت حشم که همه بر
گوشت بوده است بی شم و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظه آنکه توسعه در ماکول ملازمان
قبول همایون پدید آمد روز شنبه غره جمادی الآخر جهت شکار فرمود امرا برنغار و
جرانغار بر جرگه روان شدند و آن مقدار صید راندند چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور
... بهزار آدم (?) ... از تیر ... و شکار افکندن فارغ گشتند با وجود خیلی آن لشکر بیابان
هر جانور را فربه می گرفتند و لاغر را می گذاشتند و در آن صیدگاه نوعی آهو
یافتند از گاومیش بزرگتر چنانکه هرگز ندیده بودند و منقول آن را قند غاتی (?)
میگویند و مردم دشت آن را بکی میگویند القصه مدتی قوت سپاهیان از گوشت ... (?)
سپاه نصرت شعار در دامن خجیه (?) دیده و معکر بوده که آیا کدام یک از امرا نصرت شعار

پرداخته سرداران لشکر را منقلای کرده وران حالی امیرزاده محمد سلطان از النورد
التماسی نموده آن حضرت ابوی رجوع فرمانید و این جرات ازان آب شهزاده
بلند همت بیست و ششم اتفاقی دو روز جمعه ماه جمادی الاخری با جمعی از عظما و قوشیان
و امرا ایشتیر روان شد و شب و روز کوچ بکوچ کرده تفحص کنان تا حالی مسافت می‌نمود
و چون از آب ترنک عبور فرمود قراولان خبر رسانیدند که در هفتاد موضع آتش
افروخته دیدیم و هرچند تفتیش کردیم از افروزنده آتش‌ها اثر نیافتیم اگر لشکر
آمد این چه اشتهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بصاحب قران
مظفر لوا انهام نموده آن حضرت چون این خبر را شنید از روی تعجب هرچه تمامتر در حرکت آمد
و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته متعاقب منقلای بود و عنان گردون ماثر را بتابانی
در زیر سم ستوران کمهیان نورد آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند
و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور بقوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان
را که مرد جلد کار دیده بود بکوکری روان فرمود او دو شبانه روز بسرعت برق
بار اسب رانده در شب سیوم الاجوقی چند دید و در پس پشته پنهان شده صباح
شخصی از آن الاجوقها بیرون آمد و بطرفی روان شد شیخ داود او را خوب گرفته آورد
بنظر صاحب قران والا رسانید و آن حضرت شیخ داود را کمر ترکشی زرنگار و خلعت
خاص انعام فرمود و از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که ما از
میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم و از حال خبر نداریم اما چند روز

شد که ده سوار جبه پوش آمده در پشته بر زیر نکو بکیت بسر برده بودند انم چه کس بودند
امیر تیمور بعد خواجه را با سی نهرار مرد تعیین کرد که مردم از الاجوقها را کوچانیده بار دو
رسانند و تمارسی را با بیست سوار از سالدار که جبه پوشان الهکار را یکی
آورند و تماری با آن مردم حرب نموده بعضی را گشت و بر خیرا گرفته بپایه سلطنت مصیر آورد
و با دشاه جواب اسخت سر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم فرموده روانی
شد و چون مرحله دیگر بیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسید و بر پل
سوار پاستاده با تمام سپاه ظفر مآب طایفه برروی جسر و زمره از میان آب عبور نمودند
در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی شان صادر شد
در لشکرهای از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل که معسکر شود خندق کنند و بر سر
متوالی چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که قشونی از سپاه مخالف
نمودار گردید و امیر تیمور چهار بخش که و زر بسیار دو دران بخشید تیز فرا مید و قراولان
شخصی را گرفته بنظر انور رسانیدند و چون از و خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان
شنیده که در میان لشکر شما اذوقه نایاب است بنابران فرمود که شما را تاخت کند
و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن بیشه‌ها در نزدیکی گذشتند
و در پشته مجموع از اذوقها باز خوردند و چهل سی اگرفته آوردند امیر تیمور میرزا ابو فور انعام و
اکرام مباهی و مفتخر ساخته از کیفیت احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب گفتند
متواری شده بود لشکر در فرق کول جمع آمدند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم الکاه

جلال حمید تقرا دلی تعیین فرموده وایشان بامتثال امر مبادرت جسته وازگل ولای پر
عظیم گذشته با میر جلال حمید پیوستند و چون رفته گردهی از سپاه دشت را از
بر پشته ایستاده دیدند امیر ایلکو تیمور با اهل جمع از آن لشکر کوه شکوه بجانب ایشان
روان گردانیده و جماعتی از آنجانب نشسته پایهای شتافته مردم امیر ایلکو تیمور بجای
آنجماعت برآمدند و دران سمت فوج سپاه مکمل آراسته مهیا نمودند وایلکو تیمور
را برین حال مطلع گردانیده امیر تیمور نیز بر پشته برآمد و بنابر کثرت لشکر دشمنی
مصلحت حرب ندانسته پای بازپس کشید و اشاره فرمود تا مردم او نیز از آن
ولایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع امیر تیمور وقوف یافتند عنان از پی
او شتافتند ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر
تیمور از غایت تهور و پاس نیات منقسم و زخم تیر خار اگذار دشمنان را آن مقدار
باز داشت که اکثر سپاه از لای و وحل بگذشتند اما خود پیاده دل شده ترجم تیر
از پشت زین بر روی زمین افتاد بر پشته نشستند تا رگ از رگ تیر برآمد بگردون
فغان و نفیر و دران معرکه امیر ملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ازلات
نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آن حال ماهچه علم همایون فال صاحبقران
ستوده خصال با طایفه از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان
موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و سپاه جلال خاکستر آن
ادبار را منهزم ساختند و امیر تیمور کورکان بار دوی نصرت نشان مراجعت فرمود

جمیع اکه در

جمیع اکه دران معرکه لوازم شجاعت و مردانگی تقدیم رسانیده بودند بانواع مرحمت
و رعایت مفتخر و سرفراز گردانید و خوانین ایلکو امیر تیمور را مشمول عواطف بیدریغ
ساخته مناصب او را بپاره ملک و لشکر قلیچی ای ارزانی داشت و مهر بزرگ ایلکانی
دهم بوده را بدو سپرد و چون قریب شش ماه بود که رایات نصرت آیات از صوب شمال
مسافت بمحلی رسیده بودند در بست هشت از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق
لامع می گشت بیابانی بود بیرون از حد گوشت شمار منازل زبان‌ها گذشت
دران ناحیت آفریقی هزار گام که بودی دران توانا صبح و شام و دران موضع
بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضا و تربیت غرائب ماه زختلی وابسته بود
دران بی کران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی اوقات شب القصه چون صاحبقران
گیتی ستان از آن منزل نهضت فرموده و بتحقیق پیوست که توقتمش خان تصور دریا
عاکر منصور بحنک نمی ایستند وایشان را الطرف خود می کشند امیر زاده عمر شیخ
با بیست هزار سوار بر سبیل الغار از پیش روان ساخت و خود را بمن لغات رسانید
تا ایشان را توقف ضرورت شود امیرزاده بموجب فرموده عمل نمود روز دیگر برآمد
که مقابل طرفین سکه نکردند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند گفتار در بیان تعبیهٔ سپاه
و محاربهٔ آن دو پادشاه رزم خواه صباح روز سه شنبه که لوای کشور گشای
آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت منفتح الابواب ندای فتح
اقران ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق

متوجه تعبیه سپاه نصرت عطیه گشته در موضع قندرچه هفت فوج ترتیب داد و زمام
باشلامیشی هر فوجی را بقبضه اقتدار یکی از سرکردگان نامدار نهاد و فوج اول بفر
طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و در فوج دوم در خاصه آن حضرت بیمن
امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم بحسن اهتمام میرزا امیرانشاه
تعلق پذیرفته ضبط برانغار نیز بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین
تزیین گرفته او نیز بدست راست شتافت و قول هم بقوت شوکت امیرزاده
عمر شیخ مستحکم شده جای او در جوانغار مقرر گشت و در فوج دیگر نیز از قوت و صلابت
امیر عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه درگذشت نظم آراست صاحبقران هفت
صف عنان سمند لعلات بکف بدان هفت سد سکندر هراس مهندس شده
هفت اختر شناس در آن هفت البرز پولاد کوش نهان هفت دریا آتشی کوش
وز آن جانب توقتمش خان لشکر فراوان بیت یکی ور برآورده بازو برآورد
رو بمیدان راست و قلب و میمنه و میسره بیاراست از نژاد کان فرخ نژاد نسل تاشتمور اوغلان
و بیک یارق اوغلان و ابلیمش اوغلان و بیک یولاد اوغلان و علی اوغلان
و چنبه اوغلان و امرا شجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنغرات و نور
قنقرات و قبا و قچوره دارو سن حوق قیات و عیسی بیک و حسن بیک ساری
دکوکه ترغو و علی بی شیرین و قونغور و غیرهم از سرداران سر جوق اوجی آراسته و مستحکم
ساخته اعلام استکبار برافراخت علم‌ها خانی برآمد با فوج محیط صلابت در آمد ز موج

در آهن

در آهن چو دریا اقیر زد دستور صکراهی در زر ریز سپاهان نوردی فزون لشکری
ز جوجی نژاد اسپی هر سوسری همه دست نژادان درنده خوی زلوده زبر آنان
درنده کوی همه زد دو خشمانی و دیر آشتی سرشته ز خشم اندیشه آشتی و چون قتلق و بآن
لشکری بیکران اطراف سپاهان را فروگرفت امیر تیمور از غایت تهور شارت فرمود
تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و بافروختن آتش و پختن آش اهتمام
آوردند توقتمش خان را از آن حال شاهده نمود از بسیار تکثیر و قلت التفات آن لشکر
یکی بدشمن انگشت تعجب بدندان گرفت و مقاربان دشمنت و چیر صف آرایی گشته یاد
حملة الطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی هر خوی از غمام تیغ مهند
سهام باران از خوف میغ فرو میبارد و سرهای سروران در فضای معرکه سان
کوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب کشن فرود
آمده و دو رکعت نماز گذارده روی نیاز بر خاک مسکنت نهاد و بزبان تضرع
ابتهال از درگاه ملک بخشش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد فراغ از مناجات
دعوتی حاجات نشست از تهور بیت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ
خارا گداز عنان تافت سوی صف کارزار قوی دل شده دست از خوش تن بکنیت
قرین دشمن از دوستش و در آن حین نعره گشتن طبله نوبت و نعره دو دمه ترکی شو
امیر سید برکه و مشایخ عظام جام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل سرها
برهنه کرده دستها بدعا برآورده از ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان

والخفاص برایات عظمت توقتمش خانی از حضرت عزت مسالت نمودند و عالیجناب
سیادت قباب روبخیر و کامیاب آورده کفت توجه جهت شدت فانک منصور
وا آمده التنب سنیه ها در انداز و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی علیهم
الیهما و انما ما فرمود مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه از زبان
الهام بیان گذرانید الکاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر
شاهزادگان و امرای ظفر پناه تیغهای جلادت آخته لعبت با حمله بر اعدا در آن
آخر تاختند و ایشان نیز بمقام مدافعه و مقابله در آمده زلزله در زمین و زمان انداختند
از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از بار حمله پهلوانان آتش کینه دلیران
بر افروخت از سیلاب خون قضا صحرا و هامون نمونه امواج جیحون گشت و از دود
گشته آن دشت بلند گشته از کوه الوند در گذشت ع جهان گشت بحری ز خون
نابت درو کشته ترمالان قباب شد ز کشته در هر طرف پشته ع هر پشته
سرگشته آخر الامر مبارزان موکب ظفر پناه بضرب سنان و شمشیر صفوف لشکر دشت را
در هم شکستند و توقتمش خانی معاودت صاحبقران کرد و فا قدره در خیر مکمت خود
ندیده بر شاهزاده و امیر تیمور عمرشیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه بهی چون کوه بار
جا بلعبه بر خم کرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را باز کردانید و توقتمش
خان از آن جانب تیر عنان بر تافته بر سر هزاره سلدوز شتافت و تیر باران کرده
آن جماعت را از پیش برداشت و در لشکر قیامت اثر با جمعی از مردان دلاور صف

کرد

کشید و حمله نواحی از عقب صاحبقران مظفر لوا کرد کجکینی را توقتمش تاخته
این خبر بموقف رسانید و متعاقب حمله قاصدی از پیش امیرزاده عمرشیخ آمده
جهت مصلحت همان کومک طلبید بنابران امیر تیمور کورکان با تمامی سپاهی
ملازم رکاب نصرت انتساب لعوند سکبار بر توقتمش خان حمله کرد و پای ثبات
و قرار خانان از مشاهده حرکت آن خداوند رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار
آوردند ع رمیدند آن وحشیان دلیر چو نخجیر آهو ز صیادی شیر ش ولا العجب خورشید
رخشان بر آن علم سپاه کوکب بر یکو زنهم و شامت کفران نعمت بادشاه
صاحب تائید شامل حال توقتمش خان گشته مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
به تحقیق انجامید و بسیاری از لشکر باز داشت تیغ بیدریغ گشته بخواری سیهزم
الجمع و یولون الدبر بر صحیفه ادبار او نوشته شد لکانت کوید و صورت این فتح
طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه رجب سنه ۷۹۳ روی بمنوعات
قران مظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان
با دای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت کردان خنده و نفایت انعام
والتفات آن حضرت مفتخر و سرافراز شده و رایات مباهات برافراختند و حضرت
صاحبقران مراسم محامد حضرت جلال سبحانی بجا آورده شکرانه آن موهبت چندین درم
و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر یک نفر برگزیده بعقب منهزمان
ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب عدو شتافته تفحص

ایل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از کریکان بتیغ سپاه رفیع کور رسیدند و اکثر بدان
در پیچ شمشیر آتش بار خرمن زندگانی سوختند و از نهیب آب خونخوار شعلهای حیات
فرو نشاندند سیل خشم و آتش قهرت چون هر قاتل است در میان آب و آتش
زندگانی مشکل است و توقتمش خان باندک مردم از آن گرداب بلا بساحل نجات
رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر
تیمور بنفس نفیس با صد هزار او در توبه نشسته شد فرد لشکر آمد زبهشتی زبی رسی
گیتی ز انداز پشت و ۲۶ روز علم اقامت افراخته داد عشرت و کامرانی داد
زیب عیش و نشاط او را شنید جهان را تازه شد از سر جوانی ذکر مراجعت صاحبقران

بسعادت بدار السلطنه سمرقند و بیان بعضی از احوال او علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان داد و دلکشان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال
نامحصور در معسکر نصرت آیت جمع گشت امیر تیمور قرین اقبال بسعادت بجانب
مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود لشکر منصور در غایت بهجت و حضور گران
تا گران بار دشت و بیابانها فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و هر
منزل خرم و خوشدل راه میپیموده لوازم نشاط و شادکامی بجای میآوردند و از جمله
موارد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه امیر گشته بود یکی خرگاه کوتر ریست
وقت نزول و ارتحال آنرا از هم نمی گشادند و بر گردون بسته هر جا منزل میکردند
بنابر آن هر یک از متعینان در همچنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روز

دانره

داشت و بکام دل بهمت بر استیفای لذت نفسانی میکوشید و بعد از عبور از آب سیحون
صاحبقران ظفر قرین اغرق را بعهده امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر
جناح استعجال روان شد و در ذی قعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال با برادر رسید
و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس شد را محل نزول همایون گردانید و بعد از
چند روز بر بساط نشاط نشست امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان
ساخت و خود بنابر کمند شستاقتلاق انداخت و در محرم سنه ۷۹۴ امیر حاجی سیف الدین
با تمامی سپاه ظفر قرین بنابر گشت رسید و چون امیر تیمور زمستان در آن ولایت بپایان
رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات بر بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند
روان شد و صحرا از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در ان منزل امیر
پیرمحمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و تومانات بدان
جانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز در باغ بعضی از بناها ارکان
عالی بر افراخته چند روز بعیش و سور و نشاط و سرور مبسوط ساخت و چون از آن
امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله بر افراخت سعادت قرین
توسن بخت رام عروس ظفر جلوه گر صبح و شام گفتار در یورش پنجساله صاحبقران هفت
اقلیم و اختتام یافتن باتفاق الطاف پادشاهی در ملک قدیم او دست
جمشید خورشید هم اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال او است تا هر صباح
از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت اندود جهان را بروز بهجت

افروز متواتر رسید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه او است تا شب
بهای طول ساحت وسیع فلک منیع نه پایه اجلال او است ناقص خود را بدرای کامل
متواتر گوید : خور که مسند ز برج چارم ساخت : هر سحر از تیغ [illegible] افراخت : تا ز
نور شمس جهانی ظلمانی : گشت همچو بهشت نورانی : ماه عالم نورد تا هر شب : ننهد بار
در طریق طلب : نرهد از حضیض برج و بال : نرسد سوی خانه اقبال : تقریب این سبب آنکه
چون حضرت صاحبقرانی آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روز در سمرقند
بعیش و نشاط گذرانیده عزم جزم فرموده که حرکت دیگر ولایات ایران عبور نماید و هر کس را
که در غیبت موکب همایون پای از حد فراتر نهاده باشد بسر پنجه غضب تادیب فرماید اران
فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار لشکرها را رسانند و استعداد
یورش پنجساله کرده در سایه بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه
در روز جمعه [illegible] رجب سنه ۷۹۴ موافق [illegible] نهضت همایون اتفاق افتاد و در [illegible] شنبه غره
شعبان مزاج اشرف از منهج اعتدال انحراف داشت و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور
مرض امتداد یافته و رتبت برات [illegible] مداوای اطبا مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم
بخشش تعالی و تقدس براه صحت از دیوان [illegible] فهو یشفین کرامت شده و روز
شنبه [illegible] ماه رمضان از منزل [illegible] داخل ولایت بخارا شده در اوقات [illegible] مرفه الحال
افتاده بعد [illegible] عالی [illegible] جنود فتح و فیروزی [illegible] و عساکر سعادت و اقبال
ملازم موکب نصرت نشان : سعادت [illegible] اقبال خادم : جنود فتح و فیروزی ملازم : و اعلام ظفر اعلام

ازآب

از آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه ۲۴ شوال حوالی استراباد
معسکر اقبال گشت و در آن روز مرتضی ممالک اسلام سید برکه که [illegible] ازین
پیش برسالت بنزد اولاد سید قوام الدین رفته بود بازآمده سید غیاث الدین ولد سید کمال
الدین [illegible] سید کمال الدین که خود از ملازمت تقاعد نموده بود
آتش غضب امیر تیمور گورکان مشتعل یافته بمازندران شتافت چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در
۴ فرسخی است محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات آنجا را بماوراء النهر فرستاد آنگاه
عنان بجانب جرجان تافته در ۱۰ محرم سنه ۷۹۵ نزول [illegible] از فر نزول صاحبقران [illegible]
غیرت افزا ساخت و ایالت آنجا بجمشید قاری مفوض کرده [illegible] ابا اسکندر شیخی را
افراسیاب [illegible] مسلم داشت و در روز پنجشنبه ۲۴ صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان
بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاهزادگان عالی مکان امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده پیر محمد ابنا امیرزاده جهانگیر سپاه منقلای را سر کرده پیشتر تواتق روانه شدند
بقزوین و سلطانیه رفته و کار آن مملکت از جانی طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه
بکوهستان شتافتند و دفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده و بعضی از
بموضع شیخ [illegible] از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان
را با ابراهیم شاه که حاکم کوهستان بود مصالحه روی نموده عنان [illegible] ملازمت حضرت صاحبقران
انعطاف دادند در خلال این احوال بادشاه ستوده خصال [illegible] ملک عزالدین والی
لرستان حقوق را [illegible] مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید و نقش همایونی

متوجه فرع او گشت و بعد از نزول در منزل خرم آباد خبر آمد که ممالک عزالدین از دست
ملک و مال برداشته روی بصوب گریز نهاده و آن حضرت از لرستان لشکر کشیده
روز چهارشنبه ۲۳ ربیع الآخر سنه مذکوره از آب [illegible] عبور نمود و بظاهر شهر [illegible]
نخلستانی فرود آمد و امیرزاده پیر محمد با لشکر منقلای در آن منزل بموکب همایون پیوستند
آنگاه رایات عالیجاه بصوب شیراز خرامید و [illegible] و تایید ازلی مجلد مذکور شد
شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانیدند مقارن بصوب [illegible] از رفت [illegible]
حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز متوجه گشتند و حکومت
شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لوای کشورگشای در روز جمعه ۲ جمادی الآخر بجانب
اصفهان در حرکت آمد روز شنبه بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاولی سنه ۷۹۵ موافق
توشقان ئیل صاحبقران کامران [illegible] رسیده و در صحنا [illegible] قوی حرب صاحبقرانی
از قضیه شاه منصور حامی با چند اسب برشدنید [illegible] در سمار روز از آن [illegible] در
فعل او شیخ نور بهادر مقرر فرمود و امیرزاده شاهرخ را ظفر که از ملازم رکاب
نصرت انتساب بسعادت [illegible] هرچند از احوال شاه منصور تفحص رفت مسامع علیه
میرسانیدند [illegible] شده میخواهد [illegible] فرار اختیار نماید [illegible] قوی حضرت صاحبقرانی
از قضیه شاه منصور حامی چند اسب برشدنید [illegible] در سمار و از آن متعدد [illegible] سپاه
بودند قول [illegible] دلاوری کمی را مستقر [illegible] فتح [illegible] و آن دیگرها [illegible] دار
محمد سلطان [illegible] و در عقب او شیخ نور بهادر مقرر فرمود و امیرزاده شاهرخ را

طر

طر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را در ابتدا [illegible] پیش برده
کرده بودند و [illegible] گردونی [illegible] و آراسته روی بسعادت لشکر زاده
که در وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار ترک [illegible] کشورگشا حمله کرد و
شور عظیم زده [illegible] وحضرت صاحبقرانی با جمعی از خواص [illegible]
نظاره جلادت آن پهلوان [illegible] شاه منصور بجانب آن حضرت حمله آورده جانب
قرانی کامکار [illegible] که نصرت [illegible] که از دو ماره روزگار در آورده قولا
خود که تیره آن حضرت [illegible] از صدمه جنگ [illegible] تیره برده صاحبقرانی
نامدار تا آنکه [illegible] از ده پانزده کس نماند [illegible] توکل بر حفظ و تایید آفریدگار کرده پای
ثبات [illegible] اعزاز [illegible] تا شاه منصور برسید داده
نوبت شمشیر بخود [illegible] آن حضرت رسانید و از حفظ الهی [illegible] حامی [illegible]
گوهر آن صاحبقرانی [illegible] هیچ ضرب بر وجود مبارک آن حضرت نرسید و [illegible]
بر جای خود تمکین و ثبات [illegible] همچون [illegible] تغیر با وضاع همایون راه نیافت
[illegible] بر آن حضرت سر گرفت و [illegible] آمده که [illegible]
نموده دو دست [illegible] زخم شمشیر از کار باز ماند سپاه دشمن همه در آن [illegible] جلادت و
دلاوری بظهور رسانیدند و شاه منصور از آنجا بطرف قول حمله آورد و امیرزاده محمد سلطان
لشکر دست راست [illegible] و پشتیبان [illegible] دیگر [illegible] که ملازم او بودند [illegible] دشمن
کرده [illegible] و امیرزاده پیر محمد با لشکر دست راست باغی را در هم شکست و امیرزاده

شاه منصور حیدری دولت در آن موج ایستاده چون شیر غران و ببر بزبان جنگ
میکرد و جماعتی از زعماکرد و تمام از گریخته بودند باز جمع شدند القصه شاه منصور
با آنکه در سن هفت سالگی بود بمانند اگر دستان زال را آن روز نبرد حاضر بود سر ...
امکانی سر و دری کمتر یاد کرد امکان کردها حوالی ارجز باشند دلیر عنان
هرگز نباید از بزه نشرجنه آمنیت مانند تیر در آب آهن گرز متوجه
گرزی را بارد آسب که بسیار دست بست یا آی دست شاه منصور حضرت
صاحبقرانی آورد هدایی زده سر و تنش بخاک آمد تا صفت فتح و فیروزی آیات
شمع وزبان نشاید عاجز گشتم سر دشمنان تو استغفر الله حجود هم تراز مهان
تا داد ایشان از دیگر لی بها تر باشد و در موضع قومشه بقرهای شهریار کار
متصل آن مظفر بسمت نفاذ پذیرفت و روز سه شنبه ۸ رجب آن جلال عالی
مقام گشته شد و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم اصفهان
اقبال اصحاب غنا و از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در صفاهان نزول
نموده روانی باخبران با ایالت حادثه شدند هنوز غمزه خونریزیا بر سر جنگ

امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع در آن اوقات دست داده

چون در آن اوان امیر تیمور به فتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و کردستان
قیام مینمود سلطان احمد جلایر در دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالم پناه
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود تا آن حضرت کمند همت بلند بتسخیر عراق

عرب انداخته و در هم ماه رجب سال ۷۹۵ از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد
و چون در ضمان حمایت مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید
چند روز بساط عیش و نشاط انبساط فرا داده زمام حکومت ممالک ...
وری و دربند باکو با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار میرزا
میرانشاه بهادر نهاد و در روز شنبه ۳ شعبان از همدان نهضت فرموده قلاع الراه
خیمه گاه به نشاط صید و شکار بر افروخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بنت قولاعی
شتافته یاسا رق محمد ترکمان و جهانشاه و کیصار ... گشته بودند حکم بر فرموده
را منهزم ساخته و غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور بهادر در کرکیکان را تعاقب نموده و جمع
کثیر از ایشان را کشته بموکب همایون پیوست و در روز یکشنبه دهم ماه رمضان حضرت گیتی
از دشت قلاعی بازگشته بابق یلاق شتافت و بقیه ایام آن ماه در آن مکان
بپایان رسانیده و در یکشنبه غره شوال شبانها و لوازم روز عید قیام نموده و از دو روز
در دو سه ملازمانی شیخ عبدالرحمن اسفراینی از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد
جلایر برسم رسالت تشریف آورد و امیر تیمور بتعظیم و احترام آن بزرگ قیام نموده شیخ پیغام
والی دار السلام بعبارتی لایق ادا کرده و پیشکش که آورده بود عرض نمود و چون سلطان
احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور نگشت و شیخ
بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش یافته عنان مراجعت بصوب دار السلام انعطاف
داد و الکاء بواجبات بموجب فرمان جهانگشای رسانیده مصلحت عبور از دجله

شانزدهم مذکور نماز پیشین و روز جمعه سلخ شوال موافق توشقان ییل نهضت همایون از آق
بلاغ اتفاق افتاد و موکب عالی بشش روز طی مسافت کرده بمزار شیخ یحیی که بنفتیا ابراهیم
لک مشهور است رسید و خبر عالی مقام از صمیم و رای عقیده لازم الاحترام چنان
معلوم کرد که مهیای فرمود سلطان احمد جلایر کبوتر بطرف بغداد پرانیده اند و کیفیت
آمدن آنحضرت را مکتوب کرده پرانیده بنابران فرمود همانا تحقیق این نامه را او ربوده
رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی که بسیاه امیر تیمور تصور کرده بود هم بعد از تحقیق
بود که حشم و صحرانشینان از گرد لشکر جغتای رسیده بدین حدود ... اند
وآن نامه را بستند بر بال مرغ دیگر که بغدادیان را تخو نامه بر سلطان احمد بغداد ... مطالعه
رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانید و در ... ناتمامی
کوچید و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار می کشید و از این جانب صاحبقران
گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت [illegible] مسافت طی کرد و بتاریخ [illegible] شوال
جهانبان جوی جم ... از بغداد با لشکری بشمار رهبانی ... از بانگ نای و نفیر
از هم سهم آن سراسیمه گشتند بغدادیان ... برعزم جنگ میان ... و سلطان احمد
و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه ...
روی آب روان گشته از آن طرف بیرون رفت و کشتیها یافته ...
آورد و امراء لشکر باقی بنفیسه التفات نکردند و ... برق و ... از دجله گذشتند
و امیر تیمور در کشتی خاصه سلطان احمد که ... نام داشت نشسته از آب عبور نمود و

داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب فرماید و امیر اسعد خواست که آن حضرت
را باز گرداند ... بحکایتی ... با عزم روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت
نقود با معدود و نفایس خاص بر استران و شتران بار کرده همراه می برد و در راه
گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب می
شتافتند تا در شب کربلا ... اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ
ارسلان با قریب ... بلات ... رسیدند و سلطان احمد خلیل و ... نفر
روز یکشنبه ... در دشت کربلا سلطان احمد رسیدند و آن جمله امرا
بودند ... ماندن بودند ... از آن روز ... گرم بوده
دشت کربلا ... اعدا ... از شدت حرارت و ... لشکر را
هلاک ... و جوی آب ... اعلی و جلال ... جمعی
... فرستادند و ... زیاده ... آب ...
بان ... اعلی ... از آن ... لشکر ...
جلال ... از تشنگی جلال ... آب ...
... گرم ... و ... جلال ...
از حضرت صاحبقرانی ... از عجم ... از عرب ...
بهمین بلا مبتلا گشته و عرب ... ماندند ... عجم ...
مشهور است ... اگر ... آب ... هلاک ... عرب ... گفت

یقین میدانم که اگر آب تو مرا جان نبخشد هیچ کس برنخیزد و لیکن هیچ اندیشه دارم
گرانی فضیلت عرب افوت شده ذکر جمیل را بر حیات فانی اختیار
می کنم و فا ربراکرده آب بتو میدهم تا اما احد و شنه حسنات عرب یادگار بماند
آب را بعجز داد و بآن تربیت آب از مرگ نجات یافته جان سلامت از آن
بیابان بیرون برد و ذکر ستوده بر روی روزگار باقی اندام جلال الدین این قصه
که دو کفت در زمان امتلا بای عرب میکنیم و از هند جای بر خاسته آب تو مسلم
و این تحقیق برسته هر چه را الدین از نهایت میکرد انم شرط آمد چون سایه اعزاز
اعطا یعنی صورت این حال عصد الدین ما در باب آب کرده نموده و این معنی بنیاد
الامار بر خواص نه لسید و بعد روزگار بماند اسباب علی بعقب نموده مر تران گواه
و امیر جلال بر هلاک خود ستاده آب با و داد تا حیات امید و زان تشنگی
سر فوت رسیده بود و حارحه ماریب و امیر جلال سر برکت این مروت و نیکو کار
از ان ورطه سلامت برست و از انجا تا سار را دل باد از سعادت ایمان مستند امام
معصوم ابی عبد الله حسین بن علی با ربع علیهم السلام رسیدند و علاء الدوله بر
احمد و بعضی فرزندان و متعلقان او را اسیر کردند و سلطان احمد را بر خان از ملک
و مال و زن و عیال بر داشته با محمد ... برای زنان و حوران اسرا ادب زینب و کی
در یافته اتباع اعلی امیر جلال حمید با جراءت با در اندوه مراسم رحلان بدید
آن حرکت لشکر اراده جلال کفایت سخت سست افعال و عقل و دکی مست سیده

بعد محمد زاده از ان او را اسباب و عادت کرده بود و امیر جلال را از زمان عادت رسی
ستایش نموده و درخش هیچ خاکسار و ما کرده و اما که در جهان روز هر که جان
سر در حصار رود و دل بر هلاک خود نهاده و در باب اعلی را انساری نا امیلی لب و
الوس حالی عاری
با نواع نوازش خسروانه اختصاص بخشیده باد و لیت مرد جلد عمان الحرب نونتان
تا چند آتش ازان ای از اسپ فرود آمدند و دست به تیر و کمان برده نشنه کردن ترکمان
چنان آتش افروختند که بر ملک بر فلک سوختند کذر کوه تیر از زره ها چنان شد باد
از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخم بر دست زده بان و نشیند جان
ساکت ما بردن بودند و امیر مظفر منصور با غنایم غیر محصور مراجعت نموده بشرف طواف
کعبه احترام امام حسین صلوات الله علیه و سلامه مشرف گشتند و بدرگاه عالم پناه شتافتند و
بنوازش بیکران مخصوص شدند زخاک درش چهره آراسته شدند هر یا فتند و آنچه
می خواستند و صاحبقران کامران قریب سه ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی
بگذرانید و داد عیش و نشاط داد جام های ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در
کشید وقت صبح است لب و جله و ابر بهار ای لب کشتی می بانشاط بغداد و بهار
و جله عمر لیست تر و تازه و خوش می گذرد ست حیات عمر کرانمایه غفلت مگذار ذکر فتح
تکریت بعز دولت صاحبقران علی بحب بیانی تا خت بعضی از بلاد و دیار عرب
چون بغداد کوزه تصرف فرمان قهار لاد و عباد در آمده جمیع ارکان موفق فتح نمیشد

در زمین نواحی قلعه ایست تکریت نام در نهایت حصانت موصوف و بنهایت
متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مقبل مستمک آن را ملجأ و پناه ساخته
و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام می‌نمودند
و مدتی مدید هیچ صاحب دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین
را مسخر نکرده بودند صاحبقران کشورگشا بعد از استماع این سخن خیال آن قلعه تسخیر و
قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در [illegible] محرم سنه [illegible] از دار السلام بغداد عنان
عزیمت بدان طرف انعطاف داد و در روز [illegible] محرم بپای قلعه تکریت رسید عساکر
نصرت مآثر آغاز محاصره و مهم [illegible] کردند و در آن زمان والی آن قلعه متحصن بود او را
امیر حسن می‌گفتند و چون از وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خود را بدرگاه
عالم پناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران [illegible] نوازش
او [illegible] کرده فرمود که برادر خود را بگوی تا از قلعه بیرون آمده عتبه علیه را قبله اقبال
گرداند تا بانواع الطاف خسروانه اختصاص یابد و او به تکریت باز گشته آنچه
شنیده بود بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع
و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از اهتزاز نسیم این خبر شعله غضب جهانسوز
تکریت [illegible] از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته
امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و توابع امرا بموجب حکم عالی اطراف
قلعه را [illegible] با امرا و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبها بر کار داشته برج و [illegible] را

برای

مسکن ساختند و آن جماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نموده اراضی تکریت را از
غربال سوراخ سوراخ کردند و امیر حسن از زمین بدره آن حال دانست که مهم خالی از
اشکالی نیست لاجرم مادر و ... خود را متعاقب بیرون فرستاد تا زبان از نفحات
جرایم او [illegible] اما فایده بر آن مترتب نشد و تربیت نیافت و امیر تیمور جواب داد که او
خود بکلا ... بیاید و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و بعد از این پیغام
حسن رسید بار دیگر بار [illegible] بر بست و پیچید و در مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار
یکبار از اطراف و جوانب آن حصار در آمده شب چهارشنبه [illegible] محرم آتش در ستونها
زیر برج قلعه افروخته بودند و چون آن چوبها سوخته گشت دیوار آن قلعه از زمین افتاد
و کار بر اهل حصار با ضطرار رسیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان
حکم ... پایه داشت درجه قبول نیافت عساکر نصرت مآثر روز پنجشنبه [illegible] ماه مذکور
قدم جلادت و دلیری نهاده بحصار درآمدند و امیر حسن را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند
بجای ... تمامی سپاهیان تکریت بقتل مستأصل شدند و توابع را از برای
اعتبار مصطرا از سر ایشان آن قوم بدکار منارها ساختند و اکثر عمارات و بیوتات ایشان
را منهدم کردند و روز دوشنبه غره صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران و الا اکبر از ظاهر
تکریت علم نهضت افراخته امیرزاده سلطان محمد و جمعی از امرا را بجانب اطراف
و جوانب [illegible] عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند
و آثار آنها ... زمانه ... نمایند و ... مقدم ...

پیش آمده باج و خراج برگزاشتنی ایشان دادند و از هر کس هر که سرکشی نمود بتدارک
در آورده و سالها و مغانا مرحمت نموده در منزل خرلی بموکب همایون ملحق شدند
ذکر نهضت لوای کشورگشای بجانب دیار بکر و ورود جاه و سپاه ظفر پناه بآن صوب
در آن ولا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب مقتضای
رای صواب انتما عازم دیار بکر شده خواجه محمود سبزواری را ایلچی فرمود که در بغداد استاده
باستمالت رعایا و تعظیم سادات و اتقیا وصیت فرمود و چون ماهچه علم ظفر
نگار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بتقدیم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه
تعلق بامیر یار علی سوصل گرفت و صاحبقران دریا دل از راه موصل متوجه رها گشت
اتفاقا در راه سپاه ظفر پناه را تاخت اموال تراکمه قراقویونلو فرستاده آن جماعت
با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب همایون بعد از طی منازل بظاهر رها که
نام حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند
گریخت و این معنی بر ضمیر منیر کشورگیر گران آمده زمره از عساکر منصور را
نهب و تاراج در آن ولا و اموال ایشان نمودند و بعضی نفیس در ورود جا منزل
شهر از بناهای مرغوبه است و تمامت عمارات آن را از سنگ تراشیده مرتب کرده اند
و قصه القای ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته و چشمه آبی
که از زمین مقدم خلیل الرحمن در میانه آن جاری شده هنوز باقی است و
آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آمد القصه امیر تیمور مدت ۸ روز در آن شهر

بوده

پرداخته در آن ایام خضر ترکمان و حاکم حصن کیفا بشرف ملازمت رسیدند و از
انعام و اکرام صاحبقران گردون غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول
لوای کشورگشای از رها جانب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول بنهضت قلعه
والی آنجا سلطان عیسی روز شنبه ۲۸ ماه مذکور با صناف تحف و هدایا بسعادت
شتافت و با نوع خلعت خاص اختصاص یافت اما بعد از آنکه محصلان بطلب
ماردین رفتند چنانچه بوضوح پیوست سلطان عیسی با متوطنان آن قلعه مواضعه کرده
بودند که هر گاه خطیر حصار بسر بر بنهند مال امان قرار داد ... با خود
عیسی صدور یافت و چون در آن وقت آخر زمستان بود علف و حوالی اردوی
پیدا نشد تا محاصره متوجه توان گرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت
و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عزالدین اظهار تمرد می نمود تاخت فرموده و را
و در اول بهار سال دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه
انجامید ایالت آن ولایت بسلطان صالح برادرزاده سلطان عیسی قرار یافت
مرزا عمرشیخ بهادر و ولادت مرزا الغ بیک گورکان و سپاه ظفر پناه دیگر از جوانب
چون مرزا عمرشیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شد و در دار الملک شیراز
با طاعت و انصاف مابین الاکثر توابع و مضافات آن مملکت ضبط و
تسخیر در آورده و در وقتی که امیر تیمور از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب
فرمان الادغانی اردوی کیهان پوی گشت و در اثنای راه بقلعه مختصر خرتوق نام

داشت رسید و جمعی از متمردان در آن حصار با پر جلادت تمام متوجه جنگ بودند
و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاد و از ایشان تغار طلبیدند و ساکنان
قلعه مذکور آن جماعت را نومید باز گردانیدند امیرزاده عمر شیخ سوار شده نزدیک
برآمد تا تهیه اسباب قلعه‌گیری بپردازد ناگاه از شست قضا تیری بر گردن آن شاهزاده
ببرهان آن شیر ژیان رسید که از آن مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید
بقصد ما ازین دولت سکن ده کمان کشتی قضا شد کس جان از چنبر او نبرده بر زمین
همراهان آن گوهر ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک
یکسان ساختند و هر که آنجا یافتند از پیر سالخورده تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند
و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصوب پدر بود با اتفاق امرا و ارکان
دولت نعش معطر آن شاهزاده را بشیراز برده در مدرسه که آنجا ساخته بود سپردند و بعد از چندگاه
بتعزیت الحضرت کش نقل کردند چون خبر شهادت شاهزاده بعرض امیر تیمور رسید زبان حقیقت بیان
بکلمه همایونی انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس در قبضه درایت
ولد ارشد شاهی امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول
سنه ۹۶ روی نمود بنابر آنکه سنت قادر مختار تعالی شأنه بر آن جاری است که
هر دردی را درمانی و هر ماتمی را سوری در عقب باشد در اثنای این سرور متعاقب در روز یکشنبه ۱۹
جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نورگستر طلوع فرمود یعنی در قلعه سلطانیه
در آن وقت موقع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور بود امیرزاده

شاهزاده

شاهرخ را پسری چون خورشید منظر متولد شد و این بشارت در ظاهر اردوی تشریف
صاحبقرانی ظفر قرین رسیده از غایت فرح و انبساط از سر جریمه اهالی آن قلعه
درگذشت و آن فرزند سعادتمند را محمد ترغای نام نهاد و در رفع تکلیف بابای الکاء
طغولات بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه بوضوح پیوست که سلطان متوطنان
قلعه امر آن را حاصل نیز گویند بحصانت حصون مشهور گشته‌اند و بتحصن آنجا عصیان ورزیده
آورده‌اند بنابر آن حضرت صاحبقرانی در روز دوشنبه سیوم جمادی الاخر سنه مذکوره عنان
عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطه کمال
متانت مانند حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ
تیر پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمیتوانست نمود مرکزوار میان گرفتند و از
نفیر و کوس بگوش کوتوال حصار هفتم کوشش دلاوران فرود کوفتند و آن قلعه را که برداشت
ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود روز
قهرا قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آن زده رایات نهضت بصوب الاباق
برافراختند و در اثنای راه بدفع شر بعضی از اهالی فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور
و خرم و مسرور طی مسافت مینمود و در هر منزل از حکام ولایات عراق چیزی داد و باجهای صاحبقرانی
بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکشها میکشیدند و بالطاف
اختصاص یافته کلاه گوشه افتخار بر اوج فلک دوار میرسانیدند از جمله در اوج کلک الاذناق
ارزنجانی طهرتن بدرگاه جهان پناه رسیده و تقبیل قوائم سریر سلطنت مصیر بلند پایه

کرده به ترکات لاتعد کشیده و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت با مغان
انجید تسخیر قلعه اونیک که در تحت تصرف مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در ضمیر صاحب
قرانی قرار گرفت روز شنبه ۱۴ شعبان سنه مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق نامتناهی
بدان جانب نهضت فرموده بتاریخ روز پنجشنبه ۱۸ همان ماه در ظاهر اونیک قرار
بارگاه عالم پناه با اوج مهر و ماه بر افراخت و سپاه منصور جنگ در انداخته قلعه زیر پای
راه سپردند و مصر با اتباع بقلعه بالا کوه در ارتفاع با حصار فلک کوس گردون دعوی
مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را بنظر نیاوردی شتافت و روز جمعه ۱۹ [illegible] خود را
که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاده پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
که بنده را حد مقاومت با خدام سدره سده مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمی توانم
آمد امید آنکه چند روز در امان باشیم تا مطمئن گشته بملازمت شتابم امیر تیمور ایشان را نوازش
نموده خلعت بخشیده فرمود که از سر جرایم مصر درگذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ
اندیشه بخاطر نگذراند و پسر و نایب مصر چون بازگشته آنچه شنیده بودند بگوش او
رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره ممتد شده روز بروز آثار
اقتدار سپاه نصرت شعار و آیات عجز و اضطرار مصر و اتباع بیشتر و معدود دیگر ظهور
دیگر لشکر برداد و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده التماس امان و مراحم موکب ظفر
نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدانجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی
خود را از دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالم پناه را توتیای دیده امید میساختند

مصر چون حال بر آن منوال دید روز شنبه ۲۰ شوال سال مذکور شمشیر برهنه و کفن در بر
از قلعه بدر آمد و التجا با میرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس
نمود که خون او را از صاحب قران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصر را همراه
داده بپایگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را عفو
و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور خون مصر را بشاهزاده بخشید اما در آن ولا حکم همایون
صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی در آن قلعه محبوس داشته مصر را به سمرقند
فرستادند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند

ذکر بعضی دیگر از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر به دار السلام

چون صاحب قران گردون احتشام از فتح اونیک باز
پرداخت آن قلعه را با امیر التمیش سپرده روز پنجشنبه ۲۳ شوال رایت مراجعت بر افراخت
و روز جمعه ۲۴ امیر حاجی سیف الدین از جانب سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید
و هم در آن ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و به تیغ و جوشن با تمغا
همایون حاصل نموده روی با ولایت آورد و مقارن آن امیر والی بدجالم قلعه ابدی
بخدمت حضرت رسید و روی زمین بوسید و آن حضرت او را بصنوف مواهب و عطایا
نواخته گردانیده و ولایت ابدی را بوی بخشید الحق ماهتران دین پناه بر جهت
در آن مملکت لشکرهای نصرت نشان هر جا که با اهل کفر و الحاد دو چار میشدند
میکوشیدند و مراسم قتل و غارت بدستور معهود در آن الکا فتوحات ارجمند و بلاد
بر دست مینمودند از جمله آنکه در روز شنبه ۲۶ ماه مذکور در منزل قارص امیرزاده

شاهرخ را دولت سعادت انضمام کرامت فرمود و بین رتبه جامع علیا امیر تیمور
رسیده بنهایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست روز در آن منزل فیروز بعیش
و سرور و جشن و طوی گذرانیده از مولود عاقبت محمود را سلطان محمود موسوم گردانیدند بعد
از آن از قارص کوچ فرموده مسلک کوچ در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع
شد و در روز جمعه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده
شیخ رستم(?) قپندر رود و تضبیط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده
علیحضرت صاحبقرانی لشکر کشانیده بکوهستان گرجستان در آمد و در آن ولایت
نوبت دیگر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیده در نواحی سکی خبر رسید که طایفه
از سپاه دشت قپچاق از دربند در گذشته تعرض حدود شروان اشتغال میدارند بنابرآن
رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکرده آن
علی اوغلان و ایابکی اغلان و عیسی بیک و غلی(?) بودند خبر توجه موکب نصرت ده مراجعت
نمودند و صاحبقران والا اقتدار بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن محل اقامت
انداخت دل بعیش و نشاط و بساط اماکیفیت حال سلطان احمد جلایر
چنانکه بعد از حرکت کربلا از هیبت سپاه مظفر لوا فرار نموده شتافت و چند گاهی
در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت
بطرف مصر تافت و چون بقاهره معزیه رسید حاکم آن ملک برقوق
عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و هدیه

بر

همایون گشته و ورود ... محل نزول رتبه ... سلطان ...

اسب تازی نژاد و ۳ جامه طلادوزی چرکسی که قریب بصد و بنیل نزل تعیین فرمود
و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه بمصریان داد بعد از انقضاء ایام
ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعه مشورت در میان انداختند و رای
بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم
بغداد را بر وفق مرام بدو تفویض کند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور از
گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قپچاق است بنابرآن مصریان را باز گردانید
و با نوکران خاصه خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف
ششتر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۵ بار دیگر بر مسند سلطنت دارالسلام تمکن یافت

ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان بر سر توقتمش خان

چون عساکر برد و ماه زمستان
بواسطه ظهور آثار رافت سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فرودین
آثار ریاحین و ازهار اعتدال هوای بهار روی در اهتزاز آمده عنان توجه بصوب صحرا و کوهستان
منعطف گردانیدند سلطان بهار از تجمل آرایش سپاه سبزه و گل بر جانب
بوم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله زار کشور گشای صاحبقران ممالک آرای چنین
اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قپچاق کشد و سپاه تغماق را
گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه جمادی الاولی سنه ۷۹۷ اعلام آفتاب اشراف بر افراخته
از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا
در حرکت آمده کوه سم بابا پایان از ... گذشت چنانچه از جاه و جاه صاحبقرانی

بلرزید بر خود زمین در زمان ٭ سیه گشت از گرد لشکر سپهر ٭ تو گفتی متعدد و مشدد شدها و ران انهزام
و چون صاحب قران منصور یکبار رایت سمو در سعید شمس الدین الالنغی جهت
تمهید مصالحت نزد محمود اما ابکو توقتمش خانی رفته بود باز آمده بود از اقامت مراسم
زمین بوسی نامه خانی را بالعرض رسانید و چون او در لفا رقعه سخنان خشونت آمیز مکنون
بود بر آشفت سلطان صاحبقران ٭ و بترتیب سپاه حکم فرمود و بر حسب فرمان داعیه الادغازیان
سپه کشیدند بر دو گشن مردان کارزار ٭ زره های داودی زر نگار ٭ نشستند بر تازیان
سحاب فوج ٭ محیط اشوب در آمد بموج ٭ علمها برآمد بچرخ بلند ٭ شد از تیغها در دم بردهند
امیران و شهزادگان سپید رنگ ٭ کشیدند صف ها بایین جنگ ٭ ز لکتور کن پای
خود ٭ رقم زد نویسنده سو ٭ و گشت رایت سمو در عرضه گاه سپاه موفور بود و در دامن
کوه البرز واقع است و از انجا تا دریای قلزم نخفس نباشد و قبل دست چپ دلیران
صاحب شکوه دامن البرز کوه بود و قبل دست راست ساحل دریای قلزم و گرفت
و آن هستی از جنود نامعدود بمثابه بود که هیچ کس تعداد آن نمیداند و هرگز لشکری با آن عدد
و عدد در یک موضع دیده نشده ٭ ز جنگی سواران پولاد پوش ٭ ز البرز تا قلزم آمد بجوش
بجلوه در آمد در آن عرصگاه ٭ بیتعداد در یک جا پای سپاه ٭ و صاحبقران که مظفر اقتدار
محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرشی اهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو خاور
و سیار تا هنگام ظهور روشنان فلک دوار تمامی بها در آن قول و جوانق رونق را
منظور نظر آفتاب اثر کرد ارکشانید و بهر فوج رسید از انجا عنایت نوازده دلنوازم دعا وثنا

بجای

بجای اسپ می کشت و چون از ارکان زرع مال حاصل گشت صاحبقران عالی بنیان
سپاه بر دل منازل و مراحل قطع مینمودند و در اثنای راه بهر فوج از جنود ادرارات
توقتمش خانی دو چار میخوردند و در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان از هیبت
حال وقوف یافته با سپاهی بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب متوجه میدان
رزم گشت و در کنار آب فور بتاریخ روز شنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ای دو لشکر طرفین
چون بمیدان در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و از شب تا صباح پاسبانی داشته در اتفاق
جنگ و تلاش تمام و تهیئت نمودند ٭ دو لشکر در اندیشه داوری ٭ ز بخت گرامی کنند
یاوری ٭ ستاره گرا بر سر افزوده شد که آسمانی رخت بردر نهند گفتار در بیان محاربه امیر تیمور
با توقتمش خانی و ظفر یافتن تیمور بر بعد کوشش و اهتمام در باب کشش ٭ دیگر روز چون خسرو
خاور گردون اهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند ٭ شورشی اندر میان خلق
افکند ٭ گشت روشن ز برق تیغ دست ٭ خیل انجم از زوال زدا گشت ٭ صاحب
قران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خانی پرتو التفات بر تهیه و تسویه سپاه نصرت تیمور
نوبت اول فوج مکمل ساخت فوج بزرگ با میرزاده محمد سلطان بر پیره تیغ سپهداری
با ۲۰ قشون از یلان دلاور و برکلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر بر افراخت
ز شهزادگان قلبگاه سپاه جهان و از جانب توقتمش خانی باتفاق شهزادگان
جوجی نژاد و امرای غضنفر نهاد صف ها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق
بفضای میدان رسیدند و بباد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند

ودرای سورخانی قیامت شکوه ∴ نهاد آتش در یا برآرت کوه ∴ ز رستم کمانان
پولاد پوش ∴ در آمد بهجر التحاق جوش ∴ و نیران قتال بیاد حمله ابطال رجال اجل مشتعل
یافته ناگاه بسمع صاحبقرانی ظفرپناه رسید که کونچه اوغلان و اقتاد و داود صوفی
وغیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار بر جوانغار لشکر ظفر
شعار تاخته اند و صدای گیرودار و فغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته
و آن حضرت با قوشونهای خاصه عثمان بهادر بمیسره تاخته مخالفان از صوب بهادران
موکب همایون پشت داده بودند و زراتی ۲۰ قوشون فوجی از ایشان را تعاقب نموده گریزان
چون بالغوج رسیدند عنان باز گردانیدند و از عساکر منصور جمعی اکثر طایفه را با امیر
تیمور کورکان رسانیدند و جمعیت قوشونات پریشانی تبدیل یافت لشکر توقتمش
خان بی محابا بر آن حضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخم رسد در آن حین
تیرپیشه وغا امیر شیخ نورالدین سارلوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نوکر
قادر اندازان رستم اثر فرود آمده دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز
مخالفان را بر جای باز داشت بلکه بهر تیر گرفت ∴ نشانها در گذشت ∴ یکی نامور پهلوان
کشته گشت ∴ و محمد زاد و پهلوان رش علی شاه و توکل باورچی بهر یک از آن بهادران
مخالفان را گرفته و پیش امیر تیمور کورکان آورده مانند حرب هم بستند و متعاقب او زداد
با قوشون دیگر در عقب در رسیده فی الحال از اسب پیاده شد و در پهلوی شیخ نورالدین
زانو بر زمین نهاده شیوه آغاز کرد و قوشون نوکران نیز بدیشان پیوسته کمر مگالار

برمیان

بر میان بستند و دست بانداختن خدنگ دلدوز بکشادند و هر چند آن بهادران در
دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند
ایشان را از جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی هم در دست چپ سپاه
صاحبقرانی بود از غنیم خود کونچه اغلان در گذشته از پس پشت آقتاد که در
برابر امیر تیمور ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز بمدد رسید پیکار
دلیران ظفر شعار دست رد بر مخالفان ... در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر
جهانشاه جاکو نیز عیسی بک و کبتی خواجه را که در جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده
بودند شکسته منهزم گردانیدند زحرب خدنگ آتش افروختند و زان جای بسیار کس بکشتند
دوران در جوش و خروش مبارزان جوشن پوش یعلی بک بهرین که از متعینان
توقتمش خان بود بمیدان شتافته و زمانی تلاف دکر ف کشاده امیر عثمان عباس که
بمبادرت خواندند و امیر عثمان برد تا چه آن مقدار جلادت نمود یعلی پشت بمعرکه گرد
روی بفرار آورد و این معنی موجب دل شکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس ختلان
مانند شیران مردم بار زدر بازو ربگی آوردند و نفیر منبه شنیعت جمع کثیر از آن
را اینکدم مجروح و بی روح گردند ∴ سر دیو خوبان پیخا شجوی ∴ بمیدان نکو بود مانند گوی ∴
تن نازنین بر سر جهرگهای پیرش دیر جاره ناتوان ∴ عاقبت الامر آثار ظفر و نصرت در جانب
لشکر تیمور بالکل وجه ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است فتح و دولت
بر نیت کار فرمای قضا و قدر و باتفاق شاهزادگان دو نوبت عنان ادبار بصوب

وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از ارکیکان بزخم سنان و پیکان لشکر نصرت نشان
بر خاک هلاک افتاد و زکشته هزار و ده هزار انجمن نه تابوت نه دکری کفن و حضرت
قرانی عالی مقام ازین باره خوشخرام فرود آمده بشکر این فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک نهاد
و زبان ثنا بسپاس امداد و نهایت کرامت گشود و درباره اهل نیاز انعامات فرمود و از آن منزل
در حرکت آمده کنار آب قوارلی قبه بارگاه باوج مهر و ماه بر افراخت و امیر شیخ
نور الدین را همچنان جانسپاری که نمود بمزید عنایت و تربیت اختصاص داد و بار دیگر
و کمر لشکری را با یوانکیوان رسانید و اسب و جامه زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشته
صد هزار دینار کبکی انعام فرمود الحمد لله الملک المعبود **ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع**
دشت قبچاق و بیابان مرحمت صاحبقران آفاق در آن کرت بعد از مشاهده
پیکر فتح و ظفر تا کنار آب ایل از عقب دشمنان خاک بتاخته در آن مقام پرتو التفات
بر وجنات حال قریزی حاجی اغلان که پسر اوروس خان بود انداخت و بمهابت سلطنت او را
مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام
نماید و قوری حاق از معبر توراتور گذشته در دشت قبچاق لوای شوکت و عظمت بر افراخت
و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر مخلص بوادی در آمده و لشکر فیروز
اثر درین نوبت نیز در دشت قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا حدود [illegible] بیک
ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون پیوستند از آنجا
صاحبقران ظفر پناه دست راست الوس جوچی را تاخت فرمود و بیک بازق اوغلان

دلمور

دلمور خواجه اوغلان و اقتاق دراکه در آن طرف بودند بگریختند و تمامی اموال
و جهات و احشام آن حدود را بالکلیه ضبط در آورده عنان همت بجهانگیری نهضت
روس تافت و آن ولایات را زیر و زبر کردند و دختران ماه پیکر دلبران خورشید نظر
بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغ بال از قتل و غارت الوس روس حضرت قران موکب
با لشکر نصرت پیکر عنان عزیمت بجانب قوم چرکس انعطاف داده صدای قتل و غارت
در آن ولایت نیز انداخته شد و آنجا باره برشکوه بصوب البرز کوه معطوف شد و در
اثناء راه صاحبقران جم جاه بواسطه تهمتی که نسبت با امیر عثمان عباس گفتند او را علیه ... در
المثال بسیار رنجید و چون سپاه ظفر پناه بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را
نیز از شربت انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس که هر دو سر در ارج عظیم ... بود
بقهر فتح کرده هر دو معمور سیدی را بجهت آنکه از فرستاده و قلعه بولاد و ستم نیز تسخیر نمودند و خلق
آن دیار را آتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغاز قم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند
و در قلب شتا بمقصود مسرور در ماهای بود حضرت قرانی مظفر لوا میرزاده محمد سلطان و
امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حشمت آیین را در عقب ایلغار چون
گذشته متعقب بغیتی بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و تخت حاجی ترخان و
قرا حاکم آنجا محمدی نام داشت بنابر اضطرار مراسم استقبال بجا آورده امیر تیمور
در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه پسر از فرستاده ایشان آن موضع را
ویران ساختند و در وقت مراجعت چون از آب ایل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند

الکای خسرو آقا و متوطنان حاجی ترخان را کوچانیده بمکافات آنکه بر از الکای
سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اوایل بهار شکفته
موافق میلان صاحب قران سعادتمند از یورت قشلاق براه بند متوجه آذربیجان
گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر منتفع و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب
گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم داخل
در آن نوقت که ملازم موکب نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق
کشید و صاحب قران دوست نواز بحد برادر او را بانعام خلعت خاصی و کمر مرصع بلند پایه
و سرافراز ساخته فرق عزت ارزانی داشت و لوای کشورگشا از آنجا در حرکت آمد مراحل
اقدام مقرب خیام عساکر سپهر احتشام و از اقدام میرزا میرانشاه را که بولایات تعلق
بوی گرفته بود فرستاده تبدیل و الطاف وصیت فرموده و شاهزاده با آذربیجان شتافته
دست ستم ساختی در قراباغ و نخجوان با اولوکهای نشان ساختند و دست چپ
در سوق ملاق و در کرتی ما همدان علم اقامت افراختند و امیر تیمور از آنجا ب
سلطانیه تشریف برده در آن مقام حال سلطان عیسی حاکم ماردین را که از مدت سه سال
باز در آن قلعه محبوس بود ترحم فرموده و او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض
پوشانید و بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ مطاع ارزانی
داشته اجازت فرمود و در آن اثنا امیر جلال رسید و در عقب موکب همایون
داروغه نهاوند امیر فریدون برلاس یکی از نوکران حتی مانند سی بهلول نام متقلب
ال سید

به قتل رسانید و آن بلده را ضبط کرد و گروهی از طوق عبودیت پیچیده سر باز زدن
فرمان و حسب الاداء خان نفاذ یافته و میرزا سلطان حسین و خدای داد حسینی
با جمعی کثیر از سپاهیان مالک پهلوانی بر جناح استعجال بنهاوند ایلغار نمودند
و صاحب قران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان الغوث روان گشت و قبل
از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا آنجا نهاوند را مسخر کردانیده و
اتباع بهلول را به تیغ گذرانیدند و او را در آتش انداخته سوختند و صاحب قران
کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال
با وج افلاک بر افراشت و ماه مبارک رمضان را در آن فضای راحت
افزا بپایان رسانید **ذکر توجه حضرت صاحبقرانی سعادتمند از همدان بجانب دار الملک**
سمرقند پادشاه عالیجاه صاحب تائید بهمدان با داب فرایض و سنن روز عید قیام و اقدام
نمود و امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امرا عونات احتیاجی بجانب
فارس فرستاده و فرمود که تا در هرموز بروند و تا سواحل و کرمسیر آنرا مستخلص کردانند و
صاحب قرانی بی اهمال در شوال سال ۹۸۷ بجانب ماوراء النهر در حرکت آمده بهرو با
مرحله بسیار از کیفیت سلوک حکام رسید و ظلم را تادیب منهیه و داروغان عادل با انعام
و احسان خوشدل و مسرور کردانید و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة امیر اقتوقا
باقامت رسم استقبال استعجال نموده شرف بساط بوس استسعاد یافت و پیشکشهای لایق
کشید و بمتعزر نحو شتافت و صاحب قران کردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده

دیگر از ارباب مکنت و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان
آغا و دیگر خواتین ملتمس آن شد که با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته
سعادت ملاقات دریافتند و نثارها کرده لوازم نیازمندی بجای آوردند و صاحبقران
حمیده آثار از خرار لشکر کشی رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آن دیار
تشریف برد و درباره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند خرمی
و نشاط کامرانی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مرقد اولیا
والکا بساط عیش و نشاط مبسوط کرده اند و خراج سه ساله برعایا بخشیده و بقیه از متعلقان
و ظلمه را که بر مردم جور میکردند بسیاست رسانیده و آن زمستان در غایت دولت
و اقبال گذرانیده در اول فصل بهار قصر باغ شمال را تعمیر فرموده و بعد از تمام آن بمقام
جشنهای خسروانه زینت بخشید و تاج بخشی تخت نشینی نشست و از بهار جهان چند
روزی بقصر باغ شمال در کمال سعادت و اقبال گذرانیده و نشاط و سرور از آن
عدل ملک را معمور **ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز گشتن**
حضرت صاحبقرانی بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان چون امیرزاده شاهرخ خلاصه
دودمان قراچار نویان و نقاده خاندان حضرت صاحبقرانی بود در شهور سنه ۷۹۹ بعنایت
مهد بزرگوار شاهی ملک آخته ماشی گشت و ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه ری تعلق
بوی گرفت و شاهزاده در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق او بیل از آمویه گذشته
بجانب هرات توجه فرموده در آخر همان ماه در الکای بیدستان نزول اجلال

نموده

نموده قبه خضرا و بارگاه برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و
اعتساف پرداخت و در غره ماه مبارک رمضان هم آنجا بپایان رسانید الکاه در ضمان
حمایت مهیمن سبحانی باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در جمعه
۱۲ ذی حجه مذکور آن حضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم ببایسنقر گردید و امیر
تیمور گورکان هم در همان ماه که امیرزاده شاهرخ بجانب خراسان فرستاد از سمرقند
عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داده در ماه رمضان در آق سرای گذرانیده از آنجا بییلاق
سلطانی ارلوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان را از همدان بجانب فارس
و سواحل دریا بهرموز رفته بود و بسیار از قلاع را مسخر گردانیده و مبلغی از غنایم
در یک گذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و در مراسم پیشکش تحف
لایقه و تنسوقات رائقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال وصلت با دختر
خواجه خضر اوغلان در سویدای دماغ صاحبقرانی پیدا شد و جمال جلال لشکر خضر خواجه
شمع جهانی را که در شبستان اقبال آشیانی بسر میبرد با نوادر عواطف خسروانه فروغ و زینت
داد مصحوب غیاث الدین ترخانی نو بدرشی روان ساخت تا مخدره از مخدرات
شبستان خانیه خطه بحرم سرای صاحبقرانی رسانند و نعش مبارک از ییلاق سلطان
ارلوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در ماه شوال همان سال یعنی سنه ۷۹۶ باغ دلگشا و
قرای را تعمیر فرموده آن منزل فردوسی را نشیمن دختر خضر خواجه اوغلان شد الکاه بنیاد دلگشا
رفت و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چنابسی قشلاق طرح انداخت و در آن

زستانی سرفراز فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد حنفیه است
رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ۸۰۰ امیر غیاث
الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر خواجه اوغلان را که ملک خانم نام
داشت ترتیب و زینت تمام و تجمل بیرونی از خطه اوهام بارگاه همایون رسانید و آن
قران کرده غلام تربت طرز فرمان فرمود تا برسم شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج
منتظم کردانید و چند روز تهیه سور کرده بنهادند و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب
آهنگ بیت الشرف خویش کرد آن حضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فرود آورده باشند
آورد حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبانی و حارسی و تائیدات نامتناهی
در همه احوال موکب جاه و جلال اعلی السلام امید تازه و دولت قوی و بخت جوان کرد

در بیان توجه صاحب قران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رافع اعلام جهاد جهت
تقویت دین و دفع اشرار کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای دعوت
حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات علی مرتبت جاه و جلال و اجلال سبب وصول اخبار
امانی و آمال بنا بر علی هذا صاحب قران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب سنه ۸۰۰ موافق بارس ییل
بنیت غزا و جهاد و قتل اهل کفر و عناد بهیابر از اقطار امصار زیاد و لشکری
قامع امداب شد و فارور بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه را
در سمرقند بحکومت باز داشته و از امور گذشته عنان نگرانی بره اندراب انعطاف
داد بحکم بنیاد و حسن نیت بعالم فتاده بعالم چنان جنبشی کم فتاد تو ملک کرد شد از تا رکره نایی

زبانک

زبانک و اهل هم بلغزید پای و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب حضرت عالی
جناب گشت طایفه از مردم آنجا بی برسم داد خواهی بدرگاه پادشاه آمده عرض
کردند ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال میستانند و هر گاه
در ادای اخراج اندک اهمال مینمایند کشته عیال و اطفال بسیر اسیر میبرند زنان
پس از کشتن کتخدایان بر بدوی میبرد آتشی اندر سرای از شنیدن این سخن عرق عصبیت
و غیرت خسروانه در حرکت آمده و اعراض از آن گذاشته با بعض از لشکر منصور بجانب
آن کفار اینجا رکره و مواضع حصین و قلاع متین آن جماعت بی دین را از زخم تیر و دم
در خیر تسخیر کشیده بسیاری زر ایشان را تیغ خیار کدر رهندند و اموال و جهات اهل ضلال را
عرضه نهب و تاراج کردانیدند پس از کشتن اهل کفر و ضلال نصب سپه گشت بسیار
مال غازیان سعادتمند بر قلعه بلند کوه ارزوس نامبارک آن زمره بیدین و هرگز
سر بسجده معبود حقیقی تعالی شانه فرود نیاورده بودند منار را برافراختند و حکایات آن غزو
را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت همانجا بر سنگی منقش ساختند و چون
امیر تیمور از شر و دفع آن قوم بد اختر و اغتیال جان کرد با عدو ق همایون پیوسته از آن
بصوب کابل آورد و بعد از وصول بدان زمین چند روز مرغزار دوری قبه بارگاه
با دوج سپهر بری برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از آن منزل بار مبارک
سعادت بنیاد به آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن
حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود و جامع جمعه ۱۲

نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران
ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقات او بدست عساکر
نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او در حسرت هستی جان دادند و بعد از آن صاحبقران گیتی
ستان بجانب ملتی کوچ فرموده روز شنبه غره صفر سنه ۸۰۱ حوالی الحصار مضرب خیام
عساکر فیروزی آثار گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و ادعان بیرون آمده مال امانی
قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه بشهر رفته در اثنا بواسطه کثرت اجتماع
سپاه منصور با دوق فرمان همایونی نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد
و ما بین بهادران سپهی و مانع رعایا نه از علیه ما ده کوار بهم بر آمده بود لشکر سلطانی شنیدند
و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما
کسی از اهالی علیه نجات نیافت و در شنبه ۸ صفر رایت ظفر اثر از ملتی نهضت نمود
و عساکر نصرت مآثر در اثنا نصرت کوکبرا که با دو هزار کس از هندیان جهاد نیت
نشانی در کنار کولی عظیم ایستاده منتظر است که دستبرد نماید منهزم کردانیدند و
بسیاری از اتباع او کشته شد هر چه یافتند بغارت بردند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی
منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب سیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد
جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته از دو نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون
روشنی دیده امید حاصل ساخت گفتار در ذکر وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحب
قران گردون سریر و بیان فتح قلعه مظفر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر چنگ با بقا

مذکور صاحب قران موید منصور بر بهیر نوزه آن را تخت روان می کنند سوار شده گرد قلعه
می گشت و چون بمحاذی دروازه رسید از روزنه بالا بیت دروازه تیر انداختند آن
حضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسب رمید اما گزندی بآن حضرت و سعادتمند نرسید
و نایره خشم پادشاهانه بر افروخته از دروازه دیگر بقلعه شتافت و با جلو موسی اوغا
در مقدم قبیله کرکین و سرداران حصار بود و اتباع او فرمان اطلاع فرمان بران در ساعت
آن جماعت را مقید و مغلول کردانیدند جهت بی سعادت پیر تیر جانب خسرو گیتی گیر
انداخته بودند آغاز حرب نمودند و خیمه سر از حرب ختند آخر الامر کله کی سیستانی آن
جسور اگرفت در جانب همان روز موسی با ۲۰ نفر از مقابلان تغلق رسید و حکومت از باب
بملک محمد نامی که برادر اش لشکر به تیغ بیداد موسی کشته بود تعلق گرفت و در ۱۸
ماه مذکور صاحب قران عالیجناب از ایرباب کوچ فرموده روز پنجشنبه ۱۲ محرم سنه ۸۰۱
موافق پارس ییل از سد بی عبور نمود و کشتیار بیانی خود که کول جلالی مشهور است محل نزول
سپاه منصور گشت و راو بانی کوه جود براهتمامی طالع مسعود در آن منزل بدرگاه
عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجا آورده بودند و شرایط مال داری و خدمتکاری قبول
کردند و بنوازش امیر صاحب قران مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت انصراف یافتند
و روز چهارشنبه ۱۳ ماه خسرو موید منصور از آن حول عبور فرمود و روز پنجشنبه ۱۴ امیر شیخ نور الدین
را با فوجی از سپاه جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین مبارک تمیم که والی
جزیره بود و در کنار آب احداث واقع است ارسال فرمود و خود نیز متعاقب به آنجا نهضت

المظفر

خامهٔ لطایف صریر در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داد صاحبقران کشورستان
حکومت مملکت قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را شاهزاده رفیع مقدار
پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده چون آن ولایت را بحیطهٔ ضبط درآورد
عزم تسخیر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ گرفت و بظاهر
ملتان شتافته اعلام محاصره و محاربه برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ
بود برادر ملو خان و سارنگ و ملو خان در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام
داشتند و بعد از فوت آن پادشاه بحکایتی صاحب اختیار ممالک هندوستان
شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا
بتنگ آمده با سارنگ ترک جنگ دادند و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاده [illegible]
پیر محمد فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان
معهود است برشکالی عظیم روی نمود و اکثر چهارپایان لشکر تلف شده حکام آن حدود
را دانسته نقض عهد و خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هرچه می‌یافتند
میبردند و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران با دمای
مدافعهٔ ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند
ناگاه ماهچهٔ رایات نصرت آیات صاحبقرانی خجسته صفات از افق دیار هند
طالع گشته آفتاب طلعت همایونش آن ظلمت آباد را روشن ساخت و دیده
اختران از مشاهدهٔ آن تیره شده خفاش صفت در مغولها خزیدند و امیرزاده پیر محمد

از مضیق

از مضیق وحشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافت و در جمعه
۱۴ صفر در کنار آب بیاه بملازمت حضرت کامکار رسیده و ملحوظ عین شفقت و عاطفت
گردید و روز شنبه ۱۶ اعلام ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده سایهٔ اقبال بر منزل جنجن
انداخت و چهار شبانروز آنجا توقف اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد
صاحبقران عالیمقام سلطانی بالکرشن کشیده آن حضرت سی هزار اسب بوی بخشید اکثر
پادشاه کشورگیر عازم قلعهٔ بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۰ صفر بشکل قیامت از آن
حصار را در میان گرفتند و بطنیر از متین قلاع هندوستان و از راه دور افتاده و اطراف
آن جایها نیست و آب آن از کوهست در سال باران سه [illegible] و حاکم آن قلعه
راو دولجین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولجین بالغایت بر
متابعت هیچ پادشاهی فرو نیاورده بود و از آیندگان و روندگان باج ستاندی تا بحجر
از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفرپناه در نواحی قلعه اعلام جنگ برافراختند
و از افغانان لوری و او از گبار زرقر و در زمین و زبانی انداختند هندیان بحسب تقدیم
مضطرب پیش آمدند و چون کمال تسلط و تهور سپاه امیر تیمور دیده نمودند امان
طلبیدند و در حمایت پادشاه ملتجی شده در روز جمعه ۲۸ صفر راو
دولجین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و
استعفا دیافته اسپان تازی با زینها از زر پیشکش کرد و خدمات او شرف قبول
پذیرفته بانواع جامهٔ زردوزی و کمر مرصع و شمشیر زرنگار سرافراز گشت متقارن آن حال

جمعی از راجهای دیبالپور که پیش ازین از اتباع میرزا پیر محمد سامانه و کابل را با هزار کس
بشمشیر غدر کشته بودند به تیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و این
معنی موجب هراس مردم طیره گشته برادر راو دلچین(?) کمال الدین و پسر او در شب
صفر دروازها بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر کردانیدند لاجرم دلچین(?) مقید شده
سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار آوردند و نوبت دیگر میل قلعه را نی(?) طلبیده کلید دروازه
ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول میر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال الامان
بشهر در آمده راجیان تیره رای در ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال
یافته مجموع سپاه جهانگیر بقلعه مطلبه(?) در آمدند و میان ایشان و هندویان جنگی
صعب روی نمود نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده ده هزار کافر به تیغ جهاد کشته
آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمام عمارت آن شهر از بارش آتش غضب
محترق شده در ان دیار دیوار نماند نه دیار **ذکر وصول شیران بیشه یکدلی [illegible]
بنواحی دار الملک دهلی** راقم این حکایات و جامع این روایات سابقا
ذکر سلاطین هندستان را تا اواخر دولت سلطان فیروزشاه رحمه الله در سلک
بیان منتظم کردانیده بود و از سیاق کلام مورخان عظام چنان مستفاد میگردد
که بعد از فوت سلطان فیروزشاه رایت سلطنت نبیره او سلطان محمود از فرق(?) مهر
و ماه درگذشت و ملوخان که از اعیان امرای فیروزشاه بود بازدیاد اقتدار امتیاز
داشت عنان اختیار ملک و مال آن مملکت گشت و چون سلطان محمود و ملوخان

از توجه

از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافتند با استظهار سپاه بسیار و اعتضاد
عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار استوار
ساختند و صاحبقران کامکار از عزم و آهنگ آن قوم وقوف یافته بعد از
فتح لطنیر(?) عنان بازه کرونی(?) مسیر بجانب دهلی انعطاف داد و در سر راه بهر بلده و قصبه
که رسید جان و خانمان کفار و مخالفان را بآتش غضب میسوخت عیال و اطفال اهل
ضلال را باسیری میگرفت و بعد از طی منازل بر آفت(?) و عبور از انهار و کنار(?) بسیار می گذشت
در روز دوشنبه ۲ ربیع الاول سنه ۸۰۱ از آب جون بگذشت و متوجه قلعه و حصار لونی
گشت و همان روز بپای آن قلعه رسیده میمون(?) موسوم به میمون لعل(?) موکب همایون
را القدم اطاعت استقبال نمود و شیخ راشد با رشاد عقل دوربین طریق ارادت
سلوک داشته خود را بسده سنیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت
شقاوت و نادانی سر از مخالفت بر آورده گشته اند و لشکرهای اطراف قلعه را نقب کرده
در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کبر بر(?) از مسلمانان جند(?) که عرضه
تیغ جهاد ساختند غره ماه ربیع الاخر صاحبقران عالی مقدار از حصار لونی بکنار آب
جون رفته در برابر جهان نما فرود آمد و جهان نما عمارتیست از عمارات سلطان فیروز
شاه در دو فرسنگی دهلی بر زبر پشته ساخته و آب جون از حوالی میگذرد و روز دیگر رایت(?)
صاحبقران کشورگشای بر عزیمت(?) تماشای قصر جهان نما سوار شده با معتمدان دولت روز افزون(?)
از آب عبور فرموده بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزای را نظاره کرده بنظر امعان در(?)

درانی درخت ملابانی نکرلیت و ملاحظه فرمود که جهت معرکه بیکار کدام موضع لائق تر
است مقارن آن حال بلوخانی با ۲۰ هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و نه هزار
پیاده جرار و ۱۲۰ زنجیر پیل از میان درختستان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک
رسیده و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده معسکر همایون شتافت و قراولان
سپاه نصرت نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سی صد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله
و مقاتله مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و دران موضع نایره
قتال التهاب یافته امیر تیمور سوکای بهادر را مدد داد و اهداد قراولان روانه کرد
ایشان چون باد از آب گذشته بزخم پیکان جانستان بیگانگان لکافت در صندوق سینه
بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان در رو در وادی گریختند و ده در وقت انهزام
یک پیل کوه پیکر را بهنگام پیکار شیر فلک دوار از دور در خطر بود بیفتاد و سقط شده
و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت وانی گشته همدیگر را بشارت
میدادند و روز جمعه ۲ ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی نزول کرده و در ان
منزل شهزادگان کامکار و امرا نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع
آورده در باب توره و یاساق سلاطین با تحقیق کلمات خود مند از تیر زبان آن در زبط
رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری نعبارتی لایق و تقریری رائق بیان
کرد زهر دفتری گفته شد زهرلجه گوهری سفته شد و در خلال این مقال ابرالهای
ستوده خصال بعرض آن نقطه دایره جاه و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا باین

۱۴۰

وحلا زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون
مجتمع‌اند و ممکن که در وقت مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن بموقف
عرض رسید فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند
و هر کس که در امتثال این مثال اهمال و تهاون جایز دارد او را بکشند لاجرم تیغ مجاهدین
آغاز ترافشانی کرده بروایتی اقل صد هزار نفر هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین
عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در ان روز
پانزده هندو را طعمه شمشیر آبدار ساخت و در همان روز نوای قدر فرسای از ارکان
دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا از گشت و روز دیگر صاحبقرانی
بحر و بر با ندیان گذشته از طرف رود جون معسکر نصرت مآب شد و ولانی بموجب
فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از
شاخهای درخت و چهار دیوار ترتیب ساخت و در پیش خندق گاو میشان را پای بر یکدیگر ببستند
و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند **گفتار در بیان محاربه حضرت ظفر قرین**
با پادشاه هنود سلطان محمود صباح روز سه شنبه ۷ ربیع الاول که خسرو مواکب آسمانی از مطلع اید
سبحانی طالع شده بتیغ فتح و فیروزی ترتیب هند سلب اعتقاد جهت و هاتف عیبی
بخوارق رتبت مودار ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان
مرصوص مجاهدان میدان غزو جهاد را منسوب و مخصوص ساخت رای جهان آرای
صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکندند و

باره تنومند بلند برآمده بر الغار سپاه نصرت شعار با میرزاده محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه
و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری ایل دل و تیمور خواجه
آقبوقا اسیر و جوانغار را از صولت سلطان محمود خانی و امیرزاده سلطان حسین
و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرده در اول میمنه
رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقصود گشت و رایت ظفر آیت خاصه آنحضرت در قلب سپاه
ز رالیوان کیوان درگذشت نقلب سپه نصرت قرین برافراخت رایات گردن ...
عنان تا شد جانب رای هند لشمه کیتی ملک ارهند زسوی دگر خصم دهلوی عنان
ساخت آیین کینه وری و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را ملک معین
الدین و ملک هانی ملتانی داد ضبط میسره در عهده خطایی خان و میر علی مقرر کرد با ده
هزار سوار شمشیر گذار و بیست هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال آورد و همراه
اعتماد و عهده غصه و دهندیان فیلان کوه منظر که هیکل بود و عدد آنها یکصد و بیست میرسید
در ظفرنامه چهل هزار مکتوب است در مطلع سعدین بیست هزار مرد از پیش آن فیلان
جبال مثال بر بی الطال رجالی میرسید و امرا کشور هندوستان از فیلان گردون
توان بکجیم و سلاح آراسته بودند و بر پشت ایشان ها مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم
ساخته و بر هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و نفط انداز نشسته در عقب ابدا ...
در پهلوی صف فیلان آماده قتال و جدال ایستاده صف زنده پیلان بود الا دوش پیچی
که منظر مردان را از هوش ... و اگرچه لشکر قیامت اثر جغتایی یمین دولت صاحب قران کشور ...

صفهای

صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدها مهمات ملک بر انگشت حلال ازهم گسسته
اما چون پیش ازان جنگ ندیده بودند در باب مهابت و بیداد و صلابت بسیار ...
آن جانوران غریب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن فیل
را از جمله محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشرف و الاکابر ازین جهت بمثابه بود در
وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علماء عظام ... و فضلای متعلق
مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی
و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضع است که عورات
آنجا می باشند که مبهوت هراس در دل هراس ... بنابر علیه ... صاحبقرانی
مظفر لوا البزموده ازان فارها حکیل ... کنند تا وقت حمله فیلان بیادگان
موکب نصرت نشان آنها در راه ... بپاس زنند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال ملک
روزگار آن مؤید حمیده آثار ... ازان که احتیاج بخار و خسک نبود سپاه نصرت گرا
ملک فتح و فیروزی در جمیع اقبال العدها ... حالی رسیده اجمال آنکه بعد از ... یمنی
... صاحبقرانی پاک اعتقاد بدستور معهود از پایه عالم بوده فرود آمده از
روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین خلاصی بر خاک راه بعد از کرم عطا بخشی ظفر و
نصرت مسئلت نموده از اجابت دعاء ضمیر منیر صواب نمای ظاهر گشته بدل قوی و امر فرمای
مبارک درکاب سعادت انتساب درآورد و علی سلطان تواجی و الشتوی لختی و پسر
موسی کمال بطاقة قشون از ابطال رجال با مداد امرای ... فرستاده و حال آنکه

دیشان را در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی چیزی از ممالک سالک بهلوانان
را بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت برسیدند
بهم پیوستند مستظهر و قوی خاطر شده سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد
و نصرت قماری و جمعی دیگر از سپاه کارزاری در کمینگاه نشستند و چندان صبر نمودند که مقبلان
دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین برون تاختند و
بر لشکر مخالفان تاخته شمشیر تعبیه رسانیدند و طغای خانی را که در برابر ایشان بود منهزم گردانیدند جهان
و دلاور میسره همچنین دولت قاهره امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر
و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که بسکین ملک معین الدین و ملک هانی بودند کوه
آهنین ستون آسا میمنه درهم شکستند و سایر امرا و یلان از صف یلان از زخم تیر و نیزه خرطوم
اژدها صفت آن جانوران مهیب را مجروح ساخته و پیلبانان را از ملک الجبال بر روی
خاک انداختند ٭ بکبر زنکی که پیلی زبون به تیر دیگر پیلبانان را افکند ٭ و امیرزاده خلیل
سلطان با آنکه در سن چهار ساله کی بود فیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه الاکبر آورد و طلیعه نصرت
از مطلع اقبال صاحبقران ستوده خصال تیغ ممنوعه فرزی هند علما بباد رفت و شیره پیادگان
اهل عناد و بیم سپاهی تاریخ نژاد فرسوده گشته کواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند
گریزان سپاهیان از آن رستخیز بود رسم هندوستانی گریز و سپاه منصور رایات قتل و اسر در اوج
فیلان را ماستند شتران قربانی در قلاده سر کشیدند و لشکر سلطان محمود و ملوخان
بتیغ سیر فنا گذرانیدند ٭ سپاهان هند زذب رو بمیمنه نهادند چون سپاهی بزرگ هندیان

ایرپا

ایرپا بحت بخت ٭ فرو ریخت خون هندو از درخت ٭ زیر کانی صف پیل ابد هر آینه
بجنح آمده همچو گاو خراسی ٭ و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نمودند صاحبقرانی
گیتی ستان بکنار حوض خاص را نزول جهت اقتصاص حاجات و حوض خاص ساخته و پرداخته
پادشاه دریا دل سلطان فیروزشاه است و آن مقدار وسعت دارد که تیر از یکطرف
بطرف دیگر جانب پرواز نمی‌تواند داد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی
سال اهالی دهلی از آب آن می‌نوشند و کنار آن جا بجا پیوسته در آن جای بنا نهاده بقعه
چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و نویینان و امرا
بخدمت شتافته رسم تهنیت بجا آوردند و آثار شجاعت و غرابت امیر نورالدین دولت قاهره
از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آن حضرت از وفور نعم الهی در شامل روزگار علو زمانی
آستانی پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امرا اجلاد دولت
آشنا گشته درباره ایشان انعامات فرمود **ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان**
و وقوع نهب و تاراج بر دار الملک هندوستان چون عقد جمعیت اهالی دهلی از هم
بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریختند سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده
و طریق مشورت مسلوک داشته بر فرار جازم شدند و در همان شب که چهره باطن کوه فخره
تیره همچون طالع سیاه رنگ بود شهر بار گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیم شب امیر تیمور از
فرار مخالفان خبر یافته جمعی بهادران را از عقب گریختگان بفرستاد و ایشان از مخالفان رد
گذشته غنیمت بی نهایت گرفتند و دو پسر ملوخان که یکی سیف نام داشت و یک ملک اشرف مشهور بود

دیگر خدایی داد اسیر کرده باره آورده‌اند و صباح چهارشنبه ۱۸ ربیع الآخر بیرق ظفر بکار
خسرو نوبت و سایر را بر بام اینی نیلی حصار منصوب کرده‌اند صاحب قران
گیتی ستان بدر دروازه میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت
و سادات و قضات و اکابر و اشراف دهلی بعز بساط بوس رسیده فضل الله بلخی نایب ملو خان
بود با اهل دیوانی ملازمان در تفحص و ملحوظ عین عنایت خسروانه گشته نجات
امان یافتند الکافه و لوای کشورگشای نقاره‌ها بلند آوازه ابنیه در دروازه‌ها آورده
صدای آن ... در چرم طاق نیلگون گردون انداختند و از ... فیل کوه پیکر و چند
کرگدن عفریت منظر به جهت تصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود بنظر صاحب قران والا
در آورده‌اند و آنها مانند کسی که امان طلبیدند روی بر زمین نهاده فریاد نمودند و در
جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت شهر در لعله
خطبه را بنام و القاب صاحب قران گیتی ستان و ولی عهد آنحضرت میرزا محمد سلطان
زیب و زینت داده‌اند شعر شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب او روی زر ارجمند و چون
به یاری دولت بیانی نصرت شاه ... که تا کار کلی فتح هند شد نوبت صاحب قرانی
مطوی بزم عیش و طرب آراسته بود ارشاد او خرمی بعضی تا ز ناهید رسید و در نهضت آن
دو سه کام جامی می ارغوانی درکشید در اثنا این بتاریخ پنجشنبه ۲۲ ربیع الآخر مولانا
جلال الاسلام باتفاق جمعی از بتکچیان عظام بر در دروازه نشسته به توجیه مال امان مشغول بود
چند هزار سوار از سپاه نصرت شعار جهت تحصیل قند و غله بدهلی درآمدند و جمعی دیگر از

نوکران

نوکران آغایانی و خوانین‌زادگان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد و غارت
و تاراج بر آورده‌اند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور
برسم عیدی و رهی کی در بزم سرور و دمی نشسته بود و کسی بر آن جانب نتوانست رفت
کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان اموال و عیال و اطفال خود
در آتش انداخته غبار جنگ و جدال انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را ریختند
یاد در قتل ... کشیدند و امرا دروازه‌ها بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار
کس از نماز شام تا صباح نهب و تاراج مشغول بوده‌اند و روز دیگر تا ماه بود و هر کو بیابانی نیز
خود را در شهر انداخته غارت عام دست داد و ۱۸ روز نیز همانا شعله جانسوز در
اشتعال بود و هر فرد از افراد لشکر علی اختلاف مراتب هم از صد نفر تا ۲۰ نفر هندو اسیر
کرده برده گرفتند و از انواع لالی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود تنگه و تنگه آن
معتدله بدست سپاه قیامت آثار افتاد که وصف آن نتوان کرد در بیان شرح حسنش نیاید در قلم و آن
شهر دهلی سه شهر است که اتصال داشت دیگر اسیری و دیگر جهان پناه و سیم را دهلی کهنه گویند
کفتند در تاراج و تالان سمت سیادت گرفت و شرح این حال سامع جاه و جلال رسیده
فرمان واجب الاتباع شرف صدور یافت که ارباب حرف و صناعات را از اسیران جدا ساخته در
میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خود برند و سنگتراشان را جهت عمارت خاصه
همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی به سمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته
خواهند شد کار کنند ذکر بعضی دیگر از فتوحات امیر جمشید بعد از گذشتن امیر تیمور بجانب سمرقند

ماهچه توق گیتی افروز بود از آن که چهارده روز افق دهلی را منزل ساخت عازم دیگر
مواضع آن ولایت شده صدای کوچ در عالم انداخت و ۲۴ ربیع الآخر از
ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد چون مرحله وزیرآباد معسکر
پادشاه جلادت نهاد گشت ایلچیان بهادر نهادر حاکم لاهور ربعه محمد پسر رسید
طوطی سفید را که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان سخنوری و شیرین گویی میکرد منظر ای شهباز قلعه معالی رسیدند
و آن تحفه گرامی بنظر قبول اقتران یافته منصور از آب جون عبور نموده در نوم کته
بهادر بهادر با سر خود قلعه کشی شرف لب طوی سرافراز شده پیشکشهای شایسته
گذرانیده با صناف الطاف خسروانه مخصوص گردید و امیر تیمور کورکان از قرای
دولت آباد معمورترین ولایات هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا
روی بجانب قلعه میرته را زنت بهترین قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا
احمد بهار سری و صفی کر ضابط آن قلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمینمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحب قران عالی ماثر بدانجا رسیده عساکر منصور
آغاز جنگ کردند و قهرا قسرا میرته را گرفته صغیر و کبیر را در حین قتال بزخم تیغ آبدار
بسوار فرستادند و پرستی را با آتش پرستی پرستیدند بسوختند الحمد الله سال گبرانی فرود
همانند کاه و انقد بسوختند و غره جمادی الاولی اکثر گبران الحصار بدست اهل اسلام
بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد الغرض پادشاه عالیجاه بنیت غزو و جهاد کفار بد

اعتقاد

اعتقاد دیگر رو در بای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نموده
و بسیاری از ایشان را بر ساحل آن آب و در کرپله با تشنجر زخم و ساز
اعلام اسلام برافروخت و بعد از آن عزم غزو مراجعت جزم فرموده بتاریخ دهم
جمادی الاولی از کنار آب گنگ بهوا خیر قند خلد برین مانند بازی مبارز در کوهها
انحنت آورده و براه کوه سوالک بهر کی بسیاری از هندیان کافر بیشه بوده و قلعه شده
بدان ناحیه رسید از چهارم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه
سوالک و جمو کو بلد اوقات گذرانیده در این مدت میان سپاه صاحب قران
کامران و گبران جنگ بسیار روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق آیه کریمه و ان جندنا
لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان خلق کثیر بقتل رسانیده
آن مقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود ۱۶ و در
اخری نواحی قریه بابله معسکر همایون گشته در آن مرحله ایلچیان شاه سکندر والی
کشمیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار اطاعت و عهد میثاق را ... کرده بنوازش یافتند
۱۵ و در ماه دعا گو و ثنا خوان بازگشتند در روز دوشنبه ۱۹ نواحی جمو لند عسار کوکب
ظفر آثار مشکبار رکاب حدود دو تیز جمو نصرت و زادم بسم جد تقدیم رسانیده
۲۱ امیر کیتی‌گیر جمعی از بهادران اردوی همایون را جهت قتل و غارت رای جمو و
اتباع او در مواضع حصین متحصن گشته بودند باز داشت و شیخ نغیبی
و دولت از آب جمو عبور فرموده هندوان کافر بیشه آنجا بیشه را از تیر

خالی تصور کرده از مواضع اختفا مانند وای بیرون آمدند و آن جماعت فرصت غنیمت شمرده از
کمین گاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دلسوز نوایی و
حسین ملک توجین رای عمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده
بدرگاه عالم پناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه طیبه توحید
گویا گردانیده با کل گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نموده بتشریف و اعزاز
مشهور و سرافراز گشته ملازمت سده سنیه اختیار کرد و در روز شنبه ۲۳ محرم بادشاهی
محفوف بالطاف الهی بر زبر یلی منزل گزیده و در آن یورت واجب الاذعان شرف نفاذ
یافت که شش هزار کمان و نوشمان و سران سپاه هر یک از رایات معین ردیف یکی از بند
و از ملوک و اعیان ممالک هند طائفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهانمدار بودند خلع
فاخره و بر تیغ همایون مشرف و مفتخر گشته رخصت انصراف حاصل کرده و خضر خان
هزار بنده سارنگ کر بخته در ایام اوان در آستان اقبال آشیان بسر برده منظور نظر
عاطفت بادشاهانه شده حکومت مولتان تعلق بوی گرفت الکاه صاحبقران
تاج بخش باج ستان ضبط اردوی همایون را در عهده امراء عظام کرده نفس نفیس
در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت
و در روز پنجشنبه ۱۱ رجب در ضمان عنایت ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و در روز
جمعه از انجا نیز نهضت کرده و در طی منازل و مراحل سرعت بجای آورده روز شنبه
۳۰ هوای حلم از غبار موکب همایون زینت [illegible] بوقلمون گرفت و همان روز از انجا ایلغار

فرمو

فرموده نیم شب بکنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال ماثر گشت و در روز یکشنبه ۱ آب آخر
معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام درج برج سلطنت
و نامداری امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات تتق عظمت و شهریاری با مجموع اعیان
و اشراف بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده بسعادت ملاقات تحفه صفات
دریافتند و زبان بهجت و شادمانی بمبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی گشادند
و زر و جواهر بسیار بصورت دینار نثار نمودند و در روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف
افتاده خانزاده علاء الملک که صحبت انتسابش بخاندان رسالت از و همت
مر الوای آن حضرت را طوی داده پیشکشها لایق کشیده و در روز سه شنبه ۱۲ از ترمذ کوچ
واقع شده روز یکشنبه ۲۸ موضع دو در سلجین معسکر ظفر قرین گشت و در آن
مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هرات و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند
بملازمت صاحبقران سعادتمند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز
سه شنبه لوای کشورگشای از آن جا نهضت نموده قبة الخضرا کش از یمن مقدم اعلی کو
فردوس آمد و در روز شنبه ۴ ماه شعبان رایت ظفر نشان از شهر سبز حرکت فرموده
در کنار آب روی خسته بارگاه عالم پناه باوج فلک رسید و چهارشنبه ۱۴ از آنجا
نیز کوچ وقوع انجامیده روز شنبه ۱۸ در باغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فر طلعت عالم آرا
رشک افزای گلستان ارم گشت و در روز دوشنبه ۲۰ ماه جایگاه بباغ دلگشا رسید
در روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد در آید نقش شهر سمرقند از وجود شریف شرف

کردانید و بعد از اقامت مراسم طوف مزارات و انعام صلات و صدقات
بارباب حاجات بر بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در
غایت فرح و سرور بنهایت بهجت و حضور و تمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت
و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تکمیل
ارکان دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنت
هرات فرستاد و تکفل مهم مهمات ابدی پیوند سای اهو شمند را بعمارت مسجد
جامع سمرقند فرمان داد **ذکر شمه از حال امیرزاده میرانشاه و ایاب بجانب اردوی**
صاحبقران علیا جاه در بار گذشته شاهزاده جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی
ضبط مملکت هلاکو خانی بود بعزیمت صید و شکار در سمند باد رفتار سوار شده
در صحرا افرید چرکه بهم رسیده در جوار مزار بر عزم شکار آهو و نخچیر فرا دادن مجمع
کردید و امیرزاده بتهیج در اثنای تاختن و صید انداختن غرم کوهی را زنده
گرفته بقربوس زین رسانیده و صید طلبیده از اسپ رمیده آن شهزاده
شیر شکار از پشت زین بسر و کون بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش
گشته بعد از مدتی اندک افاقتی دست داد و از جهت شدت سقطه خلل فاحش
بدماغ آن جسم و جرأت و دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد
یا عهد در علاج خطا کرده و بیرون شد دماغ شهزاده زیاده شده اقوال و افعال
مستحسن مردم عاقل و لایق حال سلاطین کامل بعضی از وی بظهور رسید که بی محرد

و نهی

و تهی چون بی کتابی بر خاک میریخت و احیانا براه اتراف و اتلاف کی عمر مستحق
می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوشش در وزارت و میان
دو تابان می یافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت عسرت
دو منزل را یکی میکرد سلطان احمد جلایر چون شنید که در آن فصل محاصره دار السلام
انگاری تمام و الوبای در امان مکین کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه
بظاهر بغداد رسیده و در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان
آمدند و معروض میداشتند که طایفه از اشراف و اعیان تبریز بایکدیگر عهد بسته داعیه
غدری دارند بنابران شهزاده عالیمکان بعد از دو روز از ظاهر بغداد بصوب
تبریز معاودت فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آن جمله منصب قضای تبریز اشتغال
داشت معروض تیغ سیاست کردانید و چون اکرجانی سدید از اختلال دماغ شهزاده
خشمت آیتی وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت از قری
و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات را
و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید
و در آن اثنا حرم محترم خولنیی خانزاده را سخنی تهمت آمیز گفت و آن بانوی
عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور از یورش هندوستان
بازگشته در باغ جنار اقامت داشت بسعادت ملاقات فایز گردیده و خلل ضعف
میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر در آن آوان ماهچه رایات نصرت آیات

پرتو وصول بر ممالک آذربایجان افکنده بودند احتمال قرب دارد که شاهزاده سلوک طریق
مخالفت پیش نهاد همت سازد بنا بر این جهات صاحبقران ... جهات
تجمیع لشکرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرده در این باب قدغن
نمود گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران به ایران و جهان مقصود
خوب در متوجه شدن به تبریز جهت میرانشاه گورکان بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیشتر
از آن که امیر تیمور از محنت یورش هندوستان بیاساید و پنج شش ماهی در مستقر سریر
دولت و اقبال تمهید بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش پنج ساله جزم کرده از
غایت علو همت روی باستعداد مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده ... سعید خواجه
شیخ علی بهادر و جهان ملک ملکت و پیر محمد فولاد را به هراة فرستاده فرمان داد که
آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرها خراسان عازم آذربایجان گردد و امیر
سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنه تبریز فرستاد و شاهزاده بموجب فرموده کاربند
شده چون به هرام رسید توکل قورقرا از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که خراسانیان
باید که به راه شما سیاسی و استرآباد قطع مسافت نمایند و اردوی ایشان از طریق بسطام
و دامغان متوجه شد لاجرم میرزا شاهرخ خانی بجانب ... تافت و امیر تیمور
بعد از تقسیم غنیمت میرزا احمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز
داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان ... نموده ... جمادی
محرم سنه ۸۰۲ در اول روز زمانی ... مطابق توشقان ئیل صاحبقران بی عدیل

بایلی

برای صواب والصدق ورست ۞ باهنگ رفتن میان کوه جست ۞ در آورد پا در
رکاب سمند ۞ شد آن آفتاب سعادت بلند ۞ قد افراخت از هر طرف رایتی ۞
خرامان ز هر کوه سوهی قامتی ۞ و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون
عبور نموده و منازل و مراحل طی نموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده
رستم متوجه شیراز گردید تا با اتفاق برادر بزرگتر خویش امیرزاده پیر محمد به بغداد رود و امیر
سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران
منصور از راه ... بسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از آنجا عازم قزوین
... شد و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر ...
فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده بموکب همایون پیوست و امیر سلیمان شاه
چون بتبریز رسید کیفیت خبط دماغ میرزا میرانشاه بنوعی تحقیق انجامید و اهم نموده به تبریز
رفت و بعد از آن تفحص قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان
دولت ... قاصد نزد سلیمان شاه فرستاده از تبریز طلبیدند ...
بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون
روان گشته و چون موکب گردون احتشام از ولایت ری بگذشت میرزا میرانشاه
بآستان اقبال پناه رسیده صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم
اگر چه شاهزاده را طلبیده در آغوش کشید اما نظر التفات در ... امیر تیمور
خواجه ... و جلال الاسلام جهت تحقیق مهمات به تبریز ارسال داشت ...

نواب کامکار کیتی ستانی میرزا امیرانشاه را اگر چه بسیار گویند دو فقره را ملاحظه کرده ده دانگ
مال چند ساله که تعلق بخزانه عامره داشت و ششصد هزار ده بلدهای خویش بهر کس
بخشیده بود استرحام نموده و چون در ایام برکات صاحبقرانی خجسته صفات بسمع شریف
رسید که امرا میان میرزا امیرانشاه شرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام بسبب ترغیب
طایفه از مردم ندیم پیشه و زمره از استادان سازنده معهود پیوسته مرافقت شاهزاده
مینمودند آتش غضب صاحبقرانی بهرام انتقام التهاب یافته و حکم فرمود تا مولانا محمد قاضی
را با آنکه با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و هزل از زمره ندماء و زنده‌کاران
مجلس میرزا امیرانشاه در ابر دار اعتبار کشیدند و موجب فرموده مولانا محمد قاضی
را با وجود تبحر در علوم معقول و منقول در شیوه نظم و نثر و هزل از فضلاء زمانی
ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده را هر یک در فن
موسیقی و ادوار و زیر کسند دوار شیره و نظیر نداشت گرفتار گشتند و چون ایشان را
را بپای دار آوردند مولانا محمد قاضی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده گفت که مدت
استاد پیرو پیش قدم ما بوده اید باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارید قطب الدین
گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد گشت ریسمانی در نای استاد قطب نایی انداخته
او را بر دار کشیدند و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم کرد و انشاد نمود
پا بپایی کار آخر عمر است ملحدا اگر باید وگرنه بدبخت هیچ کار نیست مردانه در ازل بند
بسیار پیر دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست : در جهان از زمان سایر رفیقان این

ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا مرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه ذکر
قشلاق فرمودن امیر تیمور گورکانی در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع
زمان و حوادث دوران چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو
وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ را از آن اختیار کرده بار
توجه بدان صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور گشت که تورث عمر تاوان
بود مضرب خیام عالم سپهر احتشام گشت و در آن زمستان در اطراف جهان
وقایع متنوعه روی نمود اخبار سایر با مسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تمور قتلغ اوغلان
که بعد از شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور بر مسند خانی
نشسته بود و بر کفران رسید اول نعمت اقدام نمود فوت شده و هرج و مرج باحوال
دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک الظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و
شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده و در میان امرا
و ارکان دولت او اختلاف پدید آمده دیگر آنکه خضر خان که پادشاه جتا بود
در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال
پذیرفته دیگر آنکه حاکم مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولاد
او باهم در مقام خلاف آمده اند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از فوت خضر خواجه
اوغلان نیز بعالم عقبی رفته لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع
و بلاد آن حدود را مفتوح گردانیده و سالما و غانما باندکانی باز گردیده و از

استماع این اخبار صاحب قران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از
سپاه مظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بشتاب
کردستان شتافت و در دره خرم لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیده جمعی
مر حاکم کردان از دره بعد فرار نمود و عساکر منصور آتش در منازل او زده کلیه مسکن ایشان
را ویران ساختند و بعد از یکماه در آن دیار که اتفاقا از اطراف که بند روی بجانب نوبت
قشلاق آورده بودند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سونجک
در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحب قران ممالک ستان را در باب
یورش بغداد و دوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد باتفاق برادر متوجه عراق عرب
گشت و با لونیخان نیز لستان رفته بیهانه مرضی هر چند نهضت علم مراجعت برافراشت
و امیرزاده بموافقت امیر سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر
مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات معاندان را بر
انداختند اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود با غوای جمعی از معتمدان تاریک بخت
دار خیال بیحاصل بدماغ راه داده و جمعی قاتل ترتیب کرده و هم از نوکران او
جمعی کیفیت حال را با میر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعه قید و
محبوس ساخته درین باب عرایضه بدرگاه عالم پناه فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق
قراباغ بموقف همایون رسیده یرلیغ مطاع صادر شد که امیر ایهداد بشیراز رود
و زمره کشت شاهزاده را بد آموزی نموده اند بیاسا رسانیده و امیرزاده رستم را بجای او در

حاکم

حاکم فارس گرداند و امیر ایهداد چون بشیراز خرامید خلیفه و سید جراح و دو تن
خراب شیراز خمیر مایه آن فتنه بودند کشته و مستوی توشچی را دست و پا بریده
سیارک خواجه و محب شربت دار و شیخ ... را مقید کرده و ... شان حکومت
شیراز را در عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی الحال
امیرزاده رستم رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد و امیر سونجک
بجانب قراباغ روان شده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر حاکم
بغداد بود چون خبر استیلای امیرزاده رستم را بر مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق
عرب شنید اضطراب عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مفتوح ... کرده بند
و سقا زنی آنچه از امارت قوت دولت قاهره در بغداد امری در رعایت اعراب
روی نمود شرح حس انکه ... صاحب قران کشور گیر حکومت خوزستان را بشیر دولی
نامی ارزانی داشته بود و آن از متمولان آن ولایت مال بی نهایت حاصل نموده با
هزار سوار آراسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در جنب
با امرا و ارکان دولت سلطان طرح محبت در آنجا انداخته هر یک را بمبلغی که ...
از ده هزار دینار تا سی هزار دینار نقود بود محظوظ ساخت و از تقادیم تقدیرات
الهی مفصلان وجوه از دولت نوشته ... شروان سر در رفته یکی از نوکران سلطان
احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را باز یافت و پیش سلطان گرد و از ملاحظه آن نوشته
تو همی در سلطان احمد ... که مظفر از صاحب قران و الا که در دخت یکی در هزار شده که و بهادر را

که در آن مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود کاغذ زد
و دران شروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بنیابت
ایروان فرستاده بود و بعد ازین واقعه یادگار اختاجی از نو امرای آن دولت
و کیفیت حادثه را پیغام بمولانا شروان را به قتل آورده بودند و پرسش بغداد را دادن
که بنداکاه بلطایف الحیل در عوض مکینه قریب ده هزار کس از ارکان دولت و مقربان
خود بکشت و در دجله انداخت و ابو اسحق برادر خود بسته هیچکس را بار بغداد در
یاد و حیانی اسپ خاصه سه هزار در بند خانه مرا آورده که ارکان میبردند و بازمی کشتند
و چون چند روز سلطان احمد اوقات تیره بدین دیره بگذرانید و نفر از محرمان
را فرمود تا سامان کار از طویله خاصی زین کرده بالای آب دجله بودند و نیم شب بکشتی از
آب بگذشت و با شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و الیح ...
بر اینحال اطلاع نیافت و مطبخیان آشی پخته بدر خانه میبردند و حاکم شان آن را
ستانده دعوت مستوفی منجو بودند و چون سلطان احمد نزد قرا یوسف پیوست او را
بغارت بغداد در طمع انداخت و بر اتفاق یکدیگر متوجه دار السلام گشتند اما بعد از
وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده آن مقدار زر نقد و رخته دار که
اسپان تاتار نیز داد و قرا یوسف رسید ازو در راضی گشت و در اواخر سنه ۸۰۱ بسمع سلطان
احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد
بنابران اندیشیدند که اگر ظفر اثر محمد دده روم و شام در آستانه مراد آن مسدود

گردد

گردد و بغداد را در الفرج نامی سپرده عزیمت روم کرد و بعد از وصول ایلدرم بایزید
و در آن زمان فرمان فرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را مشمول نظر
شفقت و احسان گردانیدند و جهت ایشان ممر خرج بموجب دلخواه تعیین نموده
اصناف الطاف بتقدیم رسانید **ذکر نهضت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان**
چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان
رسانیده و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید فرمان بتیاری فرمود
و بامرای ملک آرای مشورت نمود خاطر اقبال ماثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت
گرجستان که ایمان قرار داد و رایت مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده تخت ...
خشم و کینه میلاد ملک گرگین کشید و گرگین که نور بر تنبیه اختیار کرده سپاه خونریز تمام
مملکت او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحبقران جم جاه بجانب ده جانی ملک
کرچی شتافته جانی بیک از خوف جان با ستان دولت ایشان التجا نمود و عنایات
نصرت قرین دران ولایت نیز آتش قهر و کین برافروخته خرمن جمعیت اعدا را ذکر
راسوخته حصارهای رامتنع ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از منزلگان بر انداختند و در آن
اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است او در دربندهای قلعه را
مانند ابواب سعادت بر در خود بسته و امیر تیمور عنان یکرانی بدان طرف انعطاف داد
و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آیین وقوف یافت سراسیمه بار گذاشته بوادی فرار
شتافت و چون ظفر در دنبال او تعاقب نمود بسیاری از اتباع و نوکران شان را بقتل رسانیدند

دیگر کسی نیم جانی بیرون برده اسمعیل نام را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات
سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورد قبول نموده از بعد بر جاده خدمتکاری
و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته
نهضت همایون بجانب ایوان کرجی اتفاق داد آن حدود نیز حکم سایر مواضع
گرجستان گرفته امیر تیمور عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در آن منزل
ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحبقران رسیده از قبل فرستندگان
خواطر را اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در
خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام
یافته بود بخار غرور و پندار از کاخ دماغ راه داد و ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان
فرستاد و پیغام کرد که ترا بعد ازین مال و اخراج بخزانه ارسال میباید داشت
فوجی از دریا گذرانیده بعضی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت و آثار
آبادانی ازان دیار بگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال
عرضداشت کرد چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر کثرت نخوت و غرور قیصر
انداخت خاطر عاطر بتغیر و متاثر گشته اندیشه توجه بجانب روم فرمود و
ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که بمقام
شمه از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت ایلدرم در حیز بیان آید
آنگاه خامه بدیع نگار بتحریر نامه مسکین شمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشاید

گفتار

گفتار در بیان رسیدن سلطنت ممالک روم به بنی عثمان و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید از افق ملک ظهور نمود

ارباب فراست بلاد روم و مستحفظان اخبار آن مرز و بوم راقم این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد که آخرین سلاطین سلجوقیست
داود نامی از ترکمانان قبچاق با ده هزار خانه از توابع و لواحق بسببی از اسباب از
وطن مألوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی
مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سه سال اوقات فرخنده مآل
بنوعی سپری گردید روزی سلطان کیقباد را گذر بر نواحی منزل او افتاد و جمعی کثیر از خیل
در آمده زبان بسوال کیفیت احوال ایشان بگشاد و داود که بطلاقت لسان و کیاست
فراوان سرآمد اقران و امثال بود پیشتر دوید مضمون این مقال ترنم نمود که

که فدای سر وقت کشتگان غمت
هزار جان گرامی فدای هر قدمت

بعد از ادای وظایف
دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی آوازه
مکرمت و غریب نوازی استادگان پایه سریر سلطانی را شنیده مدتی شد که بدین ولایت
آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیانی از تاب آفتاب حوادث
آسوده ایم امید آنکه بخط کلبه احزان فقرا از یمن مقدم همایون خسرو کامران غیرت فزای
روضه رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بروجهی که مستلزم صدق نیت و صفای
طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد از استماع سخنان سنجیده دلکش آن رسیده دل داد

متحمل نمود نزول اجلال فرمود داود و باتفاق کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن
ساوری و پیشکش اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران
رکابی و قطار غلامان سرو قد گلعذار و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود حاضر کرد اینده دیر
رسید خود عثمان هم آثار رشد و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری
و فراست گوی مسابقت از همگنان زمان میربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل
غلامان پیشگاه ساخت کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد انوار فراست دانست
عنقریب کوکب طالعش بذروه دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و
تمامی تحف و تبرکات هر آن قوم پیشکش که بود بدو بخشید و فرمود که حدود قبیله در
حدود ادرنه و بروسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود محل اقامت اندازد
و بامر زراعت و عمارت اقدام نموده آن ناحیه را معمور و آبادان سازند داود
حسب الفرموده بدان جانب شتافته عثمان عطیه را هر سلطانی با دغدغه فرصت
بر جمعی از جوانان هر دو آن قبیله بطریق قسمت نموده برترقی پیشکش رسانیده چند
نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجا آورد و اولاد کفار
از این معنی بتنگ آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که
عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بینی اهل ... دفع فتنه او
انگیزی آن حدود میکند و هر کس میباید میکند و چون در آن زمان میان سلطان
و فرنگیان قواعد مصالحت استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام

بنمود

نمود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان کرد و قاصد در محلی که عثمان
در لشکر بود در خانه داود نزول نموده داود از سیاق سخنان نامه دریافت که
احضار عثمان صادر شده بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر وی
متغیر شده بنابر آن کس بنزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را استجام کرده اعلام کرد
تا وقتی که هر حرکاتی که از او صدور یافته بجهت تقویت اهل اسلام و حمایت ملت
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و فقط هر آینه این معنی موجب وفور
پادشاهان دین پرور شود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابیم و سخنان
سنجیده را داشته باشیم عثمان ... تمام در این عزیمت را مصمم کرده بتوقف
عثمان ... جانب ... نزول بدر الفطاف ... و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدو
رسید و نامه دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستور سابق که بوده که
نسبت بما رتبه فرزندی دارد بباید که بعنایت پادشاهی مستظهر و مباهی بوده بدرگاه
عالم پناه آید تا بمزید الطاف و اشفاق ما را بالعین الیقین مشاهده نماید و کسب ارسال
این نشانها آن بود که چون حرم سلطانی ضعیفه عاقله شده لعبت پرورده بود
انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بود بعرض رسانیده
تعرض بشخصی که در دیار کفار این مقدار آثار رافته در ظفر پرداخته باشد لایق
سلاطین دیندار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت
شود تا در عزم غزو و جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود

واین سخن مقبول افتاد القصه چون حکم پادشاه بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته
متوجه ملازمت سلطانی گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف خسروانی
یافته کیقباد در وقت مخدره را در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج
کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان
بآنجا رفته زیلوچه و توشکی و شمشیری بقبضه تصرف در آورد و دیگر
اجناس و نقود و جواهر را معدوم التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد
افتاده گفت که این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته
از جمله اسباب پادشاهی است و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا ابلغ دلالت
بر علو همت او می کند الغرض سنجقی که در آن وقت صاحب آن بود میان
خداوند پنجاه هزار کس می بود عنایت فرمود و عثمان در استقامت و انتظام مهام
مرحمت منقبه بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ
اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان گشاد و حصار ازنیک با چند
قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر بر سا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمانیان
آغاز محاصره کردند در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر دختری
که در حباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی ارکان دولت بار دیگر عثمان را تشریف
سریر بخت و مطاوعت و متابعت در آوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنت اتفاق
کردند مقارن آن حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دست تسلی از کار و کارکنان از

ان

دست رفت و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داد امرا و ارکان دولت را طلب نموده وصیت
فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان را که ثمره دختر کیقباد بود پادشاه
دهند و بدستور در تضعیف و تنقیص کفار ربا کوشیده آن بلده را در سلک سایر
بلاد اسلام منتظم گردانند آن جماعت آن گفت قبول بر دیده نهاده هم در آن دو سه روز
عثمان از جهان گذران رحلت کرد و اورخان قائم مقام شده در امر محاصره بر لوازم
اهتمام بجای آورد و چون بمدد فتح و ظفر فائز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان
بود مسجد ساخته عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را باسم و لقب خود مزین
گردانیده در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و ازنیک را نیز بضرب شمشیر
تسخیر نمود مدت ۲۸ سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون طبیعت مدبر
او دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد از حصار
و فتح حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آن که ۳۱ سال پادشاهی کرد واگذاشت
الغرض ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید رایت جهانبانی مرتفع ساخت و مرتبه او
از مراتب آبا و اجداد او در گذشت چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخت
ذکر نامزد شدن صاحب قران بجانب ایلدرم بایزید بیان طلوع ماهچه رایت
آفتاب عظمت از افق دیار سواد قسطنطنیه چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسطت مملکت
و معموری سپاه و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور حشم و خدم مغرور شده از ایلچی
مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضداشت والی از آنجا نزد حضرت ۳

صاحبقرانی بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم تهنیت ره و استخاره خاطر عاطر
بران قرار یافت که فرمان فرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف
با حیات رفاق رساند بنا بران دبیر روشن ضمیر منشی طلبیده فرمود تا نامهٔ نصیحت
آمیز در سلک تحریر کشید و این مکتوب که مصدر بانی کلمه کرده بهند بر رحم الله امرء عرف
قدره ولم یتعد طوره ملحق مضمون نامه آنکه بعنایات الهی و عاطفت نامتناهی
امروز اکثر معموره ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست
و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان موکب ظفر انتساب در
گوش کشیده اند و غاشیه متابعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش نهاده
است و سلسله نسب تو ترکمانی کشتی بان منتهی میشود پس انسب آنست که در
سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق لجه
سر بفراز نیاوری بحال فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی
و چون درین مدت استماع میرفت که تو با قامت غزو فرنگ و کفار اشتغال داری بسته
الوهیت غزو و جنگ بر روزگار کفار فرنگ مملکت تو تا غایت بتو باز گذاشت
توجه بدان صوب معروف نگشت بملاحظه آنکه مبادی مستقر انتیاب الملوک گردد
دخول قریه افسدوها ظاهر از مر رعایا کرم منظور کرد بلائی که چهره احوال اهل
اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوه آبا و اجداد خویش تجاوز جایز نداری و تیر اغراد
در کمان انداز داده خود را از موافقان دولت فیروز نشان شماری والسلام

مکتوب

مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند منظر ایلدرم بایزید رسیده چون بر مضمون آن
اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت
انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مراد داعیه مقابله امیر تیمور در سر بوده
مقاتله او در خاطر است و اکنون که نود دولت روز افزون ٭ بر آنم که رایت
بسر حد خویش کر او هیچ نیاید زنم خیمه بیش ٭ روم تا به تبریز زین بیشتر ٭ زنم
برگ غیرتش نیشتر ٭ برم آن الجبانی فتنه بر سرش ٭ درهم دهد باد هم لشکرش
و چون ایلچیان باز گشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند
برافتغه با سپاه قیامت هراس عازم سیواس گشت و چون حدود از سپاه مغرب
خیام اسرادقات عزت و جلال گشت امیرانه داده جهت دفع فتنه امیر
زاده بر محهر را چوب بساق زنوند و بند بر داشته نگهداشتند و شهزاده فرید
مبارک خلعه را که از جمله بدآموزان شهزاده بودند بسیاست رسانیدند
رایت نصرت آیت از انجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر
از مردان صف شکن بار روی همایون پیوست و در اوایل محرم سنه ۸۰۳ صاحبقران
کامکار ایلغار فرموده سوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی
در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده بر افراختند و در برابر دروازه
عراق ملچور ساختند ٭ ز بسیاری خلق و جوشش سپاه ٭ نواحی سیواس شد جشنگاه
و سیواس را از بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقی است با دو صد نفرات مضبوط

دور آن هاسی تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط بود و ارتفاع داشت
و در هر جانب آن خندقی عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر
معسکر همایون بود نقب نقاشان پیش می رفت و از سه جانب دیگر نقب
زن پیش می رفت و مصطفی یکی از امرای قیصر با چهار هزار سوار صفدر در قلعه
اقامت داشت و او بمقابله و مقاتله و معارضه جرأت مینمود بیست
هژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون برج و باروی سیواس بزخم سنگ
اختلال پذیرفت و نقبچیان یک دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب کرده بودند
دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بیار عجز و اضطرار بیرون آمد و سادات
و علما و ارباب عمائم خایف و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد
نمود و حضرت صاحبقران فرمان داد تا امراء دیو بنیان از مسلمانان بمال
امانی قناعت نمایند و لشکر ارمنیه را بیست [illegible] رفع فرمایند و از
نوکران ایلدرم چهار هزار کس سوار جنگی با آلات حرب برده بودند فرمود
از ایشان [illegible] در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار
سیواس با زمین هموار سازند و فرمان بر این موجب تقدیم رسانیده از آنجا عنان
عزیمت [illegible] بعد از آن صاحبقران ولایت البستان و ملطیه را تاخته و قلاع
آن حدود را مفتوح ساخته طریق مراجعت بجانب آذربایجان
در زانید [illegible] و تمام ایالات ملطیه و توابع مضافات در قبضه اقتدار امیر قرا

عثمان

عثمان ترکمان نهاده رایت مراجعت برافراشت **گفتار در ذکر توجه صاحب قران**
سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهنسی و عنان همت اهتمام
بسپاه بهسنی بعد از تسخیر عراق عرب در سنه ثلث و ثمانمائة امیر تیمور گورکان شیخ ساوه را بطلب
و سمو حسب الصلح [illegible] برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده
بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعده
پادشاهان خردمند [illegible] ایلچی کشتن [illegible] رفیقان او را [illegible]
رسانید و در آن اوان صاحب قران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله
و مقاتله توقتمش خان مشغول می‌بود میان قرایوسف ترکمان و [illegible] قلعه [illegible]
ایلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بحسب تقدیر ایلمش را حبس کرده این معنی ضمیمه
جرایم سابق کردانید و در آن ایام ملطیه و البستان در حیز تسخیر ملازمان آستان
دولت آشیان درآمد ایلچیان [illegible] فرج [illegible] بعد از وفات پدر خود برقوق
فرمانفرمای مصر و شام گشته بود [illegible] وعده [illegible] ایلمش
را طلب فرمود و فرج [illegible] ایلچیان را محبوس و مقید ساخت
و چون این خبر بسمع صاحب قران [illegible] رسید [illegible] عزیمت [illegible] فتح بلاد
شام را [illegible] قیصر اولی [illegible] ولایات
شام العطاف [illegible] قلعه بهنسی رسید [illegible] فرجام
[illegible] قلعه مذکور گشت و در مقام مدافعه

مقابله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست باندختن تیر و تفنگ
بر آورده نفتچیان این جنگ باندک زمانی برج قلعه را مانند خانهٔ زنبور
مجوف ساختند و بر سر ستونها گرفتند و در روز یکشنبه آتش در ستونها
زده برجها مانند بناء دولت مقبلان غاز افتان کوه و سیلاب عجب و هراس
و وقار ساکنان آن حصار را اندراس داده سادات و قضاة و علما از بهر شستی بیرون
آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافته آنچه توانستند مناسب دانستند پیشکشی گذرانیدند
و شاه هر نوع مرز از زبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نموده پادشاه پوزش
پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ آن غلامان بهانه کشید و از بهر بهشتی عنان نیکرانی جناب
عاطفت معطوف گردانیده چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود ارتکاب جنگ
و حرب فتح تیسیر پذیرفت و رعایا در ارادهٔ اطاعت بردوش گرفته کلاه تا کنند
در چشم کام زاید شگفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ سپاه ظفر سلب

در آن ایام حضرت صاحبقران کامیاب بجد و جهد بهبیهی و عنایت منزل گزید خوف و هیبتی
عظیم بر ضمیر تیمورتاش از قبل سلاطین مصر بحکومت ولایت حلب قیام می‌نمود استیلا
یافت و نامه مبنی بر استعانت بملک فرج ارسال نمود و نامه مبنی از استعانت
فرج حکام باطراف دیار شام فرستاد جمع آمده بحلب روند و در مساعدت
و معاضدت نموده ماشی از خود تقصیر راضی نشوند و بموجب فرمان سلطانی نند ولی
ملک الامرا دمشق بود در آمد خیلی عجب در حلب و بر بنی قیاس ارکنعان

و رزز بلاد وزرکرک رسیدند گردنکشان ملکیک در آن بلده آن مقلد است سپاه
حرار مجتمع گشته هر در از مرسا فقه مثلا جمعیتی و توقف نیافته بود الکی
نمود باشی هر از عقل و خرد بهره تمام داشت با شند فنا و سایر امرای بلاد شام
واقعه مشورت در میان انداخته گفت با پکسی هر مار البته داوری نباشد باوود
سر هر بلند اختری آسمان صولتی است قیامت شکوهی قوی دولتی است نماند بلکه
ملوک عجم تو نیز بود از فریدون و جم و چنانکه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرها عظیم
را شکسته و سلاطین ایران و توران و سند و هند و دشت قبچاق و مغولستان را
مغلوب و مقهور گردانیده و حالا سهم خود را فتح این مملکت رسانیده همان
بر که با او مدارا کنیم همه بندگی اظهار کنیم و سادات و علما را و مشایخ هر در نظر
عالی اثر شان رفع تمام دارند شفاعت پیرونی فرستیم و پیشکشهای مناسب سال
نمائیم باین حیله شد بگر این تیمور بصحرا و دیگر شهرزاده زر و جان و عرض ما بلامت
ماند و رعایا عافیت یابند جمیع امرا از کیاست بعضی داشتند رای صواب نماید
مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال شمال شدند و دیگر اعراب خارت آل از آن
سخن قبول اعراض نموده سر زبان آوردند هر خیل تمر از آسمان نشستند بدو بود ملوک
نیستند ز سنگ و ز آهن متنند استوار بر شیان کنند تیر و شمشیر کار رعیت و سپاه
نگاه طراح نباید چاه و بدل قوی و املا فتح خاطر بریم و مقاتله نباید نهاد و نفوذ از
کلمات و شنود بسیار مهم بدان قرار گرفت هر سنی عتقها و استظهار بدیواد حصار

نهند و تا توانستند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر این قرار را مرعی میداشتند
مهم بدور و دراز می انجامید درین اثنا جانب صاحبقرانی عالی جناب از عینتاب
دو منزل بشتاب طی فرمود و چون بر تقصیر ایشان مطلع گشت عنان بارهٔ
جهانپیمای نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرود می آمد بفرمود
در گرد معسکر همایون خندق می کندند جلبیان از آن لطایف حیل پادشاه گردون
محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابر آن
دلیر گشته بپای جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای حرب و جدال مرتفع گردانیدند
در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنة ۸۰۳ ماهچه لوای کشورگشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخته
و پادشاه صاحب تدبیر دو روز در جنگ تأخیر کرده روز سیوم روز کین شهسوار شهر آرا
زر اسپ کین چهره بعتبه سپهر پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیر
زاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا ظفر پناه باز گذاشت و فوج جوانغار را
زرفر طلعت همایونی زیب و زینت داده صف اندازی جبال متال از ممالک دهلی
تا اینجا در معسکر ظفر اثر بود با زاد تیغ هر چه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد و از
جانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناح را آراسته و خاطر از
خوف پرداخته در برابر صاحبقرانی ملالاکبر صفها آراسته کرده روی جلادت و تهور بمیدان
کار و صحرای کارزار آوردند و دو لشکر بمعرکه آمدند بخوف و بی کینه خواه آمدند
زهر دو طرف شور انداختند و هر دو بر یکدیگر تاختند و نخست از فیلی برانغار

امیرزاده

امیرزاده ابا بکر و ازقبیل جرانغار امیرزاده سلطان حسین بر میسره و میمنه شامیان تاخته
روز جسارت بسیاری از ایشان را بتیغ خاق مبدل ساختند و دلاوران فوج
بسان سیل از فراز کوه با پیلان جبال شکوه بر شدون و تمور تاشی حمله کرده یکبار
جلبیان را از پیش بر داشتند و لطف نیزه و ناوک مبارزان خونریز همت بر تیغ اعلام
اهل شام گماشتند و شدون و تمر تاشی با زمره از اتباع از راه دروازه منغوصه بطرف
شهر گریخته طایفه از کثرت گجیلی بر روی خندق نهاده اند و فوج از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را
تعاقب نموده همه را از پای در آورده اند مگر بکدفعه در جای تنگ بسر فرو برده زنده بخندق رسید
و حیران و اقوبه بمنفقات رسانیدند و از لشکر عرب جماعتی بکلاه سمی کرخیند بواسطه از
ازدحام در اثنای راه مجوه نتوانستند و سرعت طی مسافت نمایند و اتراک بر تیغ عنان
از عقب شتافته هر کرا می رسیدند بتیغ انتقام میکذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را
از خندق می انداختند لاجرم آن مقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده بود که خاک انباشته
خندق بر شد پیلان عرب خفته در خون و خاک از تیغ زهرکان جگر چاک گشت دهان روز
۱۱ ربیع الاول شهر حلب فتح شد و شدون و تمر تاشی بقلعه گریختند و در برابر تسخیر آن
حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز
برج آن را خراب مثال کهسار سوراخ ساختند و چون کار بتنگ ناکام رسید صورت فتح
و ظفر در آینه مراد جلوه گر آمد شدون و تمر تاشی آثار عجز و انکسار ظاهر ساختند روزگار
خونین به مهره مخمور با سادات و علما و اشرف و اعیان با تحف و تبرکات

برداشته از حصار بیرون آمدند و لب حت بارگاه فلک اشتباه بشتافته روی نیاز و افتقار
بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان
اعلا دادند و تمرتاش با هر کسی از اهل حصار متعهد گشته غنیمت آن قلعه
بی نهایت بود و بر سپاهی ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت و فرمان قضا جریان
سمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بتمامی قرار از بالای برج بر زمین افکنند و
صاحب قران سعادتمند ایسی بوقا دو اندرا که از جمله اسیران بود بمنصب بیشی ملک فرج
فرستاد و پیغام داد که شیدون و تمرتاش در دار نیابت اسیر و دستگیر شدند و فرج ایشان
موقوف بفرج رسیدن اتلمش است می باید که علی الاسرع الحال او را بفرستند تا شیران
ایشان را مطلق العنان کرده ایم بعد از آن صاحب قران گیتی ستان اغروق در قلعه حلب گذاشته
سید بدر الدین نیز از حربی و شاه ملک شاه سپاهی و سونجک بهادر را محافظت آن حصار
تعیین نمود و بعد از چهارده روز که متوطنان آن بلاد گسترد آنگاه قرین فتح و ظفر روی توجه
بممالک ولایت شام آورد گفتار در رسیدن صاحب قران منصور بجانب دمشق و طلوع
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر بر گشتن سلطان مصر در شام را بعد از وقوع جنگ و جدال
صاحب قران ظفر رکاب چون از مهم بعلبک فراغ یافت روز یکشنبه سه جمادی الاولی عنان
عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه در آن زمان ملک فرج بموجب استدعای
دمشقیان با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و ضبط شهر و قلعه و
مرمت برج و باره قیام و اقدام می نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان پیمای

کرد

گشت پادشاه مصر متحیر اهل شیدون و زرق را با دو چابک فدایی بر رسم رسالت پیش آن
مهر سپهر کشورگشای فرستاد و هر یک پیش خنجری زهر آلوده تا در ساق موزه نهاده
بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بد اندیشان موکب نصرت نشان چو بسته اند
بردو مکنون ضمیر ایشان بنور خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم منشیان بود
ظاهر گشته و خنجرهای زهر آلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورد کیفیت حال
با میر تیمور عرضی کرد آن حضرت بتقدیم شیخ زرق فرمان داد و آن دو فدایی را بکشتن
و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن نشسته که بقبه سیار اشتهار
دارد منزل گزیده و بکندن خندق اشارت فرمود اطراف لشکرگاه را که و مند
استوار کرده شد و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده لشکر شرقی
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند
و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر کرده شدند و فرمان قهر بریختن خون اسیران و شیدون و
تمرتاش و سایر بندیان حلب فرمان فرمود و چون مهر روشن سپهر از معسکر عزیمت
دیار مغرب نمود میرزا سلطان حسین با غوای جمعی از اهل فتنه و شقی از اردوی همایون
بشهر دمشق رفت و شامیان مقدم او را بسبب طلوع صبح شادمانی از مطلع آمال
دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و هم آن شب امیر تیمور از زمین
حرکت نامناسبه خبر یافته روز دیگر بوقت سیاره در سیر آمد و در صحرای وسیع که در طرف
کسوه بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه بورکان را نزد ملک فرج

فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب
واجانب وضوح تمام دارد و غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب لوازم خوف
و خطر رعایت ناموس و نام است و گرنه نیم نانی روزی تمام است بکرات فاقد فرستاد
ایلچی ایلتمش را طلب داشتیم و فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حشمت عنان سپاه
قیامت نهیب را گرفته بدینجا کشید و مهم ازینجا دولت برگذشت اکنون مناسب
بحال شما آنست که ایلتمش را ارسال نمایند و خطبه و سکه باسم و القاب همایون سپارند
تا مادة نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه جهت ابوحم بوند دوالاچون
و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت
ازیشان بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون
پادشاه توران بدمشق درآمد ملک فرج بخلاف گذشته ادراک منوده مکرم داشته
جماعتی از اصول و اعیان پایتختان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از
ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و بخروز دیگر ایلتمش را اعلاء نموده مقرر
امید که صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری
و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور ایلچیان را نوازش فاخر پوشانیده مواعید دلپسند
کرده خوشدل و خورم باز گردانید و چون رایت نصرت شعار ده روز در آن منزل وقف
نموده علف با تمام رسید از آنجا کوچ فرموده نوبت آنکه عوض را معسکر همایون سازد
ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر قرین را بر آن صوب نسبت قرار داده نیستند

چغتی

چغتای از غایت ضعف و بیدلی قرار منیا بنید بنابران فرصت غنیمت دانسته
حشر عظیم و لشکری بیرا از دو سمت هم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه
منصور در آمده بخیال تاراج و یغما و اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال
سیف و سنان و تیر و کمان بازیدند و امیر تیمور بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست
که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت انعطاف
داده با سپاهی بیرون از حد حسبان بر سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب آورده نهاد و آن
روز مقابله و مقاتله روی نمود و بهرام خونآشام در قلعه ازرق فام از مهابت
آن برخود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول و عده اذا الشمس کورت
واذا النجوم انکدرت زرد گشته بشهر سپید نهان گشت از سختی آن مصاف مردت
چو سیمرغ در کوه قاف شد سر سرداران سبه سوز شده چاک شمشیرها تیر دود اجل آمده
ز اسمان بیکبارگی شد کمین کرده در گوشه هارکمان شد پذیرفته بنیاد مردم خلل شد گشاده
دستگاه اجل آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت حضرت صاحب قران بتگمدز
صولت در میان گرفت و سپاه شام گریز و ستیز اختیار نمودند روز حیات بسیار
از ایشان بنهایت پذیرفت و در اثنای گرو فر میرزا سلطان حسین که میسره
دمشقیان از ماهچه علم او آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ ایستاد
و تولاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده
آوردند این خبر بوقوفی صاحب قرانی والا گهر رسیده فرمان همایون بتقید و حبس او اطلاق

یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ تفتیش کنند او را چوب بسیار زدند
و بکشتند و واقعه مذکوره در روز سه‌شنبه ۱۹ جمادی الاولی سنه ۸۰۳ اتفاق افتاد
و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندید و با امرا و ارکان دولت مشورت کرده
در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف
گردانید و امیر جقماق ازدی کرکینه بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال
بازگفت و شاهزاده او را نزد حضرت صاحبقران مظفر لوا رسانید و بشارت علیه نفاذ
پیوست و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کسی بیرون نتواند
رفت و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده جمعی
ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز
گشتند و روز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر نصرت اثر بنواحی دمشق نزول فرموده
قصر ابلق را که از محدثات ملک الظاهر است در شهر فرود آمدند و سادات و قضات
و علما و مشایخ و صلحا دروازه‌ها گشاده بتقدیم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه
عالی شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر در آمدند
و باستخلاص مال و ضبط جهات غاهی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را
بنام و لقب همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط
کرده بخیال محال سبب شد از تحصیل ستوار نمازها و دلاوران جلادت آثار بتسخیر

معهود

معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی از دو جانب
آن قلعه را مجوف ساخته و سر ستونها گرفته آتش در آن زدند و التهاب شعلهٔ غضب
خسروانه موثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرد و نیرو از مقاومت
عاجز گشته بسیار عجز و اضطرار بر زبان آمد و مقالید خزاین و ذخایر بنواب صاحبقرانی
سپرده تا رفو دستار و چون او را زمان حلول اجل مقدر بود از بی طاعت فایده زدی
نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و حصاریان آن حصار هم غلامان
در جرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان سایر متوطنان
المجی را اسیر گرفته و مولانا سلیمانی و مولانا جمال الدین طلبت را با بعضی از صناع و اهل دارالا
حب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار دکتاب برغبت آثار
فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان
کردانیدند ذکر انتقام از دمشقیان بتبلاد آن و غارت در او حضرت بمعمور آیت نصرت آیت از اولاد
و در آن ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقرانی عالیمنزلت مزین بود در حضور
جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که هر چند همیشه استماع می افتاد که در آن
زمان که آل ابوسفیانی و مروانیان علیهم اللعنه با عترت طاهره نبوی تخصیص جناب ولایت مآب
مرتضوی علی المصطفی و علیه و آلهم الصلوات افضلها عداوت می‌ورزیدند و آنچه
از ایشان را سر شد از حرب و قتل و رکاره آن زمره در حضرت التعظیم بتقدیم میرسانیدند
شامیان با ایشان در آن افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را

معاونت مینمودند و عقل این معنی را مستبعد میشمرد و در خود راه طائفه از جمله امت بهترین
پیغمبران داشتند و میان ایشان انوار هدایت و ارشاد آن حضرت از مرتبه حجاب نجات
یافته در سرچشمه معرفت رسیده باشند چگونه تا در دل جانب اهل بیت فرو گذارند و با دشمنان
ایشان همداستان گشته ستم و بیداد بر اولاد امجاد خیر العباد روا دارند با این ا[illegible]
دین مبین اکنون نمود تا به تحقیق انجامید که آن صورت واقع بود و الا حقیقت حال خبر ایشی از دیوان
[illegible] بحربه بایشان حواله رفتی و چون این ماجرا از ضمیر احاطت پذیر بر
خواطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه شعبان سنه ۸۰۳ آتش بلا بالا
گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و بزرگ دمشق اسیر پنجه تقدیر شده متملکات ایشان
از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسب و شتر و استر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن
غنائم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی [illegible] عظمت تحمل آن نتوانست کرد بسیاری
از معظم نفایس اقمشه در [illegible] در اول حال گرفته بودند
انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین باز می گرفتند و چون فی الحقیقت آتش غضب
الهی در آن دیار بر افروخته بود روز پنجشنبه ۲ شعبان [illegible] اختیار کسی آتش در
و بنا بر آن که مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفاء آن نداشتند سقف و عمارات
آنجا بیشتر از چوب می باشد و در اکثر مواضع از برای [illegible] و در میان آن چوب
برنگ و روغن تر [illegible] بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده
مناره شرقی آن [illegible] که از سنگ ساخته شده بود خاکستر گشت و بعد از آن که حال دمشق بدین [illegible]

الجامع

انجامید امیر تیمور با اطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه ۳ شعبان موافق ایلان ییل
رایت مراجعت بر افراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت
عالیه صدور یافت که منتسبان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بمحافظت ثغور [illegible] حصاری و سپردی [illegible]
را محافظت سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه گردد [illegible]
نامزد گشت و روانه [illegible] با ایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا
نهضت فرموده و در اثنای راه شاهزادگان و امرای عظام ذوی القدر [illegible] تا کنار
آب فرات را تا خرابه و شتر [illegible] بی نهایت [illegible] کردند و چون ظاهر
[illegible] شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریانی [illegible]
بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خانمانهای ایشان را به نهب و تاراج [illegible]
اعلام از آب فرات عبور نموده [illegible] بر قلعه تیره انداخته حاکم آنجا [illegible]
درگاه خسرو جمشید [illegible] آمده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن
شهر [illegible] صاحبقران [illegible]
[illegible]
از اصناف حیوانات چندان [illegible] آمده که هر کس از هر نوع جانوری [illegible]
[illegible] میگرفت و [illegible]
بلده از پرتو انوار [illegible] اشعار روح افزا [illegible]

سلطان عیسی در نوبت شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت نموده یکی
از برادران و فرزندان جبران خود را نیز فرستاد امیر تیمور گورکان دیگر باره
روز او بتخت نهار همت نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین افراخت
و بعد از وصول عمارات بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را
بمحاصره آن حصار باز داشت و بنفس نفیس بفتح فرهید و الاولی آن مرخص
کلید قلعه آورده بعنایت خسروانه مدح حالات ناکوهید در خلال این احوال
فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی
آن حصارها فراغت یافت بیان این سخن آنکه حصار النجق محکمترین قلاع ایران
و توران و عراق و عرب و فارس و آذربیجان است و گرفتن آن بتحریک اصلا
تیسر پذیر نیست بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال موازی عساکر آن
بمحاصره آن قلعه میفرستاد و تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرد فتح میسر گردد
و امرا بنوبت تضییق محصوران میکوشیدند و در این ایام که موکب سپهر مسالک
متوجه سیواس بود از امرا امیر ایست و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت میرزا
شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر آن حصار نشسته بآنکار بپرداختند تا کار محصوران
بجائی رسید که جرم کهنه و پوست حیوانات را میجوشانیدند و میخوردند تا که میساختند
و آخر الامر آن را هم نمی یافتند بنابران معدودی که در آن قلعه مانده بودند باضطرار
بپای آمدند و امرا کوتوال النجق سید محمد غلتانی را بسته کرده بدرگاه عالم پناه

فرستا

فرستادند و بعد از چند روز فرمان قهرمانی قتلغتش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را
بملک محمد اوبهی رجوع نمود ذکر فتح دار السلام و قتل و غارت تمام

صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان
و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوقا و برندق
بهادر و تولک برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه ببغداد
آورند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در قبه دار السلام فرود آمدند و آغاز
محاصره کردند و فرج نامی از قوم جلایر متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک
و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات
قدم نمود و دروازه ها را بسته زبان بتقدیر این معذرت برگشاد که سلطان احمد با ما
قرار داده که اگر تیمور بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمای و الا باب دار السلام بر روی
هیچکس مگشای دام اینمعنی فرج را عرضه استیصال کان پایه سریر اعلی که در وصول فاصله
بارگاه کیهانپوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود بعرض رسانیدند لاجرم بادهٔ کوکب حشم
عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بستند و سکهقتة تمام از راه
ملک احتشام از آب گذشتند و از راه التون از منزلی بر ظاهر دار السلام خرامیده
العرقب نشیمن اعمار خیر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس سدرة
المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه در برج سلطان افکنده
بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ نفسان مینمود مبارزان

موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کرده منجنیق‌ها
آتشبار جنگ بی‌ثبات درنگ روی بکار رخنه آوردند و در اثنای اشتغال
آتش محاربه و جدال و اشتغال ابطال رجال بمحاصره و قتال درد و جور تیر از شست
تقدیر گشت و با فتنه‌گی بر مقتل خواجه عمادالدین مسعود سمنانی خورد و دیگر متقابل خواجه را
از پای درآورد و در آن ایام فرج نقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت
دست از جان شیرین شسته فدایی‌وار می‌کوشیدند و لشکر منصور در مقابله و مقاتله
جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را یقین معلوم بود
که امیر تیمور خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی از آن حضرت را می‌شناخت گسیل
رسالت داشت تا خبر بتحقیق آورد و آن قاصد بپایگاه عالم‌پناه درآمده
بواسطهٔ سخن فرج را الیوم مرتب دیده و لوازم شناخت و باز گویند آنکه دیده و شنیده بود
با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد و قاصد را بکذب متهم داشته در مقام مقابله
و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بر چهل روز کشید و در شهر غلاء قحط
و غلا شیوع یافت مردم از فرج بلکه از شدت گرما فاکشته خود را از باره
می‌انداختند و موکب همایون پیوسته بفتوح فرج بود از شدت میرسیدند در روز
ذی‌قعده نیمروز که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بادوار
خالی گذاشته بودند و خودها را بر سرچوبها تعبیه کرده دیگر فرو رفته سپاه ظفر
پناه یکبار روی بشهر آورده بودند و نردبانها بر دیوارها نهاده‌اند و طبل‌ها بر کنگره‌ها انداخته

چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نورالدین بتصعید بالا رفته رایت
نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران برزبر برج برآمده
از آوازهٔ نقاره و نفیر و اتفاق کوس و کرنای زمین چون آسمان برخاست از
جا رو لشکریان رخنه‌ها در دیوارها افکنده از اطراف و جوانب در بغداد رفتند و
فرج اگرچه خواست محترز شد بغداد با کشتی درزد هر طرف عنان
اندیشه بصوب فرات تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود
تمامی محال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط کرده بودند لاجرم بقوه قهر الخروج از
سبیل از آنها و خلایق برآمد و بسیاری از بالاها بپای خاک راز خوف شعلهٔ تیغ آبدار
خود را در آب انداختند و از بیم اژدهای جانستان گوشت بدن را طعمهٔ نهنگان
دجله ساختند و فرج در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان
شد و سپاه نصرت پناه که بر آب رفته بنوک پیکان آتشبار دمار از روزگار ایشان
برآوردند تا از روی اضطرار خود را در دجله افکنده شعلهٔ جانکش اطفا پذیرفت
و چون جمعی از متعینان لشکر نصرت نشان و بسیاری از افراد جبابره در وقت محاصره می‌رفت
هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قهر تعبیت تمامی مردم شهر فرمان فرمود و برلیغ مطاع
نفاذ یافت که هر یک از ملازمان سری بیاورد و سپاه کینه‌خواه سر بر خط فرمان
صاحب‌قران عالم‌پناه نهاده کمر اجتهاد بدست اتفاق در میان بستند و مضمون
روز شاه یکی است ره روز مالش دو دیگ عمل نموده بار اهتمام در راه طلب بازماندند

ولات اجل صغیر و کبیر برنا و پیر را بیک نرخ میفروخت و در نائره غضب مرد و زن
غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت سوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک
چنین بود چو در افتد بهر غرار آتش از سادات و علما و صلحا هرکس توانست خود را بجانب
بدرگاه خلایق پناه رسانیده سالم ماندند و عاطفت پادشاهانه از
ماکول و ملبوس عنایت کرده تمامی رسانند و چون کار ساکنان دار السلام بتمام
زهم بکندند عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مساجد و مدارس
و خوانق که از حکم مستثنی بود و کسر در تخریب و انهدام آنها نمود معمول همایونی ان
من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة در شان بغداد بظهور انجامید و بار بی نیازی بر آن
دیار وزیده مقتضای فحوای و یهلک الحرث و النسل بوقوع رسانید ذلک تقدیر العزیز
العلیم چاره کار چیست جز تسلیم **ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد بجانب**
تبریز و تحریر احوال وزرا و دیوانیان چون آب دجله از خون کشتگان بغداد تا مدتی
غم‌زدگان رنگ ارغوان گرفت و هوا از دار السلام از نتن جیفه مردگان بعفونت
انفاس خستگان نعمت تعفن پذیرفت امیر تیمور در اوایل ذی حجه مذکوره رایت
بجانب تبریز برافراخت و در اثنا طریق محمد آباد و مرد فاد جمعی از کردان که راه
حکم کرده سی نفر از ایشان را امر در بخت بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع
مراحل در ییلاق آق منهد نزول جلالی فرمود و در آن مقام سادات عظام و علما
کرام و اشراف و اعیان تبریز بر رسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند

و صاحبقران

و صاحبقران دوست نواز نسبت بآن فرقه واجب التعظیم لوازم اعزاز و تکریم
بتقدیم رسانید و هر روز در پایه سریر سلطنت مصیر مجلس عظیم منعقد میگشت
و در آن محفل سخن از تحقیق مسایل دینی و تنقیح دلایل یقینی میگذشت و از آنجا
ماهچه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوکبه صاحبقرانی برج
آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و طرب اوقات گذرانیدند خورم و مسرور به تبریز
رفته در دولتخانه فرود آمدند و در آن آوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هرات و خواجه
سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین محمود
سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب وزارت مشرف گشتند و جمعی از
نویسندگان چنانکه عادت ایشان است بوزیران نو نوشته بر امیر جلال الاسلام و دیگر
وزرای عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی
در قید و حبس افکندند و مبلغ کلی بر هر یکی تحمیل واقع شده و محصلان جلال الاسلام
را بمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که پای تحمل گشته کارد بر خود زد اما چون کار او بنوعی که
زخم را دوختند تا التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او را در لشکر تا زنده بود دیگر
در مهم مال دخل نمایند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس تسلیم نمود بر دیوان
سراپرده متوسط الاقامت قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را
بآب زلالت شست و نوید الله روز بروز در دولتخانه میزیست و مدبر بوزه از مردم بر
می طلبید و آنچه از دوست و دشمن می گرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد و در آن اثنا

صاحبقران کشورگشا از تبریز عازم نخجوان گشت و در منزل قراتونه خواجه مسعود سمنانی را

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد

بغداد و وارد نمودن بادیه و درداغ امیر تیمور بعد از آنکه مدت یکماه در حدود نخجوان کامیاب

و کامران اوقات گذرانیده و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکشی

فراوان بدرگاه عالم پناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت

نمود و در ۲۲ ماه ربیع الآخر سنه ۸۰۶ ماهچه لوای کشورگشا سایه وصول بر آن دیار انداخته

قبه بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار با اوج فلک دوار افراخته شد و در آن

اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان

بمرافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون به نیشابور

رسیده خیاط اجل آیات ودیعت حیات بتقاضای اجل سپرده و شاهزاده خجسته رای

او را تجهیز و تکفین کرده و در ری بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقدام

منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متأسف

و از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوینیان را باستقبال

آن دو ربع دولت و اقبال مامور گردانیده و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب

ارس قونیوق شرف تلاقی دست داده و از جانبین طریق نثار و پیشکش تقدیم

رسانیده باتفاق عازم پایه سریر خلافت پناه گشته چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار

سرافراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه بگذرانید و صاحبقران

دریانوال

دریانوال آن قرة العین را در آغوش مهربانی کشیده بخطاب ملاطفت اشارت فرموده

و چندروز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان

بجای آورد و از جمله نقود ذهب و نقره خاک مجموع مزین بزرین زربی بوی بخشید بعد از آن

عزم شکار فرموده و در آن اثنا افکندن آهو و نخجیر بخاطرش بر نهر خراب آمد که آن را از آثار

شهریاران نامدار یادگار مانده بود بنا بر آن بر خاطر خطیرش خطور نمود چنانکه ما آثار

پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین اثر خیرات ما ملاحظه

فرمایند و از آب ارس بحفر نهر فرمان داد تو اجیان زمین برامر قسمت کرده بمدت

یکماه جوی کنده که ده فرسنگ طول داشته باشد و این نهر را برلاس موسوم گردانیدند و چندین

قری و قصبات و باغات از آب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر بامیر تیمور

رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بحال جهانبانی از روم به بغداد آمده و همت

بر عمارت و زراعت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار جهانگشا فوجی از

شاهزادگان و نوینیان کار آزموده را با مردم دیار عرب فرموده اشارت نمود که فوجی

براهی توجه کنند و مواد معیشت سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند

وحسب الحکم امیرزاده ابابکر عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و امیر علی باز

راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده و امیر

سلطانحسین رومی بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر بزرگ

جهانشاه با فوجی از امرا از حلاوت پناه تا قلعه خربره را پیش نهاد همت کرده بعد از آن امیر

اما یکرو امیر جهانشاه بیکبارگاه به بغداد رسیده سلطان احمد آن مقدار سراسیمه شد
که در حال جامه پوشیدن نیافت و به پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق
پسر خود طاهر در آن طرف آب بر اسپان بار رفتار رهوار گشته بطرف حله کشیدند
و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر برید و بجانب جزیره
خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان باز کشید و سایر شهزادگان و امرا
بهر جا رسیدند از مخالفان هر کسی یافتند بغارت رسانیدند و مرکب ها را بتیغ بیدریغ گذرانیدند
و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل فاضی در دروازه
یکشنبه بغداد است بهم رسیدند و عازم اردوی همایون گشتند **ذکر شمه از جهات ایلدرم**
بایزید و ایلچی فرستادن او بحضرت صاحبقران در آن آوان که امیر تیمور در فتح بلاد شام و ارزن بود
اهتمام بجا می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف
لشکر بآذربایجان کشیده آن بلده را مسخر ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جرم طاهر
گذشته بار دیگر حکومت آذربایجان بوی باز ارزانی و فرزندان او را برسم نوا با خود برد
و در آن وقت که امیر تیمور از تبریز نخجوان خرامیده امیر طاهر که بقلعه النجق بود
حال عرضه که دیر زمانی آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته داعیه
دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید بیع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث
توجه بجانب روم بود و در مجلس گاهی با اهل راز مافی الضمیر بزبان الهام بیان می
فرمود خبر عزیمت آن حضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته قیصر از ناصحان مشفق نیکاندیش

موافق

موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابر آن قیصر یکی از
قضاة آن ولایت را با میر حسب آمنهم برسالت فرستاد و ایشان در قراباغ
اران بآستان صاحبقران کامران رسیده نامه ایلدرم بایزید را که از مضمون آن
رعایت طریقه اطاعت مفهوم میگردید بموقف عرض رسانیدند آن حضرت فرمود که چون
رومیان پیوسته با کفار جنگ میکنند فرمان بالطبع خواهان توجه بدان جانب هستم زیرا که
نمی خواهم که از غم عساکر منصوره دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اهل
کفر و ظلام گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانان است از ضرب تیغ سپاه
نصرت نشان گریخته التجا بقیصر کرده است مناسب آنکه او را بکشند یا مقید بدین جانب
فرستند یا از قلمرو خویش اخراج کنند تا بین الجانبین بیگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه
بغزای کفار بر تو امداد نماییم و جهت احوال مجاهدان مردم تا بدو ایلچیان مقتول
سخن زبانی گفته صاحبقران کامکار بعزم الکای رهوار شده و بعد فراغ از الکای مهم
ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت داد و فرمود که بر علاقه میکنیم
که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار که روم می شتابیم اگر قیصر از آنچه
فرمودیم بجا آورد فهو المراد و الا ببینیم تا آسمان بلند : کرا کله آرد کرا کمند
بایزید حسب الحکم را در رسم رسالت مصحوب ایلچیان گردانیدند تا بموقف ایلدرم بایزید
رسانید که اگر در صمیم القلب خیال اتفاق داری باید که مهم قرا یوسف را چنانکه گفته ام فیصل
رساند و یکی از خواص خود بدینجانب فرستد تا قول عهد و پیمان تاکید یابد و شرارت مخاصمت

دغا در ضمیر رحمت احوال بلاد و عباد تتابند گفتار در بیان صاحبقرانی عالمگیر بجانب ممالک قیصر

سلاطین سایه‌پرور دلکار رانند هر دو نور جهانی آسمانی شمارند نمود اطوار شان انواع

دیگر نباشد کارشان خرج فتح کشور مخالف کاه و چون کوه خارا نگردد در میدان

مدارا لب نان کوه کنی سوی نیستی شتابند زمیدان دوری کردن نتابند کشند بتیغ

صید چون آهو و نخجیر تتبع اهتمام و تیر تدبیر نظر ایشان تقدیر دشمنی این تحریر حال صاحبقران

کشورگیر است هر با وجود انواع افکار شفقت آثار و تکرار ملتمس بلد و تیکار هر در ان

چند سال متعاقب و متواتر عساکر نصرت مآثر راه پیش آمده بود امداد از فور استعداد دکرت

اخبار ایلدرم بایزید میشنید بخلاف مقتضای رای امرا ضعف آرای توکل بر تایید

ملک ملک بخشی عظم سلطنه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تقویت زر مساعدت

وقت مامول است لواء اقتدار در ان دیار بر افروخت و قیصر را شکست داد اسیر دستگیر

ساخت تبیین انتقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه ۸۰۴ نیک بپایان

رسید و آن جبار از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطانی بهار ظاهر گردید صاحبقران

کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود در بعضی از مجالس شمه ازین

معنی اظهار فرمود امرا اکابر نخست باطن بر عزیمت اتکال کرده با هم گفتند روم

مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم بایزید پادشاه مستعد رزم و محاربت

و مدت بیست سال است که بیورتی و بیای در میدان قتال ایستاده دشمنی می کشتیم اصلاح آن

نمی‌توان کرد چه شمه از این صورت بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را از عزیمت باز داریم القصه

باتفاق

باتفاق شمس الدین المالیغ را بواسطه کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه

سخن داشت برانی آورده بودند که بهنگام مجال عرضه دارد که امرا در باب امضا این عزیمت

روم مایل دارند و منجمان نیز این یورش را بگرد و پسندیده ندارند و چون شمس الدین این سخن

بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران شکوه‌خصال از وی پرسید که این سخن اهل نجوم را از

که میگوید شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال الاسلام جرات کرده اهل نجوم

نه و معود شده است که ما این یورش را بخلاف رای امرا و استصواب منجم اختیار

می‌کنیم و بعنایت الهی و قوت دولت پادشاهی مستعد و میداریم که فتح روم میسر شود و قیصر

قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحب قرانی دا انشود جهت دفع دغدغه خاطر انور در ساعت

مولانا شهاب الدین عبدالله لسانی را که معتمد او افاضل حکما است و در ان زمره طبیب

و منجم نو تمام آن اقتضا را اوضاع کواکب شتعت از منجمان مولوی جوابدار رسنده تقویم

امسال را نوشته و شرائط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون دو عاقبت

قوت آن آخر شوکت دشمن در نهایت ضعف و چون در آن اوان ذو دواب

در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب

میمون و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق طلوع میمون مولانا عبدالله کتابی

از مولفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورد و نقلی ظاهر ساخت که ظهور ذو دواب

در برج حمل دلیل است بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم

روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز پنجشنبه ماه شعبان از موضع

روز نوروز جلالی و مطابق بیت ییل از قراباغ اران متوجه بیابانهای شکور گشت
میان بست ترک قیامت هجوم بخونریز روم و تاراج روم بجنبید در جنبش آمد
جهان ملک سایه بر کلاه مهان و چون حوالی سیکول از فر نزول همایون رشک
روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که در نخجوان حصاریست موسوم بترتوم و قریب دو هزار
گرجیان بی ایمان در ان متوطن اند فی الحال روی به تسخیر آن آورده اند و مدت بیست روز بمحاصره
و محاربه پرداخته روز ... فتح تیسیر پذیرفت و شهر کلانی از فر شمشیر آبدار غازیان ناگشتنی
دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکی گشت بعد از ان حاکم ترتوم پناه بدرگاه سپهر
اشتباه آورده بادشاه او را بخشید و صاحبقران کشورستان از انجا با دینک رفته خواجه
و آقا بابای دشت هرادکان خود سال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از او دینک
همایون اتفاق افتاد صحرای روم مضرب خیام عساکر نصرت هجوم شد و شاهزادگان
و نویینان که بعراق عرب شتافته بودند در ان یورت بموکب عالی پیوستند و صاحبقران
کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در متانت و
از رفعت ایمن متمکن رفعت آن اندیشه فلک حیران و میرزاده محمد سلطان
فتح آن حصار کرده با طایفه از امرای نامدار و فوجی از سپاه نصرت نشان
و ایام میحرمت روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون پلنگ کوهی
بر ان حصار استوار بالا دویدند آن حصن حصین از روی غلبه و قهر مسخر شد خبر فتح
قرای عالم گیر فرستادند آن حضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامیدند و نظر فرموده

داحتیاط

داحتیاط در ان قلعه نگریسته کوتوالی آن را الطاهرتن مفوض کردانیدند و با بیجه اعلام
گردون مماس از انجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر سیواس انداخت
بایزید حامی ایلچیکده در برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان
قیصر باز آمد و فرستادگان بوسیله امرای عالیشان عرض داشتی در باقته چند جانور
شکاری زر ده سر اسب پیشکش کذرانیدند و پیغامی در موافق مدعای صاحبقران کشور
بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و ایلچیان
را رد کرده فرمود چون سعادت عبرت نماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندارد
ایلدرم بایزید هر دم سخنی می گوید و هر نفسی طریق مطلوب می پوید اگر قرا یوسف را پی
فرستاد و قلعه کماخ را ایلچیانی شکستنی ها سپید و آن مملکت بسلامت میماند الحمد الله
پی مثت اوست حصار کماخ متصرف شدند گانه این آمدنی در آمد اکنون او در انکو شنید چون
سخن شنید مراد نه پای ثبات استوار دارد هر آینه سهم نکهبد او جای
ذکر نهضت صاحبقران طفر عطایا جانب قیصر روم و انکوریه و از نگس رسیدن و تعبیه سپاه و شکست صاحبقران نهضت کشور
در صحرای انکوریه خبر دیدند فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی
داشت الکاه قلعه ها روی را فتح کرده رایت عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و لعد از دو هفته
رعایت آن بلده فرمود سپاه ظفر پناه سر بر داشتن ذخیره و ثمرات ممنوع کردند لا قحم
زمانی و حیله آلایع غایی نقا ذیافته لشکر یان روی دشمن سوزه فرود آمدند و طوایفه خرم عید کردند
کنار او خندق کندند و بحر و هند و مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از انجا نیز

در حرکت آمده چون سایه وصول بر انکوریه انداخت یعقوب پسر کوتوال آن حصار
بود برج و باره مضبوط ساخت و در دروازها فرو بسته ابواب عناد باز کشاد بهادران
موکب ظفر شعار جلادت آثار روی کار نهادند و آغاز انداختن تیر و سنگ کردند در آن
اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فوج از راهی عالی قیزل کرید بنابر آن حضرت علم سپاه
دست از جنگ انکوریه باز داشته یک شب تاختن مرتبی کردند و آب را در عقب گذاشتند
بجوره فرود آمدند و در آن شب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از
دقت جولان جنبش جنیبی در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی نقش جلالت
عجب بر لوح خاطر میکاشتند چون ایلدرم بایزید لشکر داشت در غایت کثرت و بیشتر بود
بیکار اوقات ایشان مصروف غزو و جهاد در سپاه امیر تیمور از مدت سی سال باز لا ینقطع دیگر
بوده و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میگرفتند حضرت صاحبقران اعلی الله
بیشتر شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری می طلبید و در وقت طلوع صبح
صادق هر رایت زرکلاه آفتاب مشرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید
میان لشکر بر قصد بدخواه جنبید و هر پاره کوه پیکر نشسته چپ چون فیروزی اثر منسوب
فرمود دلاوران جوشن کوش و مبارزان پر جوش و خروش فوج فوج چون دریای جوشان
بهنگام موج در جنبش آمدند و از اشعه رایات دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان
گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت لشکر استظهار بر انتظار سپاه نصرت شعار از
صولت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمانشاه و امیر یادگار

اندخود

اندخودی و تیم طغا بوغا و بوکملک و دولتیمور تواچی عبد الصمد تغا عف بند و قیدان برفت میرزا
سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی طغا بوغا و درجوانغار لشکر فیروزی آثار
علم شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه به ذروه مهر و ماه رسید و نیروی شجاعت
امیر شیخ نور الدین و امیر زندق و علی سلطان توجین و مبشر و طاهر و عبد الله عباس
و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شروانی انجا را زیب
ملک بخشید و قبل از ان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان و تو کل
برلاس و پیر علی سلدوز بود ما به رایت خورشید پرتو صاحبقران کوکب مواکب
از مطلع قبول طلوع نمود جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و دلاوران بهرام جوی
با چتر همایون فال استظلال جسته شد آراسته قلب بهشت زینت عنایات
بهمین رکیب شد و در هر اول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و یوری
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ محمد بهادر
و زمره دیگر از اهل تهور قرار گرفت و امیر تیمور جیبی تومن آراسته در پس خود باز
داشت تا هر طرف بکومک احتیاج افتد فوج از ان بردلان را بدان جانب
فرستند و چند زنجیر فیل فلک شکوه متین ستون مانند را که از دها کوهم غمام خندد
بجم انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب اقتدار یک
از ایشان بای تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا گشته اند و مقدم بر صفوف جنود
ظفر ورود بایستادند القصه تعبیه مبارزان عتبه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که عسکر ظفر دا

وشیفتهٔ پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بکام بکام ارادت رام کام و مرام
ایشان گشت سپاهی برآراست صاحبقرانی کز گرز میدان از هیبتش آسمان بهراس
کمانداران و شمشیرزنی بجای زر محواره و بدل تهمتنی در هر تن که آهن قبای زره آهنی
نهان گشت سر تا بپای و از جانب ایلدرم بایزید ترتیب آراستن سپاه چنان
نمود در میمنه پسر برلاسی افرنجی را که برادر زن شه بود با بیست هزار مرد شمشیرزن
بازداشت و نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بود و در میسره پسر بزرگ
خویش سلیمان چلبی را با جمعی کثیر از زردمیانی جلادت تعیین کرده و خود در قلب جای
گرفت سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب فوج مقرر ساخت و محمد چلبی را
از پس اولاد خردتر بود و نکر شیخی مشهور شده با امرای مشهور مثل بالقوچ پاشا و عبد
بیک و تیمورتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و عیسی بیک و مورتاش و خلیل
و مراد و یعقوب و یوسف و سنکر بیرمش و احمد و محمد و مقبول و غیر ایشان
ز رنجهای پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند و در لشکر گویم ز آهن دو کوه بیاد روان
نمودند فرشکوه میان دو دو دیوار آهن نهان یکی کوه آمد ز شهر فنا ذکر محاربه امیر تیمور
گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بقید تقدیر پروردگار مجید
صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه ۸۰۴ با این ترتیب ایلچی گری دو پادشاه پرخشم و کین در
برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای خون زار با جوش و خروش در تموج آمده غریو
کوس و نفیر با اوج فلک اثیر رسانیدند جبن و خلجان از دل مبارزان رمیدن گرفت

در آن

و مرغ تیر از آشیانهٔ کمانی پرواز آغاز نهاده سپهر چینی قهر در چینی افکنده سخت
روئی پیش آورد و شعله ستان سهلوی پهلوانان از زبانه کشیده زبان طعن
دراز که شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس حیات جوانان انداخت و گرز
گران سنگ سر گردنان کتف ای نرم ساخت چاک چاک شمشیر برنده فرق زمین را
بیدرنگ خون گلگون غرق لب خون مرد در بارگه اجل روی برآورده همچو تاج
خروس خیابان ریخت گوناگون مرد جنگ که گوئی ابابیل مرگ ریخت سنگ آن در
روز نخست میرزا ابابکر گران سابقت در میدان مبارزت رانده از قتل پر الغار
سپاه نصرت شعار چو الغ رمی نغمان تاخت و از زخم پیکان تیر خدنگ اهالی آن کوه نشینی
سلیمان چلبی را چون انگیختند چلبی از ضرب سنگ در هم شکست و امیرزاده میرانشاه میرزا
عثمانی تیر بران جانب حمله کرده دست چپ رومیانی را برهم زدند و محمد چلبی ولد
ارشد قیصر بود دیگر شیخی اشتهار داشت در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نموده چون
دانست که مقاومت با سپاه منصور مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده پی در پی از عقب
و امیرزاده محمد سلطان نقره هان صاحب قران کشورستان بمدد جوانغار رسانیده
برق تیغ جهان نورش بر فرق برانغار دشمنان تافت و پسر برلاسی افرنجی در برابر
شهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کرد و فر
بوقوع انجامید گهی تیغ در بار توران موج رسانید آسیب طوفانی با اوج گهی آتش
رومیان گشت تیغ لعیوق بر کرد دود دستبرد آخر الامر آثار ضعف در جانب رومیان

عیان گشت صاحبقران سپاه نصرت نشان را فرمود تا بیکبار جنگ پیش برند
و شاهزادگان و امرا جمله حمله کرده دو لشکر بهمدیگر آمیختند ز گیتی قیامت
برانگیختند سحاب تیغ از بس که باران خون افشاند گرد قضای معرکه هیجا در
نشاند و شعله سنان خنجر و حد آن افروخت مرغ روح شکستگان را در
جوف هوا بر سوخت سنان از آتش کینه برافروخته مرغ را در هوا سوخته در آن
حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شمشیر قشون از رومیان را که برابر ایشان
ایستاده بود برانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول بر ایشان
حمله کرده و او را اساسی را نزده خود با بلندی بایستاد و لشکر روم بانضباط احتیاط
درآورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بایزید
سوار و پیاده بسیار روی بهم پیوستند و امیر تیمور ایلدرم بایزید را بر بلندی دیده با
امیرزاده شاهرخ و میرزا ابوبکر و امیرزاده سلطان حسین و میر سلیمانشاه
بدان جانب تاخت و چرک منصور آن پشته را احاطه نمود قیصر تا آخر روز پای
تجلد و ثبات بفشرد و بهنگام غروب هر وقت زوال آفتاب اقبالش بود از
مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و روی بگریز آورد با حزن گردون گردنده حال قیصر
آخر رومیان در روبائی سر از صف رومیان در خراب نه در سر کلاه و نه در پا رکاب
تا خونیاد و نبات ستیز بنا کام گویند درد گریز بر پشتیان شد آن لشکر بیقیاس نگون
سار گشت آن کیانی بساش سبک کرد گردش چرخ نیلوفرش نه قیصر بماند و نه قیصری

و چون

و چون سیل غران از آن بالای رود بنشیب آورده سپاه منصور کوچ داده و دست
به تیر و کمان برده شبه کوه شتابان سیل ماتم الماس گون نشان بیار سیل
خون شد و قیصر بیاب از صحرا از آن دریای خون گذر خود را بکنار کشیده بسر عزیمت
هر چه تمامتر مسافت می‌پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم
بایزید اسپ برانگیخته بود برسید او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا
آورده بود رسانیدش هر که بر کتابه خان بدرگاه صاحبقران زمانی در ظفرنامه
و مطلع سعدین مسطور است هر چون بخدمت صاحبقران رسید قیصر را کوت بسته
سینه جاهم کرده انداختند فرمود تا دست او را گشاده بتعظیم و احترام درآورده در مقامی
لایق نشانند اما حضرت الوس مرحوم در روضة الصفا آورده و نقلی از جد مولف
سید احمد ترخان که در آن شب از حاضران مجلس صاحبقرانی بود که گفت ایلدرم بایزید
را دست بسته ببارگاه خجسته درآوردند و آن حضرت بخشنت قیصر را سخنی چند در
گفته الکاه فرمود تا دست او را گشاده بنشانند و باتفاق مورخان امیر تیمور در آن
محل زبان بعتاب قیصر را گفت هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر
و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این هم محنت که تو رسید خود کرده زیرا
اگر در قبول چیز سانی ازتو طلب کردیم مضایقه نمیفرمودی بطرائق موافقت
مرعی بود و لوا واسطه عبور موکب منصور گرد جلال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این
دیار نمی‌نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع می‌شد تورا

ظفر و نصرت دست میداد از آثار سخط و غضب توجه امور نا ملایم درباره من
بوقوع می انجامید اکنون فال لشکر از فتح و فیروزی در حق تو و اولاد و خیر نیکوئی … اهم
اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید کرام خوشی …
شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانیده خلعت
پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانیده بوعدهای جمیل دل پریشان او را جمع
ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود مسرور و خوشدل گشت
و فرزندانش موسی و مصطفی در معرکه با او بودند امید آنکه ملازمان به تفحص حال ایشان مشغول
نمایند و هر کدام را زنده یابند بنظر رسانند تواچیان در ساعت بموجب فرمان صاحب
قرانی باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را گرفته باستان اقبال آ
آوردند و مکارم اخلاق صاحب قرانی قیصرزاده را نیز خلعت خاص پوشانیده نزد
پدر فرستاد و در آن ایام تمویک بیگ … فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهت قیصر
زده بودند و حسن برلاس و بایزید … محافظتش قیام مینمودند ذکر تسخیر

و زوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار رحمت حی قیوم

چون امیر تیمور از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار
انگوریه نزول اجلال فرمود یعقوب کوتوال کلید قلعه انگوریه باستان علیه آورده مال
امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت
امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و اکثر …

برسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بود روند و امیر شیخ نور الدین اموال و ذخایر ایلدرم بایزید را
ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار دریا القیه تاخت کنند و الغرض
حکم شده سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه
و رستم طغای بوقا و سید خواجه و شیخ علی سلدوز عازم قونیه و آق شهر و قراحصار و علائیه
و عدالیه گشتند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا که رسیدند کمال اقتدار ظاهر
کردند و امیرزاده محمد سلطان تاتار را بسر القیه تاخت کرده و سر کلانتر قیصر سلطان حلبی را
هر جا گریخته بود و علما و بزرگان … فراهم آورده بگریزانیدند تا از آب بغاز گذر …
تا سر القیه رفت و کوچ جمعی اسیر شد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نموده در مرغزار یکی از … شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر
قیصر و دختر سلطان احمد جلایر در یکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور الدین
افتادند و سلطان احمد جلایر چنانچه سابقا مسطور شد بغداد رفته بود و قرایوسف نیز
در وقت طلوع … علیه بر … قیصر را از … اطراف جلا شتافته بود القصه چون
امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین
ایلدرم بایزید را با منکوحه و دستینه … فرنجی و دو … بردو
حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان … وفات
یافت با امیر تیمور رسید از آنجا مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای
ترویح روح او بتصدقات بفقرا و مساکین عطا و فرمان … بلاد و عباد از نواحی

انکوره کوچ فرموده صحرای سوری حصار از فر نزول همایون غیرت افزای فلک فیروزه کار گردون
ساخت و دران ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین و دولتیمور را به سرحد ترکستان
ارسال داشت و چون امیر اقبوقا در راه وفات یافته بود امیر مضراب جاکو را بجای
او روان فرمود الکاه ماجرا آنست آفتاب غضب از سوری حصار در سر آمده پرتو وصول
بر کوتاهیه انداخت و بنابران که آن بلده بنزدیک ما دل لطافت هوا رشک افزای فردوس
اعلی بود مدت یکماه مضرب سرادقات عزت گشت بعد ازان امیر تیمور عزم [illegible]
فرمود از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی الوبتاشی رسید بزم عیش و مجلس عشرت
در غایت آراستگی مرتب کرده ایلدرم بایزید را منظور نظر مرحمت اثر ساخته
بدان صحبت جنت صفت طلبید و چون روزی چند بگذشت و دماغ حضرت صاحبقران
از نجار رحیق ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف درباره قیصر اظهار نموده و از آن جمله یکی
تفویض سلطنت مملکت روم بود و پیش از آن که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تمهید بزم
عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مملکت انداخت و مولانا بدر الدین
احمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و ملک فرج [illegible] پیغام داد در باب
خطبه و سکه در آن دیار باسم و القاب همایون لوا گیتی کشای [illegible] از مراجعت از ولایت
روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون
باسطنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسید و پیشکش بی شمار و تحف بسیار که بزبید
خراج آن فرستیده بود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت پوشانیده

اجازت

مراجعت از زانی درست و چون موکب همایون در سغور ارلغ نزول اجلال فرمود شیخ
رمضانی که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده
بود از پیش [illegible] مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لائقه و تنسوقات بالغه
پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصرزاده کشد قدم از سر
ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر کرده فرموده گفت مسلمان و
[illegible] آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد اکنون مضی ما مضی گفته اند بزرگان که از
گذشته نگویند [illegible] بجانب ما باید شتافت تا از ارتفاع غبار مخالفت [illegible]
کلمات اینها شنیده بود شیخ رمضان با انعام کلاه و کمر و اسب زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت
معاودت یافت و چون خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برودت بغارت باغ و بستان بر
آورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال نموده [illegible] امیرزاده محمد سلطان
و سایر شاهزادگان ظفر آیت بجانب دست راست [illegible] و هر کس [illegible] داشته باشد
[illegible] و در شهر [illegible] قشلاق [illegible] اشتغال نموده کند و شاهزاده [illegible]
طرف رفت و یورت قشلاق امیرزاده شاهرخ در حوالی [illegible] ولایت کرمیان [illegible]
ما به اعلام از سغور ارلغ در حرکت آمده بعد از قطع منازل شهر تیره را از فر نزول [illegible] بلاد روم
مانند قلعه گردون روشن ساخت و [illegible] مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد
و سلطان عیسی حاکم ماردین که از کرده پشیمان بود در آن منزل بپای اعتقاد از آستان سپهر اقتدار
آمده و میرزاده [illegible] مستعقب شفاعت متعهد [illegible] شد و او را در لباس [illegible] کار [illegible] گرداند

بجای تخت صاحبقرانی آورد والتماس عفو کرده و امیر تیمور ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناب
مرحمت بر سر حاکم ارزنجان بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاصی بیاراست
و تاج و کمر و ... و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرموده و دران زمستان
که در حمل شهور سنه ... بعزیمت غزو ازمیر که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه
طرف آن با آب دریا اتصال دارد و دلیران جنگی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا می باشند
و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع متبرکه میدانند و مسافت یک تیر پرتاب از
آن حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آن را نیز ازمیر می
نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دائم نیران قتال اشتعال دارد و بنابر آنکه
فرنگیان راه نگاهداشتن ازمیر کبران که بدان اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین
اسلام بران دست نیافته است چون بر ضمیر منور صاحب مؤید منصور چگونگی حال آن قلعه
رفتا و آن عرق عصبیت در حرکت آمده بران جانب شتافت و در عرض دو هفته
ازمیر کبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را با زمین هموار کرده و عاقبة
استوار ازمیر و ایام محاصره آن از بنی قطعه در ظفرنامه مسطور است بوضوح می پیوندد
ازمیر خراب گشت از امیر تیمور مؤید جهانگیر و آن قلعه ... منعکسه بر کنگره اش ... منتشر
در جنگ هفت سال قیصر تا شاند بر آن غبار تغییر بگرفتش و کند ز بنیاد زی
شه بدو هفته یافت تسخیر از نیت کمال کامکاری باز و قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران
کشورگیر از مهم ازمیر کبران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را پیش نهاد

همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر
کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام مقابله و مقاتله توانند آمد
و در اثنای این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد سلطان جلبی بدرگاه فلک
اشتباه رسید و پیشکش بسیار از اسپان راهوار و جانوران شکاری و اقمشه نفیسه
و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امرا عظام شرف بساط بوسی صاحبقران
گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص و دولتخواهی سلطان را بعز عرض رسانید و
منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمامت ولایت
اسریته و توابع و مضافات مخصوص بتقیمر زاده باشد و در جناب تبلیغ جهان مطاع
بالتمغای همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخر و اسپ بکمل زین زر
سرافراز شده رخصت انصراف یافت و هم دران ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی جلبی
رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب تخت رسید و او نیز نوازش یافته
بازگردید انگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار اتنغ
یراق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری بسینه امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و هم دران
لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردم آنجا به قتل آمدند و عیال و اطفال در اسیر افتادند
و انغ برلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن اکر و ... نیز بیمن توجه جهانگیر صاحبقرانی
ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آن حدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده
محمد سلطان کس برسید بخدمت صاحبقران ستوده آثار رسیده عرض کرد که شاهزاده سلطان

عارضه طاری شده است از این جهت دغدغه بخاطر انور راه یافته اما بنابر صلاح
بارهای میرزا محمد سلطان فرستادن کس دانسته نفرستند تا کیفیت حال که منتفی
باز نماید و موکب جهانگشای از ظاهر سیس بطرف آق شهر در حرکت آمده و چون
ایلدرم بایزید در آن وقت مرضی تارک سرش بجوهر مزمن در تیغ استقامت
مستلطف خورده اطبای حاذق مثل مولانا عز الدین مسعود کرمانی و مولانا
جمال الدین عرب را ایلدرم اوکر دهنید ند تا لوازم معالجه و مداوا اقدام نمایند
و با غرق روانه ساخت در خلال آن احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در اوائل
شهر در آن شهر بمرض خناق وضیق النفس درگذشت و امیر تیمور در اثنا راه
این خبر شنیده بغایت محزون و متألم گشت و مقارن این حال در نوجه از
پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده
معتبد شفتا و بلکه مدد علت شده و مرض بصرع انجامیده و خاطر همایون از دیاد همت
پذیرفته دانه خواجه را دو سه بار گردانیده تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب
ضرری دیگر پیا ورده بنفس نفیس آن آق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان
ایلدرم بایزید را دلجویی نمود و جامها پوشانیده و پسرش موسی چلبی را به خلعت خاص و کمر
شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد و صد اسب توی بخشید و تیغ موشح
بالتمغا همایونی کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصر زاده نعش پدر خود را که در آق شهر
بامانت گذاشته بود نزد آبائی سلاطین به برسا برد و در عمارتی که خاص از برای این معنی

ساخته کنند دحلی برآن موجب بمقدم رسانند و امیر تیمور آغرق در آق شهر گذاشته
برجناح تعجیل روی بار دوی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده
را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و زوائی جهت ملالی عظیم بر باطن حضرت
صاحبقرانی مستولی شده همدران روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون
سه مرحله از قرا حصار گذشته فرود آمده در ۱۸ شعبان سنه مذکوره آفتاب فراخ حوت
بعمر وع روح امیرزاده محمد سلطان از قفص قالب بجانب عالم آخرت پرواز گردید
و وقوع این حادثه که صاحبقرانی سعادت اشتمال غبار اضطرار از دست داده لآلی
آبدار از لجه دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امرا و وزرا و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید
سران ملک پیراهن دریدند و و بال تیمور ان را بر بندید آخر الامر همه تنقض رضا تجهیز
و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسد وی را در تابوتی نهاده و تابوت
را در محفه تعبیه فرموده حکم شد که امیر الیاسی خواجه با دولت سوار از اعیان ارد کار آن
گوهر نفیس را بسلطانیه برده و در فرار قید از مغیره علیه السلام العید خاک سپارد و مدت عمر میرزا
محمد سلطان ۱۹ سال بود و یکی از فضلا در آن واقعه تاریخ نظم نموده بگذشت هژدهم
ز ماه شعبان؛ سلطان جهانیان محمد سلطان؛ چون نور قرة کتبی جمع نمائم بیا تاریخ
وفات کرده دست حیله عیان **ذکر رسیدن ایلچی با مصر بآستانه اقبال آشیانه امیر تیمور
گورکان و شتافتن موکب را تب نیوژنان بجوب عراق و بغداد بار دیگر** چون مولانا بدر الدین احمد
و سایر فرستادگان امیر تیمور بمصر رسیدند و سلطان فرج بر ملک ناصر تغلب یافته

نموده که فتح روم و کسر قیصر وقوف یافت بتحقیق دانست که در مخالفت صاحبقران
وافر حشمت صرفه ندارد بنابرین ایلچی را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق
اتلمش فرمان داد ملکه او را بیارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده از تقصیرات
سابقه عذر خواهی نمود و در تمامی مصر و شام خطبه و سکه بنام صاحبقران کرد و غلام
آراسته اتلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد داقه نام بجانب سده
سنام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و درج
وافر و قمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و خراج
بخزانه عامره رساند و اتلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت حضرت صاحبقران
بهره رسیده زمین عبودیت بوسیدند و تبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت
و انقیاد او بعرض رسانیدند آن حضرت عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر
سن از حجر تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمه همت ما لازم و متحتم میدانیم
هر آینه چون بر جاده اخلاص ثابت باشد ملتمسات او در انور قبول رسانیده خاطر
خواهیم که بهر نوع اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین شریفین
زادهما الله تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد داقه را بانعام خلعت و زر و کلاه و کمر
اختصاص داده و مصحوب اتلمش جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد چون از آن امر
فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرموده خاطر انور بر کوچانیدن قوم قرا تاتار
قرار گرفته [illegible] بجانب یورتهای ایشان در صحرای اماسیه و اراضی قیصریه [illegible] گسیل نمود

و قرا تاتار

و قرا تاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان با ایران آورده بود
و جهت نزارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه دار بودند
و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه لوای همایون پرتو وصول
بر حدود منازل قرا تاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان [illegible] و مروت
بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرکش سرافراز شدند و بر وفق ما امر بها موکد گشته
طوعا و کرها زبان بقبول گشادند و امیر تیمور فرمان داد که ایشان را کرت کرت و جوق جوق
ساخته بر امرا تومانات تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و برلیغ
مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان نکوشند و چهارپای نخرد تا سبکبار شوند و جای
فرار نکنند الکاه عنان نیکرانی صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان
انعطاف یافته منال [illegible] الاقتسال لسلطانی [illegible] رفت در حضرت علیای سرای
ملک خانم و تومان آغا و جلیباف ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود
سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا صدقوقلوه [illegible] خبر همایون فال استقبال
نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه
امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود تا بولایت خود رود
و دیگران عزم بر طی وادی مواظبت نمود در مرغدار ارزنجان امیر طاهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم
رسانیده پیشکشی کشید دیگر منزل دیگر [illegible] کرده بازگشت و در ارض روم در این [illegible] سلطنت و کام بر
امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان [illegible]

محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی
کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت داغ فوت جانسوز امیرزاده
محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران گلگون
فرود دوید و حضرت عالیات در اردوی همایون موکب همایون پیوسته آن واقعه هایله
بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و سر علیا ماتم ها بر در شیشه مضطرب گشته ترا جگر
نوحه و زاری و گریه و بیقراری چرخ فلک زنگار اگر تو انستی بر درد دلشان هنگ گلگون می افشاند
و تمامی آقایان لباس کبود و ازرق پوشیده بموافقت خانزاده بر بلای ماتم نشستند و
تعزیتی در غایت عظمت داشته جهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک
علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالی نفاذ
یافته مردم از رسم ماتم برون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام و خلعت و انعام
بنواخت و جهت احراز مثوبت عزم یورش گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایات نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک
شاهزادگان عالیمکان

چون ماهچه لوای کشورگشای از مملکت روم بازگشته پرتو وصول
بر حدود گرجستان افکند و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال
ننمود عصبیت دینی و غیرت پادشاهانه باعث آن شده امیر تیمور بار دیگر عزم گرجستان
جزم کرده بطرف ملوک روان گشت و در آن حال پیر توقاق کرجی تبرکات لایقه بدرگاه
عالم پناه رسید و متعاقب او کوستندیل برادر ملک نیز رخصت امتیان دولتخواهان

رابمقتضی

را مستقبل و ملزوم کرده بودند و هم ضمنی در منزل بر دران و حکام تجدید میثاق شدند و بکشی گذرانیده
بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی النگ مکول محل نزول همایون گشت منتظر
مرحمت صاحبقرانی برحال امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ افتاده بار دیگر حکومت شیراز باو
سمت تعلق پذیرفت و امیرزاده پیرمحمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق
قهرود و انجیر شنیده و عازم اردوی همایون گردید و در منزل خانین را از اعمال
جربادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتوجهات
فرموده ام اغرق را بدان بلده فرستاد و خود رفته قلعه از میان را اجال عمارت
باز آورده و هم در آن مرحله میرزا پیرمحمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک روی
با و کلای خود نهادند و امیر تیمور بعد از آن که در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم
آرا متوجه تعمیر دارالسلام بغداد گشته ایالت ولایت عراق عرب تا بواسط و بصره و
کردستان و ماردین و سایر قلاع آنجا بامیرزاده ابابکر عنایت کرده و فرمود
شاهزاده تخت بدیار بکر رفته بدو و متعذرین ایشان را به تیغ سیاست بیست
کردانیده در فصل اما میر عراق رفته و قرا یوسف را که در آن وقت بر آن دیار
مستولی بود مندفع ساخته در عمارت و زراعت دارالسلام بغداد مساعی جمیله مبذول
دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در تبریز خبر وصول
موکب صاحبقرانی را بتبریز استماع نمود هراسان با پسر خود پیر بداق راه بادیه بطرف
عراق بشتافت و حشم تراکمه را جمع آورده در صحرا اقامت نشسته و سلطان

احمد که در آن آوان با بغداد آمده بود بجلدی پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آن
فیروزی را که جمله الملک طاهر بود بگرفت و بدین جهت پسر از پدر توهم نمود با اتفاق
امراء اعظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخشاه که ایشان نیز از سلطان
احمد خوفزده شده بودند یاغی گشت و از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر
بریده در این طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کسی نزد قرا یوسف ارسال داشته
او را کمک طلبید و قرا یوسف بعد رسیده با اتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان
طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست که خویش را از
جسر بجهاند و با جبه و اسلحه در آب افتاد و شعله حیاتش فرو نشست بعد از آن
سلطان احمد از شوکت زند ترسناک شده از وی مفارقت اختیار کرد و بغداد را در رفت
و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان
در کوشه خزیده شخصی قراحسن نام او را بدید و در شب دوش گرفته قریب دو فرسخ
ببرد آنگاه به تستر رسیدند و گاو داشت و سلطان احمد بر آن گاو سوار شده از
مملکت رسید و ساریق عمر اوزبیک که در آن دیار بود جبل سر آب دار الفند
و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند در هم کشیده از آنجا
بطرف شام خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون
امیرزاده ابابکر بحله رسید امیرزاده رستم از قرار جزدیمور بموجب فرمان واجب
الاذعان متوجه بغداد شده بود و شاهزادگان دو فوج ترتیب داده روی به بغداد نهادند

و قرا یوسف

و قرا یوسف ایشان را استقبال کرده بکنار نهر العتیق تلاقی فریقین روی نمود و جنگ
صعب اتفاق افتاد برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف
شام گریخت آنگاه میرزا رستم مراجعت کرده میرزا ابابکر بهمدان خرامید و بعمارت
و زراعت مشغول گردید ذکر توجه امیر تیمور بجانب کرجستان و انحراف مراجعت نمودن
از کرجستان با ظفر و نصرت و سرافرازی چون صاحب قران دوست نواز
دشمن گداز بولایت کرجستان در آمد و امرا از دور الاکرام قری و قصبات
آن مملکت را تاخته با اردوی همایون پیوستند مع جلال رسید که در آن
اراضی بر بلندی در میان دو دره عمیق واقع شده کوهیست از حجر جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی شعبه جدا گشته و
بارتفاع از دور بگذشته چنانچه از بالای کوه اصل بعد از نردبان پایه آسمان
و امثال آن بر زبر آن کوه پاره نمیتوان رفت و آن جبل بجز یک راه باریک
هیچ راه ندارد و بر آن پشته بواسطه تنگی درها جای نزول سپاه و نصب خیام نیست
علی هذا جمعی کثیر از کرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند
و کوتوالی دارند نزال نام و ذخیره بسیار جمع آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در
طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت
بر تسخیر آن قلعه موسوم بکرپتی انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن
عزیمت نجابت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار دشوار

ندبیر نمود و با سپاه اندک در میان ولایت با غزاة منصور از توقف فرموده
اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمی‌نمود القصه روز جمعه ۲۱ محرم سنه ۸۰۶ ماهچه علم
نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین افکنده و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه
کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان قطرات باران از اطراف بر سر ایشان ریزان
گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا و نوئینان صاحب قران مظفر لوا در مقابل
آن حصن حصین دو سه سیبه برافراختند تا اگر فتح از روی غلبه و قهر میسر نشود جمعی از لشکریان
آنجا نشسته با مر محاصره بپردازند و چون یک هفته مهم حرب و جدال بگذشت در شب جمعه
۲۳ ماه مذکور یکمک نام از قوم تکریت که در کوه روی نظیر نداشتند بر آن سنگ
باره کوه و نشانی بگذاشت و باز گشت و همچنین از گرجیان بر آن حال اطلاع
نیافتند و روز دیگر نیز در گذشت شب را در بارگاه سپهر بسطت مصیر تقریر کرد رای
ملک کشای آن حضرت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوب
سر دیگر در یک طناب و سری در دیگری بسته کرده نردبانها ساختند و حکم شد تا
چهار کس از کسان بر آن کوه باره برآیند و ریسمانهای موصوف را فرو گذارند
تا جمعی از دلاوران بر آن صعود نمایند در حسب فرموده شب یکشنبه ۲۳ ماه مذکور
پنجاه و دو مرد از اهل سپاه بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق مشرق
رایت نور افشانی برافراخت و گرجیان تا یکدیگر از خواب غفلت برآمدند
یکی از ایشان در آن فرصت با داخل ۲۰۰ مردی جهت را آواز برآورده تکبیر گفت

دي

و مجموع نفیر تکبیر کشیده و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود
وقوف یافتند سراسیمه شدند از روی ضرورت به استعمال آلات قتال بکوشیدند
از آن جانب امیر کشور گیر بر بخش همایونی سوار گشته طایفه از دلیران روزگار بپای
حصار شتافت و مبارزان را بعضی امر فرمود و ایشان بدان موجب عمل نموده
و حرب در تاع گرجیان که بالا رفته و بمدد ایشان شده به مدافعه ایشان مردم پرداختند
یافتند جمعی را از بالای آن کوه باره متوجه ایشان بودند بنشیب نگاه همت ساختند
و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مصدوقه الحق یعلو ولا یعلی
مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده آل در آن آمده
شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور یلکک و تمامی بهادران که درانجا
بر آن کوه بالا رفته غایت جلادت بجای آورده بودند منظور نظر انعام و احسانی
گردانیده و کامران و سرافراز بجانب اردو را عنان از آمدند و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک را با دیگر مظفر لوا برسم منقلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن
آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را به تیغ و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان
را با خاک یکسان ساختند فلک گرگین چون حال بر آن منوال دید دولت خواه اگر صوب
بانجا در آید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان با تحف و هدایا تضرع
نامها و پیشکش فراوان به آستانه اقبال آشیان فرستاده و امان طلبید و قبول جزیه و خراج
بر گردن گرفت امیر تیمور نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با تکثیر

امرا از فدوی الا اقدام عرضه داشتند هرگاه این طایفه جریده برکشند و کینه توزی نمایند تعرض بولایت
ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن
یورش اقبال آیت ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید خیر فرموده بجهت خاطر او از
سر جرایم گرجی درگذشته و ایلچی گرجی رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر
بعرض رسانیدند و بعد از چند روز بابای آمد زار بشرف بسم و نقب همایون مشرف
گشته تقدیم نمود هزار اسب با انسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و
سیمین و بلور و قطعه لعلی خوش رنگ بوزن ده مثقال برسم پیشکش آورده بودند ملتزم جزیه شدند
و امیر تیمور ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و عنان عزیمت
از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نمود خیال عمارت شهر بیلقان
در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ از آن توجه فرمود

ذکر بعضی وقایع و احوال [illegible]

در موسم بهار اوایل ایام ظهور ربیع و سرما بود و این
خبر کیفیت کرمانی که آن سیم بارده که کوهستان منتجو خیال تعمیر بیلقان را که شهری بود
ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان دقیق نظر را
شهر کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و
عمارت کرده اطراف آن را اطناب نمودند و بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند
و ایشان تمام اهتمام مبذول داشته شکر اتمام بانی حکمه تمام آغاز کار کردند و بهمین توجه
ضمیر همایون اتمام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار

بر آید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مأمور گشت و
هم در آن ایام رای صواب نمای خسروانی اقتضا کرد که از رود ارس جداولی بریده نمود
از آب ارس بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و
امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جویی که شش
فرسخ طول و ... گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان
مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم
و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم بارگاه صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز
مجلس پادشاه گیتی افروز از نور حضور جمعی کثیر از علمای نحریر و فضلای روشن ضمیر از دیار
اضافات مزید زینت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت و روزی بلفظ مبارک
فضیلت علم و احسان و علوم مرتبت پادشاهان عدالت نشان مسجل شده امیر
تیمور خواست که آن مبحث بمجرد گفتار اختتام نپذیرد بنابر آن از علما استکشاف احوال
ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود و هر یک آنچه از بینش و دید و خبر
و شنید مملکت خود معلوم داشته بودند بعرض رسانیدند و امیر تیمور تدارک اختلال احوال نقصه
اشتغال نموده در باب رعایت رعایا و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بهمه در آن اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب ورع و تقوی را
بهره پرهیز و تقوی امتیاز داشت با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته هر دو نفر از
ایشان را بقطعی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد

مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزا رسانند و از وقایع آن زمان دیگر آنکه چون
امیرزاده عمر ولد میرزا معز الدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع
متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته روز جمعه غره جمادی الاولی سنه بشرف پابوس استسعاد
یافت و بسبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربیجان با توابع
و لواحق برادر او تفویض باید کرد و دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین
قرمی صدر که در شیراز بر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذه مقید گشت و دست
انصاف صاحبقران ستوده اوصاف بسجل اعتبار او را در نوشت تبیین آن مقال
آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقرانی
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و افراغ محاسبات آن ولایت تعیین
فرمود و جناب مولوی بدان جانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد هزار دینار
کبکی از رعایا و محترفات بستاند و مولانا عبدالله که در آن اوقات از فارس آمده بود
این صورت را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش ایلچی آن جناب را دوشاخه زده
کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستانند و بصاحبان مال رسانند و فرکش
در غوغا را که بامردم تعدی کرده بود از حلق بیاویزند و در روز جمعه که خلق آمده بودند در
مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر بنشیمن بازداشتند
آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا عبدالله بر منبر برآمده شمه از عدل و
احسان حضرت صاحبقرانی بمسامع طوایف انام رسانید و نیت خواجه عماد فقیر را

انداز

اندک تغییر کرده برین نهج خوانده اگر خراب شده این مملکت ز شاه میرانی برزد مردم
ویرانگناه مولانا است دراز اطراف وجوانب غلغله دعا و ثنا پادشاه عدالت
انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک و دور مضاعف و تمیز آید
کوبید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد دینار کبکی را بوثوق قضات و ایمان
مملکت بمقصود و کور بخداوندان اموال رسانید و در آن باب محضر موشح بخطوط اشراف
و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف کرد و میرزا ابابکر
بن عمر شیخ بند مولانا قطب الدین را بر داشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه
بادیش وداد چون از تسخیر سلقان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ
شتافت و حکم همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قوریلتای
حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خانی با میرزاده عمر تمشیت پذیرد
و در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخ ولد افراسیاب
جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان دارد و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم
عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخ را با خود خضر وار هدایت نماید تا بتقدم از ظلمات
ضلالت بیرون آید کام جانی او را از آب حیات عنایت سیراب سازند و اگر در
سیاهی گمراهی سیر کرده همانند سیار گاه آن حدود را جمع آورده بنیاد سرکشی اندازد
امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بموجب فرموده عازم گشتند و همراه او اوقات

قدوه اولاد خیر البریه سید برکه از جانب امیر خود و از بلاد ماوراء النهر خانزادگان ترمذ و مشایخ
اسلام خواجه عبد الاول و خواجه افضل کتبتی و پسران شیخ الاسلام کشی خواجه عبید الرحمن
و خواجه عبد الحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم
رسانیدند و چون ملوک جبال و دیالمه و شهریاران گیلان تا آن غایت بسده
منزلت نیامده بودند بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده بودند در ان ولا موجب
الاشاره علیه میرزاده شاهرخ و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم
شروانی و الطی نوغا و رستم و سید خواجه بصوب گیلان روان شدند بعد از
وصول تنزل اتفاق حکام گیلان مبلغ خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب
سیادت مآب تقوی انتساب امیر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام
گیلانات بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان الحاح اعتذار جرایم
قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بدیوان شریف پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار
اسب و سه هزار گاو فرود آورند و صاحب قران که بهتر نوازش ملتمس ایشانرا منظور نظر
التفات ساخته حکم فرموده که آنچه از ین جمله رسد امیر سید رضا کیا و امیر محمد باشند از
قرار نصف مستخلص کرده و تتمه را انعام ایشان دهند و از رشد بر ماکول گیلانات
ثلثی معاف دارند و سید رضا و امیر محمد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بدیار خویش باز
گشتند و مقارن آن حال سید ستوده خصال امیر برکه که برکت ذات شریف از عالم
کثیف بازگرفته بریاض قدس انتقال نموده و از آن جهت خاطر همایون محزون گشته

فرمو

فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و بگذار وقایع
قراباغ آنکه صاحب قران تاج بخش باج ستان ایالت ولایت همدان و
نهاوند و بروجرد و موضع لرکوچک را بمیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرموده در
آخر همان زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین باردوی همایون آمده بملازمت حضرت حشمت آیتی
مخدره را که نامزد ابابکر بود همراه آورده و چون ماه مبارک رمضان در رسید و از وفات
شاهزاده سعید محمد سلطان یک سال گذشته بود فرمانی واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا
و ارکان دولت ترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را
بقراءت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته
متوجه سلطانیه شد که نعش والد مرحوم خود را از انجا بسمرقند نقل نماید و همدانی پادشاه ایام
گردون احتشام لشکر فرموده اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص
داد و رخصت انصراف ارزانی داشته آن جماعت دعاگوی و ثناخوان روی
بمیان خویش آوردند ذکر نهضت رایات ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بمیرزاده عمر
چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت
بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحب قران آفاق از یورت
قشلاق بنهضت [illegible] نموده ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قریه
نعمت آباد را که از قرای شهر برلاس است بیمن مقدم خجسته مکرم ساخت و میرزاده شاهرخ
را از سرحد گیلان بازگشته بودند در ان مقام بموکب همایون پیوست و همدانی ایام

خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه و جشن خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه ۲
صاحب قران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران
و مغان و گرجستان و ارمنیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر ولد امیرانشاه
مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغاء همایون بآن شهزاده عنایت کرده
فرمانی داد که سایر شهزادگان و حکام فارس و عراق تابع باشند بجا و علی امیرزاده
عمر حاضر شدند و از امرای عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم امیر موسی و توکل
یادگار برلاس و هندو نورلدای را در خدمت گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد
و قبض و بسط آن ممالک را برای رزین و عقل متین امیر جهانشاه مفوض دانند
گوش هوش شهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گوهربار کرده بتمهید بساط
عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از اسراف وصیت فرمود
ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده
بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع ارتفاع یافته و با سپر و تیر زرین مفتخر گشت و عنان
بطرف ییلاق الاتاق تافت و همچنین سایر حکام ولایات بخلاع فاخره و صلات
وافره سرافراز و مباهی شده روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان رایت اعلی را
که ییلاق در و مشهور است محل نزول موکب منصور ساخت ذکر فرود آمدن امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از حصول رایت ظفرپناه
ساقی خامه سخنگزار افسانه چنین اظهار نموده که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه جهت

تحقیق

تحقیق اخبار خلاف اسکندر شیخی متوجه او گشتند و ایشان بعد از وصول بمقصد دانستند که
اسکندر کفران نعمت صاحب قران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر سر و تن
بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان بجا
گذاشته و خود بکوهستان جلا و رستمدار که پناه برده امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
پیادگان قم و کاشان و آوه و ساوه را جمع آورده متعاقب اسکندر رستم و از
رستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور برون آمده بایشان پیوست کرده
نزد اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذه کردانیده از سالها
تا غایت عنایت ما رعیت بجای خود داشته بملازمت مبادرت نمای اسکندر
مال کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات
پر درخت تحصن جست و صورت واقعه از آن با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در انبار
آب اغلق بعرض امیر تیمور رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرموده امیر منصور
جاکو برلاس را بدیر امل عزم رزم اسکندر نماید و الغ فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده
اسکندر و امیر شاه ملک از حدود میانه روانه گشتند و آن حضرت از کنار آب اغلق
نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرجم انداخت و از آنجا نیز
کوچ واقع شده ۲۰ شوال سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلالت گشت و چون صحرای
قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر از بغداد در رسیده روز
نهم بآن منزل رسید و بشرف دستبوس حضرت سرفراز و استسعاد یافته و سعید امیر ملک حاکم

شیخ نور الدین درخواست کرده پیشکش امیرزاده میرانشاه در بغداد بازداشت و تسلیمش
مبذول افتاده صاحب قران در باب نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد سر
اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته بشرف رخصت ارزانی داشت
و صاحب قران با تمغاق در سوق ییلاق امیرزاده ابابکر را ۳۰ هزار اسپ و سیصد هزار دینار
کپکی و صد پانعام داده فرموده پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم و
امرا الغ ملحق گشت و شاهزادگان و امرا چند روز در کوه رفته بودند و چون دیگر لشکر
از عقب رسید فرمانی نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت
انداخته راه می ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون
بعد از قطع منازل و مراحل در روز یکشنبه ذی قعده بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن
قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری
احاطه نمودند و با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ بر دوختند اهل قلعه را از
صولت سپاه ظفرپناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحب قرانی را شفیع
جرایم خود ساختند و پسر اسکندر باتفاق جهانیان آن حصن آسمان نشان از اوج
غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز ۱۷ ماه مذکور آستان اقبال آشیان را بوسیدند
امیر تیمور رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر
زنگی توند مفوض کرد و هند و در خلال این احوال بکه گرین از قوم قراتاتار در ظاهر
دامغان دست غدر و طغیان از آستین عصیان بر آوردند سکری بر سر ... متعهد

کوچانیدن

کوچانیدن با این زنبه چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بکرکیها
رسید همین طریق مسلوک داشتند و امرا اعظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین
عباس و اتلمش و سونجک جلی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده فتنه خلقی کثیر
کردانیدند و طایفه از آن قوم جانی بسلامت بیرون برده زمره در جنگ اسیر گرفتار
گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت ذکر توجه جیوش ابد ملازم از عقب اسکندر
امیر تیمور بعد از فتح فیروزکوه حضرت عالیات و اردوی همایون را جانب سمرقند روان
ساخته علم نهضت بدفع شر اسکندر بر افراخت و در اثنای راه میرزاده شاهرخ
را عارضه طاری شده رخصت توجه بطرف هرات یافت و حضرت صاحبقرانی
روز جمعه ۲ ذی قعده بلار رسیده معلوم شد که اسکندر و اتباعش بجهنم دره گریخته اند و آن
عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و بیشه آنجا بار زندگی میشاید از دست بزرگ کران تا شاه
زر ان نمیتوانند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطه این صعوبت بجهنم دره
اشتهار یافته القصه صاحبقرانی نامدار از عقب اسکندر بآن دره درآمد
چون بآب مذکور رسید دانست که اسکندر از آنجا گذشته و جسر ویران کرده لاجرم بربستن
پل اشارت کرد و فرمانی برای بموجب فرمان عمل نموده روز شنبه ۲۴ ماه مذکور تخت چهل ستون
را قرار اول نمودند و از آن پل گذشتند و متعاقب یوسف برلاس رسید و خواجه و میرزاده سلطان
حسین و امیر شیخ نور الدین عبور نمودند و بالای کوه جهنم دره بر آمده جنگل بریدند و طی
مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر می طلبیدند و روز پنجشنبه ۲۶ ماه ملک

برلاس و مدر برلاس و غیرهما از قراولان با اسکندر رسیدند و با آنکه ۲۰ نفر بیش نبودند با اسکندر
بیست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستانی را غاشیه کش دیگری
خویش می‌پنداشت حمله کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی
عبدالله عباس از عقب رسیده و قیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک از طرف
دیگر شتافته بود و بهم زاده اسکندر که لهراسب و دیگر متعلقان او بازخورده همراه
کرده و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار قلزم خود
را با اسکندر رسانیدند و باد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر
شکست یافته در بیابان که مردمی بطرف گیلان گریخت و بر این جمله در ظفرنامه مسطور
است دیگر از وی خبری پیدا نشد و میرزاده سلطان حسین با میرزا رستم و امیرزاده
ابابکر و امرای عظام ملحق گشته باتفاق که از کنار آب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند
و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو بر حسب فرمان با لشکر خراسان از راه امل
و ساری درآمده بود با ایشان پیوست و نوبت دیگر آن پیشه جلادت آیات در آن جنگل
در طلب اسکندر سعی مینمودند و چون از وی اصلا اثری پیدا نشد بدرگاه عالم پناه بازگشته
کیفیت حال عرض کردند امیر تیمور ایشان را متوسل ساخته حکم فرمود که بطلب گیلان روند
و بهر وقوع که توانند اسکندر را بدست آورند و ایشان چنانچه در ظفرنامه مطلع
سعدین مذکور است یکشبانروز دیگر در میان جنگل و لار سرگردانی کشیده پی اسکندر را
در نیافتند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کرده‌اند

کرده‌اند که چون امرا ایلغار بملازمت صاحبقرانی فلک اقتدار بازگشتند فقدان
حقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آن حضرت بر ایشان غضب فرمود که چند
یاد که هر اگر او بدست نیاورند شما را ادبی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا
باز در راه افتاده بولایت لکانی درآمدند و در سوی نزول سید هادی کیا
در آن وقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی
مملکت تو تو مرتبه اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بود ایشان جواب
سخن قسم یاد فرمود که آن مرد را ندیده‌ام اما شنیده‌ام که در بعضی از جنگلها
این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کناره مکاره توقف
نمائید تا من کسی فرستاده او را بگیرم الغرض سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت
بطلب اسکندر در آن جنگل ارسال داشت و سردار آن جماعت را هزار اسب
محمد می‌گفتند سید ظهیر گوید که من هزار اسب محمد را دیده‌ام و از وی شنیده‌ام که گفت
چون در آن جنگل آغاز جستجوی اسکندر کردیم جمعی از کالبکان ناله دراز
حالاد و نفر را ز دیدار آنیا بکیو رفت و دو طفل نیز همراه آمدند و طعام می‌طلبیدند
ما خبر خورده پایین پیشه درآمدند و لشکر سید احوال بدان جانب تاخته چون
اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت و مادر اطفال آغاز
نوحه کرده او را نیز بقتل رسانید و خود با یکنفر در پای درختی بنشست همان
سید هادی کیا باو رسیده اسکندر زخم مهلکی زده مجروح ساخت و آن ملعون بدریا

همانجا کار زنش را فیصل دادند و سر او را نزد سید آوردند و سید آن سر را بنخشبی الوا
روان کرد و رسید تا به معسکر صاحب قرانی و الا که رسانیدند مولف ظفرنامه گوید
ار اسکندر از نسل بهروز بن کیو بود و در میدان مبارزت زور رستم دستانی کوی
مسابقت می‌بود مع ذلک بواسطه کفران نعمت خاشی باینمرتبه انجامید و چون
اجل موعود فرا رسید از آن همه پهلوانی فایده ندید بکوی و ملکان خبر از خیر و شر
ز کفران نعمت بدانی نتوتر ز کفران نعمت چه آید خرابی بنقصان عمر و دولت
و خسران ادنی ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت
و استقلال چون خاطر همایون فرمای دهر از مهم سکون از دغدغه شر اسکندر فراغت
یافت از کنار آب جیحون دره کذکار کلاره نهضت فرمود و در آن منزل امیر سید
علاء ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را تربیت رسانیده ولایت
امل و جاوا الکا [illegible] بر سبیل سرعت عزیمت ماوراءالنهر فرموده شاهزادگان و حکام
عراق و آذربیجان را شرف رخصت ارزانی داشت و امیر کوکه را ملازم
امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان
روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتو
وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحب قران جاه امیر سلیمان شاه را که انجا قومی
ای و فیروزکوه لطف فرمود و بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده
اجازت داد و روز چهارشنبه غره محرم سنه ۸۰۷ بر بحور عبور نموده بکنار آب جیحون

شتافت

شتافت و در آن منزل امیرزاده شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشها ادا نمود
کذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامیاب بکنار
آب مرغاب نزول فرموده رعایای آنجا از دوغه [illegible] بتکلف شکایت کردند
و فرمان قهر [illegible] از حکم فرموده فرمان بران او را [illegible] کردند و سر نگون آویختند
تا مرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آب
عبور فرموده خانه سید علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته سید لوازم طوی و پیشکش به
تقدیم رسانید و از آنجا صاحب قران کشورگشا ریکشی رفته آق سرای را از یمن مقدم جهانی
رشک غیرت افزای سپهر خضرا ساخت و چون باغ قراتوبه محل نصب سراپردهای سلطنت گشت
سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بنور دستبوس رسیدند و آق سرو کامرانی
از قصر باغ قراتوبه بباغ خیابان فرموده رعایا و آبی مانند جان در تن و روح در بدن
سمرقند در آمد و مدرسه میرزا محمد سلطان که با عمارت یافته بود نظر کیمیا اثر ارزانی
کشیده بود شرط زیارت بجا آورده بباغ خیابان عود نمود و لب [illegible] عیش مربوط
گردانید و به مجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود در آن زمان ایلچی [illegible] طرف فرنگ آمده
شققات کذرانیدند و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر کردانیدند و همچنین از برنی
فرمان فرمای ممالک فرنگ قاصدان باستان صاحب قران فرستاده پیشکشها
فاخره و تنسوقات نادره بعرض رسانیدند و از آن جمله پردها از منقش مصور بود بنظیر
آن در آیینه خیال هیچ مصوری هرگز جمال ننموده و در لطف صورت آن حیران مانده مانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالیمکان

علو همت صاحبقران
گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که
تمامی بلاد و امصار جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید
و همای چتر همایون فالش در بسیط غبرا انشان لمعات علم بلند پرواز آفتاب
در فضای حضرت فراخ حضرت بی مشارکت غیری بال اقبال گشاید بنابر علی هذا در ان
ولا از یورش هفت ساله مراجعت فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نموده خاطر عاطر
ملاذ بر آن قرار گرفت که از انگیز کین بجانب دیار ختای شود و لوازم جهاد و غزا تقدیم
رسانیده بکسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلم قیام و اقدام نماید و چون خواست
که قبل از توجه بدان سفر دور دراز که موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای اسباب
توالد و التکثر و ابقای آوازه و بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سرادق
عفت در سلک ازدواج انتظام دهد لاجرم فرمان قضا جریان یافت که توجهات
قرب و بعید با اشراف اطراف ایران و توران جا در رسانند که بقربت ای حاضر گرداند
و نزد خسرو شاهزادگان چنگیزنژاد و تا بمراد و غلات و تاشکند و اوغلان عرضه داشته شده
هر مناسب چنان نمایند در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ
از هرجا بیایند حضرت صاحبقرانی در جواب آن ناظر محمود هر کجا بیاید آماده
شاهزاده متضمن مصلحت ملکستانی به حکام عراق و آذربیجان تو جوادی فرو دل
مستظهر اند و اما طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب

اسباب

اسباب خوشی و سرور و سرانجام موجبات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه ۸۰۷ پادشاه دریادل
بکان گل رفته فراشان چابکدست جهت مسکن خاص همایونی سراپرده بر اوج
صحراها مونی کشیدند و خرگاه دولت سریر با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند
یکی بارگاهی چون مینا سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر و دوازده بار عالم آرای
که هریک از ستون طلا صنعت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و ظاهرش از تنسیخ و سقلاط
منقش رنگین تزئین داشت در عرض یک هفته برافراشتند و لمعات آن ۱۲ پایه
بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت سپهر بصنعت برافراخته در جهان
سایه انداخته و بر این قیاس برای فوز تیمن طبقات دیگر شاهزادگان التفات دیگر
و عظمای امرا و خواص بپایه سریر اعلی آن مقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند
که زمین را مانند سپهر برین از مواکب کواکب ساختند از خیمه و خرگاه تو گویی سپهر انجمنست
پر کوکب درخشنده همه کوه و صحرا باغ و در آن ازمنه و اقطار ترکستان و مغول و
خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی بلاد ایران و توران چندان
خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر نه پذیرفت و در آن ایام منشی نو عاجب از
امرا و ملک سلطان برقوق تصوف و کمالات آن بیاد خط کلام معجز نظام
سبحانیه و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف بأوصاف ارباب عرفان که تحقیق
بهشتی و لسمات اصحاب ایقان و توفیق امتیاز داشت از طبقیق لشکر ملک

نامه سلطان فرج برسم رسالت برسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بر عوض رسانیدند و از جمله یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن
تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از
زابلستان بخدمت شتافته سعادت بساطبوسی دریافتند و حضرت صاحبقرانی را
از ملاقات امیرزاده پیرمحمد برادر رستم امیرزاده محمد سلطان بیاد آمده منازل
ابر نقصل بهار گریان و چون هنگام سرور و کامرانی بود نه وقت ماتم و آهنگ
فغان به حضرت صاحبقرانی شاهزاده‌ها در آفتاب وار جامه‌ها از ظلمانی پوشانیدند
لباس پرده ظلمانیت بخنجر نورانی روز برهم درآمد و ایام بساط عیشی
عشرت صبح و شام بگوش عام و خواص رسانیده صناع و پیشه‌وران ایران و
توران لعب‌های غریب و تحفه‌های عجب انگیختند مجلس انس و بساط
یافت و انوار بهجت و مسرت با طلوع صورتی بر وجنات کائنات تافت
و سرور آن جهان عام شد و رسم غم از دم کتمان شد و از برای ترویج شاهزادگان
عظام مجلسی در غایت حشمت منعقد گشت و جمعی کثیر از علما و قضاة و موالی
و اشراف و اعیان و اهالی در پای سریر سلطنت نشستند امیرزاده شاهرخ و
امیرزاده امیراحمد و میرزا اسکندر احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ را با کرایم
دودمان سلطنت و حقایق خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین
محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بعبارت خطبه نکاح بر شیخ قواعد ملت حنفی

اشتغال

اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صدرالدین
متعلق بود و روزگار زربابی تهنیت دست نثار گشاده زر و گوهر بشمار قدم
دوستان بیشمار افشانده گشت شعر چنان افشاند گوهر دست مردم * که گوهر از
فلک سیار و انجم * و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خوانین بمعقب آیتی
همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر زینت را بنور حضور روشن گردانیدند
و جابرت نژاد کان جمشید فر و نوئینان و امرا و تکتی و سادات عظام و قضات
اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده بارگاه تور کردند و صف صاحبان مرصع کلاه
بخدمت ایستادند و پیش شاه ساقی از امرا و اعیان روزگار و اطراف بلاد
و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده بارگاه دور نشستند و والی
بهرام توان خلعت‌های طلادوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده لطف خدمت
بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلیهای گوناگون آراسته و بر
هر یک تختی بسته در جاهای مناسب بازداشتند خوان الوان از نقره‌های زرین و
سیمین نشستند آوانیه مرصع آن مقدار حاضر آوردند که لطق نطق از احاطه آن
بعجز و قصور اعتراف مینمایند و از اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و ثمار حلاوت و
اثمار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر تشریح نتوان داد سوغان عشرت اندیشی
از انواع مسکرات بهشتی از پیش ترتیب نمود و نفیر سلطان جندی خم خسروانی
بر از باده صاف آماده کرده صلای عام در دادند شربت ساقی گلعذار زرین کردار

جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت طعام و وقوع فروغ جرعه فرح انجام هر دل
سروری دیگر و هر منزل را نوری غیر مذکور بخشیدند و هر یک از مجلسیان واله و حیران بکمال علاقه
شده و مضمون این مقال ورد زبان کرده خواندند — بیت — در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست فلک رسیم غبغب چه خوش است — هر روز بکلاه صبوحی چه نکوست — کام از
لب لعل یار هر شب چه خوش است — در آن ایام از غایت الطاف عام
نبیره مرده شاه صاحبقران منارکی [illegible] شدند [illegible] — هر ایام بکام [illegible]
عیش می ناب نوشید از جام عیش — درین جشن کسی گرانی نگفت سخت — اگر [illegible]
است اگر بشکفت — چو این مژدگانی بمردم رسید — گل شادمانی ز دلها دمید — [illegible]
سور هرکس مرام — ز رود و [illegible] ز ساقی جام — آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز
مغنیان خوش آواز ناهید را در رقص آورده و نوازنان و قانون نوازان و صدای عود و
ارغنون در ضمیر و برای چنگ بنشسته و جوانان چنگ زلف تا شیر بکردن نای نی
[illegible] شکر [illegible] نواز ارغنون و نای و چنگ از اثر
[illegible] تا فرسنگ — چون چند روز صبح و کبر و عیش و غفیر [illegible] و نوش و جوش و خروش
گذرانیدند — صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل کرده آمدند صاحب قران در باب دل
شاهزادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصروف مرحمت نموده [illegible] و خلعت دهند و
و سایر اکابر و اشراف آفاق را بخلع گرانمایه و انعامات موفور مباهی و سرافراز
در باب جهت رعایا [illegible] امر معروف و نهی منکرات [illegible] و خلایق را از ارتکاب [illegible]

و سایر منهیات منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود **ذکر اجازت یافتن حکام**
و ایلچیان اطراف [illegible] صاحب [illegible] چون ز [illegible] کاکل
فراغت یافت [illegible] و خط ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواجیان [illegible] را
هزار هزاره طریق [illegible] شاهزادگان و امرا شماره کرده هرچه قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق نشان زیادت کنند و در خاطر فرخنده مآثر بتقدیم رسانیده دفاتر
ثبت نمایند و امرا و تواجیان از میران هزاره و صده [illegible] که یراق جهت [illegible] و دستور
اجرای منسوب [illegible] نهند و نوبتیان و تواجیان بموجب فرمانها کار بستند و حکام
ولایت و سرداران اطراف بعد از قرار سال جهت جمع آوردن [illegible] متوجه مواضع
خویش گشتند مقرر آنکه [illegible] امیر تیمور از [illegible] قند
در آمده در مدرسه [illegible] فرمود و در آن بقعه امیرزاده [illegible] و خلعت
و کمر [illegible] ساخته رخصت داد که [illegible] نمایند و امیرزاده [illegible]
[illegible] در خانه شاهزاده [illegible] و خود در طول [illegible]
[illegible] همراه [illegible] متوجه [illegible] امیر تیمور [illegible]
مصر [illegible] خلعت و کمر [illegible] داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره‌ور ساخته [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible] خواجه [illegible] در حسن خط [illegible]
امتیاز داشت [illegible] در صحبت [illegible] فرمود و چون سلطان [illegible]

بوده ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم و بهر چه رای علیه نفاذ یابد
درباره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن سخن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرانمند و
نفایس ارجمند بارسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس سایر ایلچیان اطراف از آن جانب
معاودت ارزانی فرمود آنگاه از مدرسه الملک خانم بگوک سرای که بنا کرده معمار
همت بلند نهمتش بود نقل نمود و امر عالی نفاذ یافت تا امرا بندق نسخه لشکرها را از احاطه
در آورده بنظر معلوم کنند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و
جناب امارت مآب تحقیق نموده بموجبی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است [illegible]
درخت [illegible] بموجب قرارنامه که در کاغذ کلی قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم
و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و عراقین قرار یافت دویست هزار سوار و پیاده
نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة
الصفا نوشته اند در زمان میرزا سلطان احمد بن میرزا سعید احمد بن میرزا میرانشاه میرزا موفق
و فرمان صاحبقران گیتی ستان هست و از آن اوراق بوضوح می پیوندد
ملازمان خاصه آن حضرت در حینی توجه بجانب ختا سیصد و ۲۳ ۳۳ در شمار آمده
بودند و عدد سپاه مجموع ظفر اثر در آن سفر هشتصد هزار سپاهی فراهم شده از هر دیار اندیشه
فاخر رسیدند که در شمار نگنجد و عالم از آوازه این عدد کوته آمد ز اندازه این سپاهی فاخر
اندیشی بود بعضی از سپاهی دیگر شمار تخمینی [illegible] هزار پیاده و سوار [illegible] هشتصد هزار

عددی

قشلاق قنقولات

عدد نویسی بود و العلم عند الله الملک المتعال فی جمیع الاوقات و الاحوال گفتار
در بیان نهضت رایات نصرت آیات بجانب ختن چون بمقتضای قضای سبحانی
و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت
صاحبقرانی از ارتکاب بعضی از امور نامرضیه مانند غارت و اسر متعلقان مسلم بوده بود
در آن ولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و آذربایجان و شام و روم و دکن
فارغ گشته بدار السلطنت سمرقند نزول اجلال فرموده بتلقین سعادت ازلی و الهام
لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهت تدارک جرائم در تمامی [illegible] از خدام عالی مقام
در خلال احوال باشتعال نایره خشم و قتال و استیصال اهالی اقبال اهالی جاه و جلال
صدور یافته بود بجهاد کفار ضلالت آثار ختا قیام نماید تا بر طبق ان الحسنات
یذهبن السیئات از معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب
جمیعا بنابر آن [illegible] از ظهر کمان کلاه و [illegible] سپاه بدل فرمانفرمایان واجب الاذعان
نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمره دیگر از امرا از طرف اسبی تا سکنت شاهرخیه
و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با جمعی از امرای
برانغار در [illegible] و [illegible] زمستان گذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغون شاه و ضبط
خزاین [illegible] تعلق گرفت و رایات جهانگشای در ۲۳ جمادی الاولی سنه [illegible] از سمرقند
نهضت فرموده متوجه قشلاق قنقولات شد و باین مبارک [illegible] در رکاب سعادت

آورده با لشکری که عارض خیال از ادراک کماهیت عدد آن عاجز بود و کمیت
اندیشه از طی مسافت احصاء آن قصور اعتراف مینمود روی براه نهاد و روان
شد و در آن راه چندان سپاه بکه شد تنگ صحرا و کم شد قطع زمین ز انبار
سلاح موکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار سم مراکب بسمت ظلمت گرفت
شد بر زمین ذره را جایگاه نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهیچه رایات آفتاب
اشراق براه قراملاق نهضت نموده بعد از قطع منازل ایام وصول بر املق
و چون خورشید در او رواقوس بود نا گاه دم سرد هوا در چه کمالی یافته سراپرده سحاب
گران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن آمده برق و باران عظیم
باریدن طوفان روی نمود و رعد و شتاب برق تیز و زنید دوام سحاب اشک ریز
و موکب نصرت نشان از انجه در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قشلاقات
ترول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران دشت نهر اد کمان و توبسان در قوریات اقبال
نزول موجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و حاجی جیحون
سالقابیلی سولیکرت امیرزاده خلیل سلطان تمام کنیز جهت امیدوار بعود سلطان حسین
نصران و سیبی نزول گزیده صاحبقران شنیده عظمت آن اقولات امیر ریختر را
فرموده تا نشکت رفته برای سپاه کنورکت تغاز ترتیب نماید و چند هزار خروار
غله متوارث شده بار الها بار کرده همراه برده در راه زرعت نماید تا در وقت
ضرورت جهت حرکت منصور جهت اذوق تنقیق مهیا بوده چند هزار شتر استبند در اردوی

همایونی موجود بود و هنگام صاحب شیر زنستر موجب قوت و قوت لشکر فیروز قدرت نمود
العقصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون بمراتب قولات بر بود بسید
هر کوی که گرد و دیده بیش از آن آن مقدار سپاه با آن همه استعداد و آراستگی در
ظلال رایات هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهده کمال عظمت طوایف
کمال کمال و فور حشمت آن قولات و غلغله عظیم در خاطر افتاده از طول مضمون
ادائم آمرده نا نقعه اندیشه تمام داشتند از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام
تفشیع حالد و وام اقبال پادشاه سپهر حشمت کرلوح خاطر می کشیدند

ذکر کوچ موکب طفر لوا از قوربیلات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود از شدت برودت رود سیحون منجمد شده بود بنوعی که خام مینمود از بسیاری
برف قلوه و فضای صحرا دشت ها موش در روی زمین صلبی شده بود با هم مساوی وار فور
طغیانی باران که فاک غدیر مینمود تمامی جبال و تلال را در بادیه حاجی و از آن
سطوح او از غایت حرمی با حرارت منتو بات عراز آن قولات کوچ فرموده متوجه
اترار شده و در اثنا دراه جمعی کثیر از عجزه و ضعفا در اسرما بود در روز چهار شنبه رجب
در اترار سرای بردی بیک که از امیر شیخ نور الدین از فرود همایون طرادات حرم خانه
چین زیبریت و مقارنی وصول از عمرهای رای آتشی در سقف گرفته مشتعل شد و اکثر
ملازمان در ساعت اسکیبی بر آن آتشی نمودند اما از آن جهت بر ترتیب خاطر
روی دراز دیا انها جه در آن اوقات اکابر دوام صاحب خوابهای هولناک میدیدند

وقوع واقعه طوی تشی ... رسیده بود بنجابت ... رسیدند و حضرت صاحب قران
موسی کمال را فرستاده تحقیق نمایند از راه شیل ... آن کنوت با ... او
با ... امر مبارزت نموده بازگشت و معروض داشت از زبان ... عبور ممکن
نیست دیگر بار العطف سرام بعقبه قلان بهمان کار روانه فرموده و او نیز مراجعت
کرده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف نشسته است درین اثنا قراخواجه از
پیش توقتمش خان از دریا زد در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه سلاطین
پناه آمده و در روزی که صاحب قران در دیوانخانه بر مسند ابهت و کامکاری تمکن
داشت و ... شاهزادگان جهانگیر ... و غلامان ... عظام
بر دوست ... آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از فرزند میرزاده ... و
امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امراء عظام قراخواجه را بشرف
بساطبوسی رسانیدند و او بزبان ... عرض کرد توقتمش خان بدرگاه ... ... تخم
... بوادی ... بجزای کفران نعمت سرگردانم و ... از آن آستان اقبال آشیان
مرجو ... امید ... خسروانه کرده ... حال ... شکسته بال گردد تا بار دیگر
در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات ... تدارک مافات قیام نمایم
لطف عمیم صاحب قران قراخواجه را نوازش و استمالت کرده گفت که این از
... ... باز ... دشت قبچاق ... خوجین ... نوبت دیگر از
طغیان ... بر آسته ... سپاریم و ... مملکت ... آمد ... تیغ زمرد نگار

... ...

ما مور سازیم و در خاطر خطیر خسرو صافی ضمیر جهانبان بود هم در آن چند روز قراخواجه را با کالات
نامی و ... گرانمایه ... توقتمش خان ارسال داد و از اثر در علم طوی تغار ... جهتار
در حرکت آورد ... قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود ذکر اشتغال حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان ... جون عنایت بیغایت خداوند ...
در همه حال ... روز ... کار صاحب قران موید و منصور بود در آن آوان که از یورتشی
... سعادت معاودت فرموده خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شده
... اوقات خجسته ... بر ... موجب ... انام ایام
گردد و در محو نقوش ... و غربت مضمون ... ان الحسنات یذهبن السیئات
... السیئات ظهور ... لاجرم ... که ... تمام در مستغرق
... نماید ... ذخیره ... جرم کرده و در وقت شدت ... معاد کرده
... فردوس ... و نهضت فرموده چون صورت
... حلول ... حضرت را آن ... و ...
... فقد وقع اجره علی الله
رحمت بیغایت الهی بر آن ... ادراک مثوبت ... خواهد
یافت ... خواهد بود و آن بار ... خواهد بود از ... خیر
... خواهد بود کیفیت حال ... ماند
ایام که صاحب قران سلیمان احتشام خاطر ... قرار داده ...

بجانب سمرقند باز گشت و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا با تمام
رسانید میل بجرعه کرده چند روز پیوسته جام عیش و طرب از دست ساقیان نوش
آب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع ساغر صهبا صفت رنگینی
پذیرفت در اثنا رغبت عرق نموده چون بهار آوردند برنگ آب بصفت آتش
و بصورت بلور و شبانروز دیگر صاحبقران والاگهر خاقانی بعرق مشغولی نموده اصلا
میل طعام نفرموده بنابر آن مزاج همایون متغیر گشته عبرت اندیشان آن تغیر
را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر بآن حضرت دادند و لحظه حرارت تسکینی یافت
چون مدبر طبیعت در آن شرب اثر کرد دست استیلا پذیرفت و در روز چهارشنبه
۱۰ شعبان سنه ۸۰۷ مرض صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مخوفه از علاج یکی دیگری
قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در علاج سعی بلیغ
و در تدارک آن مرض بسیار نمود هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد فاسد منقطع
نشد بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه یافته بود حضرت صاحبقران سعادتمند مبتلی
داشت در حال نوعی دیگر است و نفحات در تصرف قابض قضا و قدر الهی
بتیغ توکل قطع رشته علایق کرد و با عتماد درست و نیت درست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکبر ثلاث شهادتین شهادت فرموده خواتین و آغایان و امرا و نوئینان
را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح بهرمند ساخت و ایشان را بصبر
ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیر زاده

پیر محمد جهانگیر

پیر محمد جهانگیر مسلم داشته امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را که آنجا بودند گفت
و پیمان در میان آورده از متابعت شاهزاده گونا گون بندند و بر حلقه
سلطانی [illegible] خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود با میر
زاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم
تا بدرگاه عالم پناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و بواسطه وصیت ولایت
عهد امیرزاده پیر محمد استماع نمایند زیرا که از دیده بسی فرق بود تا شنیده آن حضرت
فرمود که وقت تنگ رسیده و مجال گفتن امثال این مقدمات نمانده غایبان حاضر
نمیتوانند شد و شما را نیز دیگر ملازمت میسر نخواهد شد و بعد از بیرون رفتن امرا فوج فوج
عظیم بر خسرو هفت اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بتلاوت
قرآن مشغول اند استشمام تبارک ربانی از ایشان صدور یافت مولانا حبة الله ولد مولانا
عبید الله بدرون خانه درآمد و بر بالین همایون بتلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید
مواظبت نمود و چون خسرو خاور [illegible] بساط نیلوفری پلاس سوگواری
پوشید امیر تیمور میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیب لا اله الا الله
بر زبان الهام بیان گذرانیده و الله یدعو الی دار السلام اجابت فرمود و طایر روح
شریفش قفص قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو نور
غمش تیغ عالم درست بود کمال اقبالش صفت زوال گرفت

و کامی از میان آثار رعایتش جهانبانی در مهاد عدالت و بستر راحت می‌غنودند حال
خورشید مثالش غروب پذیرفت چتر همایونی فاخانیده را که عزت شان در آن
گردون بود بصر صر فنا نگون گردانیدند و لوای همایون صاحبقرانی را که نسر طایر در
پناه جناح نجاحش می‌آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید ه دریغ آن
خداوند دیهیم و تاج ش که او بود آیین دین را رواج ش دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح
دنیا و بلاد و عباد ش و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه ۸۰۷ در
که آفتاب در درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه
نظم کرده‌اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی گفته ه سلطان تیمور آنکه چرخ را دلخون کرد ش
از خون زمین روی عدو گلگون کرد ش در هفده شعبان سوی علیین تاخت ش فی الحال ز صور
سر و پا بیرون کرد ش و دیگری گوید ه شهنشه گرچه در بهشت جا دادن آید ش وداع
کرد و تاریخش همان آمد ش ذکر وقایع اوقات توزیت فرمانروای مشرقین و بیان

باغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که مهر عالم افروز
سپهر سلطنت بر توغایت از وجنات روزگار بازگرفت و در خطه اترار علامات
روز قیامت و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت ه برآمد ناله و آه از جهان داران
ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ش ز فرقها نفیر بود و برپا ش امارت قیامت گشت پیدا ش ناگه آن
عالمیان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آیین روی بناخن ریش و گیسوی
مشکین بمقراض برکندند مرد و زن یکبار و زهره کسوت سیاه ای ملک آرای بجای جامه

سینه چاک چاک ساختند و خواص با پیر زر علی زر بسیار گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک
انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک از خیل
شهود قطرات باران از غمام دیده تا صباح سیلانی مینمود و چون بخیال محال اکثری
خیال اعظم امر امتحو کشته آن واقعه باطلاع هر کرده بهنگام صبح خواتین و آغایان
را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نمودند و تجهیز و تکفین صاحبقران مغفور بجای
آوردند و بموجب وصیت هندوشاه خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر
در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن امر نوئینان عظام
بیرون بیک بارپوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و مهرشاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند هر یک مطلقا مخالفت نکنند و از مقتضای وصیت
حضرت صاحبقرانی در نگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند اگاه امیرزادها
می‌گفت تو امیرزاده خلیل سلطان و نوئینان که در ملازمت بودند از سالک
خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نماید و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین
سبحی صبرا فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صورت تمام
پیدا کرده باید که جریده باردوی اعلی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانه شد
زاده پیر محمد را از رحلت آن حضرت و وصیت نصب ولایت آگاه گردانند تا بر جناح
استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بصوب هرات و علی دروش بسکه اشتهار
عهد و دهشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا امیرزاده شاهرخ و امیرزاده عمر را از

کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجا آورند و آن المتوفی
بهمین کار روی بغداد آورده و دیگری بجانب اصفهان روان شد و در شب پنجشنبه
۱۸ ماه مذکور جمهور امرا و خواتین محفه حضرت برحمت حی لا یموت را در محفه نهاده از
اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر روی یخ گذشته در دو فرسنگی اترار
فرود آمدند و چون گریبان افق بتباشیر صبح صادق چاک کرد شعله اندوه در کانون درون
محزونان متعلقان زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبایی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر
و کبیر را بیکبار بسوخت آیا کیست کاتش غم این جگر بسوخت وین برق جان
کز زمره خشک و تر بسوخت مرغ سپیده دم که خبر داری از سر درد آنچو نمید هر گرمی
بال و پر بسوخت صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم ظهور پیدا آمد و فغانی در جهانی
افتاد که صدا انین از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال
درگذشت و گریه و زاری سالکان طریقت بقرار انجامید از فور نصیحت معلمان دین
ساکن گشت و امرا و نوئینان و متوطنان حضرت با خواتین خیمه و مخدرات تتق
عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر برین قرار دادند که نعش مغفرت مآب را
سمرقند باز گردانند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت سمرقند ساخته بامصار رسانیدند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی
روز سمرقند رسانیدند در شب بتاریخ ۲۲ شعبان با بلده مطهره المتقدر
عطر رسانیدند بعد از آن بحکم آنکه موجب وصیت آن حضرت که او گردیده از

افزوند

اند خجند دران جانب نقل نموده بر زبر صاحبقران والا گهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآل حضرت عالیات را با امیر
زاده الغ بیگ متعاقب بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان
بجانب ختا کوچ نموده و از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند و بتوقف در
شعبده بازی سپهر منصوبه بر انگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو ریخت میان آنچه اینکه
چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بمیرزا سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که همراه
بود پراکنده ساخت و بسیاری بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسبه عازم سمرقند شد تا
خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بسامع امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند ارغون شاه فرستادند مضمون آنکه
امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آن جانب گشت باید که در محافظت شهر
سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خود متعرض را گرفته مضبوط کرده نگاه دارد و صورت
که میرزا الغ بیگ و حضرت عالیات را ارسال کرده اند و از قضیه میرزا سلطان حسین ایشان را
آگاهی داده التماس نموده که هر جا رسیده باشند توقف نمایند تا ارد و بدیشان رسد و همین
قیاس نامه بامیر خلیل سلطان و امرا او نوشته ایلچی فرستادند بعد از آن امیر
در اترار توقف نموده میر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت
میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته بسر خرانی
با بخه بار داشت در آب فرو رفت و ارد و کوچک آب سیحون فرود آمده از انجا لشکر کوچ کردند

در روز توجه بسمرقند آورده بودند ذکر بر داشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی
و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی چون امرای عظام که در ان
زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت مخالفت میرزا سلطان حسین وقوف یافتند
هر کسی بقیاسی بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خدایداد حسینی و یادگار شاه ارلات
و شمس الدین عباسی و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد عمر شیخ شاهزاده
خلیل سلطان را که در زمان ۲۱ ساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بدو
دادند و وصایای میر تیمور را نابوده انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرت عالیات
و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم تغییر در نشان
نامه نوشته بجانب تاشکنت فرستادند ملخص سخن آنکه چون حضرت آن مغفرت پناه
منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا
خلیل سلطان نخواهیم کرد و از این نوبت این کار در این غیبت عجب که بدین زودی دفتر
حقوق تربیت حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسند
جسارت نموده اند با ستیزه اگر دیگری فتنه این سخن در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول
گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شده امیر برندق را نزد
عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که معنی ما بامیر
زاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظه مصلحت دولت و استقامت مملکت و لکن
چنانچه مقصود شما باشد همداستانی باشید و اکنون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف

این

این وصیت کرده از آن بیعت پشیمانیم و هرچه شما در باب امضای وصایای آن حضرت مصلحت
دانند متقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه قشولابارد در رسیده بعد از ادای رسم
تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرد و نامه امیر خدایداد و
یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباسی را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان تسلیم
نمود و لوازم عهد و پیمان در میان آورده که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفور
ایشان در نگذرند و تغییر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد آنحضرت شمرد و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک بار دیگر در آن باب مکاتیب با امرای تاشکنت نوشته بامیر
برندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع
منازل بموضع قرچی رسیده از آنجا امیر شاه ملک با مستصوب همگنان بشهر
سمرقند شتافت و شهر را منضبط یافته چه ارغون شاه بنابر مواعید میرزا خلیل
سلطان برج و باره را استحکام داده بود و امیر شاه ملک بدر دروازه چهار راه که امیر خواجه
یوسف و ارغون شاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس فتح الباب کرد ارغون
شاه دست رد بر سینه ملتمس امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران
این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده که
ولی عهد خاتم تشخیص کسی را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو
سپارم تا از عهده امانت داری بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغون شاه
بوعده امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک

چشم نمناک باز گشت و در صحرای علیاباد بحضرت رسیده کیفیت حال باز گفت و
نزول نمود خواجه ای و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نور الدین
بسمرقند رود و امیر ارغونشاه و خواجه یوسف [illegible] کرده مانند امیر شاه ملک [illegible]
مقصود مراجعت نمودند امیر برندق چون از اقوالات قبولات تا تاشکند رسید و
مکتوب شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بالتمام امیر خدایداد حسینی
و یادگار شاه ارلات و سایر محبتان میرزا خلیل سلطان رسانید آن طایفه باتفاق
گفتند که فی الواقع شایسته تخت و تاج پیکی است که حضرت صاحب قران او را
ولی عهد ساخته و ما تغییر نقض عهد و صیت آنحضرت راه نخواهیم داد و در همان [illegible]
عهدنامه نوشته امرا همه وثیقه مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط
خویش بران نهاد و التمسی را با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستاد [illegible]
گاه عذر ابدی نمود نزد امیرزاده پیر محمد و بعد از آن زمره از خواص و متعلقان امیرزاده
خلیل سلطان را با عشق عروس مملکت ترغیب و تحریص نموده گفتند که الملک عقیم و فرصت
غنیمت باید شمرد و سمرقند [illegible] خاطر خاص و عام بانعام و احسان [illegible] باید کرد
والملک لمن غلب [illegible] امیرزاده خلیل از استماع امثال این سخنان بر تسخیر
ملک جازم شده عازم سمرقند گشت و [illegible] و اشترها و شتران حضرت صاحبقران
و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دید بتحت تصرف درآورده بر امرا و خواص
[illegible] از مردم عراق و [illegible] قسمت نمود و امیر برندق

مستقلای

مستقلای سپاه شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده با [illegible]
طغای بوقا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهده عهدی که کرده بود بیرون آمده باشد
و همچنین امیر خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان [illegible]
شده بطرف اچوق قدکت رفتند و با وجود آن حال شاهزاده صلاح در [illegible]
راه نداد و بکنار آب شتافته [illegible] و لشکریان همان روز [illegible]
قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق [illegible]
دو آبه رسید از [illegible] شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین [illegible]
در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده [illegible] میرزا
خلیل سلطان [illegible] شده [illegible] مراجعت نمود و موکب شاهزاده [illegible] تجدید
بیعت اقدام فرمود

ذکر توجه امیر شیخ نور الدین و میرزا ابراهیم سلطان در مرافقت [illegible] بخارا [illegible] خواجه [illegible] و از آنجا بسمرقند جهت اقامت عزا

روز پنجشنبه سوم ماه مبارک رمضان طغای [illegible] برندق [illegible]
از امیرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر [illegible] غنیمت
خود [illegible] نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رفت و کیفیت ضعف امیرزاده
خلیل سلطان [illegible] سمرقند و بازگشتن امیر برندق را شروع باز گفت امرا عظام بعد از شنیدن این
سخن چنان مصلحت دیدند که در رکاب شاهزادگان عالیمکان الغ بیک گورکان و ابراهیم سلطان
بخارا روند و حضرت عالیات [illegible] بسمرقند فرستند و بعد از تقدیم عزیمت روز پنجشنبه سوم ماه رمضان

امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم و اتمش و توکل قرقرا و حسن جاندار و ارسلان خواجه
ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی و کمال و کلتری و غیرهم حضرت عالیات را
وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان یکران بطرف بخارا تافتند و در محل خبر
ما درویشی منصب جانسوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته و باد و فغان از نهاد آن ماتم
زدگان برآمد و بعد از جزع و فزع بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان
صغیر مثل بایقرا و اجل و سعد از علیا با لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه
شتافتند دار غوث و خواجه یوسف تو هم بجا آنکه ه نگذر راه داده ایشان را
در شهر نگذاشتند و حضرت در چهار باغ میرزا شاهرخ که تو کوکبک بیرون دروازه شب
گذرانیده روز دیگر باز رخ بلند بر تو مهر جهان افکنده بشهر درآمدند و خانقاه امیرزاده
محمد سلطان را که مرقد مردی انار الله برهانه مخلد صاحب قران سعید نقره بدانجا بود محل
ساختند و با قامت رسم عزا ولوله در جهان بسبب عهدی وفا انداختند سرها کنده
و طبلها کوروها فرو شکسته در ... خاک انداختند و بها نژاده ورقه خانکه در بار
خواتین شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زبان اشرف و اعیان مملکت بوی آن
وروی سیاه کرده و بند در نحوت انداخته جمع آمدند و میرزاده محمد جهانگیر در شهر بود و دیگر
شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت شدند خواجه
عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیرک و دانشمندان و غیرهم مجموع
تغیر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر لباس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاهزادگان

واکابر

واکابر و اعیان آواز گریه و فغان برآورده ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند
ز بس بانگ گرفت آن روز و روزها صدا در گنبد فیروزه افتاد شاهزادگان
و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که میرزاده خلیل سلطان از عزیمت
شاه بتقدیم اطاعت و استقبال تکاسل ورزیده سمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند
و مکتوبات تشنیع آمیز با امرای سمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده
خمره طغا توغا برلاس که حاکم بخارا بود و شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار ابو
پیغمبر علیه السلام با امرای عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند
و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه شهر که بوده است بالنصف قلعه
با میرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشند و محافظت دروازه دیگر بجانب بیت المال
بالنصف دیگر از حصار متعلق با میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس
و امرا در نیش و اتمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و تیرارت در شهر توطن نمایند و در باب حراست
و محافظت برج و باره لوازم اهتمام بجای آوردند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار**
الملک سمرقند و بیان انقضاء ایام تعزیت صاحبقران مغفور نشان چون میرزا خلیل سلطان
از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک سمرقند رسید امیر خواجه یوسف با
و ... از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسنگی سمرقند واقع است لوازم ... یوسف
سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده مراسم استقبال بجای آورده و بعد از آن

کنار کوهل مقرب بارگاه شاهزاده شاد ملک آغا با مفاتیح دروب قلعه و شهر
متعالیه کنوز و خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران
و السمرقند فردوس مانند حاصل نکرد کانی و نفایس اقطار و امصار جهانی در آن
موجود بود در آمده بتاریخ رمضان سنه ۸۰۷ آفتاب در شش درجه حمل منزل گذاشت بر حسب
اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت
زانو زده مراسم تهنیت بجا آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الحال وصیت امیر تیمور گورکانی
کرده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده میرزا ابراهیم و [illegible]
بود بجای بر داشت و فرموده نام او را با علامت اسم بر منابر نویسند و بعد از دو روز
خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجا بود رفته کار تعزیت از سر گرفت
و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امراء و تومانیان و اشراف و اعیان با
لباس سوگواری در گریه و زاری آمدند و پس از ادای لوازم مصیبت جهت ترویح روح بزرگوار
صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام مجید در دکار بجا آورده صدقات بارباب احتیاج
رسانیدند و در آن ایام چندان حلوا و طعام به مستحقان دادند که قافله جوع از مخمصه
گرسنگانی تا انقراض دوران رخت بر بست بعد از آن کوس که خاص را بفغان و ناله
در آورده پوستش پاره پاره ساختند و از کار [illegible] چنانکه میرزا خلیل سلطان شاهزادگان
و خواتین و نوبتیان را از عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخر و جامهای
طلا و دیبا بیاراست و لوای خزاین گشاده آنقدر مقدار زر و گوهر بمردم داد که اسم افلاس از

جهانی

جهانی برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال آفتاب اقبال او عنقریب
سمت تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران و اولاد

از اولاد ذکور صاحبقران در زمان وفات آن حضرت ۳۶ نفر بودند بدین موجب از
نسل امیرزاده جهانگیر اما چه او واصل جوار رحمت منان محمد سلطان که پسر مهتر بود
محمد جهانگیر ۹ ساله سعد وقاص ۶ ساله یحیی ۴ ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن ۲۹ سالگی
بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هشت پسر قند و نه ساله [illegible] سلطنت
کابل و غزنین تمکن داشت [illegible] محمد جهانگیر و از نسل میرزا عمر شیخ بهادر پسر و پیرزاده در
حیات بودند پیر محمد ۲۳ ساله با یک پسر عمر شیخ [illegible] هشت ساله رستم بن عمر شیخ ۲۴ ساله بادو
پسر و سلطان [illegible] یک ساله اسکندر بن عمر شیخ ۲۱ ساله احمد بن عمر شیخ ۲۱ ساله سیدی
احمد بن عمر شیخ بایقرا بن عمر شیخ و شاهزاده میرانشاه در سن ۳۸ سالگی با پسر و
نبیره داشت ابابکر [illegible] ساله با دو پسر ۲۸ ایلنکیر ۹ ساله عثمان چلبی عمر [illegible]
پیر است ه خلیل سلطان ۲۱ ساله ایجل ده ساله سیورغتمش ۶ ساله و میرزاده شاهرخ
در سن ۱۱ سالگی اما الغ بیک پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود بایسنقر ۱۸ ساله
سیورغتمش ۸ ساله محمد جوکی ۳ ساله خان اوغلان دو ساله بازدی یک ساله و از
بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت و عفت
می غنودند صبیه صلبیه آن حضرت سلطان بخت بیگم بود در حباله نکاح امیر سلیمان شاه
پسر میر دو و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان عفیفه

و میرزا ایرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر دو میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیگی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقران مغفرت شعار

خامه عنبرین شمامه از سر نامه در زمان خاقان سعید عالی شان شاهرخ سلطان بهادر بوده چنین نقل مینماید حضرت صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح در آورده اسامی ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن سرای ملک خانم بنت قزان سلطان خان تومان آغا مادر میرزا جهانگیر دلشاد آغا دو غلات که از حضرت دختری داشت سعادت سلطان نام توکل خانم بنت خضر بی ساق صوفی قرنبوات تومان آغا بنت امیر موسی یا جوت بیگلی خانم بنت جیقو خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا بر ایشان آغا الوس بنت سلدوز خانی بیگ آغا موندور اغا جهان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا منکوز نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی ۳۲ نفر در آمده بیرنیمو جب طغای ترکان آغا از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی تولد نمود جهان بخت آغا نگار روح آغا دلشاد آغا منی بیگ آغا در سلطان آغا دولت آغا مراد بیگ آغا بر دو بخت خوشکلدی آغا دلخوش آغا براه آغا سوچ ملک آغا ازروی آغا منکلی بیک آغا

جوینده بانو والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خدای داد آغا طولون آغا والده میرزا عمر شیخ بود بخت ملک آغا ملکات آغا فیلونیه

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحب قران ستوده خصال هم معاصر بوده اند

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود از بزمره عظیم الشان و طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده نشان صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران بوجود شریف منور گردانیده اند و کیفیت حال تمام آن که الطبقه از کتب بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی از مشاهیر از احوال ایشان که راقم این سطور را معلوم شده اختصار خواهد نمود مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغانی در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین عبد الرحیم خوافی بود و در متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عن ساعی بلیغ مینمود و ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم اطاعت سنت و عبادت می افراشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ۷۸۸ اتفاق افتاد و در مرغاب سراب مسکنش بود فوت نمود امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی در علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل معنوی بود و در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی می نمود و امارت شیخ تقی الدین علی دوستی کسب روش طریق می فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و کیفیت فرمان خلیفت شیخ متوجه شده فرمود حکم چنانی است در قصر بلاد عالم بگرد امیر سید علی رحمه الله بر حسب فرموده

عمل نمود سه نوبت ربع مسکون را طواف فرمود و صحبت چهارده ولی رسید و چهارصد
از درگه مجلس دیده مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله
و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان فضلا اشتهار
دارد و وفاتش در دهم ذی الحجه سنه ۷۸۶ اتفاق افتاد و مرقد عطرآمیزش در ولایت
ختلان است بابا سنگو در درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات
ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آمویه عبور نموده در قصبه
اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشتی بطرف امیر تیمور انداخت
آنحضرت باین معنی تفأل نمود گفت خدایتعالی سینه روی زمین را از خراسان با
ارزانی داشت و همچنان شد وفات بابا سنگو در سنه ... روی نمود قبرش در اندخود
مولانا زین الدین ابی بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری
شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین
ابوبکر بحقیقت اویسی بود و روز وفات شیخ الاسلام احمد جام متولد شد
یافته و در وقتی که امیر تیمور داعیه تسخیر هرات داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی
ملاقات نمود و آن جناب زبان نصیحت آن حضرت کشاده سخنان گفت که مشهور و معروف
نقل است هر دو ... قید و قال جهانداری از آن قدوه اصحاب دولت و اکابر
هر شما چرا ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد ننمودید تا ترک اعمال ناشایسته
دهد مولانا زین الدین ابوبکر جواب داد که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم انتقام او بشما تسلیم کرد

بار ز

کاشته و اگر نیز شما نباشید کار خدا را بنهج عدالت سلوک ننمایید دیگری بر شما مستولی خواهد کرد
صاحب قرانی در مملکت آن شخص که او را از استیلا دست دهد جناب مولوی
گفت عزرائیل و امیر تیمور از شنیدن این سخن فال نیک گرفته هیچ یک از سلاطین را
بر من ظفر میسر نخواهد گشت و انتقال از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا
زین الدین ابوبکر در روز پنجشنبه سلخ محرم سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک عماد در وفات او تاریخ
این قطعه نظم فرموده سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته منعقد از سلخ محرم تصنیف
الهی را ز پنجشنبه که روح پاک مولانا اعظم سوی خلد برین رفت و ملک هم
گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا در این باب گوید تاریخ وفات قطب اولیا
یکنقطه نیه باخر جناب قبر آن جناب در قصبه تایباد است خواجه بهاء الدین نقشبند
محمد بن محمد البخاری و در اثناء قبول الفرزندی از خواجه بابا سماسی بود و تعلم آداب طریقه
بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین
بحقیقت اویسی است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته
کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما را موروثی است یا مکتسب جواب داد که بحکم جذبه
من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در
طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود نمیباشد ... فرمود که خلوت
در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی ه از درون شو آشنا و از برون
بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان ه وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه ربیع

سنهٔ اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم
انتظام داده: خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند: آنکه مشهور ولایت شد
کمال ملتش: مکین و ما دار او چون بود قصر عارفان: قصر عرفان زین سبب آمد
حساب رحلتش: خواجه علاء الدین عطار موسوم به محمد بن محمد البخاری بود و در سلک اعاظم
اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی
از سالکان راه حق را بدان جانب حواله میکرد و میفرمود که علاء الدین بار ما
سبک ساخته است وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه ۲ رجب سنهٔ ۸۰۲ روی نمود
قبر شریفش در ده نوچغانیان است مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت
با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنهٔ ۷۲۲ در قریهٔ الرجال تفتازان
که از ولایت نساست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبهٔ صبی ترقی فرمود آغاز
تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در میدان دانش قصب السبق از
علماء متقدمین و متأخرین در ربود و نسیم قلم مشکین رقم شریفش مشام جان مشتغفان روایح
فضایل را که دهنده فروغ خاطر افادت مآثرش ریاحین مهذب بستان انوار کمالات را
نضارت بخشید و آن جناب در سن ۱۶ سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی
را مرقوم خامه بلاغت آثار ساخت مطول را باسم ملک حسین کرت تالیف نموده
در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده تلخیص را بنام جانی بیگ خان
که شمه از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک نگارش کشید سخن مختصر بی فایده

لاف

لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد لطایف تحریر
و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع
معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بزد دهمت بلند نهمتش صیت دوران آوان
که امیر تیمور عزیمت یورش خوارزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خواهر ملک معز الدین حسین
که برادرزاده خود ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب
همایون بود بمثابه گوهر گاه خوارزم فتح شود از آن حضرت رخصت طلبید که مولانا
سعد الدین را به سرخس برد و زمرهٔ گردانی بنابر علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت
صاحب قران آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی جرجانیه
اشارت فرمود ملک پیر محمد را نوزده از آن حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را
اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقران
داده جناب مولوی به سرخس رفت و بعد از آن که حضرت صاحب قرانی بسمرقند باز
گشت علما و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگر چه تسخیر خوارزم بندگان آستان
سلطنت آشیان را میسر شد اما حاصل این مملکت تعلق بملک محمد سرخسی گرفت
آن حضرت از معضل این محمل استفسار نمود آن جماعت عرضه داشتند که علامهٔ
علمای عالم و متفرد از فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین التفتازانی است که لمعات
فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نتیجات
مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسیم فروردین شمال و جنوب تمام روی زمین را فرا گرفته

و نضارت بخشیده ** چنان گرفت جهانی را ظهور تصنیفش ** که آفتاب نیم ذره وقت ظهور **
دقایق سخنش را دو خفی است همچو سها ** ولیک گشته چو خورشید در جهان مشهور ** ضمیر ملک شیمش
در کشف مشکلات علوم ** چنانکه نیر داود در اداء زبور ** افاضل انام اقتباس
انوار انواع فنون از شمع ضمیر منورش می‌نمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از
رشحات فیض خاطر خطیرش می‌فرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان تاسف
بوظایف روزگار خویش نخست و حکم جهان مطاع جهت استدعای آن جناب مولوی بسر
خویش ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست بهانه عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت
ننمود اما چون بار دیگر فرمان صاحب قران در این باب نفاذ یافت به سمرقند توجه نمود
و چند سال در مسند عزت و جلال در آن شهر بافاده اهل کمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر
در آن مجمع فضلا در آن شهر بر اوراق روزگار یادگار گذاشته و امیر تیمور در تعظیم آن
یادشاه علما و سرور دانشمندان مبالغه بسیار می‌نمود و در مجلس آن جناب را بر بزرگ
تو اکثر خویش جای داده در وقت وداع سر طناب بینش خانه خود بدو می‌سپرد
وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش در بلده سرخس
واقع است تصانیف آن جناب در تمام علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت
بتعداد ندارد و خرد خورده دان تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد
مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و بعد از
ملازمت امیر تیمور مسکیان از جناب شیخ الاسلام ملاذ الانام سیف الملة والدین احمد بن

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که روزی
در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند چند مرتبه مولانا محمد چندگاهی
در شهر هرات کسب کمال می‌نمود و در آن ایام نزد او مرغاب و بعضی از دیگر علما التقوی یافت
رسیده که مولانا سعد الدین در مجلس صاحب قران ظهور تربیت مایل طبعان کم حلیت آن معلوم
نمود مبادرت نموده اند زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد
سعد از علمای روزگار لقمه شبهه خورد مولانا محمد از استماع آن سخنان در تاب شده در این
باب رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت و التماس نموده که دیگر در مجلس حضرت صاحب قران از
مال شبهه خوردنی نخورد و آن نامه را بتواجی که از هرات متوجه ماوراء النهر بود داده تواجی
مکتوب مولانازاده را با سایر مکاتیب در دولت مآب خود بهادر و چون بسمرقند رسید
دو مکاتیب را پیش امیر تیمور کشود آن حضرت را در اثنای مطالعه مکاتیب چشم بر مکتوب
مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بجناب
مولانا سعد الدین ظاهر ساخت و بعد از چندگاه مولانا محمد بسمرقند شتافته حاکم خراسان
بلند منزلت را ملازمت نموده و آن حضرت مولانازاده را تعظیم کرده و التفات بسیار
اظهار نمود در آخر مجلس خواجه محمود شهاب که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ بخزانه از
دینار کبکی نقد تسلیم خدام مولانازاده نماید تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود شهاب بر
تلقینی که از رای حضرت یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را
بر مزارعان ولایات براتی نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان چه تردد و حلال خوار

یافت و ما یمنع ابهیم مولانا زاده در شهر تفتیش گشت خواه گفت مبلغ پنجهزار دینار
زر تمغا در عرض دو روز محصول بود ندا کرد فرمایید انوجه را بخواه مدد می‌رسانی
مولانا زاده نام حضرت صاحبقران را فرمود فی الحال براتی نوشته تسلیم خواجه
محمود در مجلس مبلغ مذکور را از تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد بهادر آن [illegible]
فاتحه خوانده و برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در مجلس پادشاه تا به
کرده بود رسید حضرت صاحبقران گیتی ستان تا خدمتش را باز بمجلس آوردند آنگاه
تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی زر تمغا را حرام ترین وجوه این مرسوم الغام از
ما قبول نماید چگونه جایز باشد که [illegible] در عالم بعلم و دانش ادعی از نعمت
زر خوش لقمه طعام تیمور منع کنند و آنجناب از این عتاب خجل شده گفت مرا داعیه
داشتم که براق را نخواهم محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بعوض
باشد که در وقت نوشتن برات اثر کرامت در بشره شما هویدا شد در حال انگاه از
روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه بشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور
از مولانا محمد ستده پنجهزار دینار از خزانه نقد تسلیم نمایند و مولانا محمد بعد از فوت
صاحبقران در بلده فاخره هرات ساکن می‌بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال
نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه ۷۴۰ در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از
کتم عدم به عالم وجود نهاده فضای جرجان با تمام جهان را بیمن مقدم شریف
مشرف کرده و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی

سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علمای محترم گویند در روضة الصفا مسطور است
که در سنه ۷۷۹ شاه شجاع بن مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف
الدین به نواحی زرد رسیده خواست که بپادشاه ملاقات نماید و او را [illegible]
مجال خواندن را نگر داده در آن ایام مولانا سعد الدین مسعود [illegible] را دیده مجدد تمامت شاه شجاع
میرفتند و خود را در لباس لشکریان نوپیچیده گفت مرا موری تیرانداز ام و از ولایت مازندران
[illegible] آمده ام مرا در نظر پادشاه چه جوی تیرانداز ام و در ولایت مازندران [illegible]
داعیه آمده ام و امیدوارم که [illegible] فرصت [illegible] و در رکاب مولانا سعد الدین
تا در بارگاه پیاده آمد مولانا گفت تو در همین موضع توقف نما تا رخصت دخول
حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرض کرد شاه
شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف به بارگاه درآمده چون شاه از کیفیت حال او
پرسید جزوی از نتایج طبع شریف او مشتمل اعتراضات بر حواشی تصانیف بود از بغل
بیرون آورد و بدست شاه شجاع داد و شاه از مطالعه آن صحیفه بحال امیر سید شریف دانا
شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش
بشیراز برد و منصب تدریس دارالشفای خود را بامیر سید مفوض گشت [illegible]
شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ امیر تیمور شیراز را
فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و بعد از [illegible] بافادت مشغول بود
بموجب فرمان واجب الاتباع عالی بدان بلده شتافته تا زمان فوت آن حضرت انجام یافت

و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین التفتازانی مباحثات اتفاق افتاد
و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی
در بحث غلبه کرد خدای را بالا دست آفریده‌اند زیر دست هر دست آفریده‌اند و چون
امیر تیمور گورکان از این جهان انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علمای
دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت مصنفات امیر سید
شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی
دقت آیینی بلاغت قرینی دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آن جناب تا غایت
هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و نیست مدت عمر شریفش
۷۶ سال بود مولانا عبید الله بن مولانا شمس الدین محمد افضل حکمای زمان و اعظم منجمان دوران
بود و احکام او مانند حکم قضا و قدر تخلف نمی‌نمود از زیج ملک جدولی بجدولی تا سلطان
حکمت گرده بید حل و صاحب قران خورشید محل نسبت بآن فاضل سبیل التفات بسیار
داشت و آن جناب نیز همواره بسعادت وقت در ملازمت بعد رقم اخلاص بر صحیفه ضمیر
می‌نگاشت مولانا نظام الدین شامی آن جناب را انتساب عارفانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات
صاحب قران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است در مطلع سعدین مسطور
است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد
کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم کرد اینجانب از مردم دار السلام اول من بیارگاه عالم پناه
رفتم و آن حضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند خدا انتقام

بر تو رحمت کناد که هر نخست از متوطنان این بلده تو من پیش ما آمدی و مراتب تو فرمود دالعفو
در کتاب مذکور مسطور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر
اقامت داشت و بعد از فتح امیر جلال الاسلام او را پیش فرمان فرمای انام برد و در عامة
یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مکتوب است خالی
از اشکالی نیست و بر هر تقدیر بنزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین
بعد از آن که بصحبت صاحبقران ظفرقرین مشرف گشت همواره نشان دولت و اقبال ملازم
درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آن جناب تالیف فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد
جزری بیشتر از محققان عالیشان و مشهور از دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی معروف
و بصلاح و سداد موصوف در فنون ... و در مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر
تیمور ایلدرم بایزید را اسیر کرد اینجانب و میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را بسرافراز ستار
جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا فرار نموده بودند لشکر ظفر شعار از غنیمت نشستافته بجستند
آن مردم سالکه بودند شیخ محمد جزری و سید کار محمدی و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند
امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایه سریر اعلی که در کوتاهیه تشریف ملاقات
صاحب قران خجسته صفات رسانید و آن حضرت شیخ را منظور نظر اعتبار ساخته بصوب
سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف می
گذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید و بعد از فوت آن حضرت بدار السلطنت
هرات در ایام دولت میرزا شاهرخ فی خامس ربیع الاول سنه ۸۳۳ وفات یافت جامی

قطب الدین عبدالله الامانی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان آن حدود امتیاز
داشت و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت مناصب جلیلة المراتب
قضا قیام و اقدام می‌نمود و اختیار رد و داد و بست موقوفات آن ولایت نیز چندی که
تعلق بخدام عالی مقام متشی میداشت و تا اواخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و نقش
کلمات و دیانت بر سجل ضمیر و صحیفه خاطر می‌نگاشت نسبش بخلیفه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه
میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبدالله الامانی مکتوب میکرد ذکر شیخ
کمال خجندی در سلک کبار مشایخ روزگار و اعاظم زهاد نامدار منتظم بود و علی الدوام
بریاضت و عبادات اوقات گذرانیده گاه اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود
در تحقیقات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن
نشود چنانچه خود میگوید ~ این تکلفها که در شعر منست کلمی [illegible] است از حضرت ملاقات
از خواجه عبیدالله مرویست که فرموده که شیخ کمال خجند گاه در شاش ساکن میبوده و در آن بلاد
اصلا بخود رخصت نمیفرمود روزی والدم پیش ایشان گفت که چه شود اگر طعامی در آن گوشت باشد میل
فرمایند بر وجه مطلوب فرموده هرگاه که تو گاو خود را بکشی ما گوشت بخوریم و حال آنکه
پدرم را گاوی بود در غایت فربهی و چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی
ترتیب کرده بخدمت شیخ برد شیخ جهت خاطر ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه
سرای افصح الانام مولانا جامی در بهارستان این نوید بگوش فضلا انجمن رسانیده که اشعار
شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معنی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد

لیکن

اما مبالغه در آن طریق بتتبع خواجه حسن دهلوی نموده از آن مقدار معانی لطیف که در
نظم و بیت در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنا بر
همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانها آن جناب این مقطع مسطور است ~ کسی بر سر
هیچ رخنه نگرفت مرا، معلوم نیست که در دزد چشم ~ از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاده
که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی تمام و عقیدتی لا کلام داشت روزی بملازمت
آن جناب رفته کمر مرصع بر رسم نذر بخدمت شیخ نهاد بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته بخانه در
آمد و بعد از لحظه بصحبت اصحاب معاودت کرده همه را متوقع یافته پرسید که یاران
چرا بحضور اند یکی از حاضران جواب داد که در دزد کمردار [illegible] شیخ تبسم نموده فرمود تا کمر را اندر
آورده و قیمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ۸۰۳ اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است
و این بیت را بر سنگ لوح مزار آن جناب کنده اند ~ کمال از کعبه رفتی بر در یار
هزارت آفرین مردانه رفتی ~ مولانا محمد تبریزی مشهور بعصار بود مرید شیخ اسمعیل سیسی است و از اصحاب
شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار
بود در بغداد بسر میبرد و در سنه ۷۹۵ از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور آمد
و آن حضرت شیخ را تعظیم بسیار کرده معزز و مکرم رخصت انصراف آن طرف داد و مولانا محمد
تبریزی با شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دوام بایکدیگر صحبت میداشته اند دیوان اشعار
مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در تحقیقات مسطور ~ ما مهر تو دیدیم و ز ذرات
گذشتیم ~ از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم ~ وفاتش در سنه ۸۵۹ روی نموده مدت

عمرش بشصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلای ماوراء النهر انتظام داشت
وبعضی از وقایع امیر تیمور را بنظم ترکی بر لوح بیان می نگاشت شیخ محمود زنگی
عجم کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای محاورات اکثر اوقات
کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت همراه شیخ علی ترک
بخدمت امیر تیمور رسید و چون بآن حضرت رسیده شما چه کسید گفت که بیت دو پیریم
هر دو شکسته بهم؛ علی ترک و محمود زنگی عجم؛ و شیخ محمود بسیاری از وقایع و حالات صاحبقرانی
پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده در سنه ۸۰۶
که آن حضرت از یورش روم مراجعت کرده در گرجستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر
کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی الولایة و سید حمزه متوطن سیستان
سلطنت آشیانی گشتند و شیخ محمود نیز بدیشان همراهی نمود که کتاب جوش و خروش را
بگذراند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آن حضرت گرداند اما بحسب تقدیر در وقتی که
از آب تفلیس لب بر گرفته اند میگذشت در آب افتاد و در اثنای حیاتش فرد نوشته رخت
بقا بباد فنا داد؛ غرق دریای کرم باد همیشه جان او؛ پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن
نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرانمند محظوظ و بهره ور شد و این است مقطع یکی
از غزلیات شیخ محمود بیت نبویسی شعر محمود اگرت پسند افتد؛ هر لطف این زنگی که از
عجم برآید؛ مولانا علی بدر از جمله شعرای دار السلطنه هرات بود و در سنه ۷۹۱ میرزا امیرانشاه
جهت دفع فتنه حاجی بیک جاونی قربانی بهراة آمده در باغ زاغان نزول اجلال

فرمو

فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده که در مدح
او گفته بود گذرانید که اولش این است بیت ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته؛ عالم از نکهت زلف تو معطر
گشته؛ خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار؛ آیت حسن و جمالت مقرر گشته؛ و شاهزاده
نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه عصمت الله بخاری
در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است
و ابیات بلاغت آیات آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آن جمله قصیده ایست در
مرثیه حضرت صاحب قرانی در سلک نظم کشیده و آن مرثیه را بنواب میرزاده خلیل سلطان
گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور این است بیت ای فلک خرگاه
ویران کن در سلطانی غایب است؛ تخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان غایب است؛
و چون خواجه عصمت در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آن جناب را
در منظومات خویش درج فرمود یکی از فضلاء آن زمان بابت می گوید بیت امیر خسرو را
علیه الرحمه شب دیدم بخواب؛ گفتمش عصمت ترا یکچند خرمنست شعر او؛
چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت؛ گفت باکی نیست شعر او همان شعر من است؛
تاریخ وفات از کامل التواریخ ابن اثیر کسی شنید گفت تمت؛ مولانا نجم الدین
الطارمی در فن انشاء و علم ادب از بیمثلان زمان بود و ملازمت میرزا امیرانشاه مینمود
و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت
عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورده خواجه

علی تبریزی شطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نقل شیخ شمس الدین محمد جزری قرائت
فرموده و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف در صغیره و کبیره آن داشت که استادی
او را مسلم میداشتند و غایبانه هم مانند حاضران بغایت نیکویی باختی و در
مجلس شریف امیر تیمور پیوسته با او لعب میکرد و مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی که جامع
فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا مینمود و در قسم نقد
شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بوده و در مجلس عالی
راه مییافت و خواجه عبدالوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین
کازرونی نیز از جمله شطرنجیان حضرت صاحبقرانی بودند و همواره ملازمت آستان
سلطنت آشیان مینمودند **ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت
آن شاهزاده عالی مکان** واقفان لطایف روزگار و عارفان نقایض جبار
ربانی حکایت عارف و بربای روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان
را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملکستانی دست داد عجب اگر
کسی را از ابتدای اساس پادشاهی تا آن غایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا
نژاد از روی نسب نبیره پسری حضرت صاحبقرانی بود و بعد از وفات آن حضرت اکثر
نوئینان کامران و امراء عالیشان و سپاه و ارکان لشکریان فیروزی نشان که در تاشکند بودند
او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بنفاذ استعجال بجانب سمرقند روان شدند
و بعد از وصول بنواحی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آن شهر تقدیم فرمان

نیاز

بردار شاهزاده را استقبال کردند و مفاتیح خزاین و کنوز بملازمان آن سپرده لوازم نیاز
و نثاری بجای آوردند و در آن زمان شهری بدان معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون
موجود نبود اکابر و افاضل و اعاظم اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف
در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس
و جواهر بمثابه بود که قوت ادراک مستوفیان ماهر از حد و حصر آن عاجز و قاصر
و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و
سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن تیسیر پذیرد
مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار
اقبال نکشیده بود در رابطه مشیت سبحانی وعده قهر جهانبانی آن نوباوه صاحب قران
قرار بر رابطه سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و استقلال
اثری نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده تلف و فقدان
زوال آن دولت فرو خواندند آری آفتاب آثار لوای پادشاهی جز بپرتو ذات
روزگار خاصی بارگاه تحقیق بر چهره هر کس نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر انوار ماهچه
و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام نپذیرد نه هر که طرف
کلاه کج نهاد و بنشست کلاهداری و آیین سرداری داند و سبب اقتضای ایام
کامکاری و اختتام انصرام جهانداری میرزا خلیل سلطان بود قضای ربانی و تقدیر
سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور نسبت بجمیله شاد ملک نام آغا

ان سرادر امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطر پیدا کرد و پنهانی از حضرت صاحبقران او را بحباله
نکاح درآورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود
که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را که پنهان داده در آن اوان
که قبولات محل نصب ایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعز رسید کریخت شاهزاده
شاد ملک را همراه داشت و قهرمان قهر پادشاه را او فرمان داده میرتراه الضعیفه را
حاضر ساخته و حکم همایون به تقدیم نفاذ یافته سرایملک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا
خلیل سلطان که بسته آستین است بنابر آن امیر تیمور فرمود او را به بیانی آغا سپارند تا
بعد از وضع حمل محافظت نموده مادر را انقلابی سپاه و هند معارض آن احوال حادث واقع
سهام بلا باتراز ساخت و وفات یافت شاهزاده نفخانع بال آن گلعذار بر غنچه و دلالها
در آغوش کشیده بمرتبه شیفته جمال او بود از استصواب او اصلا تجاوز جایز
نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بالکلیه بتسلط آن سلیطه گذاشت سعی بجای
در سند اذعان او تمیز و نقش جز بفرمان او :. لاجرم مجاری امور ملک خلیل
سلطانی از نهج صواب انحراف داشت شاهزاده بر طبق مدعای محبوبه داد بانیزرف و
اتلاف اموال کشت و مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که بمبالغه می‌باب و اهم ازدرد
و تحمیل آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر زر جمع داد که در آخر سبب و بیرانیه
کشید و قضیه از دانش و بخشش اتفاقیه بود کسی که بنزد او در دینار بنمود بیشتر از آن سپرد
و متحمل شایسته صنوف نوازش می نمود در آرزو درهمی میسر دو میرزا خلیل سلطان تعلیم

جانانه

جانانه جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قدر
قارونی ساخته بدرجه امارت و سروری رسانید از آن جهت خاطر امرا و
سپاه ملال گرفت و دو مانع آن فرو مالکانی مخطط شده مواد فساد تزاید
پذیرفت و چون حشمت دولت شادملک در نظر مخدرات سراپرده حضرت خاقانی
مرحوم بمنزله وجهت انحطاط مرتبه آن عفایف میرزاده خلیل سلطانی را از آن
داشت هر یک از خواتین و سراری آن حضرت را طوعا و کرها بیکی از ملازمان
آستان خود در سلک ازدواج کشید و کوهر راکه نسبت با مرتبه مادر داشتند با حمیر
از معصم نا جنس هم نشین کردانید حور فرشته سرشت را با غلوبیت زشت هم دم ساختند
و لعل بدخش بی را در سلک خرمهای انداخت طوطی شیرین نطق را با شیاد زاغ
و زغن قرین ساز و عندلیب نغمه پرور را با غلو از نوا آواز در یک قفص جای داد و بواسطه
صدور امثال این افعال نا هنجار طباع صغار و کبار از امیرزاده خلیل سلطانی متنفر گردید
و امور سلطنتش اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق
کلام آتیه بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی ذکر خاقان منظور لوا معین السلطنت شاهرخ میرزا
خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف بکمال عدل و عبادت
و منبع عت رستم و زهادت ادهم ابراهیم ادهم جمع داشت و هر گز خیالی تجاوز از جاده
ملت بیضا بر آینه ضمیر نمی‌کذشت مدت العمر نماز جماعت از زمانی که پادشاه اسلام شد
فوت نشد تا الصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد و بکم مقتضای

نزلیت مؤید همواره از روی اخلاص و نیاز ملازمت دردمندان و کوته‌دستان نایی شتافت
و بهر دیار که در می‌آمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و اتقیا را دریافت
در میدان حرب چون کوه با شکوه در برابر خصم ثبات قدم می‌ورزید و در محراب
طاعت از خوف و خشیت مانند برگ بید از پا تا سر می‌لرزید در ایام عدالتش
عوانان از بهره‌مندی تهی‌دست ناتوان گشته و در اوان حلالیتش هیچ صاحب قوتی بار نداشت
حرب ظالم کرد سنه از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با کبک دمساز
تصیحر اگرکس و آهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و شیر عوانی که معتاد ظلم بیت طلبه
خود را از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقانی السعید در روز پنجشنبه ۱۴
ربیع الاول سنه ۷۷۹ اتفاق افتاد و در شهور سنه ۷۹۹ صاحب قرانی تاج بخشی تاج ستان
زمام حکومت خراسان را در قبضه اقتدار او نهاده و بعد از فوت آن حضرت در ماه
رمضان سنه ۸۰۷ آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان لضبط امور ملک
و مال پرداخت و خطبه و سکه بنام شریفش مزین گشته در سنه ۸۰۹ مازندران را مسخر
در اواخر سنه ۸۱۱ ماوراءالنهر رایت نصرت آیاتش بر تسخیر ولایت ماوراءالنهر تافت و در سنه
۸۱۷ مملکت فارس در حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه ۸۱۹ ولایت
کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر گشت و در سنه ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافت
فتح آذربایجان بوقوع انجامید در اواخر رجب سنه مذکوره میان آن حضرت و اسکندر
بن قرا یوسف محاربه اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم پادشاه فرخنده

بزخم

نسیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد در روز جمعه ۲۳ ربیع الاخر سنه ۸۳۰ احمد نام در مسجد جامع
هرات کاردی بسید آن آن حضرت رسانید و همان لحظه کشته گشت آن حضرت
را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه ۸۳۲ نوبت دیگر اسکندر متوجه
ولایت عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافت و در صحرای
سلماس بین الجانبین قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن
ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و
جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی
ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور و آباد
گشته رفاهیت خلایق درجه کمال پذیرفت معارج همت بلند نهمتش در اطراف ممالک
محروسه بر بقاع خیر وقف فرمود و چون خاقان السعید مدت ۴۳ سال با استقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری فی ذی الحجه سنه ۸۵۰ عنان عزیمت بصوب
عالم آخرت انعطاف داد و مدت حیاتش ۷۱ سال بود و بعد از آن پادشاه عالیجاه
دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین کهدادی و خواجه غیاث الدین پیر احمد
خوافی و خواجه سید الکهداد جوهی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی بالنجه
در سلک وزرا امیرتاج منتظم گشتند و مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا
صدر الدین ابراهیم و لطف عالی کارشی مولانا شمس الدین محمد جامی و مولانا عبد الحمید فودی

در ایام دولت آن پادشاه عدالت آیین رایت عدالت می افراشتند **گفتار در بیان**
جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آن
حضرت و امیرزاده خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحب قرانی
مفاخر التفاخر معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر خلف صدق صاحب
قرانی مغفور قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان بعد از فوت آن حضرت در ماه رمضان
سنه در بلده فاخره هرات تخت سلطنت و جهانبانی انداخت ولات ولایات
انقیاد و امتثال لازم الامتنان نموده اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند و بسیاری خلایق عازم
آستان آسمان اختصاص گشته شرایط جانسپاری و خدمتکاری بجای آوردند و آن حضرت
امرا و ارکان دولت را بالطاف خسروانه و عواطف پادشاهانه نوازش نمود و در باره همگنان
مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط نصفت و عدالت گسترده تمشیت مهام
شریعت غرا و تقویت امور مشایخ و قضاة و علما را امور کلی شمرد در آن ایام
بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز
رایت دولت ساخته دست باسراف و اتلاف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل
بحر و کان را بر انداخت بنابر آن خاطر خورشید شعاع آن حضرت اقتضا فرمود که پیشتر از آن
اختلالی بامور ملک و مال راه یابد رایت ظفر آیات قرین دولت و اقبال بماوراء النهر شتابد
و امیر سهراب جاکو و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین
و اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هرات بجانب آمویه نهضت نمود و در منزل...

زنکی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بخدمت رسیده بشرف بساط بوسی استسعاد
یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آن حضرت
بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بیک ارغونشاه را جهت تعمیر برج
و باره هرات که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید
و امیر سید خواجه را بالکوی فرستاد تا قلعه آن بلده را عمارت نماید و بنفس نفیس عازم
سمرقند شده چون در لشکر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاده میرزا سلطان حسین در
ترکستان با امرا و لوشنیان مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و با صنوف الطاف
اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر خرد فتح قرا را برسم رسالت پیش امیرزاده
خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزندی و برادر ملکه مال در نوع بخت اما اگر
سن و حادثات ایام و معونت مساعدت طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام
دارد اکنون بسبب بعد مسافت و توهم مضرت غیبت ما اتفاقی کرده حالا
باید که تقدیم بصیرت پیش آید و بدانچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما موافقت
نمایی و در ایالت طوق اطاعت از اندیشه گذشته بجمیع چون زود در آن مرحله
امیر شیخ هملک از انجا در آمده خبر سلامتی شهزادگان عظام رسانید و موجب
ابتهاج خاطر انور گردید و متعاقب آن ایلچی میرزا خلیل سلطان بشرف بساط بوسی
دریافته بوسیله امرا ملتمس را عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است حضرت
خراسان را مصلحت ما ماوراء النهر باز نخواهد گذاشت امید آنکه بدستور معهود مقرر فرموده

حکومت این مملکت این بنده را بازگذارند تا بعنایت آن حضرت تدارک الطافات
بتقدیم رسانم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتگاری باشم خاقان السعید
ملتمس او را اجابت فرموده امیر شاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان
ببخارا فرستاد و عنان یکرانی بجانب دار السلطنت هرات انعطاف داد چون باندخود
رسید امیرزاده سلطان حسین بموجب قرار نموده بدان طرف آب رفت در این
ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان از سمرقند بیرون آمده عازم کنار جیحون است
لاجرم امیر شاه ملک بخارا را بازگذاشته امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان را
بهمراهی میرزا علی آورده بود امیر شاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون ببلخ
رسید عرضداشتی ارسال نموده مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا برک لعهد و امیر شمس الدین
عباس و امیر ارغون شاه آمده اند اگر نوعی کنند که امیر شیخ نور الدین بدینجانب
فرستند تا بایشان سخنی گوید مناسب دولت خواهد بود آن حضرت فرمود که
شمس الدین و ارغون شاه بدینجانب بیایند با شیخ نور الدین همچنین میرزا خلیل سلطان
رفته و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر توقف نمودند تا باستان سلطنت آشیان
آمدند و از جانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت جانبین
سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحب قران
مغفرت نشان را بنظر امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ما وراء النهر بدو تعلق
نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باز از ظاهر قرشی باز آمد خاقان السعید عازم هرات

گوید

گویند در خلال این احوال امیر سلیمان شاه بمقتضای فرمان صاحب قرانی در فیروزکوه
و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب
همایون پیوست و جهت آسایش سپاه رخصت طلبیده در نواحی اندخود و شبرغان
اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ ۲۶ ذی قعده در دار السلطنت هرات
نزول نمود ذکر [illegible] و فرار امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمان خاقان
جم و بیان مخالفت و باغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه میرزا سلطان حسین
اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از سعادت جودت بهره تمام
داشت چنانچه در وقتی که صاحب قران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه
مصر بر لوح خاطر مینگاشت بی جهتی از آن حضرت گریخته پیش ملک فرج رفته بود و از
فوت حضرت بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرده لشکری با خود
متفرق گردانیده و بجانب سمرقند ایلغار نموده و چون دانست که شهر در تصرف او نداند
از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان السعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جم جاه
نظر شفقت و عطوفت در وی نگریست باز هم جنون او در ابرای داشت که در
نواحی خود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند با میرزاده خلیل
سلطان ملحق گشت میرزا خلیل او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد
و اغوانشاه و تیمور خواجه اقبوقا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان
بکنار جیحون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ

آمده بود خبر دار باشند و در کمین راه خیال استقلالی در دماغ میرزا سلطان حسین
پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را بخلوت طلب داشت و تیمور خواجه
و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را بند ساخت امیر الله داد
ارغون شاه و مبشر آن حال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا
سلطان حسین ایشان را عهد و سوگند داده ازو بر کردند و نایب خویش گردانید
متعاقب آن حال رقیه خانکه مرحوم میرزا محمد سلطان که با موالی فراوان متوجه بلخ
بود بدانجا رسید میرزا سلطان حسین او را غارتیده متوجه سمرقند گردید و میرزا
خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بود از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغون شاه
و دیگر امرا از پیش گرد ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا
خلیل سلطان رفتند بنابر آن در محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند
فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و بین الجانبین
قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد
امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید چه داعیه امارت بنا
آن ممکن ملتفت نشد و غیرت باد میرزا پیر محمد را بران داشت که از طرف
سیحون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز
دانسته و بهرات شتافته بخدمت بارگاه شاهرخی پیوستند آن حضرت بعد از تقدیم
مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسپ قیمتی با میر سلیمانشاه عنایت فرموده

داخلی

و سرخس را سیورغال او گردانیده حکم فرمود که با میر مضراب و امیر سید خواجه در سرخس
بوند و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون
امیر سلیمانشاه بمقصد آورد میرزا شاهرخ بر صلاح ملک و رفتن میرزا سلطان
حسین داشت و نوشیروانی برلاس که شاهزاده شجاعت شعار را در پیروی در باب عراق
کومک زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز سخن لغت کرده بحصار کلات
رفت و خاقان سعید متوجه آن حدود شده امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را
بر جانب امیر سلیمانشاه بعد کلات روان فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت
بگرداند و عبدالصمد با میر مذکور ملاقات کرده و سخنانی دولتخواهانه گفته بی حصول
مقصود باز گشت الکاه خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمانشاه امیر جهان ملک
را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبدالصمد باز گردیده رایات ظفر آیات
بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود امیر سلیمانشاه بعد از تحقق آن خبر
بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت رجوع نموده در سلخ جمادی الاولی سنه ۸۰۹
بدار السلطنه هرات رسید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان
مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطانی بدیع آثار بهار عازم
کوه و صحرا گشت خاقان سعادت انتما جهت مصلحت ماوراءالنهر بییلاق بادغیس آمده
خرامید و در فترت قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انها نمی رسید

ذکر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حادثات خراسان

دران آوان که امیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا
ابرمحمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملک را طلبیده است و آن جناب به بلخ رفته
در مخالفت میرزا خلیل سلطان با دو شاهزاده مشار الیه اتفاق نمود و ایلچی
دران جهت کوفت و شنید و وصیت حضرت صاحبقرانی در باب ولایت عهد بسمرقند فرستادند
و چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل
سلطان جواب داد که آن خداوندی که سلطنت ممالک جهانی را با امیر تیمور گورکانی
عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا ابرمحمد و امیرشاه ملک
از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را بخود کرد اینده و با سپاهی جنگجوی از رود
آمویه گذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نمود در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان
سنه ۸ در حوالی نسف لشکرها طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر
درهم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر فوج میرزا ابرمحمد حمله کرد و ایشان را از جای
برداشته نخست قدم از ثبات برکشیدند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا ابرمحمد و
میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت باینجانب آب رسیدند و حضرت
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیر
شاه ملک در اثناء راه بشرف ملازمت رسیدند جناب امارت مآبی ببهانه ضعف الاغان
رخصت یافته بمدت یکماه در بادغیس باشد و چون فرمان نزول موکب [illegible]
همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت

که ما بر همان عهد قایم که بسته بودیم. اما چون میرزا ابرمحمد از آب گذشته متوجه جانب
سمرقند گشت فرزند ما نیز در میدان مخالفت نهاده فوج او کوچ و صوب خاقان
میر یدیکو با قربانی راه همراه ملازم میرزا خلیل سلطان [illegible] در ساله داشته پیغام داد
که ما نیز بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن در کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند
نیز بدین آید تا سخنی که باشد بگوییم و قواعد پیمانی را مجدد گردانیم و اگر خود نتواند
آمد بعضی از معتمدان را بفرستند و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان و
ایلا توقف نمود دران نوبت فرید باز آمده و [illegible] با میرزا از نوکران میرزا خلیل
سلطانی همراه آورده و ادای پیغام شاهزاده معروض داشت و آن حضرت هر کدام را به
داند کنار آب فرستند ما امیر الله داد و ارغون شاه را مزد این جانب کرده ایم
خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناه قاضی عبدالله را جهت تمشیت
آن مهم ارسال فرمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار
و اختیار امیر سید خواجه منصب امیرالامرایی داشت در باب [illegible]
جهت ضعف الاغ را بهانه ساخته از اردوی ییلاق تخلف فرموده بنا برآن خاقان
نصرت نشان [illegible] تواچی را بامیرشاه ملک فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان
بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چندین روز
از میعاد گذشت باید که فی الحال بدینجانب شتابد والا در ممالک نباشد و رایات
نصرت آیات عازم دارالسلطنت هرات گشته امیرشاه ملک از راه [illegible]

رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه
با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال
فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان را مثل سیف الدین عبد الصمد و ولی هروی و فاضل و
شمس الدین و شیخ علی میران اوج قرابها و دو تیمور ملک دوا ایلچی با خود متفق ساخت
و نماز شام غره ذی حجه سنه ۸۰۸ از جرع الکنک سوار شده علم عزیمت بصوب حاجم بر افراخت
و همان لحظه خاقان سعید از ان حرکت ناهنجار خبر یافته در نیم شب با جمعی که در آستان
سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب کرکیگان روان شد و علی الصباح در صحرای
نو برک بدیشان رسیده فرمود که جهت خیال محال که نموده اند سید خواجه با اتباع
از اسپ فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاهرخی نهاده بجرایم خویش معترف گشتند
در رکاب نصرت انتساب متوجه هرات که شدید بعد از وصول بسر پل سالار خاقان کامکار
هستر بمستقر عز و جلال خرم شده بعضی از موافقان سید خواجه با او گفتند که اگر میرزا شاهرخ
از سر جریمه تو در گذرد فردا هر یک از ما را العقوبتی قتل فرماید موجب عبرت خلایق
باشد و بار دیگر همه متفق شده از راه خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید حسین صوفی
ترخانی و امیر فرمانی شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را بقدوم نصیحت کرده باز گردانند
و آن دو امیر صاحب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و او را
بحلقه موافقت در آورده اما فائده برای مترتب نگشت و متعاقب آن احوال توکل محمد
تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمده معروض داشتند تا غایت در کنار آب قطار

کشیدم

کشیدم و میرزا خلیل سلطان خلاف وعده نموده هیچکس نفرستاد و حکم همایون نفاذ یافت
که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات خاقانی در ۲۳ ذی حجه مذکوره
از عقب سید خواجه نهضت نموده روزی چند مرغزار مشهد تموم مضرب خیام عساکر ظفر نمای
گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده بسعادت بساط بوسی دریافت و معلوم کرد
که در آن حال از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوب را که امیر سید
خواجه مصحوب ملازم خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود در آنجا گرفته
که عنقریب ممالک خراسان را جهت برادر شما متخلص میگردانم بنظر انور رسانید
و آن حضرت دل از رعایت سید خواجه بر گرفت بتاریخ غره محرم الحرام سنه ۸۰۹ متوجه طوس
شده و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة والتحیه نزول اجلال
اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات تحصن نموده روی بصوب جرجان در حرکت آمده پس از
وصول بیلغر نواح خبوشان امیر شاه ملک از بلخ رسیده منظور نظر التفات گردید و خاقان
سعید قرین نصرت و تایید از اینجا نیز نهضت فرموده ییلاق سملقان از فر نزول
همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام منکلی تیمور
ماماان را که او در رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم
جرجان فرستاده پیغام داد که سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت
و سرداری رسانیده بودیم و او کفران نعمت نموده و از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است
طریقه آنکه تکلمی عهد و پیمان قدیم را آیات حسن اخلاص و اتفاق سر سبز دارند و سید خواجه

و اتباع او را در آن ولایت نگذارید و یقین دانید که اگر از فرموده تخلف خواهد ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پرده غیب مستور باشد بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نتوان کرد و مضمون این حکم را شنیده تمرد پیش گرفته میرزا شاهرخ بهادر همانجا توقف نموده در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسیده التماس را اطلاع و اتحاد فرموده چون خامه داستان سرای این سخن بدینجا رسانید مناسب چنان نمود که حالات میرزا میرانشاه و اولاد عظام او تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد الغاه بتوفیق اهتمام بر تقریر فتح استراباد تابد

گفتار در بیان وقایع بعد از فوت امیر تیمور کورکان امیرزاده میرانشاه و اولاد او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحب قران والاتراد در وقت میر جهت از یورش هفت ساله تخت ملاکو خان را با میرزاده عمر شیخ بن میرانشاه عنایت فرموده ایالت دار السلام بغداد را ببرادر بزرگتر امیرزاده ابا بکر رجوع فرمود و مقرر که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابا بکر بکار و بار میرزا عمر خاطر گماشته از آن مقصود داد در کلانتری نیابت کند بر آن چون خبر فوت امیر تیمور باذربیجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر داعیه سرکشی برگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت که امیر الامرا میرزا عمر بود بعد از تحقیق خبر فوت امیر تیمور با عوارض جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر کرده صباح روز رمضان تابستان اقبال آشیان را نده مولانا

قطب الدین

قطب الدین اودهی و درآمد قونبجی و خواجه محمد تواجی و عبد الخالق و الله تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از سکبان های معروف تیغ تیز گردانید و مجال استقلال تمام زده زیر سرابچه پای دشمنی نهاده میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفه از انیلقانی دخانه کجهانی را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه بلحظه مردم شاهزاده زیادتر شده مردم اتباع جناب امارت مآبی کمتر میگشتند بنا بر آن روی بگریز آورده و عمر تابانی با جمع از بهادران او در اتفاق نموده تا زدیگر همانروز بیوریز رسیدند و فی الحال بقتل رسانیده میرزا بخلاف معقول عمر تابانی را معاتب ساخت باز ماندگان امیر جهانشاه بنواخت بخت معارضان اینچال میرزا ابا بکر از راه بغداد متوجه تبریز آمده قصد سلطانیه همدان نمود و آنجا ایلچی نزد برادر فرستاد میرزا عمر فرستاده برادر را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که برادر بزرگوار اینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم میرزا ابو بکر بر این سخن اعتماد نموده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از قید و حبس میرزا ابا بکر خبر یافت از بغداد بجانب خراسانی در حرکت آمده تا کاه الیوش استراباد عنان بگرانی باز کشیده و میرزا عمر بمیرزا ابا بکر رفتی برادر دیگر تحقیق بدر بعد غرضت هرچه تمامتر بانتظامات سپاهی و رعیت اشتغال نموده در آن اثنا درویشی بابا نام در مراغه پدید شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر تحقیق درویشی حکم فرموده بابا در جای خود آخرت بر زبان راند از روز ما حلی معتقد نمود اما معلوم خواهید کرد بعد از این چه فتنه ها حادث خواهد شد و چون از واقعه بابا...

میرزا جهانشاه

در ماه محرم سنه ۸۰۹ خبر مخالفت میرزا ابابکر متواتر گشت تحقیق این مقال آنکه میرزا ابابکر بعد از آنکه از زندان
مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود متفق ساخت و هنبا و حیات عادل
خزانچی و غیره خواجگی و شیخ حاجی را که از جمله معارف نشسته بودند بر انداخت و حصار
سلطانیه در تسخیر آورد و خزانه و صباخانه را تصرف کرد و مجموع آن نقود و اسلحه را بر
ملازمان خود قسمت فرمود و روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استرآباد پیوسته بود
عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر چون از شنیدن خبر خروج برادر بسلطانیه
رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سهرای اناتاجی در
آمده مقارن آن حال شیخ خسروشاه از جانب سمرقند بملازمت رسیده منتقل گشت
و هرچه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باشد کرایه کفایت نماید و عمال در مقام
کشیده بر متمولان تبریز تحملات نامعدود نمود و میرزا عمر بدعت آنکه امیر بسطام
را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورده عزیمت سهراد فرمود و بسطام از راه فرار
با میر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابر آن میان میرزا عمر و امیر شیخ ابراهیم باز
نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر فرود آمدند
پس از هفته خبر بارودی میرزا عمر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه
یافته هر کس را که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ
ابراهیم ترک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بمنزل میانه خبر در عمر پیوستند
و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عبدالرزاق فدائی داد و امیر بیان قوچین و شیخ خسروشاه بر طریق

بوفائی

بوفائی سلوک نموده بمیرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر بابان و اولاد او
منظور نظر تربیت کرد و هنیده شیخ ظالم را با بسیاری کسان بیاسا رسانید الله با سه جا
بعضی از مصلحت اندیشان بحکمی زرین تربیت نموده میرزا امیرانشاه بر آن داشتند و
باوش این را بر و اطلاق کرده روزی چند بعیش و سرور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر تا اخلاق
بعد از تفرق لشکر از راه کاوده بمراغه رفته مدد امیر خانی ترکمان و ساتقی برلاس
و جمعی از سلدوزیان طلب نمود و بجانب تبریز در حرکت آمده چون داخل شهر شد خانی تتر
شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم نموده خواجه میر علی را که مبلغ
صد هزار دینار بتحصیل داشت بقتل رسانیدند و ترکمانی را از شهر بیرون کرده دروازه‌ها
مضبوط ساختند و میرزا عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داده در آن اثنا
خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله
نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم
برسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و لوهیار بادی داد
کرده از دقایق مهمانداری دقیقه نامرعی نگذاشت الغاه آن دو شیخ بیناء
مهر اغرق میرزا ابابکر در سوق ملاق غافل نشسته بودند ایلغار کردند و جهات
و اموال بسیار بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر خود توقف
نموده میرزا عمر لشکر از رفت و میرزا اسکندر با عزاز و احترام تمام او را بشیراز در آورده در ضیافتها
خسروانه ترتیب داد و تحف و هدایا دست مانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان

در تبریز به تنعّم و ناز گذرانیده در اوایل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان
گشت و امیرزاده اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدین جانب نهضت ازانجا
امیرزاده ابوبکر چند روز اسم پادشاهی بر میرزا اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش
کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخر سنه مذکوره به تبریز شتافت
لشکریانش در منازل رعایا فرود آمدند و تعرض بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر
اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت
فرمود و بعد از وصول بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاگیر تبریز را تسخیر کرد و مهم آذربایجان
از نو زرشتی اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا
عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بگرانی
متعاقب میرزا ابابکر پوییدند و این خبر در قریه ارغون بمیرزا ابابکر رسیده لشکریان
خود را استمالت کرده بعزم رزم اعدا بازگردید و در نواحی درگزین تلاقی آن دو لشکر
دست داد از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف نبرد در میدان
کین تاختند و از صباح تا رواح با علام واقعی در یکدیگر تاختند و در آن روز
قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته گشت هنگام شام هر یک از آن دو فریق به
معسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ
زراندود سپاه کواکب را تاخت باز از هر دو جانب فتیان و غیوران کوس [illegible]
و نائره قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با اهتمام تمام سوار بر قلب لشکر

مخالف

مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته منهزم ساخت میرزا پیر محمد را نیز
مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر محاصره کرد
و چون نوبت بآن رسید که اصفهان مستخلص گردد میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ
ابراهیم و امیر بسطام جاگیر نهضت در تبریز نشسته اند و شیخ خارج عراقی بمحاصره
سلطانیه مشغول است بنابرآن با اصفهانیان صلح گونه بر هم بسته عنان عزیمت
آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در
برابر میرزا ابابکر درنمیتوانند آمد از ایشان جدا شد و روی بدرگاه عالم پناه حضرت
خاقان سعید آورد و در غره ربیع الاول سنه ۸۰۹ در ییلاق سلقان بموضع خواجه قنبر
دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع خدم و حشم او بانعام
خلع فاخره و اسپان تازی مفتخر و مباهی شدند ایلچی ملکی نیز که برسم رسالت
بپادشاه رفته بود باز آمده جواب بروفق صواب بیاورد بنابرآن خاقان عالی
مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق سلقان نهضت نمود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با**
پیر پادشاه و استقلال نمودن حکومت استراباد با میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه
در اوایل فصل خریف که در اطراف باغ و بستان آغاز زردی کرد
و از اهتزاز صرصر لشکر خزانی حرارت هوا از بستانی روی بانهزام آورد خاقان
سعید بتایید ملک مجید [illegible] در آمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر همایون
بلاد و عباد گشت ناگاه خبر پادشاه با اتفاق سید خواجه و عبدالصمد حاجی سیف الدین

وشمس الدین اوج فرا قلب و میمنه و میسره را مانند شیر ژیان از بیشه مازندرانی
بیرون آمده و لشکر قیامت اثر در برابر اعدا صف آرا گشته میرزا الغ بیک
و امیر شاه ملک و امیر موسی سرکار رزم و انتقام را غزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف
خلیل و امیر جهان ملک در جرانغار علم جلادت برافراشتند و حضرت خاقانی
با امرای ترخانیه در قول قرار گرفته و لشکر چون دو دریای خضر از هر جانب در ادای
غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکه ملک را لقاعده نموده شمشیر آتشین فعل آبدار
سرها را گردنکشان بر خاک مذلت و هوان افکند و خونبار رهزنان مدارا خنجر سر از
بدن بی شمار را آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله الکریم
علم عالیجاه فرزند و سپهر پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود ولی زرد روی و تیغ
سرسنگ پای در وادی فرار نهاد و سپر پادشاه نجوا ارزم کرمه سید خواجه و عبد الصمد
راه در از شیراز گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه
بدرگاه عالم پناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطه جرجانی تحت تصرف خاقانی
ملک ستانی در آمده سید عز الدین هزار جریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق با
معدلت آشیانی فرستاد و خطبه بنام همایونی خوانده التزام باج و خراج نموده
و حاکم ساری نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و طاعت کوبید از روی
روزگار خود نیکو اکنده خاقانی عالیجاه ایالت ولایت استرآباد را به عمر
عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب

دارالسلطنت

دار السلطنت هرات برافراشت و در اثنا راه حکومت مملکت طوس و خبوشان
و کلاه و ابیورد و نسا و بازرو سبزوار و نیشابور را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود
و در عشر جمادی الاخر در ضمن حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول
اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا ابراهیم جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا ابراهیم جهانگیر
خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود و زمام امور ملکی
و مالی را در قبضه اقتدار بیرعلی بازنهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتشی رنگ و استماع
نغمه عود و چنگ مشغولی میفرمود و آواز در بارهای از اعمال سلطنتی خبر میداد و او
در خواب و آهنگ روح افزای رباب مرثیه او میخواندند و اولی شوره از نزار نایب
چو سلطانی سر انداز شد باز می‌بیند بجز از سرکشی تاج کی لاجرم بکلی پیرعلی کمر استیلا از دیار
بر بست و خیال استقلالی در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه ۸۰۹
میرزا ابراهیم در خلوتی ز چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایره عدا بیت
شمع مثالی بسوخت پیرعلی تار زبانک با جمعی باک بر کو سرا پرده شاه محیط
گردید عمد ۱ ماه مذکور آن شاهزاده شهید گوید میرزا سید احمد میرک در زشر عالی
از حدوث این واقعه ترسان گشته تا دوران بیجانب هرات شتافت و بعد کیفیت
جرات پیرعلی را بموقف حضرت خاقانیه رسانید از شنیدن آن اخبار اندوه
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخانی و امیر نوشیروان را همراه
سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست که مقتصی نفس نیز از عقب

روانی شود ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر در اطراف دیار خراسان زلزله انداخت
ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقان و کشته شدن او چون میرزا در مملکت جرجان استیلا
یافت و جمعی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد تا دو هزار خانه دار مغول را که
در آن ملک باغواق میرزا ابابکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و بدان واسطه
مکنت او بسمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد متعاقب آن حال
شیخ حسن محمد با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک آزرده خاطر شدند هر گاه رایات ظفر شاه
بدان جانب نهضت نماید اکثر ملازمت می‌خواستند میرزا عمر این سخن باور کرده
دفتر حقوق تربیت خاقان سعید بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد
عنان یکران بجانب خراسان منعطف داشته از ولایت نیم بهار چون این خبر استماع
فرمود ۱۱ ادر شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و روز دوشنبه از هر دو طرف هم
ذی قعده در حدود قریه ... جنود جرجانی و خراسانی بیکدیگر رسیده تسویه صفوف
پرداختند و در اثنای حرب حکه تواجی از اعیان عمر ... دستان و ... شکست
بر میرزا عمر گردانیده و در ... درگاه خاقانی ... آورد و سایر امرا و لشکریان ایشان
... نمودند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند و آن فتح در مفتاح ... آمده
و میرزا عمر از دست کف خنجر قضا و قدر بجانب مروالرود که در کنار آب ... جمعی از
نوکران امیر مضراب گرفتار گشت ... و در منزل ... بار ... امیر علی
رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده ... عنایت نمود و ... ساخته بدار

السلطنه

السلطنه هرات روانه گردانید و میرزا عمر ۲۴ در ذی قعده بمنزل ... رباط از این
رباط دو در روی بعالم دیگر آورد و در مقبره عمدة المتبحرین امام فخر الدین الرازی
مدفون گشت و در غره ذی الحجه دار السلطنه هرات از وصول موکب خاقانی طراوت
حیات جاودانی یافت و در مستقر همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس
شتافت ذکر دفع سید علی تاز بیمن توجه خاطر خاقانی سرافراز چون ضمیر آفتاب
تاثیر خاقانی کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع سید علی تاز را ... بهار
همت بلند گردانید و ۱۹ در محرم سنه ۸۱۰ از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب
قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل سایه وصول بر خطه اندخود انداخت و سید
علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطب ... باز آمد اما چون موکب همایون بنواحی اندخود
رسید علی ... الصواب و از ناحیه روی ببادیه بار آورد حضرت خاقانی بتعاقب سید
... لشکر را با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان بتعاقب
او روانه فرمود و امرا به سید علی رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او با اندک مردمی
بجانب بکه ایتک بیرون رفت و امرا بازگشته ملازم موکب همایون شدند و در ایامی که خاقان
عدم در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه هندوان
از زمان ظفر پناه صاحبقرانی امیر تیمور گورکان برافراشته تا آن غایت خراب و ویران بود انداخت
و باندک زمانی آن حصار استوار در کمال حصانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو
میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و سید علی تاز ...

دیگر سپاهی فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام خرامید اما از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم
گردید در اثنای گریز جمعی از کلانان ترکان ملازمانش با هم کنکاش کنند که تا این کافر نمک حرام
سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت الوار و لشکر دمی لذت با صاحب تاج و سریر تفرقه
و تشویش بما خواهد رسید الغرض بابا حاجی سر آن سردار و قراول تغاق را از بدن جدا ساخته
بدار السلطنه هرات فرستادند و خلایق را از انواع دغدغه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بامخالفت امیر جهان ملک بسبب
کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در آن اوان که موکب نصرت نشان
حضرت خاقانی سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنه هرات
رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیگ آمد و بموقف عرض رسانید که ترک پادشاه جمعی کثیر
از اوباش جوبی قربانی در زمان ترکلی درهم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین
علی جمشید قارونی کوتوال قلعه استراباد است و در مضیق حصر و معرض خطر افتاده
بنابر آن خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هرات بجای خود
بگذاشت ۱۸ در جمادی الاخر سنه ۸۱۰ رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل
طراق امیرشاه ملک بعز بساط بوسی رسیده در جرجان میرزا الغ بیگ کورکان شرف ملازمت
دریافت و پیشکش کشید و چون خواجه قنبر از وصول خبر نصرت از غیرت ولایت ملک اخر
شد ابو مسلم ولد او هم فرار از مازندران آمده عرضداشت که بر یادش از استماع توجه موکب ظفر
پناه قدم در راه فرار نهاد ایاب رستمدار بر دوش رفت الغرض خاقانی عالیجاه بدار الفتح

استراباد

استراباد خرامیده آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عزالدین هزار جریبی
بآستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطه دامغان
او مستوجب خصال شد ایالت مملکت استراباد تعلق بامیرزاده الغ بیگ گرفت
و عنان جهانگشا بصوب خراسان معطوف گشت و ورود قدوم همایون روح در بدن
و جان در تن بدار السلطنه هرات درآمد و بمقتضای آن حال جهان ملک ملکت و بعضی
دیگر از امرای بلند رتبت یاغی شده بجزای اعمال خویش رسیدند تفصیل این اجمال آنکه
در آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در منصب صاحب دیوانی بشرف آغاز
کفایت کرده دفتری ترتیب ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر کرفته بودند تمام
آن را جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار
نمود و چون احتیاجی در آن وقت قسمتی داشت جمعی از امرا که آن کارها کرده بودند چون
دفتر بعرض خاقانی عالی گهر رسید آنچه زیاده از موجب خود گرفته باشند بتغیر بستان
باز خواهند داشت و بدان جهت بعرض خواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از
قوم خان بود و تربیه مزید و رعایت اختیار داشت و مقدار ملازمت حضرت خاقانی
با بقاق امیر حسین جاندار و پیرشی یوسف خلیل و دت تیمور باشی و برادر شیخ بهلول
ساتیمور و سلطان بایزید و عثمان و نمدک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و از
نهر سیو رفته در جرج الگ یاسیاند و خاقانی سعید اعلی طلوع آفتاب در درگاه
آورده امیر مضراب بر نماق رسید و جنگی عظیم کرده زخم خورد و اتباع آن کار

باز گذشته آب را حصار ساختند و آن حضرت در کنار آب توقف نموده کسی
از آن که سپاه ظفر قرین جوق جوق بموکب اعلی می‌پیوستند عاصیان ترسیده
هر یک بطرفی جستند [illegible] و برادرش احمد اقبوقا را مرحوم
قتلق حسین صوفی ترخانی در باغیسی گرفته آورده‌اند و بسعادت بیسار رسیدند و برادر او پیر
و اقبوقا را بتیغ سیاست [illegible] و [illegible] را امیر [illegible] در ماخان آورده نذر
بر بار [illegible] هرات [illegible] در چهل دختران کشته کنند و حسن جاندار
دلیرش یوسف جلیل از راه [illegible] میرزا ادهم باصفهان رسیدند و سلطان
بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت امیرزاده ابراهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان

بعضی از حوادث عراق و آذربیجان بعد از خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان

چنانچه در ضمن وقایع یورش پنجساله حضرت صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور
مشهود گردید سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آن حضرت بجانب
روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند
مرتبت دم از مودت و محبت میزد آن دو سردار را گرفته در یک برج از بروج قلعه محبوس
گردانید اما ایشان را از اختلاط با یکدیگر مانع نمی‌آمد و در آن حصار قرا یوسف را
پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و بیشتر جهت
نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد
که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد متعلق

بسلطان احمد

بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز حکومت نماید بعد از آن قرا یوسف
شبی در واقعه دید که امیر تیمور از انگشتریها که در اصابع داشت یکی بیرون کرده به
انگشت وی درآورد و صباح آن رویا بسلطان احمد در میان نهاد سلطان احمد گفت
حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقرانی متعلق بتو خواهد شد القصه چند
گاهی آن دو پادشاه در محبس بودند چون خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان
را منظور نظر تربیت گردانیده و معزز فرموده هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و ما یحتاج هزار
کس از اسب و سلاح و زر نقد بایشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد خود
[illegible] که بستگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصریان گرفت باشندی [illegible] اما اکثر
توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و پانصد کس جلد مکمل ساخته او
روز بروز سوار رسید آن جماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه
تراکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد ازاله ایشان شدند و در روزی که پادشاه مصر با خواص
امرا بمیدان چوگان بازی رفت امیر قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام محاربت
ملک فرج درآمده امرای مصر را سپاه ترکمانان در اظهار جلادت موافق [illegible]
امیر یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از عسکر [illegible] پاک سازند ایشان از قبول این
حکم سر باز زدند و قرا یوسف تو هم [illegible] سواره [illegible] سلطان مصر رفت و گفت
ما مردم غریب بدین ولایت آمده‌ایم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون
رخصت متوجه دیار خویش میکنیم و عنان یکران التفات داده با مجموع ملازمان از

رفت در ساعت بیوتاق خود شتافته عیال و اطفال را همراه کرده بنده زودی
بآورد امراء مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین
کیفیت بتقصیر است در امر سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه
جواب داد که تا اکنون در کمال بیباکی و تهور اند و دست از جان شیرین شسته خدای
گذشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان بتابد بگذارید تا بوطن خود روند قرا
را از حدود مصر تا کنار آب فرات در ۱۵ موضع ملوک و امرای قلاع بر راه بر وی گرفتند
مقابله و مقاتله روی نمود و در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیاربکر در آمد
او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط در سلک محبت و اتحاد و اتفاق افتاده ملک … دختر
قرایوسف در حباله نکاح آورد و امیر قرایوسف باعوان ملک شمس الدین لشکر کشیده
و سلطان … دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بحیز … و غارت
و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمان … پیوسته قلعه او … توقف
در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرایوسف از مصر از نظر اعتبار ساقط شد
آن مقدار یراق و استعداد نداشت که مانند قرایوسف از آن مملکت بیرون …
یوزباشی گشته با معدودی از ممالیک روی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیاربکر رفته از دیار
بکر بحلب شتافت و در گوشه نشست و مردم اوباش … در خدمتش آغاز …
… کرده آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب شیوع یافته خدایداد … در بغداد …
حاکم آن موضع و دولتخواجه اسنا … توقف ننموده لاجرم … از حکومت … زودی

مرزا عمر

مرزا عمر آمده بود و بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر
بر سریر دولت نشست و در اواخر سنه ۸۰۸ میرزا ابابکر بمحاصره اصفهان اشتغال داشت
و امیر شیخ ابراهیم شروانی به تبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی گماشت سلطان
احمد که این انبوه از اوباش کوه و اوباش حشم ترکمان فراهم آورده متوجه تبریز گشت و این
خبر در ماه محرم سنه ۸۰۹ بامیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که آذربایجان
سالها قلمرو تصرف آبا و اجداد سلطان احمد بوده و بالنسبت بایشان خاندان … طرق
محبت سلوک مسدود نشده ایم بنابران که دست ظلم را از دامن عرض رعایا کوتاه گردانیم
باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب آنست که ما نیز بولایت
خود رویم و در اواخر همان ماه سلطان احمد در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان آن شهر را
آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و بنیاد … چون سلطان تمر کرکوب غربت کشیده
و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی از افعال ناهنجار کرده باشد و او خود اصلا
تغیر اطوار خود نیز نداده بود در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر
بازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام نمود لاجرم امرا و اعیان مملکت بجانب میرزا
ابابکر مایل شدند و هم در آن اوان میرزا ابابکر با صفهانیان صلح کرده در هم شکسته بعزم تبریز
روی به تبریز آورد و سلطان احمد از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد
روی تصوب بغداد نهاد و چون در … سال مصاحب فراوان به تبریزیان رسیده و قحط و غلت
طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در ۱۲ ربیع الاول بان بلده در آمد

هیچکس را نه بیند لاجرم اظهار عدل و داد کرده استمالت نامها باطراف ارسال داشت
و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه متعرض رعایا نگردد و در اثنا اینها شنوده که قرا یوسف
قلعه اوینیک را از دست ولد دولدای انتزاع نموده و لشکر بسیار از ترکمان بر سر او
جمع آمده اند و اموال فراوانی دارند و خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آن
جانب شد و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین مقابله و مقاتله
نموده در روز سوم میرزا ابابکر پای ثبات از جا برده قدم در وادی فرار نهاد و ترکمانان غنیمت
بی نهایت گرفته میرزا ابابکر تا قریه غازان عنان باز نکشید و سپاه او هر چه یافتند غارت
کردند و به تبریز رفته آنجا نیز بتاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که با جمعی از
بتارزه از شهر گریخته بودند فرمودند تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا
ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمان بتعاقب ایشان آمده اند بنابر آن علی الصباح
میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشتند بعد از آن امیر قرا یوسف بتبریز آمده
خواجه سعید محمد کججی را که از اصفیای مشایخ عالیشان آن دیار بود و در آن اوقات
در آن اوقات به تبریز باز رسیده بود بعزت و احترام تمام دلداری نموده و استمالت
منقضی المرام مرخص فرمود امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی قرابغ قشلاق کرد
در ماه جمادی الآخر سنه ۸۰۹ امیر بسطام جاگیر بخدمت او شتافت و منصب امیرالامرائی
یافت و هم چنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بر وجه
احسن معاش کرده وضیع و شریف را بحسب مراتب شان رعایت فرمود

دگرمی رزم میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا ابوبکر بن میرانشاه گورکان

چون امیرزاده ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت از ولایت
همدان و درگزین و قزوین با سپاهی جلادت آیین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر
متوجه حدود تبریز گشت و امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از امرای
آذربیجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۱۴ ذی قعده سنه ۸۰۹ در منزل ... روز
تلاقی فریقین روی نمودند هر دو طرف بر نقاره و جوانغار فوج آراسته دلیران روزگار قدم
در میدان نبرد نهادند نخست از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر
تاخته دو کس را ناچیز ساخت بر عمر و بیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را از خود
گزیده بیند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر پیاده و یکی
بصید آهو و نخچیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زیرک را از پشت زین از ...
انداخته ترکمانی که در پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آویخته از هر
تا دم سر در رفتند روانه گشت خیل سپاهی چو رفتند و میرزا ابابکر مرکب برادر پیش داد
شاه راه بر انگار قرا یوسف بود از پیش برده از عقب آن ... عنان
بازکشید تا و فتره ترکمانی زیر نیزه نگردد اما در عقب او ترکمانی قلب سپاه ... توجه میرزا ابابکر
زده و او را از اسپ در انداخت و جامه و سلاح وی را توقف نموده سر مبارکش را از بدن جدا
ساخته و میرزا ابابکر بود ازین ساعت نجومی از عقب برگ بازگشته از سپاه خویش متنفر در معرکه
نبود لاجرم عنان بوادی فرار کرده بسند و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا را

حکم فرمود که اگر او را از بنده منشی فرو آورده بند نقد را امکان رعایت میکردم و از وی بلوغ نبی
حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بود منشی خود آمین خویشتن قرار
در کنف حرمت جای داده داشته که تا تربت شاهزاده سعید سرمیدنشی رسانیده با تعیین
سلاطینی در مرغاب دفن کرده بودند و بعد از مدتی شمس الدین غوری آنجو انی او را بما وراء النهر
برده در قبة الخضرا کش مدفون کردند الحکم لله الحمید المجید و منه العون والتأیید ذکر وقایع
میرزا ابابکر بعد از اطلاق از کرمان و حالات آن در ایام پادشاهی میرزا ابابکر چون از دست لشکر
امیر قرا یوسف بایر در ولایتی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد
و در آن زمان سلطان اویس آنجا ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول
میرزا ابابکر واقف شد بحسب دولت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابوبکر بکرمان
درآمده سلطان اویس را با دستور سابق باستقلال ایالت ظاهره زرتشت در باطن از شغله زند
قصد استقبال او نمود سلطان اویس نیز قصد حبس شاهزاده با خود مخمر کرده بود و در آخر
روزی طلب جنگ فرو گوفته قصد میرزا ابابکر بکند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه درنگ
نماید بمملکت دیگر شتافت الغرض میرزا ابابکر بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا
ن قطب الدین طریقه محبت و آشتی پدید آمده این معنی موجب آن شد که حضرت
خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بفرستاده و سیستان گشتند و آن ولایت را با توابع و مضافات
بلطف و عنف مسخر کردند و میرزا ابابکر بار دیگر عنان العنوب گرمال تافته در عشر آخر
جمادی الآخر سنه ۸۱۴ خط مخیم اوست و سلطان اویس از این خبر بحیرت افتاده متقارن

آنحالی

Aeen Katab Az mal a Hajee Meerza

Mahmood Hoosseen Sheerazee

Fee Shhar Mookrrm 1285

Ha Shm 2an Frra Sh Ba Shee

Sr 2ar Nacabol A

تاریخ ۸ شهر محرم الحرام ۱۲۸۵ کتاب بحر العلوم [illegible] احمد میرزا [illegible]

برسم امانت تا بیستم شهر محرم را امانت برده [illegible]